منابع فقه شیعه

ترجمه جامع احادیث الشیعه حضرت آیة الله
العظمی سید حسین بروجردی

جلد ۲۴

مترجمان:
احمد اسماعیل تبار
سید احمدرضا حسینی
محمدحسین مهوری

بسم الله الرحمن الرحیم

منابع فقه شیعه: ترجمه جامع احادیث الشیعه حضرت آیه الله العظمی سید حسین بروجردی رحمه الله

نویسنده:

حسین بروجردی

ناشر چاپی:

فرهنگ سبز

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

منابع فقه شیعه جلد ۲۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : بروجردی، حسین، ۱۲۵۳ - ۱۳۴۰.

عنوان قراردادی : جامع احادیث‌الشیعه .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : منابع فقه شیعه: ترجمه جامع احادیث‌الشیعه حضرت آیه‌الله‌العظمی سید حسین بروجردی رحمه‌الله جلد ۲۴ معاملات (۲) عاریه ،اجاره ،جعاله... ج/ مترجمان احمد اسماعیل‌تبار، احمدرضا حسینی، محمدحسین مهوری.

مشخصات نشر : تهران: فرهنگ سبز، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۹۵۵ ص.

شابک : دوره:۴-۴۵-۹۹۰۶-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۱۵۰۰۰۰ریال:۸-۶۳-۹۹۰۶-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ص.ع. لاتینی شده: .... Sources of shi'ite jurisprudence

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : احادیث احکام

موضوع : معاملات (فقه) -- احادیث

شناسه افزوده : اسماعیل‌تبار، احمد، ۱۳۴۳ -، مترجم

شناسه افزوده : حسینی، احمدرضا، ۱۳۴۲، - مترجم

شناسه افزوده : مهوری، محمدحسین، ۱۳۴۰، -مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۳۶/۹/ب۴ج۲۰۴۲۱۱۷ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۹۵۱۱۰

جلد بیست و چهار

اشاره

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:

«إنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْن کِتابَ اللّهِ وَعِتْرَتی أهْلَ بَیْتی.»

اصول کافی، شیخ کلینی (متوفی ۳۲۹ ق)؛ ۱/ ۲۹۴

مسند احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱ ق)؛ ۳/ ۱۴، ۴/ ۳۶۶- ۳۶۷

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵

[پیشگفتارها]

سخن ناشر

نشر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضرورت انکارناپذیری دارد. سیّال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه با تکمیل معارف قدیمی و فرا گرفتن مفاهیم جدید جاری است و هرگز معارف انسانی و دستاوردهای نوین آن در حوزهٔ علوم ریاضی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایدها و نبایدها برمی‌گردد، مفاهیمی که اعتباری هستند و به اعتبار کنندهٔ این مفاهیم بستگی دارند. مسلمانان بایدها ونبایدها را به کلام خدای بزرگ و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان او مربوط می‌دانند و شیعیان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله را خاندان معصوم علیهم السلام آن فرستادهٔ الهی می‌دانند.

انتشارات فرهنگ سبز سعی دارد با ترجمهٔ کلام امامان شیعه که جانشینان معصوم آن رسول الهی هستند، قدمی در جهت نشر فرهنگ اسلام بر پایهٔ اندیشه‌های اهل بیت علیهم السلام بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلام از طریق نشر آموزه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصومش به منظور مواد اندیشه و تحلیل فکری مردم از وظایف انتشارات است. امید آن که نشر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شجاعی مهر و حاج محمدرضا دارابی و برادران احمد و مهدی اسماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم. باشد که خداوند بزرگ به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.

انتشارات فرهنگ سبز

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶

اعداد و نشانه‌های اختصاری

کا الکافی

فقیه من لایحضره الفقیه

یب التهذیب

صا الاستبصار

ئل وسائل الشیعه

ک مستدرک الوسائل

الدعائم دعائم الاسلام

المعانی معانی الاخبار

البصائر بصائر الدرجات

م مترجم

خ نسخه (کتاب) خطی

ظ ظاهراً

مجمع مجمع‌البیان

آت مرآت العقول

خل نسخه بدل

ط طبع

ج جلد

ن نگاه کنید- علامتی است که بعد از حدیثی که نیاز به توضیح دارد گذاشته می‌شود.
معلق- الی‌هنا حذف آن قسمت از سند لاحق که با حدیث سابق مشترک است.
بهذا الاسنادعدم تکرار سند روایت لاحق در صورتی که با روایت سابق بطور کلی یا در صدر سند مشترك باشد
صحَّ‌صحیح است
۴۷۲۴۱ شماره تعداد احادیث روایت شده از جلد اول
(۱) شماره مربوط به روایت هر باب
۱ شماره مربوط به تعداد روایات در این جلد
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷

مقدمه [ی مترجم احمد اسماعیل‌تبار]

اشاره

بعد از شناخت کسب‌های حرام در جلد ۲۲ مکاسب محرمه و شناخت قرارداد و عقد بیع و شماری از عقود و اسباب تملك در جلد ۲۳ به ادامه فصول مباحث معاملات در جلد ۲۴ منابع فقه شیعه می‌رسیم. در جلد ۲۴، شمار دیگری از عقود معین و اسباب تملك و تعهد مانند عاریه، اجاره، جعاله، وکالت و ... غصب، شفعه، وقف و صدقات و ...، اقرار و ایمان و نذر و عهد مورد مطالعه قرار می‌گیرد بنابراین کلیه مباحث حقوق مدنی در جلدهای ۲۳ و ۲۴ و مباحث فقهی نکاح و خانواده در جلدهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و مباحث خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و حرام در جلد ۲۸ و مباحث ارث در جلد ۲۹ تقدیم دانش‌پژوهان محترم می‌شود.

تعهدی عبادی و غیر عبادی

شماری از تعهدها قصد قربت الهی نیاز ندارند بلکه حسب تحقق اسباب آنها تعهد برعهده شخص قرار می‌گیرد تعهد ناشی از اجاره، غصب، شفعه، هبه، وصیت، سبق و رمایه و ...
نیازی به قصد قربت الهی ندارد و چنین تعهدی جنبه عبادی ندارد بلکه فیمابین دو طرف متعهد و متعهدله منعقد می‌گردد اما برخی از تعهدها که از نذر و عهد و صدقات تحقق پیدا می‌کنند باید همراه با قصد قربت الهی و نیت و اراده برای خدا بودن باشد در غیر این صورت اسباب تعهد عبادی تحقق پیدا نمی‌کند.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸

ادله اثبات دعوی و جرم

اقرار مدعی علیه و متهم به ارتکاب جرم سبب اثبات ادعای مدعی و جرم متهم می‌شود.
منابع فقه شیعه نحوه پذیرش ادله اثبات دعوی و جرم را مطابق سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیان می‌کند که پایه و اساس رسیدگی قضائی در کتاب قضاء و ابواب حدود و تعزیرات و قصاص و دیات و بطور کلی پرونده‌های حقوقی و جزائی است.
اقرار و قسم دو دلیل مهم در رسیدگی قضائی فقهی نسبت به پرونده‌های حقوقی و کیفری است که در پایان جلد ۲۴ منابع فقه شیعه بدان پرداخته شده است.

ورزش و فقه

شاید بسیاری از مردم مایلند که بدانند وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مسابقه اسب‌دوانی و شترسواری شرکت می‌جست و حتی در بعضی از موارد فرماندهان ایشان در مسابقه پیروز می‌شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با گشاده‌روئی از مسابقه و پیروز شدن دیگران استقبال می‌فرمودند. برد و باخت در سایر مسابقات جایز نیست اما مسابقه سوارکاری با اسب و شتر و همچنین در مسابقه تیراندازی که از گرایش‌های شاخص ورزشی در عصر کنونی است بلا اشکال است. فقه اسلام نشاط و تحرک را برای جامعه به ویژه جوانان می‌خواهد تا روح سستی و خمودی بر جامعه مستولی نشود و این مباحث را در فصل سبق و رمایه مورد مطالعه قرار دهید.

آشنایی با منابع جلد ۲۴

اشاره

جلد ۲۴ منابع فقه شیعه از مجموعه آثار قرآنی و حدیثی از قرن اول هجری به بعد تدوین شده است که آشنایی مختصر با شرح حال نویسندگان آن ذخایر گرانقدر، ضروری است.
فقه شیعه از کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله که از طریق اسناد معتبر، به ویژه بیان‌های نورانی اهل بیت علیهم السلام نقل شده است، رشد یافته است که همراه با تحلیل‌ها و تعریف‌های عرفی به عنوان علمی مستقل در کنار گرایش حدیث و تفسیر مطرح شده است. منابع و
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹
مآخذ جامع احادیث الشیعه جلد ۲۴ به شرح موارد ذیل است:

قرن اول

۱- قرآن کریم

قرن دوم

۲- فقه‌الرضا. منسوب به امام رضا علیه السلام. (؟-؟)

قرن سوم

۳- المحاسن. احمد بن محمد بن خالد برقی. (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)
۴- الغارات. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی. (؟- ۲۸۳ ق)
۵- النوادر. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی. (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

قرن چهارم

۶- تفسیر العیاشی. محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی. (؟- حدود ۳۲۰ ق)

۷- تفسیر القمی. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی. (؟- ۳۲۹ ق)

۸- الکافی. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. (؟- ۳۲۹ ق)

۹- رجال الکشی. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشّی. (؟- حدود ۳۴۰ ق)

۱۰- اثبات الوصیهٔ. علی بن حسین مسعودی (؟- ۳۴۶ ق)

۱۱- دعائم‌الاسلام. نعمان بن محمد تمیمی. (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۱۲- من لایحضره الفقیه. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۳- عیون اخبارالرضا. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۴- المقنع. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۵- الامالی. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۶- الخصال. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۷- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۸- علل الشرائع. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰

۱۹- معانی الاخبار. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۰- الهدایهٔ. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۱- فضائل الشیعه، صفات الشیعه. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۲- کمال الدین و تمام النعمهٔ. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۳- قرب الاسناد. عبدالله بن جعفر حمیری. (؟-؟)

۲۴- تحف العقول. ابن شعبه. (؟-؟)

۲۵- الجعفریات. محمد بن محمد اشعث. (؟-؟)

۲۶- التفسیر. فرات بن ابراهیم کوفی. (؟-؟)

قرن پنجم

۲۷- نهج‌البلاغه. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۲۸- المجازات النبویهٔ. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۲۹- الامالی. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۰- الارشاد. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۱- المقنعهٔ. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۲- الاختصاص. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۳- رسالهٔ المحکم والمتشابه. سید مرتضی. (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۳۴- تهذیب الاحکام. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۵- الاستبصار. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۶- الامالی. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۷- الغیبهٔ. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

قرن ششم

۳۸- مجمع البیان. فضل بن حسن طبرسی. (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۳۹- مکارم الاخلاق. حسن بن فضل طبرسی. (؟- ۵۴۸ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱

۴۰- غرر الحکم و درر الکلم. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی. (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

۴۱- الدعوات. سید فضل الله راوندی. (؟- ۵۷۰ ق)

۴۲- مناقب آل ابیطالب علیهم السلام. ابن شهرآشوب. (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

۴۳- السرائر. محمد بن ادریس. (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

۴۴- الاحتجاج. احمد بن علی طبرسی. (؟-؟)

۴۵- جامع الاخبار. تاج الدین شعیری. (؟-؟)

قرن هفتم

۴۶- مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار. ابوالفضل علی طبرسی. (اوایل قرن هفتم)

۴۷- تنبیه الخواطر. ورام بن ابی‌فراس. (؟- ۶۰۵ ق)

۴۸- کشف الغمهٔ. علی بن عیسی اربلی. (؟- ۶۹۳ ق)

۴۹- بشارهٔ المصطفی لشیعهٔ المرتضی. عمادالدین طبری. (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

قرن نهم

۵۰- عدهٔ الداعی و نجاح الساعی. ابن فهد حلی. (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

قرن دهم

۵۱- عوالی اللئالی. ابن ابی‌جمهور احسائی. (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

قرن دوازدهم

۵۲- وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ. شیخ حر عاملی. (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)
۵۳- بحارالانوار. محمدباقر مجلسی. (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۵۴- مستدرک الوسائل. میرزا حسین نوری طبرسی. (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲

آشنایی با مولفان منابع جامع احادیث شیعه جلد ۲۴

اشاره

آشنایی با مؤلفان و تدوین‌کنندگان منابع فقه شیعه به لحاظ اهمیت روایی آن منابع ضروری است. شناخت کامل نویسندگان و شرح حال راویان روایات که میزان اعتبار توثیق سند کتاب و روایت را تأیید می‌کند، در این مختصر نمی‌گنجد اما به طور اجمال و به قدر امکان با مؤلفان منابع دست‌اول فقه شیعه از قرن سوم تا قرن چهاردهم هجری آشنا می‌شویم.

قرن سوم

۱- برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی. عالم و محدث شیعه، اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار زندگی می‌کردند و چون یوسف بن علی- والی عراق- محمد بن علی جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن حسین علیه السلام بود، دستگیر و به شهادت رساند، به ناچار عبدالرحمن و پسرش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهرا رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.
از زادروز وی اطلاعی در دست نیست اما احتمالا در قم زاده شده است. وی عصر چند تن از ائمهٔ اطهار علیهم السلام را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.
شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد و هادی علیهما السلام قرار داده؛ بنابراین می‌توان گفت نخستین استادان وی، ایشان بودند.
چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که یکی از آنها شیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را بازگرداند.
شاگردانی که در محضرش بودند: محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی،

سعد بن عبدالله اشعری و ...

وی تألیفات بسیاری داشته که بیشتر آنها را نیز به المحاسن نامگذاری می کرده و

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳

در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرهٔ المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است.

برقی در قم درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- المحاسن

۲- الرجال

۲- ابراهیم بن محمد ثقفی (؟- ۲۸۳ ق)

ابو اسحاق ابراهیم ثقفی کوفی اصفهانی از شیعیان عالم و صاحب تألیف قرن سوم هجری است. ابوالفرج محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم در کتاب الفهرست او را از ثقات علما و مصنفین معرفی کرده است.

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، اصل او را کوفی دانسته و برای او مصنفات زیادی نقل کرده است. ابراهیم ثقفی از احفاد سعید بن مسعود، عموی مختار ثقفی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را والی مدائن کرده بود و در زمان امام حسن علیه السلام نیز والی بود.

هنگامی که جراح بن سنان در مظلم ساباط مداین امام حسن علیه السلام را زخمی کرد، امام علیه السلام بر سعید بن مسعود وارد شد و او طبیب آورد تا زخم امام علیه السلام را مداوا کند.

از تألیفات وی:

۱- المغازی

۲- الغارات

۳- المعرفه

۴- الجامع الکبیر فی‌الفقه

۳- عبدالله اشعری قمی (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی. از راویان بزرگ شیعه در قرن سوم هجری و از یاران ائمه می‌باشد. او در شهر قم به دنیا آمد. از نوجوانی زیرنظر پدر خود محمد بن عیسی اشعری به فراگیری علوم و معارف اسلامی پرداخت. او خدمت امام

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴

رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام نیز رسیده بود و روایات فراوانی از ائمه اطهار علیهم السلام نقل کرده است. شیخ طوسی وی را محدثی ثقه نامیده است. از جمله شاگردان وی می‌توان به محمد بن حسن صفار، سعد بن عبدالله، علی بن ابراهیم، داود بن کوره، احمد بن ادریس، محمد بن حسن بن ولید و ... اشاره کرد.

از تاریخ وفات وی دقیقاً اطلاعی در دست نیست لیکن ایشان در سال ۲۷۴ ه. ق در قید حیات بوده‌اند.

از تألیفات وی:

۱- النوادر

۲- التوحید

۳- فضل النبی

۴- المتعه

۵- الناسخ و المنسوخ

۶- طب الکبیر

۷- طب الصغیر

۸- المکاسب

۹- الاظله و ...

قرن چهارم

۴- محمد بن مسعود عیاشی (؟- حدود ۳۲۰ ق)

ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلَمی سمرقندی کوفی معروف به عیاشی، از بزرگان فقهای شیعهٔ امامیه و نظریه‌پردازان اندیشور اسلامی. یگانهٔ روزگار خود در علوم گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود.

وی در ۲۶۰ ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعهٔ دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سرآمدان روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵

محمد علی مدرس تبریزی صاحب ریحانهٔ الادب درباره وی می گوید: «عیاشی در علم، فضل، ادب، تبحر و تنوع علمی، یکتای زمان خود بوده است.»

عیاشی همدورهٔ شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است.

در رجال، تفسیر، طب، نجوم، قیافه‌شناسی و ... دست داشت و کتاب نگاشت. تلاش وی به حدی بود که گروهی وی را استاد کلینی، عالم بزرگ شیعه دانسته‌اند. کشیّ از شاگردان وی بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱- کتاب التفسیر

۲- کتاب معاریض الشعر

۳- الدعوات

۴- کتاب محاسن الاخلاق

۵- الانبیاء و الائمه علیهم السلام و ...

۵- علی بن ابراهیم قمی (؟- ۳۲۹ ق)

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی مشهور به شیخ اقدم از بزرگان و موثقین حدیث و فقه، از مفسران بزرگ شیعه در قرن

سوم و چهارم هجری. او فرزنـد ابراهیم بن هاشم قمی از علما و مشایـخ بزرگ شـیعه است و زمان دو امام معصوم (امام هادی و امام حسن عسـکری علیهمـا السـلام) را درک کرده است. وی تا سال ۳۰۷ قمری زنـده بـود. محمـد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم روایت کرده است. وی اولین کسـی است که احـادیث کوفیین را در قم رواج داد. او در اواسـط عمر و یـا به نقل بعضـی‌ها در اواخر عمر نابینا شد.

از تألیفات وی:

۱- التفسیر

۲- الناسخ و المنسوخ

۳- قرب الاسناد

۴- الشرائع

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶

۵- الحیض

۶- التوحید و الشرک

۷- المغازی

۸- الانبیاء و ...

۶- شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلّفان کتب اربعه.

وی در دهی از کلین (فشـافویه) در ۳۸ کیلومتری ری و در خـانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیت علیهم السـلام زاده شـد. پـدر وی یعقوب بن اسـحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین- نزدیک حسن آباد شهری- مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.

دایی وی علّان که خود محـدث و دانشـمند بزرگی بود، پس از پدر اسـتادی کلینی را بر عهده گرفت و در تربیت وی نقش بسـزایی داشت. علّان در سـفر حـج و در راه زیارت خانـهٔ خدا به شـهادت رسـید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسـپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسـماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیما آشنا شد. در آنجا بود که ضـمن تحصـیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیت علیهم السـلام دانست. این شـروعی بود برای ثبت و ضـبط احادیث حضـرات معصومین علیهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.

دورهٔ کلینی را باید «دورهٔ حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.

وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسـپار شد و در محضـر استاد بافضل و دانش احمد بن محمد بن عیسی اشعری و پس از آن شاگرد امام حسن عسـکری علیه السـلام، احمـد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و اسـتاد گرانقـدر عبـدالله بن جعفر

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷

حمیری صاحب قرب الاسناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز به کسب دانش پرداخت.

وی در امانت، عدالت، تقوا، فضـیلت و حفظ و ضـبط احادیث آنچنان سـرآمد روزگار خود شد که شـیعه و سنی در اخذ فتوا به وی

مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقهٔ الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.
کلینی نخستین محدثی است که در میان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. پیش از اقدام وی، تنها اصول اربعمأه وجود داشت و شیعه بدان‌ها رجوع می‌کردند که با اثر خود، کافی (اصول، فروع و روضه)، نقش و ردپای شیعه را زیباتر و استوارتر کرد.
شاگردانی که در نزد وی آموختند، ابن ابی رافع، احمد بن احمد کاتب کوفی، جعفر بن محمد قولویه قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب و ... بودند.
وی در سال «تناثر نجوم» سالی که ستارگان فرو ریخت، درگذشت. دانشمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازهٔ این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفهٔ» بغداد به خاک سپرده شد.
از تألیفات وی:

۱- کافی (اولین کتاب از کتب اربعه شیعه)

۲- کتاب رجال

۳- رد بر قرامطه

۴- رسائل ائمه علیهم السلام

۵- تعبیر الرؤیا (تفسیرالرؤیا)

۷- کشیّ (؟- حدود ۳۴۰ ق)

ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشیّ، فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه.
انتساب کشیّ به منطقهٔ «کش» از نواحی سمرقند برمی‌گردد. نجاشی وی را ثقه و مورد اعتماد می‌داند و می‌گوید: «از ضعفا بسیار روایت کرده است.» وی از ملازمان عیاشی بود.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸
در خانهٔ عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، فارغ‌التحصیل شد. کشیّ، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریبا استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند.
اساتید وی محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی، محمد بن قولویه قمی، ابواسحاق ابراهیم بن نصیر کشی (برادرش) و ... بودند.
شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی صاحب کتاب کامل الزیارات، هارون بن موسی تلعکبری، ابواحمد حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند.
از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.
از تألیفات وی:

۱- الرجال یا معرفهٔ الناقلین عن الائمهٔ الصادقین

۸- علی بن حسین مسعودی (؟- ۳۴۶ ق)

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی معتزلی شافعی، از ذریه عبدالله بن مسعود، مورخ، جغرافی دان، دانشمند و جهانگرد بغدادی.
وی در بغداد زاده شد و علوم را در زادگاه خود فرا گرفت. در نوجوانی راه سفر و جهانگردی پیشه گرفت. وی سفرهای زیادی به کشورهای مختلف از جمله فلسطین، ارمنستان، هند، عمان و ... داشته است. او ده سال از عمر خویش را مابین سوریه و مصر

گذراند.

مسعودی تالیفات گوناگونی داشته است که متاسفانه بیشتر آنها گم یا نابود شده است.

یکی از مهمترین این تالیفات کتابی به نام اخبار الزمان بوده، این کتاب در سی مجلد بوده که در حال حاضر فقط یک جلد از آن باقی مانده است.

مسعودی در شهر فسطاط مصر دار فانی را وداع گفت و در همانجا به خاک سپرده شد.

از تالیفات وی:

۱- مروج الذهب

۲- اثبات الوصیهٔ

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹

۳- التنبیه و الاشراف

۴- الاستبصار فی الامامهٔ

۵- سرالحیاهٔ و ...

۹- نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی، دانشمند بزرگ اسماعیلیه.

در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی بالله، القائم بامرالله، المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم، به مقام قاضی‌القضات و داعی‌الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفهٔ شیعی» می گویند.

از تألیفات وی:

۱- دعائم الاسلام

۲- شرح الاخبار

۳- اساس التاویل

۴- افتتاح الدعوه

۵- مفاتیح النعمه

۶- الایضاح

۷- الینبوع

۸- المجالس و المسائرات

۱۰- شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین

علما و فقهای بزرگ زمان خود بود و شیخ صدوق نخست در دامان پر مهر پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید: «وی دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملاـ آگاه و در سلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است».

استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی علیه السلام، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی، محمد بن حسن بن احمد بن ولید و ...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی، شیخ مفید، ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و ... بودند.

خاکجای شیخ صدوق- این عالم بزرگ شیعه- در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

از تألیفات وی:

۱- من لایحضره الفقیه (دومین کتاب از کتب اربعهٔ حدیث شیعه)

۲- مدینهٔ العلم

۳- کمال الدین و تمام النعمه

۴- الخصال

۵- التوحید

۶- الامالی

۷- المقنع فی الفقه و ...

۱۱- محمد بن محمد اشعث (؟-؟)

ابوعلی محمد بن محمد اشعث کوفی، راوی ثقهٔ شیعه.

وی در کوفه، شهر شیعیان، دوستداران خاندان حضرت علی علیه السلام و راویان بزرگ شیعه

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱

زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهما السلام شاگردی کرد و در همانجا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت.

نجاشی در رجال می‌گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است.

مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک نقل می‌کند که تلعکبری می‌گوید: «پدرم از ابوعلی محمد بن محمد اشعث برای من در سال ۳۱۳ هجری اجازه گرفته بود.»

تألیف وی:

۱- الجعفریات (الاشعثیات).

۱۲- عبداللّه بن جعفر حمیری (؟-؟)

ابوالعباس عبداللّه بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی، راوی و فقیه برجستهٔ شیعه در قرن چهارم هجری.

نجاشی درباره ایشان معتقد است: «وی بزرگِ علمای قم و شخصیت برجسته آنها که در سال ۲۹۰ و اندی از قم به شهر کوفه رفتند.

بزرگان علمای کوفه از حمیری اخبار و روایات ائمه را زیاد شنیده‌اند و کتاب‌های زیادی تصنیف کردند.» شیخ طوسی در رجال ایشان را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می‌داند.

وی با امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمری با امام عصر (عج) مرتبط بود.

درباره رحلت و محل دفن او اطلاع دقیقی در دست نیست اما به نظر می‌رسد وی در قم از دنیا رفته و در کنار بارگاه حضرت معصومه علیها السلام مدفون شده باشد.

از تألیفات وی:

۱- قرب الاسناد

۲- العظمهٔ و التوحید

۳- الامامهٔ

۴- الاستطاعهٔ و المعرفهٔ

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲

۵- الطب

۶- فضل العرب

۷- مسائل ابی محمد و توقیعات

۸- کتاب الدلائل

۹- الغیبهٔ و الحیرهٔ

۱۳- ابن شعبه (؟-؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه، محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه.

وی در حران- یکی از روستاهای اطراف شهر حلب در سوریه- زاده شد. در حلب که یکی از شهرهای بزرگ و مهم علمی شام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام به ویژه تشیع شد.

استاد وی ابوعلی محمد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین ستاره‌های جهان تشیع گردید، شیخ مفید بود.

علامه مجلسی دربارهٔ وی می گوید: «کتاب ایشان- تحف العقول- بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

از تألیفات وی:

۱- تحف العقول عن آل الرسول

۲- التمحیص

۱۴- فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی. فاضل، اندیشمند، کارشناس در علوم اجتماعی و فرهنگی، از راویان حدیث و شخصیت‌های دوران غیبت صغری و همروزگار ثقهٔالاسلام شیخ کلینی. در کوفه زاده شد و شاید به همین دلیل نام او را «فرات» گذاشتند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۳

وی از شخصیت‌های زیدی مذهب یا دست‌کم علاقه‌مند به آنها بود.

برخی از مشایخ وی در روایت تفسیرش عبارتند از: حسین بن سعید اهوازی، جعفر بن محمد بن مالک فزاری و عبید بن کثیر عامری.

وی از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است و محدثانی چون محمد بن حسن حرّ عاملی، مجلسی و آیت‌الله خوئی وی و تفسیرش را معتمد دانسته‌اند.

از تألیفات وی:

۱- تفسیر فرات

قرن پنجم

۱۵- سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن حسین موسوی، معروف به سید رضی و شریف رضی، از بزرگان علمای شیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشراف بغداد.

در بغداد زاده شد. نسب او از پدر به امام موسی کاظم علیه السلام و از طرف مادر به امام زین‌العابدین علیه السلام می‌رسد. در زمان پدر خود ابواحمد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همهٔ آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش نداشت، بر عهده گرفت.

چندی بهاءالدوله بویه وی را به عنوان جانشین خود در بغداد برگزید و لقب «الشریف الجلیل» را به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسبین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگار سید رضی با فرمانروایی آل بویه و مقارن با دورهٔ سوم خلافت عباسیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی- فرهنگی «عصر زرین» می‌گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه‌گانه: متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید رضی لقب «اشعرالطالبیین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند.

استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتند از: ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسی نحوی، قاضی

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴

سیرافی، ابوالحسن قاضی عبدالجبار معتزلی، ابویحیی عبدالرحیم فارقی خطیب مصری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و ...

وی بسیار بذل‌الجود و باتقوا بود. به سپاس دانش‌اندوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مدرسه‌ای نزدیک خانهٔ خود در کوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق‌هایی برای زندگی دانشجویان فراهم آمده بود و کتابخانهٔ بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً خود مدیریت آن را بر عهده داشت.

شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابوعبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و ... بودند.

وی در محلهٔ کرخ بغداد در سن ۴۷ سالگی در سرای خود درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید

مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپرد.

از تألیفات وی:

۱- نهج البلاغه

۲- تلخیص البیان فی مجازات القرآن

۳- مجازات الآثار النبویهٔ

۴- حقایق التاویل فی متشابه التنزیل

۵- خصائص الائمهٔ

۶- دیوان اشعار

۱۶- شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه.

وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری، رهسپار بغداد شد و در آنجا

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵

در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار از جمله شیخ صدوق، ابوغالب زراری، ابن جنید اسکافی و ... به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. سرآمد شاگردان وی سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتح کراجکی و ... بودند. شیخ طوسی درباره وی می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است. در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد. حافظهٔ خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عابد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید:

«بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقهٔ فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی (ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی)، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ...

شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- المقنعهٔ

۲- الفرائض الشرعیّهٔ

۳- الامالی

۴- الارشاد و ...

۱۷- سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، مشهور به سید مرتضی علم الهدی. فقیه مبرز، عالم متکلم و ادیب متبحر، دارای القاب ذوالثمانین و ذوالمجدین.

وی در بغداد زاده شد و از سوی پدر و مادر، نسبی بسیار شریف داشت. برادر وی سید

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶

رضی بود. شیخ طوسی شاگرد عالیقدرش پس از ذکر نام و نسبش می‌نویسد: «کنیه‌اش ابوالقاسم و لقبش علم‌الهدی و الاجل المرتضی است. در علوم بسیاری یگانه روزگار بود.» پس از شیخ بزرگوار مفید، پیشوای فقهی شد. از جمله اساتید وی شیخ مفید، هارون بن موسی تلعکبری، ابن نباته، احمد بن سعید کوفی، حسین بن بابویه قمی (برادر علی بن محمد معروف به شیخ صدوق) و ... بودند. علامه حلّی وی را معلم شیعهٔ امامیه خوانده است. در علوم معقول و منقول و تفسیر، سرآمد روزگار خود بود. وی در پنج روز مانده از ماه ربیع‌الاول در بغداد رحلت کرد، پسرش در خانه‌اش بر وی نماز خواند و در همان خانه‌اش مدفون شد.

از تألیفات وی:

۱- تنزیه الانبیاء

۲- الانتصار فی ما انفردت به الامامیهٔ من المسائل الفقهیهٔ

۳- الذریعه فی اصول الشریعه

۴- المحکم و المتشابه

۵- المختصر

۶- الامالی

۷- درر الفوائد و ...

۱۸- شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطایفه». فقیه، اصولی، محدث، مفسر، متکلم و عالم الرجال بسیار درخشان و بزرگ جهان اسلام به ویژه تشیع. وی در خراسان زاده شد. خاندان شیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی علم الهدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحریر شیخ مفید شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی درس آموخت. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷

آنجا کوچ و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزهٔ علمیهٔ نجف را بنیان گذارد.

پس از درگذشت سید مرتضی علم‌الهدی، رهبری و پرچمداری شیعه به وی رسید و آن‌چنان آوازهٔ علم، ورع، زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیده شده بود که القائم بامرالله خلیفهٔ عباسی با همکاری آل بویه از وی برای تدریس کلام در مرکز خلافت دعوت کردند که با فروپاشی آل بویه، وی از آنجا به نجف اشرف عزیمت کرد و تا پایان عمر خود در همانجا بود و در همان خاک پاک، دفن شد.

از تألیفات وی:

۱- الاستبصار

۲- تهذیب الاحکام

۳- النهایه

۴- المبسوط

۵- الخلاف

۶- التبیان و ...

قرن ششم

۱۹- فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین‌الاسلام. گویند وی در مشهد سناباد طوس متوطن بوده است. در ۵۲۳ ق در سبزوار جایگیر شد و به تعلیم و تصنیف پرداخت. از جمله شاگردان وی می‌توان به حسن بن فضل طبرسی (پسرش)، ابن شهرآشوب، شیخ منتجب الدین، قطب الدین راوندی، شاذان بن جبرئیل قمی و ... اشاره کرد. وی از شیخ ابوعلی پسر شیخ طوسی و شیخ عبدالجبار، قاری رازی که در ری فقیه امامیه بوده، روایت نموده و صحیفهٔ الرضا علیه السلام از جمله مرویات اوست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای بزرگوار بودند. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضرت ثامن‌الائمه علیه السلام به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱- مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)

۲- الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)

۳- الآداب الدینیهٔ للخزانهٔ المعینیهٔ

۴- تفسیر الکافی الشافی

۵- نثر اللئالی

۶- اسرار الامامه

۷- اعلام الوری باعلام الهدی و ...

۲۰- حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)

ابونصر رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، عالم اخلاق و فقیه وارستهٔ شیعه در قرن ششم هجری. پدرش فضل بن حسن صاحب کتاب مستطاب تفسیر مجمع‌البیان و فرزندش علی بن حسن طبرسی صاحب متمم کتاب مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار.

از تألیفات وی:

۱- مکارم الاخلاق

۲۱- عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والا مقام، در شهر آمُِد منطقه‌ای در دیار بکر- حوالی رود دجله و فرات- زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرهٔ او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود.

از تألیفات وی:

۱- غرر الحکم و درر الکلم

۲- الحکم و الاحکام من کلام سید الانام

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹

۲۲- سید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

سید ابوالرضا ضیاءالدین فضل الله بن علی بن عبیدالله حسینی راوندی. فاضل، عالم، رییس مذهب، ادیب، شاعر و راوی ثقهٔ قرن ششم هجری.

در یکی از شهرهای اطراف کاشان به نام راوند و در خانواده‌ای دوستدار خاندان رسول صلی الله علیه و آله زاده شد.

از وی پیوسته در کتاب‌های تراجم احوال و علم رجال به بزرگی یاد شده است؛ از جمله عماد کاتب می‌گوید: «سید فضل الله راوندی شخصیتی کم‌نظیر و دارای نسبی شریف و اخلاقی بزرگوار بود. واعظی بزرگ و دارای خطی خوش و تألیفات فراوان بوده ...»

سید فضل الله راوندی از علمای بزرگی چون: شیخ رکن‌الدین علی بن عبدالصمد بن محمد تمیمی نیشابوری، احمد بن قافه کوفی، قاضی عمادالدین استرآبادی و ... اجازهٔ روایت داشت. استادان وی، امام شهید عبدالواحد بن اسماعیل رویانی، سید ابوالبرکات مشهدی، شیخ بارع عبدالوهاب بغدادی و ... بودند.

شاگردانی که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، جملگی از بزرگ‌ترین علمای شیعه بودند: ابن شهر آشوب مازندرانی، شیخ منتجب‌الدین بن بابویه قمی، شیخ محمد بن حسن طوسی (پدر خواجه نصیر طوسی)، شیخ قوام‌الدین بحرانی و شیخ تاج‌الدین شعیری.

وی پس از عمری خدمت به اسلام و علوم و معارف معصومین علیهم السلام، در کاشان درگذشت.

از تألیفات وی:

۱- النوادر

۲- ضوء الشهاب فی شرح الشهاب

۳- التفسیر و ...

۲۳- ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه.

وی در خطهٔ زیبای مازندران زاده شد. او در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در بلاد اسلامی

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰

علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

صلاح الدین خلیل صفدی صاحب الوافی بالوفیات دربارهٔ وی چنین می‌گوید: «وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در

هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می کردند ... وی زیبارو، راست‌گفتار، خوش‌مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه باطهارت و وضو به سر می‌برد».

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می‌توان: جارالله زمخشری، ابوعبدالله نطنزی مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبدالواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح رازی و ...

را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام

۲- مثالب النواصب

۳- المخزون المکنون فی عیون الفنون

۴- المائدهٔ العائدهٔ (الفائدهٔ)

۵- المثال فی الامثال و ...

۲۴- محمد بن ادریس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

ابوعبداللّه محمد بن احمد ادریس عجلی حلّی، از فحول علما و فقهای شیعه.

وی در شهر حلّه زاده شد. شیخ طوسی، نیای مادری وی به شمار می‌آید. وی به حریت فکر معروف است.

ابن داود در رجال خود می‌گوید: «ابن ادریس، پیشوای فقهای حلّه، متقن در علوم و دارای تصنیفات بسیار است».

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱

شهید اول نیز او را با عبارات: شیخ، امام، علامه، شیخ العلماء، رییس مذهب ستوده است.

استادان وی که در محضرشان آموخت، عبارتند از: دایی وی (ابی علی طوسی)، شیخ عماد محمد بن ابی القاسم طبری، حسن بن رطبه سواری و ...

شاگردانش، شیخ نجیب الدین بن نما حلّی، شمس‌الدین فخار بن معد موسوی و ...

بودند.

ابن ادریس- عالم بزرگوار جهان تشیع- در شهر حلّه جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی

۲- کتاب التعلیقات

۳- خلاصهٔ الاستدلال و ...

۲۵- تاج‌الدین شعیری (؟-؟)

تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری. عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.
وی در شهر بیهق برای آموختن و فراگرفتن دانش آن روزگار، به منزل حاکم، رییس و امام مجدالحکام ابومنصور علی بن عبدالله زیادی می‌رفت و بهره‌ها می‌برد و همچنین در محضر فضل الله بن علی راوندی درس می گرفت. از شاگردان ایشان می‌توان به شیخ منتجب الدین از علمای قرن ششم هجری و صاحب کتاب الفهرست اشاره کرد.
تألیف وی:
۱- جامع الاخبار

۲۶- احمد بن علی طبرسی (؟-؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی. عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابهٔ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲
منسوب به طبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگردان وی شیخ منتجب الدین و ابن شهرآشوب مازندرانی بودند.
از تألیفات وی:
۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج
۲- تاریخ الائمه علیهم السلام
۳- فضائل الزهراء علیها السلام
۴- مفاخر الطالبیهٔ
۵- الکافی فی الفقه

قرن هفتم

۲۷- ابوالفضل علی طبرسی (اوایل قرن هفتم)

علی بن حسن بن فضل، فقیه جلیل و محدث نبیل علی بن حسن بن فضل بن حسن طبرسی نواده پسری فضل بن حسن صاحب مجمع البیان (متوفی ۵۴۸ ق) از دانشمندان و فاضلان عصر خویش به شمار می‌رفته است. وی در ادامه و تکمیل اثر پدرش (حسن طبرسی متوفی ۵۴۸ ق) تتمیمی بر کتاب مکارم‌الاخلاق نوشته و آن را «مشکاهٔ الانوار فی غررالاخبار» نام نهاده است. صاحب ریاض‌العلماء از وی با عنوان ثقهٔ‌الاسلام یاد کرده است. وی از سیدسعید جلال‌الدین ابی علی بن حمزه موسوی روایت می کند.
سال فوت او همانند پدرش حسن طبرسی معلوم نیست ولی به نظر می‌رسد او در پایان قرن ششم هجری یا نیمه اول قرن هفتم هجری چشم از جهان فروبسته باشد. بنابراین خانواده طبرسی از مفسران و محدثان شیعه از نیمه دوم قرن پنجم تا نیمه اول قرن هفتم هجری هستند که پدربزرگ، فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مجمع البیان و پدر، حسن بن فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مکارم‌الاخلاق و پسر، علی بن حسن بن فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مشکاهٔ‌الانوار فی غررالاخبار است.
از تألیفات وی:
۱- مشکاهٔ‌الانوار فی غررالاخبار
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳

۲۸- ورام بن ابی فراس (؟- ۶۰۵ ق)

عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم و هفتم هجری.
در شهر حلّه زاده شد. وی نیای مادری سید رضی‌الدین بن طاووس و از نسل مالک اشتر نخعی است. خاندان ورام از فقهای جلیل‌القدر بودند. در آغاز مانند خاندان خود، شغل نظامی داشت اما از آن کناره گرفت و به زهد و تقوی پرداخت و در گروه فقیهان بنام قرار گرفت. وی در همان شهر حلّه، چشم از جهان فروبست.
از تألیفات وی:
۱- تنبیه الخواطر و نزهة النواظر
۲- مسالهٔ فی المواسعهٔ والمضایقهٔ

۲۹- علی بن عیسی اربلی (؟- ۶۹۳ ق)

ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، سیره‌نویس، تاریخ‌نگار، شاعر، متکلم و عالم امامیهٔ قرن هفتم هجری.
وی در اربِل یکی از شهرهای شمال عراق زاده شد. پدرش حاکم اربل بود. فرزندان و نوه‌های وی همه از علما و ادبای زمان خود بودند.
فضل بن روزبهان عالم متعصب اهل تسنن دربارهٔ وی می گوید: «امامیه متفق‌اند که علی بن عیسی اربلی از بزرگ‌ترین علمای آنهاست و آثارش هیچگاه کهنه و پوسیده نمی‌شود. او قابل اعتماد و مورد وثوق در نقل است».
وی در نزد اساتید بنامی چون: سید بن طاووس صاحب کتاب اقبال الاعمال، علی بن فخار، ابن ساعی بغدادی و ... شاگردی کرد و آموخت و شاگردانی را چون: علامه حلّی، شیخ رضی الدین (برادر علامه حلّی) و ... تربیت کرد.
عیسی اربلی در بغداد درگذشت و در خانهٔ مسکونی خود به خاک سپرده شد.
از تألیفات وی:
۱- کشف الغمة فی معرفة الائمة علیهم السلام
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴
۲- المقامات
۳- دیوان اشعار
۴- کتاب الطیف

۳۰- عمادالدین طبری (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی طبری آملی کحی، ملقب به عمادالدین، عالم، رجالی و محدث بنام شیعی قرن هفتم هجری.
استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند.
بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.
از تألیفات وی:
۱- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی

۲- الزهد و التقوی

۳- الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات

قرن نهم

۳۱- ابن فهد حلی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد اسدی حلّی، فقیه و عالم امامیه، جامع کمالات ظاهری و باطنی.

وی در شهر حلّه زاده شد. در علوم گوناگون از جمله تاریخ، کلام، علوم غریبه و ...

دست داشت و تألیفاتی دارد.

آنچه این عالم امامیه را از دیگر علما و فقها متمایز می‌کند، مشرب عرفانی، سیر و سلوک و زهد و تقوای اوست و در میان جمیع علما و فقها نیز بدین خاطر مشهور است.

صاحب روضات الجنات دربارهٔ وی می‌نویسد: «عالم عارف پر از اسرار، کاشف اسرار فضائل ...، بی‌نیاز از توصیف و تعریف می‌باشد. وی جامع معقول و منقول، فروع و اصول

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵

ظاهری و باطنی و علم و عمل است».

وی در مناظره و بحث، تسلط و اشرافی به کمال داشت. در بحثی و با حضور حاکم عراق دربارهٔ امامت و ولایت، علمای اهل سنت را مجاب و برآنها چیره شد؛ به نحوی که حاکم عراق مذهب تشیع را اختیار کرد و خطبه‌های خود را به نام امیرالمومنین علی و فرزندان پاک ایشان علیهم السلام می‌خواند.

استادانی که ابن فهد حلّی در نزد آنها شاگردی کرد و آموخت، عبارتند از: شهید اول، فخرالمحققین، فاضل مقداد سیوری، شیخ علی بن خازن فقیه حائری و ...

از جمله شاگردانی که در محضر وی درس آموختند: شیخ علی بن هلال جزائری، فقیه نامی شیعه ابن العشرهٔ کروانی عاملی، محمد نور بخش و ...

ابن فهد پس از عمری مجاهدهٔ و مطالعه، در ۸۴ سالگی در کربلای معلیّ درگذشت و خاکجای وی کنار خیمه‌گاه قرار دارد.

از تألیفات وی:

۱- آداب الداعی

۲- استخراج الحوادث

۳- اسرار الصلاهٔ

۴- التحصین فی صفات العارفین

۵- عدهٔ الداعی ونجاح الساعی و ...

قرن دهم

۳۲- ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

ابوجعفر محمد بن زیدالدین ابی الحسن علی بن حسام‌الدین بن ابی جمهور. عالم، فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه.
وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج‌فارس زاده شد و در همانجا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ ۲ احساء بودند و در چنین فضایی ابی جمهور پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶
نخستین استاد وی پدرش بود.
وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذاشته بود، برآن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون، شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانهٔ خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلّا رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن‌الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلای بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانهٔ خود مهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.
ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و در یکی از همین مناظرات میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورد و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظرهٔ بین الغروی و الهروی که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.
ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانهٔ خدا را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.
استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ حسن بن عبدالکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزائری بودند.
شاگردانش نیز سیدمحسن رضوی، شیخ ربیعه جزائری، سید شرف‌الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقّق ثانی و ... بودند.
چون ابن ابی جمهور در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال‌برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷
از تألیفات وی:
۱- عوالی اللئالی [/ غوالی اللئالی]
۲- الاقطاب الفقهیهٔ والوظایف الدینیهٔ علی مذهب الامامیهٔ
۳- درر اللئالی
۴- زاد المسافرین فی اصول الدین
۵- المجلی و ...

قرن دوازدهم

۳۳– حرّ عاملی (۱۰۳۳– ۱۱۰۴ ق)

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ‌الاسلام. فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقهٔ جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقهٔ جبل عامل به دست مبارک ابوذر غفاری شیعه شد و با جان و دل، محبت اهل بیت علیهم السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه السلام است و خانوادهٔ او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن‌الائمه حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد.

از آنجا به خانهٔ خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازهٔ روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاتی منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت.

شیخ حر عاملی از اندک کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین علیهم السلام

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸

با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (/ قصاید) وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را شامل می‌شود.

استادانی که وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغر بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم و فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع؛ و در دیگر نقاط، مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و ...

وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن عبدالواحد بن سیار حویز، شیخ محمدرضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و ...

شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا علیه السلام، در کنار مدرسهٔ میرزا جعفر به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱– تفصیل وسائل‌الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ که شامل احادیث کتب اربعه و سایر کتاب‌های روائی که منابع آن به ۱۸۰ کتاب می‌رسد.

۲– الفصول المهمّه فی اصول الائمه که شامل قواعد کلی اصول دین، اصول فقه، فروع فقه و اصول علم طب می‌باشد.

۳– دیوان شعر و ...

۳۴– مجلسی ثانی (۱۰۳۷– ۱۱۱۱ ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود، معروف به مجلسی ثانی، فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه.

خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدر بزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیهٔ الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول،

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۹

صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یافت و آموزش دید.

علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت، علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم، ادبیات و ... سرآمد و چیره‌دست بود.

وی همپای مدارج علمی، به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی اول و آقا حسین خوانساری و مشایخ نقل وی مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی‌خان مدنی و شیخ حر عاملی بودند. شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله: سید نعمت الله جزائری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیابانکی و ... بودند.

مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به «شیخ‌الاسلام» اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به ادارهٔ امور شرعی مسلمانان می‌کرد.

۶۶ اثر از وی به یادگار مانده است که ۱۳ اثر به عربی و ۵۳ اثر آن به فارسی است. این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ۷۴ سال عمر پربار، به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- بحارالانوار الجامعهٔ لدرر اخبار الائمهٔ الاطهار علیهم السلام

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۳۹

۲- مرآت العقول

۳- حق الیقین

۴- زاد المعاد

۵- عین الحیاهٔ و ...

قرن چهاردهم

۳۵- محدث نوری (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی. محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۰

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور زاده شد. هشت سال بیشتر نداشت که سایهٔ پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل‌القدر محمدعلی محلاتی می‌رفت. در دورهٔ جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحریر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر

شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف ماند و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نماند و دوباره به عراق برگشت و در کربلای معلّا نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند.

در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار شد و دو سال بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازهٔ روایت داده بود.

محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون را گردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید.

ایشان شاگرد برجسته‌ای (شیخ آقابزرگ طهرانی) را به جهان شیعه شناساند که آقا بزرگ طهرانی در الذریعهٔ خود، وی را «شیخنا» معرفی می‌کند.

از تألیفات وی:

۱- مستدرک الوسائل

۲- نفس الرحمان

۳- دارالسلام

۴- جنّة المأوی و ...

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱

۳۶- حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲- ۱۳۸۰ ق)

آیت الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی، از اعاظم علما و مراجع بزرگ شیعه.

وی در یکی از خاندان‌های با اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شد. پدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودند و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری مذهبی را برعهده داشتند؛ از جمله: علامه سیدمهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزند او سید محمد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروة الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم.

بروجردی در فضایی از علم و تقوا پرورش یافت. هفت سالش بود که به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن، ادبیات و منطق را فرا گرفت. به هجده سالگی که رسید، برای کسب دانش به اصفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسپار شد و در حوزهٔ درسی استادان بزرگ آن سامان درس آموخت؛ از جمله: میرزا ابوالمعالی کلباسی، سید محمد باقر درچه‌ای، میرزا محمد تقی مدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی.

در طی ده سال جایگیر شدن در اصفهان و شاگردی کردن و آموختن، سرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه تن استاد، اجازهٔ اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول، همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند.

پس از مدتی کوتاه، به نجف اشرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعهٔ اصفهانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت که در حوزهٔ نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید.

پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران خدمات بسیار ارزنده‌ای انجام داد که از جملهٔ آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروة الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقه ضالّهٔ بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲

بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می‌کرد و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمهٔ آثار اندیشمندان خارجی می‌کرد و نمایندگان متبحر و مبرزی را برای تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعزام شیخ محمدتقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهل سنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکی از کارنامه‌های درخشان مرحوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوشت بر کتاب‌های علمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلاف، تألیف شیخ الطائفه طوسی؛ جامع الرواهٔ، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی حائری؛ قرب الاسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری؛ الجعفریات (الاشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کاظم علیه السلام؛ چند جلد از مفتاح الکرامهٔ، تألیف سید جواد عاملی؛ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تعداد روات هر یک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی- یکی از شاگردان وی- در ۷۱۴ صفحه به تازگی در قم به چاپ رسیده است)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگاشت که عبارتند از: حاشیهٔ علی العروهٔ الوثقی؛ حاشیهٔ علی خلاف الشیخ الطوسی؛ حاشیهٔ الکفایهٔ الاصول (استاد وی آخوند خراسانی).

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳

مرحوم بروجردی بجز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست؛ به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات‌الصالحات به جای گذاشت:

تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه علیها السلام، کتابخانهٔ مسجد اعظم، مدرسهٔ علمیهٔ نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین علیه السلام است، حسینیه و حمام سامرا، مسجد هامبورگ آلمان، بازسازی و مرمت چندین مدرسه، مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف، بیمارستان نکویی قم و .... آیت الله بروجردی در سن ۸۸ سالگی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست.

بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعهٔ است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۴

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بندهٔ کمترین است که خود را وام‌دار علوم اهل بیت علیهم السلام می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین محمد حسین مهوری که در ترجمهٔ این مجلد سعی بلیغ مبذول داشتند، نهایت سپاس و تشکر را کنم. همچنین از حجت‌الاسلام والمسلمین نظرعلی حسین‌آبادی که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرایی و سرکار خانم گلناز غریب‌زاده که تدوین و تطبیق مطالب این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همهٔ محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی، حضرت آیهٔ اللّٰه العظمی سیدحسین بروجردی را طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیر نمایم، به ویژه مرحوم حضرت آیهٔ اللّٰه حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند. اجر و پاداش همهٔ عزیزان را به دعای حضرت بقیهٔ اللّٰه الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسالت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همهٔ عزیزان را به دیدهٔ منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالی‌مقام علوم اسلامی و فرزانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیدهٔ عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائه بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پذیرا باشند؛ چرا که ان الهدیهٔ علی قدر مهدیها.

والسلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته

احمد اسماعیل تبار

تهران- به تاریخ ۲۴/ ۳/ ۱۳۸۸

برابر با ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام- ۱۴۳۰ قمری

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵

منابع و مآخذ تحقیق

۱. اختیار معرفهٔ الرجال معروف به رجال الکشّی. ابی جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.

۲. اعیان الشیعه. امین، علامه سید محسن، دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۳. الغدیر. امینی، احمد، مطبعهٔ الحیدری، ۱۳۹۶ ق.

۴. تتمه المنتهی. قمی، شیخ عباس، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.

۵. تنقیح المقال فی علم الرجال. مامقانی، عبداللّٰه، مؤسسهٔ آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ ق.

۶. جامع الرواهٔ. اردبیلی غروی حائری، محمد بن علی، مکتبهٔ آیهٔ اللّٰه العظمی مرعشی نجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.

۷. خلاصهٔ الأقوال فی معرفهٔ الرجال. علّامهٔ حلّی، نشر الفقاههٔ، ایران، ۱۴۱۷ ق.

۸. دانشنامهٔ جهان اسلام. زیر نظر حداد عادل. بنیاد دایرهٔالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۹. دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی. مرکز دایرهٔالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۱۰. دایرهٔ المعارف تشیع. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۱. دایرهٔ المعارف مصاحب. مصاحب، غلامحسین، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۲. الذریعه الی تصانیف الشیعه. طهرانی، آقا بزرگ، دار الاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. رجال السیّد بحر العلوم معروف به الفوائد الرجالیّة. بحرالعلوم طباطبائی، سید محمد مهدی، مکتبهٔ الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.
۱۴. رجال النجاشی. نجاشی، ابوالعبّاس احمد بن علی بن احمد بن عباس، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.
۱۵. ریاض العلماء وحیاض الفضلاء. افندی اصبهانی، میرزا عبداللّه، مطبعه خیّام، ایران، ۱۴۰۱ ق.
۱۶. ریاض المحدّثین. محمّد علی بن حسین نائینی، مکتبهٔ آیهٔاللّه العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۳۸۱ ش/ ۱۴۲۳ ق/ ۲۰۰۳ م.
۱۷. ریحانهٔ الادب. مدرس تبریزی، محمدعلی، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴ ش.
۱۸. السیرهٔ النبویهٔ. ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۶
۱۹. الفتوح اعثم کوفی. اعثم کوفی، احمد بن علی، مترجم مستوفی هروی، محمد بن احمد، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. فرهنگ‌نامهٔ دهخدا. دهخدا، علی‌اکبر، موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۲۱. فرهنگ‌نامهٔ معین. معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۲۲. فهرست کتب الشیعهٔ واصولهم. شیخ طوسی، مکتبهٔ المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.
۲۳. قاموس الرجال. تستری، محمدتقی، مؤسسه نشر اسلامی، ایران، ۱۴۱۰ ق.
۲۴. مجمع الرجال. علی القهپائی، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی‌تا.
۲۵. معجم المؤلفین. کحاله، عمر رضا، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۶. معجم رجال الحدیث. موسوی خویی، ابوالقاسم، نشر آثارالشیعه، قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۷. معجم مؤلّفی الشیعهٔ. علی فاضل قائنی نجفی، وزارت ارشاد اسلامی، ایران، ۱۴۰۵ ق.
۲۸. موسوعهٔ العظماء الشیعهٔ. حکیمی، محمد، موسسهٔ الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۲۹. نقد الرجال. حسینی تفریشی، مصطفی، انتشارات آل المصطفی، ایران، بی‌تا.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۹

فصل پانزدهم: ابواب عاریه

باب ۱ استحباب عاریه و امانی بودن آن و حکم عاریه گرفتن از کافر

خداوند تعالی می‌فرماید:
و بخشش و احسان را در میان خود فراموش نکنید، قطعاً خداوند به اعمال شما بیناست «۱».
کسانی که ایشان ریا می‌کنند و وسایل مورد نیاز زندگی را از دیگران جلوگیری می‌کنند «۲».
۱- (۱) ابن مسعود، ابن عباس و سعید بن جبیر گویند: «مقصود از ماعون، چیزهایی است که مردم به یکدیگر عاریه می‌دهند؛ مثل دلو، داس، دیگ و آنچه از دیگران جلوگیری نمی‌شود؛ مثل آب و نمک.»
این مطلب بدون ذکر سند از معصوم علیه السلام نیز روایت شده است و ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مقصود از ماعون، وامی است که می‌پردازی و کار نیکی است که انجام می‌دهی و وسایل خانه است که عاریه می‌دهی و زکات نیز از آن است.

ابوبصیر گفت: ما همسایگانی داریم که وقتی چیزی را به آنها عاریه می‌دهیم، آن را می‌شکنند و نابودش می‌کنند، آیا اشکالی دارد از آنها بازداریم؟

امام علیه السلام فرمود: نه؛ در صورتی که این گونه هستند، اشکال ندارد از آنان بازدارید.»

۲- (۲) ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «مقصود از ماعون که در آیه آمده، چیزهایی است که عاریه داده می‌شود؛ مانند دلو، دیگ و ترازو.»

۳- (۳) جابر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «هر صاحب شتری حقّ آن را به‌جا نیاورد، روز قیامت آن شتر در بزرگ‌ترین حالت در بیابانی وسیع و هموار می‌آید و او را به شدت لگدمال و پایمال می کند.

یکی از اصحاب گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! حق شتر چیست؟

---

(۱). بقره ۲/ ۲۳۷.

(۲). ماعون ۱۰۷/ ۷- ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دوشیدن آن در کنار آب «۱» و عاریه دادن بچهٔ آن (دلو آن) و عاریه دادن نرش.»

علامه حلی در کتاب عاریه التذکره این روایت را از ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است و در آن آمده است: «گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! حق شتر چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عاریه دادن دلو آن و جفت کردن نرش با شتران ماده و بخشیدن شیر آن هنگام ریختن دندان‌هایش.»

۴- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «قرض و عاریه دادن و پذیرایی از مهمان، از سنت است.»

۵- (۵) ابن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ عاریه سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: هرگاه عاریه تلف شود و عاریه گیرنده مورد اعتماد و امین باشد، غرامتی بر عهدهٔ او نیست.»

۶- (۶) مسعدهٔ بن زیاد از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرگاه عاریه تلف، دزدیده یا گم شود و عاریه گیرنده مورد اعتماد و امین باشد، غرامتی بر عهدهٔ او نیست.»

۷- (۷) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سوال کردم: شخصی چیزی را عاریه می گیرد و آن چیز تلف یا دزدیده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که امین باشد، غرامتی بر عهدهٔ او نیست.

و سوال کردم: شخصی مالی را برای تجارت می گیرد ولی آن تلف یا دزدیده می‌شود آیا ضمانی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: پس از آن که وی امین است، غرامتی بر عهده‌اش نیست.»

۸- (۸) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «شخصی در زمان امیرمؤمنان علیه السلام کنیزی (یا چیزی) را عاریه داد و نزد عاریه‌گیرنده تلف شد بدون آن که کاری کرده باشد که سبب هلاکت آن شده باشد. علی علیه السلام در این باره حکم کرد که غرامتی بر عهده عاریه‌گیرنده نیست و غرامتی بر عهدهٔ اجاره‌کننده حیوان نیست تا وقتی که آن را به مشقت نیندازد و کاری که سبب هلاکت آن است انجام ندهد.»

---

(۱). تا شیر آن به مردم برسد. این ترجمه بر اساس نسخه مستدرک الوسائل است. در اصل کتاب «حلبها علی الماء» بود که معنای آن روشن نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳

۹- (۹) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «عاریه‌گیرنده ضامن نیست و عاریه‌گیرنده و امانتدار امین شمرده شده‌اند.»

۱۰- (۱۰) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را نزد صفوان بن امیه فرستاد و از وی درخواست عاریه هفتاد زره همراه کلاه‌خود نمود. صفوان گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! آیا آنها را به زور می گیری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه عاریهٔ مضمونه است.»

۱۱- (۱۱) سلمه از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد صفوان بن امیه رفت و از وی هشتاد زره درخواست کرد. صفوان گفت: آیا عاریهٔ مضمونه است یا به زور می گیری؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه عاریهٔ مضمونه است؟

صفوان گفت: باشد.»

۱۲- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ عاریه‌ای که بدون گناه و تقصیر عاریه‌گیرنده تلف می‌شود، فرمود: «اگر عاریه‌دهنده، عاریه‌گیرنده را ضامن کرده باشد یا او خود هنگام عاریه گرفتن ضامن شده باشد، غرامتش بر عهدهٔ اوست ولی اگر ضامن نشده و در مورد آن جنایت نکرده باشد و از دستور عاریه‌دهنده تجاوز نکرده باشد، ضامن نیست.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نبرد حنین، هشتاد زره از صفوان بن امیه عاریه گرفت. صفوان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: عاریهٔ مضمونه است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، عاریهٔ مضمونه است.»

۱۳- (۱۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از اسلام آوردن صفوان بن امیه جمحی از وی هفتاد زره حطمیه به صورت عاریه درخواست کرد. صفوان گفت: ای ابوالقاسم! آیا عاریه است یا به زور می گیری؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نه بلکه عاریه بازگردانی است.

از این رو در عاریه سنت بر این قرار گرفت که در صورت شرط، بازگردانده شود و صفوان بن امیه پس از اسلام در مسجد خوابیده بود که عبایش را دزد برد، وی دزد را تعقیب کرد و عبایش را از وی گرفت. آن‌گاه او را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد و دو شاهد عادل بر آن اقامه کرد. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور بریدن دست راست دزد را صادر فرمود. صفوان گفت: ای رسول خدا! آیا به خاطر عبای من دست وی را قطع می کنی؟ من آن را به وی بخشیدم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چرا پیش از رفع خصومت نزد من این کار را انجام ندادی؟

آن‌گاه دست وی را قطع کرد، از این رو در حد سنت بر این قرار گرفت که پس از رفع خصومت به امام و اقامه بینه حدّ تعطیل نمی‌شود و اجرا می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵

۱۴- (۱۴) در کتاب الخصال روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «دربارهٔ صفوان بن امیه جمحی سه سنت جاری شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی هفتاد زره حطمیه به صورت عاریه درخواست کرد. صفوان گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! آیا غاصبانه و با زور می گیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه عاریه پس دادنی است.

صفوان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! هجرت مرا بپذیر!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پس از فتح مکه هجرتی نخواهد بود.

و همچنین صفوان عبایش را زیر سرش گذاشته بود و در مسجد خوابیده بود. سپس برای دفع ادرار بیرون رفت. در این حال شخصی آمد و عبایش را دزدید ...»

ادامه این روایت تا: «دستش را قطع کرد» همانند روایت پیشین است.

۱۵- (۱۵) انس بن مالک روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ابو طلحه اسبی عاریه کرد و سوار شد و از فرزند امیه در نبرد حنین زرهی عاریه کرد. صفوان گفت: ای محمّد! آیا غاصبانه و با زور می گیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه عاریهٔ مضمونه پس‌دادنی است.»

۱۶- (۱۶) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا عاریه تضمین شده است؟

امام علیه السلام فرمود: هر چیزی را که عاریه گرفتی و تلف شد، تلف آن بر عهدهٔ تو نیست مگر طلا و نقره که این دو لازم است مگر در صورتی که شرط شود که در صورت تلف، تلف آنها بر عهدهٔ تو نباشد.

و همچنین هر چه را عاریه گرفتی و علیه تو شرط شود، بر عهدهٔ توست ولی طلا و نقره به تعهد توست، هرچند علیه تو شرط نکند.»

با سند دیگری زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرچه را عاریه گرفتی و علیه تو شرط شود، به تعهد توست و طلا بر عهدهٔ توست هرچند علیه تو شرط نشود.»

۱۷- (۱۷) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام و امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

«عاریه‌گیرنده (بدون شرط) ضامن نیست، مگر در طلا و نقره که این دو بدون شرط ضمانت یا با شرط تضمین شده‌اند.

و فرمودند: هرگاه چیزی بدون اجازه صاحبش عاریه گرفته شود و آن‌گاه تلف شود پس عاریه‌گیرنده ضامن است.»

در کتاب المقنع بخش نخست روایت آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۷

۱۸- (۱۸) ابن سنان (یا ابن مسکان) از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عاریه ضمانت ندارد مگر آن‌که شرط ضمان در آن شود، به جز دینار که بدون شرط ضمانت نیز در آن ضمان است.»

۱۹- (۱۹) عبدالملک بن عمرو از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عاریه‌گیرنده ضامن نیست مگر آن‌که صاحبش شرط ضمانت کند، به جز درهم که ضمانت شده است؛ خواه صاحبش شرط کند یا شرط نکند.»

۲۰- (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «اگر عاریه‌گیرنده در مورد عاریه مرتکب کار خلافی شود و تمام یا بخشی از آن را تلف یا فاسد کند- در صورت زیاده‌روی و تجاوز- ضامن چیزی است که اتلاف و فاسد کرده است.»

۲۱- (۲۱) وهب از امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برده مملوک گروهی را عاریه کند، آن‌گاه عیبی بر آن وارد شود، ضامن آن است و هرکس کودک آزادی را عاریه کند و معیوب شود، ضامن آن است.»

این روایت در گزارش دیگری به جای «عاریه کند»، «کمک گیرد» آمده است.

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «در این روایت احتمالاتی وجود دارد:

۱- این که وی در صورت عاریه گرفتن از غیر مالکش، ضامن آن است.

۲- اینکه وی در نگهداری از آن کوتاهی یا [در بهره‌برداری از آن] زیاده‌روی کرده است تا تلف شده است.

۳- این که علیه وی شرط ضمانت کرده باشد.»

۲۲- (۲۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه عاریه‌گیرنده تلف عاریه را ادعا کند و بیّنه‌ای بر آن نداشته باشد، از کسانی است که در مورد اتهام قرار دارد، سخنش تصدیق نمی‌شود و ضامن آن می‌شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایت پنجم از باب یکم از ابواب حقوق مستحب فرموده امام علیه السلام که: «و ماعون از زکات نیست. آن کار نیکی است که انجام می‌دهی و وسایل خانه است که عاریه می‌دهی.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۹

در روایت ششم فرموده معصوم علیه السلام که: «و ماعون همچنین وامی است که می‌پردازی و وسایلی است که عاریه می‌دهی.»

در روایت هشتم فرموده امام علیه السلام که: «ماعون وامی است که می‌پردازی و وسایل خانه است که عاریه می‌دهی.»

در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده معصوم علیه السلام که: «پس به همه این‌ها که غذای مردم و سامان کارهایشان به آنهاست- دستور داده شده است ... و به کار گرفتن آنها جایز است، در تمام منافعی که چیز دیگری جایگزین آنها نمی‌شود از هر آن‌چه صلاح آنان در جهتی از جهات در آن است، پس همه این‌ها خرید و فروش، نگهداری، به کار گرفتن، بخشیدن و عاریه دادنش حلال است.

و جهات حرامِ خرید و فروش، پس هر چه در آن فساد است از چیزهایی که از آن نهی شده است، از جهت خوردن یا درآمد یا ازدواج یا نگهداری یا بخشیدن یا عاریه دادن ... پس همه این‌ها حرام و حرام شده است.

و وجوه چهارگانه: پرداخت بدهی، عاریه دادن، پرداخت وام و پذیرایی از مهمان این‌ها در سنت لازم و واجب هستند.»

در روایات باب ششم از ابواب خیار مطالبی هست که بر لزوم رعایت شرایط غیر مخالف با کتاب خدا دلالت می‌کرد.

در روایت یکم از باب دهم از ابواب رهن این گفته که «از امام علیه السلام پرسید: گرودهنده به گروگیرنده می‌گوید: طلایی را که نزد تو گرو گذاشتم به من عاریه بده. او نیز به وی عاریه می‌دهد و آن نزد وی تلف می‌شود، آیا به طلبکار چیزی بدهکار است؟ امام علیه السلام فرمود: آن بر عهدهٔ گرودهنده است و او آن را نابود کرده است و خسارتی بر مال طلبکار وارد نمی‌شود.»

در روایت یکم از باب یکم از ابواب ودیعه فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه عاریه نزد عاریه‌گیرنده تلف شود، ضامن آن نیست، مگر آن‌که علیه وی شرط کرده باشد» و در روایت دیگری آمده است: «هرگاه مسلمانِ عادلی باشد، ضمانتی بر عهدهٔ او نیست.» می‌آید:

و در روایت سوم از باب بیستم از ابواب حد سرقت این گفته که دختر امیرمؤمنان علیه السلام به وی گفت:

«شنیده‌ام که در بیت‌المال امیرمؤمنان علیه السلام گردنبند مرواریدی است که آن در اختیار توست و من دوست دارم آن را به من عاریه دهی که در ایام عید قربان با آن خود را بیارایم.

ابن ابورافع به وی پیام فرستاد: ای دختر امیرمؤمنان علیه السلام! این عاریه ضمانت شده پس‌دادنی است.»

وی گفت: آری! عاریه ضمانت شده پس دادنی است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۱

باب ۲ حکم عاریه گرفتن بدون اجازه مالک

ارجاعات

گذشت: در روایت هفدهم از باب پیشین فرموده معصوم علیه السلام که: «هرگاه چیزی بدون اذن صاحبش عاریه گرفته شود و نابود شود، عاریه‌گیرنده ضامن آن است.»

در روایات باب بعدی مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می کند.

باب ۳ حکم رهن گذاشتن عاریه بدون اجازه مالکش

۲۳- (۱) ابان بن عثمان با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ شخصی که لباسی را عاریه کرد و آن را نزد دیگری گرو گذاشت، سپس صاحبانش برای گرفتنش آمدند، فرمود: «آنان کالای خود را می گیرند.»

این روایت از ابان از حذیفه و از ابان از حریز نیز روایت شده است.

۲۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی چیزی را عاریه می کند و بدون اجازه صاحبش آن را در برابر مالی گرو می گذارد، سپس ورشکسته یا ناپدید می‌شود یا می‌میرد.

امام علیه السلام فرمود: صاحب عاریه، عاریه‌اش را برمی‌دارد و طلبکار برای گرفتن طلبش به دنبال بدهکار می‌رود.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب چهاردهم از ابواب رهن این گفته که: «شخصی الاغی کرایه کرد و با آن به بازار لباس فروشان رفت. یکی دو دست لباس نسیه خرید، الاغ را رهن گذاشت و رفت.

امام علیه السلام فرمود: الاغ به صاحبش تحویل داده می‌شود و کسی که لباس‌ها را برده تحت تعقیب قرار می گیرد ولی حکم قطع دست دربارهٔ وی اجرا نمی‌شود، زیرا آن خیانت است.»

می آید:

در روایات باب یکم از ابواب غصب مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می کند.

و در روایت سوم از باب بیستم از ابواب حد سرقت این گفته که: «آن‌گاه امیرمؤمنان علیه السلام به دنبال من فرستاد و من نزد وی آمدم. امام علیه السلام فرمود: ای فرزند ابو رافع! آیا به مسلمانان خیانت می کنی؟

گفتم: پناه بر خدا از این‌که به مسلمانان خیانت کنم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۳

امام علیه السلام فرمود: چگونه بدون اجازه من و رضایت مسلمانان گردنبندی که متعلق به بیت‌المال آنان است، به دختر امیرمؤمنان علیه السلام عاریه می‌دهی؟ ...»

باب ۴ مالکیت عاریه

۲۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «عاریه متعلق به عاریه‌دهنده است و عاریه‌کننده مالك چیزی از آن نیست، مگر آنچه عاریه‌دهنده به وی تملیك و برای او مباح کند و با عاریه دادن از مالکیت صاحب آن چیزی کاسته نمی‌شود.»

باب ۵ حکم پس گرفتن عاریه توسط مالک

۲۶- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی به همسایه خود اجازه می‌دهد که بر روی دیوار وی چیزی بگذارد. آیا هر وقت بخواهد می‌تواند آن را تخلیه کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر به خاطر نیازی که برای وی پیشامد کرده تصمیم به تخلیه آن گرفته و قصد زیان رساندن ندارد، حقّ این کار را دارد ولی اگر بدون نیاز به آن تنها به قصد زیان رساندن می‌خواهد این کار را انجام دهد، صلاح نمی‌دانم که آن را تخلیه

کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۵

فصل شانزدهم: ابواب اجاره

باب ۱ موضوع عقد اجاره

۲۷- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام اجرت گرفتن برای آموزش صنعت را در صورتی که حلال باشد، اجازه فرمود.

۲۸- (۲) بزنطی گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که در برابر گرفتن اجرت، قرآن می‌نویسد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۲۹- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی برای بهبودی مارگزیده‌ای سوره‌ای از قرآن را تلاوت کرد و بر اثر آن، وی شفا یافت. آن‌گاه مارگزیده اجرتی به وی پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفتن اجرت را به وی اجازه داد.»

۳۰- (۴) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «برای اذان‌گو گرفتن حقوق از بیت‌المال اشکال ندارد ولی مزد گرفتن از کسانی که برایشان اذان می‌گوید، جایز نیست.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب دوازدهم از ابواب نماز قضا و بیشتر روایات ابواب نیابت در حج مناسب با این بحث هست.

و در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السلام که: «توضیح اجاره‌ها- اجیر شدن انسان برای انجام کاری شخصاً یا اجاره دادن برده‌اش یا خویشاوندان تحت اختیارش یا حیوانش یا لباسش را به صورت حلال از شیوه‌های مختلف اجاره- به این صورت است که خودش یا خانه یا زمین یا چیزهای دیگرش را برای بهره‌برداری در منافع یا انجام کاری شخصاً یا

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۷

به وسیله فرزند یا برده یا کارگرش اجاره دهد، بدون آنکه وکیل فرمانروا یا کارگزار وی باشد، پس اشکال ندارد که اجیر باشد و خودش یا فرزندش یا خویشاوندش یا برده‌اش را اجاره دهد یا وکیل در اجاره دادن وی او را اجاره دهد، زیرا این‌ها وکلای اجیر هستند ...»

این روایت را تا پایان بنگر که مناسب با این بحث است.

در کتاب روایت نوزدهم فرموده امام علیه السلام که: «بدان- که خداوند تو را رحمت کند- مهارت‌ها و حرفه‌های گوناگونی را که مردم می‌آموزند، همانند نویسندگی، حسابداری و بازرگانی ...» تا پایان آن را بنگر که مناسب با این بحث است.

در روایات باب نهم، سی و چهارم، سی و پنجم، سی و هشتم، چهل و ششم، چهل و هفتم، چهل و هشتم و چهل و نهم از ابواب کسب‌های روا و ناروا و باب نوزدهم از ابواب مزارعه مناسب باب این بحث هست و باب بعدی را نیز بنگر.

باب ۲ کراهت اجیر شدن انسان

خداوند تعالی می‌فرماید:

پس واجب است مهریه زنانی را که متعه کرده‌اید، بپردازید و پس از تعیین مهریه هرگونه با یکدیگر توافق کنید، اشکالی بر شما نیست؛ زیرا خداوند دانای با حکمت است «۱».

و جادوگران نزد فرعون آمدند، گفتند: اگر ما پیروز شویم، حتماً پاداش خواهیم گرفت «۲».

پس آن دو رفتند تا آن‌گاه که به اهل قریه‌ای رسیدند، از آنان درخواست غذا کردند ولی اهل آن قریه از پذیرایی آنان خودداری کردند. آن‌گاه در آنجا دیواری را یافتند که نزدیک فرو ریختن بود، پس آن را استوار کرد. موسی گفت: اگر می‌خواستی برای این کار مزد می‌گرفتی «۳».

پس یکی از آن دو زن- در حالی که با شرم و حیا راه می‌رفت- نزد موسی آمد، گفت:

پدرم- برای پرداخت مزد آب کشیدنت برای ما- تو را فرا می‌خواند. پس وقتی موسی نزد وی آمد و سرگذشت خود را بازگو کرد، گفت: نترس! از گروه ستمکاران نجات یافتی.

یکی از آن دو دختر گفت: پدر جان! او را اجیر کن؛ زیرا بهترین کسی که اجیر می‌کنی نیرومند و امانتدار است.

گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو در بیاورم، به شرط این‌که به مدت انجام هشت سال اجیر من باشی، پس اگر آن را به ده رساندی از جانب خودت خواهد بود «۴».

---

(۱). نساء ۴/ ۲۴

(۲). اعراف ۷/ ۱۱۳.

(۳). کهف ۱۸/ ۷۷.

(۴). قصص ۲۸/ ۲۷- ۲۵.

منابع فقه شیعه، ج‌۲۴، ص: ۶۹

پس اگر آن زنان برایتان بچه را شیر دادند، مزدشان را به آنان بپردازید و در میان خود به خوبی مشورت کنید و اگر به توافق نرسیدید، زن دیگری به کودک شیر دهد «۱».

۳۱- (۱) مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس خود را اجاره دهد، روزی را از خود بازداشته است.»

و در روایت دیگری آمده است: «چگونه روزی را بر خود منع نمی‌کند و حال آن‌که آنچه را به دست می‌آورد، متعلق به کسی است که او را اجاره کرده است.»

۳۲- (۲) عبداللّه بن محمد جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس خود را اجاره دهد، روزی را از خود بازداشته است و چگونه روزی را بر خود منع نمی کند، درحالی که آنچه را به دست آورد برای کسی است که به وی مزد می‌دهد.»

۳۳- (۳) عمار ساباطی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی تجارت می‌کند ولی اگر اجیر دیگران شود، بیشتر از درآمدش از راه تجارت به وی داده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: خودش را اجیر نکند؛ بلکه از خداوند روزی طلب کند و تجارت کند؛ زیرا وقتی خود را اجیر می‌کند، روزی را بر خود می‌بندد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره آن را بر کراهت حمل کرده است، نه حرمت.

۳۴- (۴) محمد بن سنان گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ اجیر شدن سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: در صورتی که با مردم با خوبی و سازش رفتار کنی و به اندازه توان و قدرت برای آنان خیرخواهی کنی، اشکال ندارد. به تحقیق

موسی بن عمران خودش را اجیر و شعیب با وی قرارداد بست و گفت: اگر خواستی هشت سال و اگر خواستی ده سال، خداوند عز و جل در این باره می‌فرماید: به شرط این‌که به مدت هشت سال اجیر من باشی و اگر آن را به ده سال برسانی، از جانب خودت خواهد بود.»

۳۵- (۵) در کتاب تفسیر نعمانی از علی علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ راه‌های معیشت مردم فرمود: «و دلیل اجاره، این سخن خداوند است که فرمود: ما در زندگی دنیا روزی‌های‌شان را تقسیم کردیم و برخی را بر برخی دیگر درجاتی افزودیم تا یکدیگر را به کار گمارند و رحمت پروردگارت بهتر است از آن‌چه انباشته می‌کنند.

---

(۱) طلاق ۶۵/ ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱

پس خداوند به ما خبر داد که اجیر شدن یکی از راه‌های به دست آوردن روزی برای مردم است زیرا خداوند بر اساس حکمت خویش میان همت‌ها و اراده‌ها و سایر روحیات مردم تفاوت گذاشت و آن را سامان‌بخش زندگی مردم قرار داد و آن به این صورت است که شخصی، شخص دیگری را در مزرعه، کارها، فرمانروایی، تصرفات و املاکش اجیر می‌کند، اگر هر یک از ما ناچار بود که بنّایی و نجاری و همه صنعت‌ها و حرفه‌ها را برای کارهای خود بیاموزد و به تنهایی عهده‌دار رفع همه نیازهایش شود- مانند دوختن لباس و آنچه املاک به آن نیاز دارد تا نیازهای کوچک‌تر- اوضاع جهان این‌گونه سامان نمی‌یافت و مردم قدرت و توان آن را نداشتند و از انجام آن درمی‌ماندند.

از این رو خداوند تبارک و تعالی تدبیرش را استوار و آثار حکمتش را آشکار کرد و مردم را با همت‌های گوناگون آفرید و هر یک از آنان به دنبال کاری است که همتش او را به سوی آن می‌کشاند از اموری که هر یک از مردم برای دیگران عهده‌دار آن می‌شوند و یکدیگر را در نیازهای زندگی بی‌نیاز (یاری) می‌کنند که به وسیله آن کارهای‌شان سامان می‌یابد.»

۳۶- (۶) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که: «امیرمؤمنان علیه السلام برای کشیدن آب، اجیر یک یهودی شده بود و در برابر کشیدن هر دلو آب، یک دانه خرما مزد می‌گرفت. حضرت مدتی آب کشید و خرماها را جمع کرد، آن‌گاه آنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و وی از آنها خورد.»

۳۷- (۷) ابو جارود گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ تفسیر این آیه سؤال کردم: کسانی که از پرداخت‌کنندگان زکات با میل و رغبت عیب‌جویی می‌کنند ...

امام علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام خودش را برای کشیدن آب اجیر کرد و قرار گذاشت که در برابر کشیدن هر دلو آب یک دانه خرما- با انتخاب خودش- مزد بگیرد. علی علیه السلام آنقدر آب کشید تا یک مدّ خرما جمع کرد. آن‌گاه آنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. عبدالرحمان بن عوف که از کنار درِ مسجد شاهد این صحنه بود علی علیه السلام را مسخره کرد. آن‌گاه این آیه تا جمله «برای آنان درخواست آمرزش کن یا درخواست آمرزش نکن ... در این باره نازل شد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت پنجم از باب چهل و چهارم از ابواب خرید و فروش و شروطش این گفته به امام علیه السلام که:

«شخصی دیگری را اجیر می‌کند تا ساختمانی برای وی بسازد یا کار دیگری انجام دهد و به وی مواد خوراکی می‌پردازد ...»

و در باب چهل و هفتم مناسب با آن.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳

در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده معصوم علیه السلام که: «و توضیح اجاره‌ها: پس اجاره دادن

انسان، خودش یا برده‌اش یا خویشاوندان تحت اختیارش یا حیوانش یا لباسش را به صورت حلال از شیوه‌های گوناگون‌اجاره ...»
باب پیشین را بنگر.
می‌آید:
و در روایات دو باب بعدی و سایر ابواب اجاره مناسب با این بحث خواهد آمد.
و در روایت ششم از باب ششم فرموده امام معصوم علیه السلام که: «پس جایز است انسان مرد یا زن یا حیوان یا برده یا کنیزی را برای انجام کار معینی اجیر کند.»
و در روایت یکم از باب دهم این گفته که: «شخصی، دیگری را در برابر اجرت معینی اجیر می‌کند و او را به مزرعه خود می‌فرستد ...»

باب ۳ کراهت به کار گرفتن اجیر بدون تعیین اجرت و جلوگیری از حضور وی در نماز جمعه

۳۸- (۱) سلیمان بن جعفر جعفری گوید: «در یکی از کارهایی که امام رضا علیه السلام می‌خواست انجام دهد، همراه وی بودم. پس از پایان آن کار می‌خواستم به منزلم بروم که امام علیه السلام به من فرمود: با من بیا و امشب را با من سپری کن. همراه امام علیه السلام رفتم و با معتب وارد خانه امام علیه السلام شدم وقتی وارد خانه امام علیه السلام شدیم، غلامان وی مشغول گِل درست کردن برای ساختن طویله چارپایان بودند وقتی امام علیه السلام به آنها نگاه کرد، در میان‌شان غلام سیاهی را دید که از آنان نبود.
امام علیه السلام با مشاهده وی پرسید: این‌که با شماست، کیست؟
گفتند: او به ما کمک می‌کند و در پایان چیزی به وی می‌دهیم.
امام علیه السلام پرسید: آیا با وی بر سر اجرتش توافق کرده‌اید؟
گفتند: نه، هر چه به وی بدهیم او راضی است.
امام علیه السلام به شدت خشمگین شد و شروع کرد با تازیانه آنها را بزند. من به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم! چرا خودتان را ناراحت می‌کنید؟
امام علیه السلام فرمود: من بارها از این‌که کسی را بدون تعیین اجرت به کار گیرند نهی کرده‌ام. بدان! هیچ‌کس نیست که بدون تعیین اجرت برای تو کاری انجام دهد و در پایان سه برابر مزدش به وی بپردازی، مگر آن‌که می‌پندارد تو از مزدش کم گذاشته‌ای ولی هرگاه با وی طی کنی سپس به همان مقدار به وی بپردازی، به خاطر وفای به قرارداد، تو را ستایش می کند و اگر حتی به اندازه یک دانه به
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۵
۳۹- (۲) مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به خدا و روز واپسین ایمان دارد، اجیری را به کار نگمارد تا اجرتش را به وی بگوید و هرکس کارگری را اجاره کند و سپس از شرکت وی در نماز جمعه جلوگیری کند، گناهش به گردن وی خواهد بود و اگر از حضور وی در نماز جمعه جلوگیری نکند، در پاداش وی شریک خواهد بود.»
۴۰- (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که در روایت نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «آن حضرت از به کار گماردن کارگر پیش از اعلام اجرتش نهی کرد.»
۴۱- (۴) ابوسعید خدری و ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند که فرمود: هرکس کارگری را به کار می‌گمارد، باید اجرتش را به وی اعلام کند.»
ارجاعات

گذشت: در روایات باب چهارم از ابواب نماز جمعه مطالبی هست که می‌توان بر این بحث استدلال کرد.

و در روایت یکم از باب ششم فرموده معصوم علیه السلام که: «هرکس کارگری را به کار گرفت او را از حضور در نماز جمعه باز ندارد که در این صورت گناه کرده است و اگر از حضور وی در نماز جمعه جلوگیری نکند، هر دو در پاداش وی شریک خواهند بود.»

و در نوادر راوندی نیز مانند آن هست.

باب ۴ استحباب پرداخت مزد کارگر پیش از خشک شدن عرقش و شرط کردن در اجاره و گرفتن اجرت پیش از انجام کار

۴۲- (۱) هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ باربَر و کارگر فرمود: «عرقش نخشکد تا این‌که اجرتش را بپردازی.»

۴۳- (۲) شعیب گوید: «گروهی را برای کارکردن در یکی از بستان‌های امام صادق علیه السلام اجیر کردیم و قرار آنان تا عصر بود وقتی از کار دست کشیدند، امام علیه السلام به معتب فرمود: پیش از خشک شدن عرق‌شان مزدشان را بپرداز.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷

۴۴- (۳) ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مزد کارگر را پیش از خشک شدن عرقش بپرداز!»

۴۵- (۴) علی بن جعفر علیه السلام گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی خانه‌ای را دو ساله اجاره می‌کند، به این شرط که پس از پایان مدت، آن را کاه‌گِل و درهایش را اصلاح کند. آیا این کار حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در کتاب وسائل الشیعه این حدیث از کتاب علی بن جعفر روایت شده با این تفاوت که به جای «دو ساله»، «به اجرتی معین» آمده است.

ارجاعات

گذشت: در باب ششم از ابواب خیار مطالبی مناسب با بخشی از مقصود هست.

می‌آید:

در روایت یکم از باب سیزدهم این گفته که: «شخصی از دیگری می‌خواهد که در برابر گرفتن چند درهم چیزی برای وی بنویسد. او گوید: نخست اجرتم را می‌گیرم و در برابرت می‌نویسم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۵ جواز مزد گرفتن برای جمع‌آوری بیت‌المال

۴۶- (۱) هارون بن خارجه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من اموال را به بیت‌المال می‌برم به این شرط که از هر هزار، شش تا برای من باشد.

امام علیه السلام فرمود: حساب مزد به عهدهٔ صاحب کار (یا اجیر) است.» «۱»

باب ۶ حرمت نپرداختن مزد کارگر

۴۷- (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایت نهی‌هایش فرمود:

«هرکس در مزد کارگری ستم کند، خداوند کارهای [نیکش] را نابود می‌کند و بوی بهشت را بر وی حرام می‌کند با این‌که بوی

بهشت از فاصله پانصد سال به مشام می‌رسد.»

ابوهریره و ابن عباس این روایت را در بخشی از سخنرانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از رحلت روایت کرده‌اند.

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی قدس سره برای این روایت احتمالاتی ذکر کرده است. ر. ک: ملاذ الاخیار ۱۱/ ۱۴۲- ۱۴۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹

۴۸- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایت سفارش‌هایش به علی علیه السلام فرمود: «(ای علی علیه السلام!) هرکس مزد کارگری را نپردازد، لعنت خدا بر او باد».

۴۹- (۳) اصبغ بن نباته در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید! هرکس نسبت به پدر و مادرش ناسپاسی و حق‌ناشناسی کند، لعنت خدا بر او باد، آگاه باشید! هرکس از نزد صاحبانش بگریزد، لعنت خدا بر او باد. توجه کنید که هرکس در مزد کارگرش ستم کند، لعنت خدا بر او باد.»

۵۰- (۴) اصبغ بن نباته عبدی گوید: «پس از ضربت خوردن امیرمؤمنان علیه السلام به دست ابن ملجم- که لعنت خدا بر او باد- من با گروهی از دوستانم همانند حارث و سوید بن غفله صبح زود، درِ خانه علی علیه السلام رفتیم و پشت در، کنار دیوار نشستیم. همین‌طور که نشسته بودیم از داخل خانه امام علیه السلام صدای گریه شنیدم، از این رو ما هم شروع به گریستن کردیم. در این هنگام امام مجتبی علیه السلام بیرون آمد و فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام به شما می‌گوید، به سوی خانه‌های‌تان بروید!

کسانی که پشت درِ خانه علی علیه السلام نشسته بودند، با شنیدن این پیام همه رفتند و تنها من ماندم.

بار دیگر صدای گریه از خانه امام علیه السلام بلند شد و من با شنیدن آن صدا شروع به گریستن کردم. این بار نیز امام حسن علیه السلام بیرون آمد و فرمود: مگر به شما نگفتم بروید.

من گفتم: به خدا سوگند! ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! دلم مرا همراهی نمی‌کند و پایم توان رفتن از اینجا را ندارد تا این‌که امیرمؤمنان علیه السلام را زیارت کنم.

آن‌گاه شروع به گریستن کردم. امام مجتبی علیه السلام لختی درنگ کرد و سپس وارد خانه شد. طولی نکشید که بیرون آمد و فرمود: وارد خانه شو!

من نزد امیرمؤمنان علیه السلام رفتم. آن حضرت تکیه داده بود و سرش را با عمامه زردی بسته بود.

رنگ رخسار آن حضرت بر اثر کثرت خونریزی به حدی زرد شده بود که نمی‌دانم صورتش زردتر بود یا عمامه‌اش. به مجرد وارد شدن خود را بر وی انداختم و شروع به بوسیدن آن حضرت و گریستن کردم. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای اصبغ! گریه نکن. به خدا سوگند! من به سوی بهشت می‌روم.

به امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، به خدا سوگند! من می‌دانم که شما به سوی بهشت می‌روید ولی من به خاطر از دست دادن تو می‌گریم. ای امیرمؤمنان علیه السلام فدایت شوم! حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای برای من بازگو کن؛ زیرا این‌گونه می‌بینم که پس از امروز، هرگز نمی‌توانم حدیثی از شما بشنوم.

امام علیه السلام فرمود: آری، روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا نزد خویش فراخواند و به من فرمود: به مسجد رفته و از منبر من بالا برو و مردم را به سوی خود فراخوان. آن‌گاه حمد و ثنای خداوند را به‌جا آور و بر من

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱

بسیار درود بفرست. سپس بگو: ای مردم! من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم وی می‌فرماید: هشدار! که لعنت خدا و لعنت فرشتگان مقربش و پیامبران مرسلش و لعنت من بر کسی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد یا خود را به غیر

سرپرستان و صاحبانش وابسته کند یا در اجرت اجیری ستم کند.

من به مسجد آمدم و بر فراز منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتم وقتی قریش و دیگر حاضران در مسجد مرا دیدند به سویم آمدند. آن‌گاه من حمد و ثنای خدا را بجا آوردم و درود فراوان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستادم و سپس گفتم: ای مردم! من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم. او به شما می‌فرماید: هشدار! که لعنت خداوند و لعنت فرشتگان مقرب درگاهش و پیامبران فرستاده‌اش و لعنت من بر کسی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد یا خود را به غیر سرپرستان و صاحبان خود وابسته گرداند یا در مزد اجیری ستم کند.

پس کسی از میان آن گروه به جز عمر بن خطاب سخنی نگفت. او گفت: ای ابوالحسن! پیام خود را رساندی، ولی سخن مجمل و مبهمی گفت.

من گفتم: این را به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهم گفت.

آن‌گاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم. آن حضرت فرمود: به مسجد من بازگرد و بر فراز منبر من برو و حمد و ثنای خدا را بجا آور و بر من درود بفرست و سپس بگو: ای مردم! چنین نیست که ما چیزی را برای شما بیاوریم و تاویل و تفسیر آن نزد ما نباشد. بدانید که من خود، پدر شما هستم! بدانید که من خود مولی و سرپرست شما هستم! بدانید که من خود اجیر شما هستم.»

۵۱- (۵) اصبغ بن نباته گوید: «در مسجد کوفه نزد امیرمؤمنان علیه السلام نشسته بودم که شخصی از بجیله با کنیه ابوخدیجه همراه شصت نفر از قبیله بجیله نزد امام علیه السلام آمدند، سلام کردند و نشستند. سپس ابوخدیجه به علی علیه السلام گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام! آیا رازی از رازهای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش شما هست که آن را برای ما بازگو کنی؟

امام علیه السلام فرمود: آری. آن‌گاه به قنبر فرمود: آن نوشته را بیاور!

وقتی قنبر نوشته را آورد، امام علیه السلام مهرش را شکست و آن را باز کرد. در پایین آن جلد نازکی بود و در آن نوشته شده بود: به نام خداوند مهرگستر به همه موجودات در دنیا و به مؤمنان در دو جهان، قطعاً لعنت خدا، فرشتگانش و همه مردم بر کسی که خود را به غیر موالی و سرپرستانش نسبت دهد

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳

و لعنت خدا و فرشتگانش و همه مردم بر کسی که در اجرت اجیری ستم کند و لعنت خدا بر کسی که مناره مسجدی (یا یک وجب از زمین مسجدی) یا محدوده آن را سرقت کند وی در قیامت مجبور می‌شود که آن را تا هفت آسمان و هفت زمین بیاورد و آن‌گاه نزدیک آتش نگه داشته می‌شود (یا به مردم رو می‌کند) و می‌گوید: به خدا سوگند اگر این وظیفه بر عهدهٔ همه موجودات زمین نهاده می‌شد، آنان قدرت آن را نداشتند.

ابوخدیجه گفت: خانواده و خاندان هرکس دوستداران و بستگان هر مسلمانی هستند پس چه کسی با غیر موالیان خود ارتباط برقرار می‌کند؟

امام علیه السلام فرمود: این‌گونه نیست که گمان کردی ای ابوخدیجه! بلکه ما اهل بیت موالیان هر مسلمانی هستیم پس هرکس با غیر ما ارتباط برقرار کند، چنین مجازاتی بر اوست.

ای ابوخدیجه! [مقصود از ظلم به اجیر] یک دینار و دو دینار و یک درهم و دو درهم نیست «۱» بلکه هر کسی است که به مزد و پاداش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد خویشاوندانش ظلم کند. خداوند تعالی می‌فرماید: «بگو برای آن پاداشی نمی‌خواهم مگر دوستی نزدیکانم» پس هرکس به پاداش پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد نزدیکانش ستم کند، لعنت خدا و فرشتگانش و همه مردم بر او باد.»

۵۲- (۶) در کتاب دعائم الاسـلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ملعون است کسـی که در اجرت اجیری سـتم کنـد. پس جایز است انسان برای انجام کار معینی، مرد و زن و حیوان و برده و کنیزی را اجاره کند.»

۵۳- (۷) در کتـاب صـحیفهٔ الرضـا علیه السـلام از نیاکانش علیهم السـلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: خداونـد آمرزنـده هر گناهی است مگر کسـی که مهریه زنی را به تأخیر انـدازد (انکار کند) یا اجرت کارگری را غصب کند یا مرد آزادی را بفروشد.»

۵۴- (۸) در کتـاب الجعفریات از علی علیه السـلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «خداونـد آمرزنـده هر گناهی است مگر کسی که مزد کارگر یا مهریه زنی را غصب کند.»

۵۵- (۹) در کتاب المحاسن از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پلیدترین گناهان سه گناه است؛ کشتن حیوان نگه داشتن مهریه زن و بازداشتن اجرت اجیر.»

---

(۱). متن روایت در این قسمت مشوش است و بر اساس چاپ جدید تفسیر فرات ترجمه شد. تفسیر فرات ۲/ ۳۴۹/ ۵۲۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵

۵۶- (۱۰) موسـی بن ابراهیم از امام موسـی بن جعفر علیه السـلام از پدرش از نیاکانش علیهم السـلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ظلم کردن به اجرت اجیر از گناهان کبیره است.»

۵۷- (۱۱) فرزند عمر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «سه گروه هستند که در قیامت من از آنها شکایت می‌کنم، شخصـی که انسـان آزادی را بفروشـد و بهـایش را بخورد شخصـی که اجیری را به کـار گمارد و از وی به طور کامل کار بکشد ولی اجرتش را نپردازد و شخصی که با من پیمان ببندد و سپس خیانت کند.»

ارجاعات

گـذشت: در روایت بیست و دوم از باب شصـتم از ابواب جهاد با نفس این گفته که: «خـدایا! به یقین تو می‌دانی که من شخصـی را برای انجام کاری در برابر مقـداری برنـج اجاره کردم ولی او پس از انجام کار بـدون گرفتن اجرتش رفت و من آن برنـج را کشـت کردم تا به جایی رسـید که با آن برنـج گاوی خریـدم؛ سپس آن مرد آمد و مزدش را در خواست کرد. من به او گفتم: به سوی آن گاو برو و آن را بردار و ببر!

وی گفت: همانا من مقداری برنج از تو طلبکار هستم.

گفتم: به سوی آن گـاو برو و آن را با خود ببر زیرا آن گاو از همان برنـج است. پس آن مرد آن گاو را برد. اگر تو می‌دانی که من از ترس تو آن کار را انجام دادم، پس برای ما گشایش ایجاد کن. آن‌گاه آن صخره از روی آنان کنار رفت.»

در روایت دوم از بـاب هفتـاد و نهم فرموده پیـامبر صـلی الله علیه و آله که: «قطعاً خداونـد آمرزنـده هر گناهی است، مگر کسـی که دیْنی به وجود آورد یا اجرت اجیری را غصب کند.»

و در روایات باب دوم از ابواب بدهی و باب چهارم از ابواب اجاره و باب بعدی مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایت نوزدهم از بـاب هفـدهم از ابواب مهریه فرموده پیـامبر صـلی الله علیه و آله که: «قطعاً خداونـد در قیـامت هر گنـاهی را می‌آمرزد مگر [غصب] مهریه زن و کسی را که اجرت اجیری را غصب کند.»

باب ۷ ضمانت مستأجر اجرت اجیر را

۵۸- (۱) هارون بن حمزه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی، دیگری را اجیر می کند و هیچ‌یک از آنان به دیگری اعتماد ندارند؛ از این رو مزد وی را به شخص سومی می‌سپارند ولی آن شخص می‌میرد و مزد آن کارگر نابود می‌شود و آن مرد چیزی از خود باقی نمی گذارد تا با آن، مزد کارگر پرداخت شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۷

امام علیه السلام فرمود: مستأجر ضامن اجرت اجیر است تا آن را پرداخت کند مگر آن‌که اجیر از او درخواست کرده باشد و به آن مرد راضی شده باشد که در این صورت حق وی در جایی است که آن را قرار داد و به آن راضی شد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب چهارم، باب ششم و باب نهم مطالبی بر این بحث دلالت می کند.

باب ۸ تعهد مستأجر به موجود در اجاره حیوان

۵۹- (۱) ابوحمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی حیوانی را کرایه می کند و می گوید: آن را تا فلان محل کرایه می کنم و اگر از آنجا گذشتم، فلان مبلغ زیادتر به تو می‌دهم و آن را معین می کند.

امام علیه السلام فرمود: هیچ‌یک از این‌ها اشکال ندارد.»

باب ۹ لزوم عقد اجاره

۶۰- (۱) سهل گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری یک خانه یا یک کشتی، یک ساله یا بیشتر یا کمتر اجاره می کند.

امام علیه السلام فرمود: اجاره تا پایان مدت لازم و گرفتن کرایه در اختیار صاحب آن است اگر بخواهد، می گیرد و اگر بخواهد، وامی گذارد.»

این حدیث از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام و علی بن یقطین از امام موسی بن جعفر علیهما السلام نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹

ارجاعات

گذشت: روایات باب بیست و هفتم از ابواب مستحبات تاجر آنچه بر فسخ عقد با رضایت دو طرف دلالت می کند.

می آید:

و در باب دوازدهم، پانزدهم و هجدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۰ جواز تجارت کردن اجیر برای غیر مستأجر با اجازه او

۶۱- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: شخصی دیگری را با اجرت معین اجاره می کند و او را به مزرعه خود می‌فرستد. در آنجا فرد سومی مقداری درهم به وی می‌دهد و می گوید: با این درهم‌ها فلان جنس را برای من بخر و سود آن متعلق به هر دوی ما.

امام علیه السلام فرمود: در صورت اجازه مستأجر، اشکال ندارد.»

باب ۱۱ حکم پرداخت هزینه اجیر توسط شخص دیگر و هزینه لباس و حمام اجیر

۶۲- (۱) سلیمان بن سالم گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی دیگری را با اجرت معین و هزینه وی اجیر می‌کند تا او را برای انجام کار به محلی بفرستد ولی وقتی اجیر به آن محل می‌رسد،

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱

یکی از دوستانش از او دعوت می‌کند و به مدت یکی، دو ماه در خانه‌اش از وی پذیرایی می‌کند؛ به طوری که از پرداخت هزینه توسط مستأجر بی‌نیاز می‌شود. اجیر نیز محاسبه می‌کند که اگر دوستش او را دعوت نمی‌کرد، هزینه ماهانه‌اش چقدر می‌شد و با آن مبلغ زحمات دوست میزبانش را جبران می‌کند. آن مبلغی که به وی پرداخته بر عهدهٔ کیست؛ بر عهدهٔ اجیر یا اجیر کننده؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن مبلغ به مصلحت اجیرکننده است، بر عهدهٔ او خواهد بود و در غیر این صورت بر عهدهٔ اجیر است.

و سؤال کردم: شخصی دیگری را با اجرت معین بدون توضیح آن اجاره می‌کند تا به محلی بفرستد. هزینه اجیر مانند شستن لباس و حمام بر عهدهٔ کیست؟

امام علیه السلام فرمود: بر عهدهٔ مستأجر.»

باب ۱۲ حکم در راه ماندن مرکب کرایه‌ای و عدم انجام کار در مدت اجاره توسط اجیر

۶۳- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «من نزد یکی از قاضیان مدینه بودم که دو نفر آمدند. یکی از آنان به قاضی گفت: من از این شخص مرکبی اجاره کردم تا مرا از فلان محل به محل دیگری برساند ولی وی مرا به مقصد نرساند.

قاضی از صاحب مرکب پرسید: آیا تو او را به مقصد رساندی؟

او گفت: نه، حیوانم عاجز شد و نرفت.

قاضی به وی گفت: در صورتی که تو وی را به مقصدی که حیوانت را کرایه کرده، نرسانده‌ای کرایه‌ای از وی طلبکار نیستی.

امام علیه السلام می‌فرماید: پس از حکم قاضی، من آن دو را نزد خود فراخواندم و به کسی که کرایه کرده بود گفتم: ای بنده خدا! تو حق نداری تمام کرایه آن مرد را نپردازی و به دیگری گفتم: ای بنده خدا! تو حق نداری تمام کرایه حیوانت را دریافت کنی. بلکه مسیر باقیمانده و مسیر پیموده شده را بنگر و با هم بر آن مصالحه کنید. آنان نیز چنین کردند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۳

۶۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس حیوان یا کشتی معینی را کرایه کند تا با آن کشتی یا حیوان چیز معینی را تا محل مشخصی حمل کند، آن‌گاه آن حیوان هلاک شود یا آن کشتی در هم بشکند، کرایه فسخ می‌شود و اگر پس از پیمودن بخشی از مسیر، این حادثه روی دهد، به نسبت مسیر پیموده شده، از کرایه بر عهدهٔ کرایه کننده است. ولی اگر برای رساندن بار، کرایه کند و از حیوان و کشتی معینی در قرارداد نام نبرد برای کرایه‌دهنده است که آن را به مقصد برساند و کرایه کامل برای کرایه گیرنده است.»

۶۵- (۳) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نزد یکی از قاضیان مدینه نشسته بودم که دو نفر آمدند. یکی از آنان گفت: من از او خواستم که فلان روز مرا به بازار برساند و او این کار را انجام نداد.

قاضی گفت: کرایه‌ای به او تعلق نمی‌گیرد.

امام علیه السلام فرمود: من او را فرا خواندم و به وی گفتم: ای بنده خدا! برای تو جایز نیست حق او را نپردازی و به دیگری گفتم: تو حق گرفتن تمام مبلغ مورد توافق را نداری. پس میان خودتان ردّ و بدل کنید.»

۶۶- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی حیوان یا کشتی کرایه می‌کند تا

او را در روز معینی به محل مشخصی برساند و اگر او را در آن روز به مقصد نرساند، کرایه او کمتر از قرارداد باشد.

امام علیه السلام فرمود: کرایه در این صورت باطل است و کرایه‌کننده اجرت‌المثل آن را بدهکار است.»

۶۷- (۵) محمد حلبی گوید: «نزد یکی از قاضیان نشسته بود. امام باقر علیه السلام نیز آنجا حضور داشت که دو نفر آمدند. یکی از آنان به قاضی گفت: من از این مرد شتر کرایه کردم تا کالای مرا به یکی از معادن برساند و با او شرط کردم که در فلان روز مرا وارد معدن کند؛ زیرا در آنجا بازار برگزار است و من بیم دارم به آن نرسم و در برابر هر روز که دیرتر به بازار رسیدم، فلان مبلغ از کرایه‌اش می‌کاهم. او نیز فلان تعداد روز مرا دیرتر رساند.

قاضی گفت: این شرط باطلی است، کرایه او را به طور کامل بپرداز.

حلبی گوید: پس از رفتن آن مرد، امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: تا وقتی که تمام کرایه کاسته نشود، شرط وی صحیح است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۵

باب ۱۳ شرط برده اجیر و ضمانت اتلاف برده

۶۸- (۱) عبید بن زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی به دیگری می‌گوید: در مقابل گرفتن چند درهم برای من بنویس.

و او پاسخ می‌دهد: نخست اجرتم را می‌گیرم و در برابرت می‌نویسم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی برده‌ای را اجیر می‌کند. آن برده می‌گوید: صاحب مرا به هر مبلغی که خواستی راضی کن و برای من نیز فلان تعداد معین درهم نیز هست. آیا برای مستأجر لازم است؟ و آیا برای برده حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: برای مستأجر لازم نیست و برای برده حلال نیست.»

۶۹- (۲) زراره و ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ زرگر یا غیر زرگری که برده دیگری را اجاره کرد، حکم داد و فرمود: اگر چیزی را از میان برد یا از نزد وی گریخت، صاحبانش ضامن هستند.»

۷۰- (۳) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که برده‌ای را اجاره کرد و مال فراوانی را از میان برد، فرمود: «بر صاحبش چیزی نیست و آنان حق فروش وی را ندارند، بلکه باید [برای پرداخت آن] کار کند و اگر از پرداخت آن ناتوان شد، چیزی بر عهدهٔ صاحبش و چیزی بر عهدهٔ برده نیست.»

باب ۱۴ حکم اجاره کردن محافظ برای کاروان

۷۱- (۱) محمد بن حسن صفار گوید: «به امام عسکری علیه السلام نوشتم: شخصی بدون داشتن فرمان از سوی حکومت در محل‌های ترسناک از کاروان‌ها محافظت و پاسداری می‌کند و آنها با او قرارداد می‌بندند که پس از رسیدن به محل امن مبلغ معینی دریافت کند. آیا گرفتن آن مبلغ برای وی جایز است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۷

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: هرگاه خودش را در برابر مبلغ متعارف اجیر کند، حق خود را می‌تواند بگیرد. انشاءالله.»

باب ۱۵ حکم اجاره دادن فرزند برای مدت معین در برابر اجرت معین

۷۲- (۱) محمد بن عیسی بن عبید یقطینی به امام هادی علیه السلام نوشت: «شخصی فرزندش را یک سال با اجرت معین به دیگری سپرد تا برایش خیاطی کند، آن‌گاه فرد سومی به وی گفت: فرزندت را با دستمزد بیشتر یک سال به من بسپار. آیا پدر آن فرزند چنین اختیاری دارد؟ و آیا می‌تواند قرارداد خود را با آن شخص فسخ کند یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: تا وقتی که فرزندش ناتوان و بیمار نشده است واجب است به قراردادش با شخص اول عمل کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده معصوم علیه السلام که: «اشکال ندارد اجیر باشد؛ خودش یا فرزندش یا خویشاوندانش یا برده‌اش یا کسی را که در اجاره دادنش وکالت دارد، اجاره دهد ...»

باب ۱۶ حکم پذیرفتن کار و واگذار کردن آن به دیگران و محکم‌کاری در کارها

۷۳- (۱) ابوحمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی کاری را می‌پذیرد و بدون انجام کاری در آن با مقداری سود به دیگری واگذار می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: نه.»

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نظیر این حدیث را روایت کرده و پاسخ امام علیه السلام را به این صورت گزارش کرده است: «نه مگر آن‌که کاری در آن انجام دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۹

۷۴- (۲) حَکَم خیاط گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دوختن لباس را به یک درهم می‌پذیرم و به مبلغ کمتر واگذار می‌کنم و فقط آن را برش می‌دهم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. سپس امام علیه السلام فرمود: کارهایی را که می‌پذیری و به مقداری کمتر واگذار می‌کنی، اشکال ندارد.»

۷۵- (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: خیاطی کار می‌پذیرد و پس از برش پارچه، دوخت آنها را به مبلغ کمتری به دیگران واگذار می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، در آن کاری انجام داده است.»

۷۶- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «صنعتگر کاری را می‌پذیرد و به مبلغ کمتر به دیگری واگذار می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اگر کاری در آن انجام دهد یا در آن برنامه‌ریزی و تدبیر کند یا اگر پارچه است آن را برش دهد یا هرگونه کاری در آن انجام دهد، مبلغ افزوده برای وی پاک و حلال است و در غیر این صورت برای وی خیری ندارد.»

۷۷- (۵) علی صائغ [زرگر] گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کار را می‌پذیرم و به جوانانی که با من کار می‌کنند به دو سوم آن مبلغ واگذار می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: این کار شایسته نیست، مگر آن‌که همراه آنان کار کنی.

گفتم: من برای آنان ذوب می‌کنم (یا نزدیک می‌کنم).

امام علیه السلام فرمود: این هم کاری است، اشکال ندارد.»

۷۸- (۶) علی بن میمون زرگر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کاری را می‌پذیرم که احتیاج به کنده‌کاری و زرگری دارد.

کنده‌کاری آن را با مبلغی به شخصی واگذار می‌کنم ولی هنگام تسویه حساب از مبلغ قرارداد مقداری کم می‌گذارم.
امام علیه السلام فرمود: آیا این کار با رضایت کامل وی انجام می‌شود؟
گفتم: آری.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»
۷۹- (۷) علی ابوالاکراد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کاری را می‌پذیرم که نیاز به زرگری و کنده‌کاری دارد، از این رو با کنـده‌کار بر مبلغی میان خودمان توافق می‌کنم مثلًا ده جفت به پنج درهم یا بیست جفت به ده درهم ولی هنگام تسویه حساب به وی می‌گویم: نیکی کن! و مبلغی کمتر از قرارداد به وی می‌دهم.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰۱
امام علیه السلام فرمود: آیا این کار با رضایت کامل وی انجام می‌شود؟
گفتم: آری.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»
۸۰- (۸) مجمع گویـد: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: آیا دوزنـدگی لباس را بپذیرم و آن را به دوسوم مبلغ به شاگردانم واگذار کنم؟
امام علیه السلام فرمود: آیا کاری در آن انجام نمی‌دهی؟
گفتم: آن را برش می‌دهم و برایش نخ می‌خرم.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»
ارجاعات
گذشت: در روایت یکم از باب بیست و هشـتم از ابواب دفن فرموده پیامبر صـلی الله علیه و آله که: «هرگاه یکی از شما کاری انجام دهد باید آن را محکم کند.»
در روایت دوم فرموده امام علیه السـلام که: «ولی، خداوند عزیز و باشـکوه بنده‌ای را دوست دارد که هرگاه کاری انجام دهد آن را محکم کند.»

باب ۱۷ حکم اجاره دادن آسیاب، خانه، زمین، کشتی اجاره‌ای و کارگر به بیشتر از مبلغ اجاره شده

۸۱- (۱) ابوبصـیر از امـام صادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «برای من ناخوشاینـد است که فقط آسـیابی را اجاره کنم و سپس با اجرت بیشتری اجاره دهم مگر آن‌که کاری در آن انجام شود و یا غرامتی برای آن پرداخت شود.»
۸۲- (۲) سـلیمان بن خالـد از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کند که فرمود: «برای من ناخوشایند است که فقط آسـیاب را اجاره کنم و با اجرت بیشتری اجاره دهم مگر آن‌که در آن کاری انجام دهم یا غرامتی برای آن بپردازم.»
۸۳- (۳) ابو مغرا (معزا) از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که زمینی را اجاره می‌کند و به مبلغ بیشتری اجاره می‌دهد، فرمود: «اشکال ندارد. این مثل مغازه و اجیر نیست. همانا باقیمانده از اجرت اجیر و مغازه حرام است.»
در کتاب المقنع این روایت از امام صادق علیه السلام بدون واژه «اجیر» اول روایت شده است.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰۳
۸۴- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی خانه‌ای را اجاره می‌کند و به مبلغ بیشتری اجاره می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر آن‌که کاری در آن انجام دهد و اگر بخشی از آن را به همان مبلغی که اجاره کرده، اجاره دهد و در قسمت دیگر آن سکونت کند، اشکال ندارد.»

۸۵- (۵) ابوربیع شامی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دهقانان زمینی را برای کشاورزی اجاره می‌کند و به مقدار بیشتری اجاره می‌دهد و سهم حکومت را خود بر عهده می‌گیرد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. زمین مثل اجیر و خانه نیست. همانا باقیمانده از اجرت اجیر و خانه حرام است.»

در گزارش دیگری در ادامه سخن امام علیه السلام آمده است: «و اگر شخصی خانه‌ای را به ده درهم اجاره کند و در دوسوم آن سکونت کند و ثلث آن را به ده درهم اجاره دهد، اشکالی ندارد ولی به بیش از مبلغی که اجاره کرده، اجاره ندهد.»

۸۶- (۶) ابراهیم بن میمون گوید: «شنیدم که ابراهیم بن مثنّی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: شخصی زمینی را اجاره می‌کند و سپس به مبلغ بیشتری اجاره می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. زمین بسان اتاق و اجیر نیست. همانا باقیمانده اجرت اتاق و کارگر، حرام است.»

۸۷- (۷) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین را در برابر ثلث یا یک‌چهارم محصول آن اجاره می‌کنم و در برابر نصف محصول آن واگذار می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: آن را به هزار درهم می‌پذیرم و به دوهزار درهم واگذار می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: جایز نیست.

گفتم: چگونه صورت اول جایز است و دوم جایز نیست؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا این ضمانت شده ولی آن ضمانت نشده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰۵

۸۸- (۸) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه زمینی را با طلا و نقره اجاره کردی آن را به مبلغ بیشتر به دیگری واگذار نکن ولی اگر به نصف یا ثلث اجاره کردی می‌توانی آن را به مقدار بیشتر به دیگری واگذار کنی زیرا طلا و نقره ضمانت شده‌اند.»

در روایت دیگری اسحاق بن عمار از ابوبصیر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه زمینی را به طلا و نقره اجاره کردی، به مبلغ بیشتر به دیگری واگذار نکن؛ زیرا طلا و نقره ضمانت شده‌اند.»

۸۹- (۹) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «و اجاره دادن زمین در برابر مواد خوراکی جایز نیست و چیزی از آن گرفته نمی‌شود مگر آن‌که به نصف و ثلث اجاره دهد.»

۹۰- (۱۰) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «زمین در برابر گندم و جو و آب دادن به مزرعه و آب‌های افزون بر نیاز، اجاره داده نمی‌شود، بلکه زمین در برابر طلا و نقره اجاره داده می‌شود و هرگاه در برابر طلا و نقره اجاره کرد به مبلغ بیشتر اجاره داده نمی‌شود؛ برای این‌که طلا و نقره ضمانت شده‌اند و این ضمانت شده نیست بلکه آن از محصول زمین است.»

۹۱- (۱۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمینی را اجاره می‌کند و به اجرت بیشتری اجاره می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. زمین همانند خانه و اجیر نیست. همانا خانه و اجیر حرام است.»

۹۲- (۱۲) اسماعیل بن فضل هاشمی گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی زمینی از زمین‌های خراج را در برابر تعداد معینی درهم یا

مقدار معینی از حبوبات اجاره می‌کند، سپس آن را اجاره می‌دهد و با کشاورز آن شرط می‌کند که محصول آن را به نسبت نصف یا کمتر از آن یا بیشتر با وی تقسیم کند و پس از پرداخت سهم حکومت مقداری از محصول برای وی باقی می‌ماند، آیا این کار برای وی شایسته است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰۷

امام علیه السلام فرمود: آری، هرگاه نهری برای آنان حفر کند یا کاری برای‌شان انجام دهد که به آنان کمک کند، چنین حقّی دارد.

و سؤال کردم: شخصی زمینی از زمین‌های خراج را در برابر تعداد معینی درهم یا مقدار معینی حبوبات اجاره می‌کند و آن را قطعه قطعه یا جریب جریب در برابر چیز معینی اجاره می‌دهد؛ آن‌گاه پس از پرداخت سهم حکومت برای وی مقداری باقی می‌ماند در حالی که چیزی هزینه نکرده است یا این‌که آن زمین را قطعه قطعه اجاره می‌دهد به شرط این‌که بذر و هزینه را بپردازد و در مقابل، مقداری بیش از اجاره حکومت برای وی باشد و اصل زمین نیز مال اوست. آیا چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه زمینی را اجاره و در آن هزینه یا چیزی را مرمت کردی، آنچه گفتی اشکال ندارد.»

و در گزارش دیگری در ادامه سخن امام علیه السلام آمده است: «و اشکال ندارد که شخصی زمینی را به صد دینار اجاره کند، آن‌گاه بخشی از آن را به نود و پنج دینار اجاره دهد و بقیه آن را خودش کشت کند.»

۹۳- (۱۳) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که امام سجاد علیه السلام پیوسته می‌فرمود:

«اشکال ندارد شخصی خانه یا زمین یا کشتی را اجاره کند و سپس به قیمت بیشتر آن را اجاره دهد، در صورتی که اصلاحی در آن انجام داده باشد.»

۹۴- (۱۴) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی خانه‌ای را به ده درهم اجاره کند و در دو سوم آن ساکن شود و ثلث آن را به ده درهم اجاره دهد، اشکال ندارد ولی به بیش از قیمتی که اجاره کرده، آن را اجاره ندهد، مگر در صورتی که کاری در آن انجام دهد.»

۹۵- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خانه‌ای سؤال شد که شخصی آن را اجاره می‌کند و به قیمت بیشتر به دیگری اجاره می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر این‌که کاری در آن انجام دهد و اگر بخشی از آن را به قیمتی که اجاره کرده، اجاره دهد و در باقیمانده آن سکونت کند، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰۹

۹۶- (۱۶) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که خانه‌ای را اجاره می‌کند و به قیمت بیشتری اجاره می‌دهد، فرمود: «این کار شایسته نیست مگر آن‌که کاری در آن انجام دهد.»

۹۷- (۱۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی اتاقی اجاره می‌کند، آن‌گاه خیاط یا صاحب حرفه دیگری نزد وی می‌آید و می‌گوید: من در آن کار می‌کنم و اجاره آن را هر دو می‌پردازیم و هر چه سود کردم آن را نیز با هم تقسیم می‌کنیم. سپس بیش از اجاره اتاق سود می‌کند، آیا برای شخص اجاره‌کننده این حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، اشکال ندارد.»

۹۸- (۱۸) در کتاب بحار الانوار در ادامه روایت پیشین آمده است: «و سؤال کردم: شخصی کشتی یا زمینی را به دو درهم اجاره می‌کند، آن‌گاه بخشی از آن را به یک و نیم درهم اجاره می‌دهد و از بقیه آن خودش استفاده می‌کند، آیا این کار شایسته است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۹- (۱۹) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمینی را صد دینار اجاره می کند، آن گاه نصف آن را به نود و پنج دینار اجاره می‌دهد و خود، باقیمانده آن را کشت می کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۰- (۲۰) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی چراگاهی را برای چرانیدن به پنجاه درهم یا کمتر یا بیشتر می‌خرد، آن گاه تصمیم می گیرد افراد دیگری را نیز در آن شریک کند و اجاره زمین را از آنان بگیرد.

امام علیه السلام فرمود: هرکس را می‌خواهد، در برابر بخشی از اجاره بها همراه خودش وارد چراگاه کند، هرچند به چهل و نه درهم باشد و گوسفندان خودش در برابر یک درهم از چراگاه استفاده کنند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱۱

ارجاعات

گذشت: در باب یازدهم از ابواب مزارعه مناسب با این بحث هست.

باب ۱۸ حکم ناتوان شدن اجیر از حفر چاه به مقدار قرارداد

۱۰۱- (۱) ابوشعیب محاملی رفاعی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی کندن یک چاه به اندازه ده قامت را به مبلغ ده درهم به فردی واگذار کرد وی پس از حفر یک قامت، از کندن بقیه آن درماند.

امام علیه السلام فرمود: یک پنجاه و پنجم از ده درهم، متعلق به اوست.»

۱۰۲- (۲) ابوشعیب محاملی رفاعی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی کندن یک چاه به اندازه ده قامت را به ده درهم به دیگری واگذار می کند آن شخص به اندازه یک قامت از آن را حفر می کند و سپس از کندن بقیه آن درمی‌ماند.

امام علیه السلام فرمود: ده درهم تقسیم بر پنجاه و پنج می‌شود، آن گاه هرچه به دست آمد، یکی برای قامت اول و دو تا از آن برای قامت دوم و سه تا برای سوم و به همین ترتیب تا ده.»

باب ۱۹ اختلاف اجرت بر اساس اختلاف زمان

۱۰۳- (۱) ادریس بن عبداللّه قمی گوید: «به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم! به من بیاموز که اجاره آسیاب چگونه صحیح است؟ زیرا در محل ما آب، گاهی پیوسته جریان دارد و گاهی قطع می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱۳

امام علیه السلام فرمود: بیشتر اجاره را در ماه‌هایی قرار بده که در آنها آب قطع نمی‌شود و بقیه آن را در ماه‌هایی قرار بده که آب قطع می‌شود، هرچند یک درهم باشد.»

باب ۲۰ حکم اجاره حیوان به شرط سوار نشدن دیگری

۱۰۴- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی مرکبی را اجاره می کند و به دیگری می‌دهد، آن گاه آن حیوان می‌میرد. چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر شرط کرده که دیگری سوار آن نشود، وی ضامن آن است و اگر سخنی در این‌باره نگفته است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

می آید:

در روایت یکم از باب بعدی آنچه مناسب با این باب است.

باب ۲۱ حکم استفاده از مرکب در غیر مسیر اجاره و اختلاف مالک و مستأجر

۱۰۵- (۱) ابوولاد حناط گوید: «قاطری را برای رفت و برگشت به قصر ابن هبیره به مبلغی کرایه کردم و به جستجوی یکی از بدهکارانم پرداختم وقتی نزدیک پل کوفه رسیدم به من خبر داده شد که وی به سوی نیل رفته است. من نیز به طرف نیل رفتم، وقتی به نیل رسیدم به من گفتند: وی به طرف بغداد رفته است. من نیز به دنبال وی حرکت کردم تا سرانجام به وی رسیدم. آن‌گاه کارم را با او انجام دادم و به کوفه بازگشتم.

رفت و برگشتم پانزده روز طول کشید. آن‌گاه برای صاحب استر عذرم را بیان کردم و برای این‌که وی مرا حلال کند و او را راضی کنم پانزده درهم به او دادم ولی او نپذیرفت و توافق کردیم که ابوحنیفه میان ما قضاوت کند. از این رو نزد او رفتیم و ماجرای خودمان را بازگفتیم.

ابوحنیفه به من گفت: با استر چه کردی؟

گفتم: آن را سالم تحویل دادم.

صاحب استر گفت: آری تحویل داد ولی پس از پانزده روز.

ابوحنیفه به وی گفت: از او چه می‌خواهی؟

او گفت: کرایه استرم را می‌خواهم، پانزده روز آن را از من جدا کرده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱۵

ابوحنیفه به وی گفت: من حقّی برای تو نمی‌دانم؛ زیرا وی تا قصر ابن هبیره از تو کرایه کرد؛ آن‌گاه تخلف کرد و به نیل و بغداد رفت، به همین دلیل ضامن قیمت استر شد و کرایه از عهدهٔ او ساقط شد و وقتی که استر را سالم تحویل داد و تو تحویل گرفتی کرایه‌ای بر عهدهٔ او نیست.

ابوولاد گوید: وقتی از نزد ابوحنیفه خارج شدیم صاحب استر از شگفتی و ناراحتی از فتوای ابوحنیفه شروع به گفتن «انا لله وانا الیه راجعون» نمود. من نیز دلم برای وی به رحم آمد و مبلغی به وی دادم و از او حلالیت خواستم. سپس در همان سال حج انجام دادم و فتوای ابوحنیفه را برای امام صادق علیه السلام بازگو کردم. امام علیه السلام فرمود: به خاطر مثل این قضاوت و شبیه به آن آسمان از بارش باران خودداری می کند و زمین برکت‌هایش را بازمی‌دارد!

به امام علیه السلام گفتم: نظر شما چیست؟

امام علیه السلام فرمود: نظر من این است که تو مثل کرایه رفتن استر از کوفه به نیل و از آنجا به بغداد و از بغداد به کوفه را به وی بدهکاری و به وی می‌پردازی.

به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم! من چند درهم به آن علوفه دادم، آیا علفش را از وی طلبکارم؟

امام علیه السلام فرمود: نه؛ زیرا تو غاصبی.

گفتم: مرا آگاه کن که اگر استر هلاک می‌شد، آیا بر عهدهٔ من بود؟

امام علیه السلام فرمود: آری، قیمت استر در روزی که با او مخالفت کردی.

گفتم: اگر پای استر بشکند یا پشتش مجروح شود یا پایش در رود [به عهدهٔ کیست؟]

امام علیه السلام فرمود: اختلاف قیمت سالم و معیوب در روز بازگرداندن به وی بر عهدهٔ توست.

گفتم: تشخیص آن به عهدهٔ کیست؟

امام علیه السلام فرمود: تو و او. یا او بر قیمت، سوگند یاد می‌کند و بر تو لازم می‌شود و اگر سوگند را به تو بازگرداند و تو بر قیمت، سوگند یاد کردی بر او لازم می‌شود یا صاحب استر گواهانی می‌آورد که گواهی دهند قیمت استر هنگام کرایه دادن وی فلان مبلغ بوده است، پس بر تو لازم می‌شود.

گفتم: من چند درهم به وی دادم و او راضی شد و مرا حلال کرد.

امام علیه السلام فرمود: وقتی ابوحنیفه با جور و ظلم علیه او حکم کرد، وی از تو راضی شد و حلالت کرد، از این رو نزد وی برو و فتوای مرا به او بگو، اگر پس از آگاهی از آن تو را حلال کرد، آن‌گاه چیزی بر عهدهٔ تو نیست.

ابوولاد گوید: پس از بازگشت از سفر در دیدار با موجر فتوای امام صادق علیه السلام را برای وی بازگو کردم و به او گفتم: هر چه بگویی به تو می‌دهم.

وی گفت: تو جعفر بن محمد علیه السلام را محبوب من کردی و برتری وی به دل من افتاد و تو را حلال کردم و اگر دوست داری آنچه را از تو گرفته‌ام بازگردانم، این کار را می‌کنم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱۷

۱۰۶- (۲) حسن صیقل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دربارهٔ کسی که حیوانی را تا محل معینی اجاره کرده و از آنجا می‌گذرد نظرتان چیست؟

امام علیه السلام فرمود: به اندازه‌ای که گذشته اجرت برای وی محاسبه می‌شود و اگر الاغ بمیرد، او ضامن است.»

۱۰۷- (۳) حسن بن زیاد صیقل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که مرکبی را تا محلی اجاره می‌کند و از آنجا می‌گذرد، آن‌گاه حیوان می‌میرد فرمود: «او ضامن است و به مقدار آن مسیر کرایه بر عهدهٔ اوست.»

۱۰۸- (۴) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی حیوانی را تا محل معینی اجاره می‌کند، آن‌گاه آن حیوان هلاک می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: اگر از شرط گذشته است، وی ضامن است و اگر وارد بیابان ناامنی شده، وی ضامن است و اگر در چاهی افتاده، ضامن است زیرا آن را محکم نبسته است.»

۱۰۹- (۵) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی حیوانی را تا محلی کرایه می‌کند آن‌گاه از آن محل می‌گذرد و حیوان می‌میرد، چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه از محل اجاره بگذرد، وی ضامن است.»

۱۱۰- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «در زمان حضرت علی علیه السلام شخصی حیوانی را تا محل معینی کرایه کرد آن‌گاه از آن محل گذشت و حیوان هلاک شد. صاحب حیوان نزد امام علیه السلام از وی شکایت کرد. علی علیه السلام او را ضامن بهای حیوان کرد ولی کرایه‌ای برای مسیر اضافی بر عهدهٔ وی قرار نداد.

و امام صادق علیه السلام فرمود: در صورت گذشتن از محل قرارداد، اگر حیوان هلاک نشود صاحب آن می‌تواند کرایه‌کننده را ضامن کاهش حیوان در مدت گذشتن از محل قرارداد نماید و می‌تواند مثل کرایه آن را بگیرد.

و به همین صورت است اگر بیش از مقدار قرارداد بر آن بار حمل کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱۹

۱۱۱- (۷) زید بن علی علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که: «شخصی که مرکب کرایه‌ایش مرده بود نزد معصوم علیه السلام آمد و اعتراف کرد که از محل قرارداد گذشته است. معصوم علیه السلام او را ضامن قیمت آن کرد و کرایه‌ای بر عهدهٔ

وی قرار نداد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این موافق با اهل سنت است و ما به آن عمل نمی‌کنیم و عمل ما بر طبق آنچه پیش‌تر گفتیم، است که هرگاه از محل مورد قرارداد بگذرد ضامن قیمت است و کرایه نیز بر عهدهٔ اوست.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب پیشین آنچه می‌توان بر این مطلب استدلال کرد.

می‌آید:

و در باب سی و یکم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲۲ لزوم پرداخت اجاره زمین کشاورزی در صورت کشت و عدم کشت و حکم کشاورزی و درختکاری و ساختمان‌سازی در زمین اجاره‌ای بدون اجازه مالک

۱۱۲- (۱) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمینی را از دیگری اجاره می‌کند و می‌گوید: فلان مبلغ اجاره آن بنابر این‌که آن را کشت کنم و اگر کشت نکردم همان مبلغ را به تو می‌دهم؛ آن‌گاه آن را کشت نمی‌کند.

امام علیه السلام فرمود: او می‌تواند زمین را بگیرد. اگر بخواهد آن را رها می‌کند و اگر بخواهد رها نمی‌کند.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب دوم و سوم از ابواب غصب مطالبی مناسب با ذیل باب خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲۱

باب ۲۳ جواز اجاره دادن مال اجاره‌ای به موجر

۱۱۳- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی زمینی را به هزار اجاره می‌کند و بخشی از آن را به دویست اجاره می‌دهد، سپس صاحب زمین می‌گوید: به آن مبلغی که از من اجاره کرده‌ای با تو شریک می‌شوم. آن‌گاه اگر هر دو اجاره را بپردازند و مبلغ اضافی میانشان تقسیم شود، این جایز است.»

ارجاعات

گذشت و می‌آید:

نظیر این روایت در باب یازدهم از ابواب مزارعه هست و دیگر روایات آن باب را نیز بنگر و در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۴ حکم فروش مال اجاره داده شده توسط مالک

۱۱۴- (۱) احمد بن اسحاق رازی گوید: «شخصی به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشت: مردی مزرعه‌ای را اجاره می‌کند و آن‌گاه اجاره‌دهنده آن را در حضور مستأجر می‌فروشد و مستأجر از فروش آن جلوگیری نمی‌کند. سپس خریدار می‌میرد و وارثانی از خود بر جای می‌گذارد. آیا آن مزرعه به میراث باز می‌گردد یا تا پایان مدت اجاره در دست مستأجر باقی می‌ماند؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: تا پایان مدت اجاره در دست مستأجر می‌ماند.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه نویسنده نامه، ابوهمام معرفی شده است.

۱۱۵- (۲) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام نوشتم: ... آن‌گاه نظیر روایت پیشین را آورده است و در پایان می‌افزاید: و سؤال کردم: شخصی مقداری حبوبات با پیمانه معلوم را- که در اتاقی است- با سود به صورت نسیه یا نقد می‌فروشد و خریدار، مقدار پیمانه آن را می‌داند. آیا این معامله جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲۳

۱۱۶- (۳) حسین بن نعیم گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی حق سکونت خانه‌ای را برای شخصی تا پایان عمرش یا برای او و فرزندانش قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: آن برای او و پس از وی برای فرزندانش خواهد بود همان‌طور که قرار گذاشته است.

گفتم: اگر احتیاج پیدا کرد، آیا می‌تواند آن را بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: آیا فروش خانه حق سکونت را نقض می‌کند؟

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۱۲۳

امام علیه السلام فرمود: فروش حق سکونت را نقض نمی‌کند، پدرم برای من روایت کرد که امام باقر علیه السلام فرمود: فروش، اجاره و حق سکونت را از میان نمی‌برد، بلکه به این شرط می‌فروشد که خریدار پس از پایان حق سکونت، مالك (منفعت) خانه می‌شود و اجاره نیز همین‌گونه است.

گفتم: اگر تمام اموال مستأجر و تمام مخارج و هزینه‌های تعمیر و آبادانی مورد اجاره را به وی بپردازد. [آیا می‌تواند خانه را از وی تحویل بگیرد؟]

امام علیه السلام فرمود: با میل و رضایت مستأجر به آن اشکال ندارد.»

۱۱۷- (۴) یونس گوید: «در نامه‌ای از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمین یا چیز دیگری را به مدت چند سال مشخص از کسی اجاره می‌کند. سپس مالك زمین- پیش از پایان مدت- تصمیم به فروش زمینش می‌گیرد. آیا مستأجر می‌تواند پیش از مدت، مانع فروش وی شود و چه چیزی به عهدهٔ مالك است؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: در صورتی که با خریدار شرط کند که حق مستأجر تا پایان مدت محفوظ بماند، می‌تواند آن را بفروشد.»

باب ۲۵ اجاره و مرگ مستأجر یا موجر

۱۱۸- (۱) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «از طریق نامه از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: زنی مزرعه خود را به مدت ده سال اجاره می‌دهد، به این شرط که در پایان هر سال اجاره آن سال را دریافت کند و مستأجر پیش از تمام شدن سال چیزی نپردازد. آن‌گاه آن زن پیش از سال سوم یا پس از پایان آن می‌میرد. آیا وارثان وی می‌توانند تا پایان مدت، اجاره را اجرا کنند یا با مرگ آن زن اجاره فسخ می‌شود؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲۵

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: اگر اجاره وقت معینی دارد که به آن نرسیده است و آن زن می‌میرد، آن اجاره به وارثان وی منتقل می‌شود. پس اگر به آن وقت نرسیده و به ثلث یا نصف یا بخشی از آن رسیده است، به وارثان وی به اندازه‌ای که به آن وقت رسیده، پرداخت می‌شود.

انشاءالله.»

این روایت از احمد بن اسحاق ابهری نیز نقل شده است.

باب ۲۶ حکم اجاره زمین برای زراعت به طلا و نقره و به بخشی از محصول و به گندم و جو

۱۱۹- (۱) ابوبصیر و اسحاق بن عمار به طور جداگانه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند فرمود: «زمین را با خرما و گندم و جو و اربعا و نطاف اجاره نکن.

گفتم: اربعا چیست؟

امام علیه السلام فرمود: آب کشاورزی و نطاف افزوده آب کشاورزی است. بلکه زمین را با طلا و نقره و نصف و یک سوم و یک چهارم محصول اجاره کن.»

ارجاعات

گذشت: در باب یازدهم و دوازدهم از ابواب مزارعه مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲۷

باب ۲۷ جواز ضمانت بار کشتی از سوی ناخدا

۱۲۰- (۱) موسی بن بکر گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی از ناخدایی برای حمل حبوبات، کشتی اجاره می‌کند و با او شرط می‌کند که اگر چیزی از آن کاسته شد بر عهدهٔ ناخداست.

امام علیه السلام فرمود: جایز است.

گفتم: گاهی مواد خوراکی زیاد می‌آید.

امام علیه السلام فرمود: آیا ملوان مدعی افزودن چیزی بر آن است؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: زیادی آن متعلق به صاحب مواد خوراکی است ولی کاهش آن- در صورت شرط- بر عهدهٔ ناخداست.»

ارجاعات

گذشت: در باب پنجاه و دوم از ابواب خرید و فروش و باب ششم از ابواب خیار مطالبی در ارتباط با این بحث هست.

می‌آید:

در روایات باب بیست و نهم از ابواب اجاره مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۸ ضمانت حمامی

۱۲۱- (۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام به یک حمام رفت و لباس‌های خود را نزد حمامی گذاشت، آن‌گاه لباس‌هایش گم شد ولی علی علیه السلام او را ضامن نکرد و فرمود: همانا او امین

است.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت بدون ذکر سند نقل شده است.

۱۲۲- (۲) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «در لباس‌هایی که گم می‌شود، ضمانتی بر عهدهٔ حمامی نیست زیرا او تنها برای حمام اجرت می‌گیرد و برای نگهداری از لباس‌ها اجرت نمی‌گیرد.»

این روایت از ابن مسکان نیز نقل شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲۹

۱۲۳- (۳) ابوالبختری از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام حمامی را ضامن نمی‌کرد و می‌فرمود: وی تنها برای وارد شدن به حمام اجرت می‌گیرد.»

ارجاعات

گذشت: و در روایات باب یکم از ابواب ودیعه مناسب با این بحث هست.

باب ۲۹ ثبوت ضمانت ملوان و شتردار و کرایه‌دهنده و باربر و ... در فرض تفریط آنها

۱۲۴- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که با کشتی حبوبات حمل و نقل می‌کند و آنها کاهش می‌یابد، فرمود: «او ضامن است.

گفتم: گاهی نیز اضافه می‌آید.

امام علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی که وی چیزی بر آن افزوده است؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: آن مال توست.»

۱۲۵- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ حمل و نقل کننده روغن زیتون که می‌گوید: نابود شد یا ریخت یا دزد به آن زد، فرمود: «اگر بیّنه عادلی بیاورد که دزد به آن زد یا نابود شد، چیزی بر عهدهٔ او نیست در غیر این صورت ضامن است.»

۱۲۶- (۳) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی از فرد شترداری شتر کرایه می‌کند و به همراهی شتردار روغن زیتون به جایی می‌فرستد. آن‌گاه شتردار ادعا می‌کند که بعضی از مشک‌ها پاره شد و روغن‌های آن ریخته است.

امام فرمود: اگر بخواهد روغن زیتون را از او می‌گیرد، هرچند او بگوید: مشک‌ها پاره شده است ولی بدون بیّنه عادل سخنش پذیرفته نمی‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳۱

۱۲۷- (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه در ادامه سخن امام علیه السلام از روایت پیشین آمده است: «هرگاه شخصی حیوانی را کرایه کند و آن حیوان به گلودرد مبتلا شود، آن‌گاه چشمانش شکاف بردارد و بمیرد، وی ضامن آن است، مگر آن‌که مسلمان عادلی باشد.»

۱۲۸- (۵) زید شحام گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: از شترداری شتر کرایه می‌شود تا همراه شترانش روغن زیتون به نصیبین ببرد. آن‌گاه وی ادعا می‌کند که برخی از مشک‌ها پاره شده و روغن‌هایش ریخته است.

امام علیه السلام فرمود: صاحب روغن اگر بخواهد روغن زیتون را از وی می‌گیرد و اگر ادعا کند مشک‌ها پاره شده از وی پذیرفته

نمی‌شود مگر با بیّنه عادلی.»

۱۲۹- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «باربری- که روغن زیتون حمل و نقل می‌کند- می‌گوید: نابود شد یا ریخت یا دزد به آن زد.

امام علیه السلام فرمود: صاحب مال اگر بخواهد از وی می‌گیرد.

و فرمود: و اگر بگوید: دزد به آن زد تصدیق نمی‌شود مگر با بیّنه.»

۱۳۰- (۷) عثمان بن زیاد گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: شتردارِ خود را برای بردن باری کرایه می‌کنیم او نیز بردن آن را به دیگری واگذار می‌کند و گم می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: او را ضامن کن و از وی بگیر.»

۱۳۱- (۸) زید بن علی از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که: «باربری را نزد امام علیه السلام آوردند که هنگام جابه‌جاییِ شیشهٔ روغن بزرگی، آن را شکسته بود، امام علیه السلام او را ضامن کرد و فرمود: هر کارگر مشترکی در صورتی که چیزی را تباه کند، ضامن است.

از امام علیه السلام سؤال کردم: مشترك یعنی چه؟

امام علیه السلام فرمود: کسی که برای من و برای تو و برای این کار می‌کند.»

۱۳۲- (۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس برای انجام کاری اجیر شود، آن‌گاه آن را تباه و نابود کند، ضامن آن است.

و فرمود: باربری را- که برای جابه‌جا کردن شیشهٔ روغن بزرگی اجیر شده بود و آن را شکسته بود- نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند. علی علیه السلام او را ضامن کرد. آن حضرت همواره اجیر را ضامن می‌کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳۳

۱۳۳- (۱۰) مسمع بن عبدالملك از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اجیر مشترك ضامن است مگر از درنده یا غرق یا سوختن یا دزد چیره‌دست»

۱۳۴- (۱۱) خالد بن حجاج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مواد خوراکی را برای جابه‌جا کردن به ناخدایی می‌سپارم و وقتی از وی تحویل می‌گیرم، کاهش یافته است امام علیه السلام فرمود: اگر مورد اعتماد است او را ضامن نکن.»

۱۳۵- (۱۲) جعفر بن عثمان گوید: «پدرم کالایی را با شترداری به شام فرستاد آن‌گاه شتردار به وی گفت:

یك بار از آن گمشده است. من این موضوع را به امام صادق علیه السلام گفتم. امام علیه السلام فرمود: آیا او را متهم می‌کنی؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: او را ضامن نکن.»

۱۳۶- (۱۳) حذیفهٔ بن منصور گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در برابر اجرت، کالا جابه‌جا می‌کند. آن‌گاه آن کالا گم می‌شود و خودش را راضی می‌کند تا به صاحبانش غرامت بپردازد، آیا از وی غرامت بگیرند؟

امام علیه السلام پرسید: آیا او امین است؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: پس چیزی از وی نگیرند.»

۱۳۷- (۱۴) حذیفهٔ بن منصور گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: معاذ بن کثیر و قیس از من خواستند که از شما دربارهٔ شترداری سؤال کنم که کالایی را در برابر گرفتن مزد برای آنان حمل کند و در راه یك شتر از آنها گم می‌شود که ششصد درهم

ارزش دارد و او خود را برای پرداخت غرامت آماده می کند، چون شغل او این است.

امام علیه السلام فرمود: آیا او را متهم می کنند؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: از وی غرامت نگیرند.»

۱۳۸- (۱۵) علی بن محمد قاسانی گوید: «در سال دویست و سی و یک که در مدینه بودم، به امام هادی نوشتم: فدایت شوم! شخصی به دیگری دستور می‌دهد کالا یا چیز دیگری برای وی خریداری کند. او نیز آن را می‌خرد آن‌گاه دزد به آن می‌زند یا راهزن سر راه وی را می گیرد. آن چیز از مال چه کسی می‌رود؟ از مال خریدار یا کسی که درخواست خرید کرده است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳۵

امام علیه السلام در جواب مرقوم فرمود: از مال دستوردهنده رفته است.»

۱۳۹- (۱۶) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وقتی شتر برای بار کردن بار خوابانده شود، صاحب آن ضامن است.» «۱»

۱۴۰- (۱۷) حسین بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرگاه شتر و چهارپا برای بارکردن بار خوابانده شوند، صاحب آنها ضامن است.»

۱۴۱- (۱۸) داود بن سرحان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ شخصی که با سر، چیزی را حمل می کرد و در راه به انسانی برخورد کرد و مُرد یا جایی از بدنش شکست. فرمود: «او ضامن است.»

۱۴۲- (۱۹) ابن رئاب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ شخصی که برده‌اش با چهارپایی می‌رفت و در راه انسانی را پایمال کرد، فرمود: «صاحب برده باید غرامت بپردازد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب ششم از ابواب خیار مطالبی که بر لزوم عمل به شرط دلالت می کند و روایات باب یکم از ابواب ودیعه بر این بحث دلالت می کرد.

می آید:

و در روایات باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی قدس سره در معنای این روایت، احتمالاتی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۱/ ۴۲۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳۷

باب ۳۰ ضمانت کسانی که برای اصلاح چیزی مزد می‌گیرند ولی آن را فاسد می‌کنند و حکم امروز و فردا کردن آنان

۱۴۳- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: لباسشوی، لباس را نابود می کند.

امام علیه السلام فرمود: هر اجیری که برای اصلاح چیزی مزد می گیرد پس اگر آن را تباه کند، ضامن است.»

۱۴۴- (۲) ابوالصباح گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا لباسشوی ضامن است؟

امام علیه السلام فرمود: آری. هرکس برای اصلاح چیزی مزد می گیرد، در صورتی که آن را تباه کند، ضامن است.»

۱۴۵- (۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ رنگرزی که لباس را از بین می‌برد فرمود: «به هر کارپردازی که برای اصلاح چیزی مزد پرداخت کنی، پس آن چیز را فاسد کند، وی ضامن است.»

۱۴۶- (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم، لباسشوی و زرگر را نسبت به آنچه تباه می‌کردند، ضامن می‌کرد و علی بن حسین علیه السلام به آنها می‌بخشید.»

۱۴۷- (۵) در کتاب المقنع آمده است: «امیرمؤمنان علیه السلام لباسشوی، زرگر و هر کسی را که چیزی را برای اصلاح آن تحویل بگیرد و آن را تباه کند، ضامن می‌کرد.»

۱۴۸- (۶) در همان کتاب روایت می‌شود که: «امام باقر علیه السلام لباسشوی و زرگر را در صورتی که مورد اعتماد بودند، می‌بخشید.»

۱۴۹- (۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که فرمودند:

«صنعتگران ضامن چیزهایی هستند که به عمد یا خطا تباه می‌کنند- در صورتی که در مقابل اجرت کار کنند- و اگر ادعا کنند که بدون مزد کار می‌کنند و صاحب کالا بگوید: در مقابل دریافت اجرت کار می‌کنند. سخن صاحب کالا همراه با سوگندش پذیرفته است و مدعیان عدم دریافت اجرت برای برطرف کردن ضمانت از عهدهٔ خود باید بیّنه اقامه کنند.»

۱۵۰- (۸) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی فردی را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آورد که او را برای درست کردن دری اجاره کرده بود و با کوبیدن میخ به در توسط وی شکافته شده بود، علی علیه السلام او را ضامن کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳۹

۱۵۱- (۹) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ لباسشوی و رنگرز (و زرگر) فرمود:

«هرچه از آنها دزدیده شود و دلیل روشنی برای دزدیده شدن آن نداشته باشد، ضامن کم و زیاد آن خواهد بود و اگر بینه بیاورد چیزی بر عهدهٔ او نیست و اگر دلیل روشن و بینه‌ای نداشته باشد و ادعا کند که مدعی خود آن را ربوده است در صورتی که بر این سخنش بیّنه نداشته باشد، ضامن آن است.»

نظیر بخش پایانی روایت در روایت دوم باب یکم از ابواب ودیعه هست.

۱۵۲- (۱۰) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: لباسی به لباسشوی واگذار می‌شود، آن‌گاه وی ادعا می‌کند که از میان لباس‌هایش دزدیده شده است.

امام علیه السلام فرمود: باید بینه بیاورد که از میان اجناسش دزدیده شده است. در این صورت چیزی بر عهدهٔ او نیست و اگر تمام اجناسش دزدیده شده است، باز هم چیزی بر او نیست.»

۱۵۳- (۱۱) ابوالصباح گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: لباسی را به لباسشوی می‌دهم و او آن را می‌سوزاند (یا سوراخ می‌کند).

امام علیه السلام فرمود: از وی غرامت بگیر؛ زیرا تو برای اصلاح، آن را به وی دادی، نه برای تباه کردنش.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴۱

۱۵۴- (۱۲) اسماعیل بن صباح گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: لباسی به لباسشوی داده می‌شود و او آن را پاره یا غرق می‌کند، آیا او را ضامن کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری او را ضامن زیان رساندن دستانش کند؛ زیرا تو فقط برای اصلاح، آن را به وی دادی، نه برای تباه کردن.»

۱۵۵- (۱۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام لباسشوی و زرگر را برای حفظ و نگهداری اموال مردم ضامن می‌کرد و در صورتی که وی مورد اعتماد مردم بود، پدرم او را می‌بخشید.»

۱۵۶- (۱۴) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام لباسشوی و زرگر را برای حفظ و

نگهداری از اموال مردم ضامن می‌کرد و در صورتی که مورد اعتماد بود، امام باقر علیه السلام بر او می‌بخشید.»

۱۵۷- (۱۵) یونس گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا لباسشوی و زرگر ضامنند؟

امام علیه السلام فرمود: کار مردم بدون ضامن بودن آنان سامان نمی‌یابد.

و یونس خود به این سخن عمل می‌کرد.»

۱۵۸- (۱۶) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در برابر دریافت مزد و با ضمانت، کالاهای مردم را برای‌شان می‌فروشد. [آیا این کار اشکال دارد؟]

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که وی به آن راضی باشد. همانا ضامن کردن وی برای من ناخوشایند است زیرا می‌ترسم بیش از مقدار زیان وارد بر خود، او را بدهکار کنند، پس با رضایت او اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴۳

۱۵۹- (۱۷) معاویهٔ بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ رنگرز و لباسشوی سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: ضامن نیستند.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «مقصود از این روایت این است که آنان در صورتی که مورد اعتماد باشند ضامن نیستند.»

۱۶۰- (۱۸) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زرگر، لباسشوی و بافنده ضامن نیستند مگر آنکه مورد اتهام و بدگمانی باشند که در این صورت با درخواست بیّنه و سوگند ترسانده می‌شوند تا چیزی از آن را بر ندارند.

و دربارهٔ کسی که باربری را اجاره کرد و او بار را شکست و یا آن را ریخت، امام علیه السلام فرمود: او نیز مانند کارپرداز است، اگر مورد اعتماد است، چیزی برعهدهٔ او نیست و اگر مورد اعتماد نیست، ضامن است.»

۱۶۱- (۱۹) بکر بن حبیب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: جبه‌ای را به لباسشوی دادم و او مدعی دزدیده شدن آن شد.

امام علیه السلام فرمود: اگر به وی گمان بد داری، او را سوگند بده و اگر او را متهم نمی‌کنی چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۶۲- (۲۰) بکر بن حبیب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «لباسشوی ضامن نیست مگر آنچه را با دستانش آسیب رسانده و اگر مورد اتهام توست، او را سوگند بده!»

۱۶۳- (۲۱) محمد بن حسن صفار گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: شخصی لباسی را برای شستشو به لباسشوی می‌دهد و او نیز آن را به لباسشوی دیگری می‌دهد و در این میان لباس گم می‌شود. آیا واجب است لباسشوی در صورتی که آن را به دیگری داده است، آن را بازگرداند؛ با فرض این‌که وی مورد اعتماد است؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: او ضامن است مگر آنکه امین و مورد اعتماد باشد، انشاءالله.»

این روایت از محمد بن علی بن محبوب نیز نقل شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴۵

۱۶۴- (۲۲) کاهلی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: لباسی به لباسشوی داده می‌شود و با او شرط می‌شود که در وقت معین تحویل دهد.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که از آن زمان تخلف کند و پس از آن لباس گم شود، وی ضامن است.»

۱۶۵- (۲۳) سعد بن عبداللّه قمی گوید: «سرورم امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: ای فرزند اسحاق! محتویات کیسه را بیرون بیاور تا حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند.

نخستین همیانی که احمد بیرون آورد، کودک فرمود: این متعلق به فلانی ساکن فلان محله قم است. در آن شصت و دو دینار است. چهل و پنج دینار آن بهای اتاقکی است که از پدرش آن را به ارث برده و فروخته است و چهارده دینار آن بهای نُه لباس است و

سه دینار باقی مانده اجاره مغازه‌های اوست.

مولای‌مان- امام حسن عسکری علیه السلام- فرمود: راست گفتی، ای فرزند عزیزم! حرام آن را به این مرد بشناسان!

امام زمان (عج) در میان دینارها جستجو کرد و یک دینار با سکه شهر ری به تاریخ فلان سال که از یک طرف نقش آن تا نیمه پاک شده بود و یک دینار قراضه آملی که وزن آن به اندازه ربع دینار بود بیرون آورد و فرمود: دلیل حرمت آنها این است که صاحب این همیان در فلان سال و فلان ماه یک و یک چهارم من نخ به همسایه بافنده‌اش داد مدتی بر آن گذشت تا سرانجام دزد به آن نخها زد.

بافنده این موضوع را به صاحب آن گفت ولی او بافنده را تکذیب کرد و به جای آن یک من و نیم نخ لطیف‌تر تحویل گرفت و با آن لباسی بافت که این دو دینار بهای آن لباس است ...»

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب بیست و پنجم از ابواب مستحبات تاجر فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «وای بر صنعتگران امت من از امروز و فردا کردن.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴۷

و در روایت یکم از باب هفتم از ابواب لقطه فرموده معصوم علیه السلام که: «امیرمؤمنان علیه السلام لباسشوی و رنگرز را برای محافظت کالاهای مردم ضامن می‌کرد ولی از غرق شدن و آتش‌سوزی و حوادث غیر اختیاری ضامن نمی‌کرد.»

و در روایات باب یکم از ابواب ودیعه مناسب با این بحث هست.

و در روایت هشتم از باب بیست و نهم از ابواب اجاره فرموده امام علیه السلام که: «هر کارپرداز مشترکی در صورت تباه کردن ضامن است.

راوی گوید: سؤال کردم: مشترک یعنی چه؟

امام علیه السلام فرمود: کسی که برای من و تو و این کار می‌کند.»

و در روایات باب بیست و ششم از ابواب موجبات ضمان مطالبی است که بر بخشی از مقصود دلالت می‌کند.

باب ۳۱ امانی بودن عقد اجاره و شرط ضمن آن

۱۶۶- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- سؤال کردم: شخصی چهارپایی را اجاره می‌کند، آن‌گاه در چاهی می‌افتد و جایی از بدنش می‌شکند. چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: او ضامن است، [چون] بر او واجب بود آن را محکم می‌بست و اگر بیّنه بیاورد که او را بسته و نگهداشته است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۶۷- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هر کاری که مستأجر در خانه اجاره‌ای بدون اجازه صاحبش انجام دهد و به خاطر آن، خانه ویران شود، وی ضامن است و اگر کاری انجام دهد که ساکنان همه خانه‌ها انجام می‌دهند ضمانتی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۶۸- (۳) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس چهارپایی را به مدت یک ماه برای آسیاب کردن یا انجام کاری یا مسافرتی اجاره کند و میزان آسیاب کردن یا باربری یا پیمودن مسافت هر روز را مشخص نکند اجاره وی صحیح است و به مقداری می‌تواند آن حیوان را در کاری که برای آن اجاره کرده به کار گیرد که نظیر آن حیوان به کار گرفته می‌شود و در صورت تجاوز از آن حد ضامن است و کشتی نیز همین‌طور است.»

۱۶۹- (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی خانه‌ای اجاره می‌کند که در آن چند درخت است و با صاحبخانه شرط می‌کند که از میوه‌های آنها استفاده کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴۹

ارجاعات

گذشت: در باب یکم از ابواب ودیعه مطالبی هست که بر بخشی از این بحث دلالت می‌کند در روایت هشتم از باب یکم از ابواب عاریه فرموده امام علیه السلام که: «اجاره کننده حیوان تا وقتی آن را مجبور نکند و به هلاکت نیندازد غرامتی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایات باب بیستم، بیست و یکم، بیست و هشتم، بیست و نهم و سی‌ام از ابواب اجاره مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب پنجاه و یکم، پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم از ابواب احکام فرزندان مطالبی مناسب با ذیل باب خواهد آمد.

باب ۳۲ حکم اجاره اتاقی از منزل یک زن تنها که در اتاقی دیگر زندگی می‌کند

۱۷۰- (۱) محمد طیار گوید: «وارد مدینه شدم و به جستجوی یک اتاق اجاره‌ای پرداختم تا وارد خانه دو اتاقه‌ای شدم که میان آنها دری وجود داشت و زنی در آن خانه زندگی می‌کرد. آن زن گفت: این اتاق را اجاره می‌دهم.

گفتم: این دو اتاق به هم راه دارد و من هم جوان هستم.

آن زن گفت: من آن در را میان خودمان قفل می‌کنم. آن‌گاه وسایلم را به آنجا منتقل کردم و به آن زن گفتم: در را قفل کن.

زن گفت: از آنجا روح به سراغ من می‌آید. آن را رها کن.

گفتم: نه، من و تو مرد و زن جوان هستیم، در را قفل کن.

زن گفت: تو در اتاقت بنشین من نزد تو نمی‌آیم و نزدیکت نمی‌شوم.

و از قفل کردن در خودداری کرد؛ از این رو من نزد امام صادق علیه السلام رفتم و در این باره از وی سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: از آنجا جابه‌جا شو؛ زیرا هرگاه مرد و زن در اتاقی خلوت کنند، سومین آنها شیطان است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بیست و یکم از ابواب احکام مردان و زنان نامحرم مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵۱

باب ۳۳ حکم کرایه خانه با کالا و سکونت در خانه‌ای در مقابل سکونت خانه دیگر

۱۷۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام کرایه کردن خانه را در برابر کالا و سکونت خانه‌ای را در مقابل سکونت خانه دیگر اجازه فرمود.

باب ۳۴ جواز کرایه خانه به صورت ماهانه

۱۷۲- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی خانه‌ای را ماهانه کرایه می‌کند

به این شرط که اگر یک روز از یک ماه اقامت کرد، کرایه آن ماه را به طور کامل بپردازد.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد و مستأجر می‌تواند در باقیمانده آن ماه خانه را کرایه دهد و اگر در پرداخت کرایه با هم اختلاف کردند، کرایه هر روز را جداگانه دریافت می کند.»

باب ۳۵ حکم فروریختن بخشی از خانه کرایه‌ای یا ویران شدن آن

۱۷۳- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس خانه‌ای را کرایه کند، آن‌گاه بخشی از آن فرو ریزد یا ویران شود، صاحبش را نمی‌توان مجبور به اصلاح آن کرد و مکتری اختیار دارد که اگر خواست بماند و اگر خواست خارج شود و به مقداری که سکونت کرده با صاحبخانه حساب کند.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵۳

باب ۳۶ کیفیت استفاده از مغازه و خانه کرایه‌ای

۱۷۴- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «کسی که خانه‌ای را کرایه کرده حق ندارد چیزی را داخل آن کند که به خانه همسایگان زیان بزند و اگر در قرارداد کرایه از کاری که در آن انجام می‌دهد نام نبرد، تا وقتی که زیان نزند صاحبش نمی‌تواند از کار او جلوگیری کند و مغازه نیز همین گونه است.»
ارجاعات
گذشت: در روایات باب هفتاد و هشتم از ابواب معاشرت و باب ده از ابواب احیای زمین‌های مرده مناسب با این بحث هست؛ ملاحظه کنید.

باب ۳۷ حکم اختلاف میان مستأجر و موجر

۱۷۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اختلاف مستأجر و مؤجر بر سر اجاره قبل یا بعد از سکونت سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «سخن صاحبخانه پذیرفته می‌شود و هر دو سوگند می‌خورند و اجاره فسخ می‌شود.»
۱۷۶- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی در خانه فرد دیگری ساکن است. صاحبخانه می‌گوید: خانه را به او کرایه داده‌ام و شخص دیگر می‌گوید: به طور مجانی مرا ساکن کردی و هیچ‌یک از آنها بیّنه ندارند.
امام علیه السلام فرمود: سخن صاحبخانه همراه با سوگندش پذیرفته می‌شود و قیمت کرایه خانه برای وی ثابت می‌شود و اگر یکی از آنها بینه داشت، بیّنه مقدم است.
و فرمود: کرایه کردن ملک مشاع اشکال ندارد.»
۱۷۷- (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی خانه‌ای را از دیگری کرایه می کند. مکتری مدّعی است که صاحبخانه دستور تعمیر خانه را به وی داده و او بر این اساس هزینه کرده و صاحبخانه منکر است. امام علیه السلام فرمود: بیّنه بر مدّعی است و صاحبخانه باید سوگند یاد کند و پس از آن مکتری می‌تواند آن را خراب کند (یا اجرت‌المثل دریافت کند).»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵۵

۱۷۸- (۴) در همـان کتـاب از امـام صـادق علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگـاه کرایه‌دهنـده و کرایه‌کننـده حیوان بر سـر مسافت مورد کرایه با هم اختلاف کنند، اگر یکی از دو مسیر دورتر یا پرهزینه‌تر از دیگری است، در صورتی که کرایه‌کننده مدعی آن مسیر است، باید بیّنه بیاورد و اگر دو مسیر با هم مساوی است و هر کدام می‌خواهند به سمت مسیر مورد ادعای خود بروند- در صورتی که پیش از شروع پیمودن مسیر است یا اندکی از مسیر را پیموده است و «۱» کرایه‌دهنده کرایه‌اش را دریافت کرده است- سخن کرایه دهنده پذیرفته است و کرایه کننده مدعی است، به شـرط آن‌که کرایه آن مسیر در حدود کرایه آنها باشد و در صورتی که چیزی از مسیر را نپیموده و کرایه را نیز نپرداخته، هر دو سوگند یاد می‌کنند و اجاره فسخ می‌شود و هرکس از سوگند خودداری کنـد، ادعای دیگری دربارهٔ وی ثابت می‌شود. آنچه گفته شـد در صورتی است که بینه در میان نباشـد ولی در غیر این صورت، بیّنه برنده‌تر و قاطع‌تر است.»

۱۷۹- (۵) در همان کتاب از امام باقر علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصـی پارچه‌ای را به خیاطی بدهد و او با آن پارچه قبایی برای وی بـدوزد، آن‌گاه صاحب پارچه بگوید: من از تو خواسـتم که با آن پیراهنی بدوزی و خیاط بگوید: بلکه، به من دستور دادی تا با آن قبا بدوزم و بینه‌ای در میان نباشد، در این صورت سخن خیاط همراه با سوگندش پذیرفته است.»

باب ۳۸ وجوب خیار در کرایه

۱۸۰- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «خیار در کرایه ثابت است به همان گونه که در بیع ثابت است.»

باب ۳۹- حکم اشغال بخشی از خانه کرایه‌ای توسط صاحبخانه

۱۸۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «در بخشی از یک خانه وسایل صاحبش بود.
شخصـی به شـرط تخلیه، آن را کرایه کرد ولی صاحبخـانه در تخلیه آن کوتـاهی کرد. امـام صـادق علیه السـلام در این بـاره فرمود: صاحبخانه تنها به مقداری که در خانه‌اش سکونت شده است حق دریافت کرایه را دارد.»

---

(۱). در متن کتاب «او» آمده است که به نظر می‌رسد اشتباه است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵۷

باب ۴۰ حکم حمل چیزهای حرام با کشتی یا حیوان کرایه‌ای

۱۸۲- (۱) در کتاب دعائم الاسـلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس کشتی یا چهارپایی را کرایه کند و بـا آن شـراب یـا خوک یا چیزهای حرام را جابه‌جا کنـد، بر صاحب حیوان گناهی نیست و اگر بر حمل، قرارداد ببندنـد، عقـد باطل است و کرایه گرفتن برای آن حرام است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب سوم و سی و هشتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مطالبی مناسب که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴۱ حکم کرایه حیوان برای یک روز و نگه داشتن آن به مدت چند روز

۱۸۳- (۱) در کتـاب دعائم الاسـلام از امام صادق علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس حیوانی را یک روز کرایه کنـد و

پس از آن چنـد روز آن را نگهدارد، صاحب حیوان می‌تواند او را ضامن کاهش حیوان کند و می‌تواند از وی اجرت المثل دریافت کند.»

باب ۴۲ حکم تحویل گندم به آسیابان به شرط پرداخت آرد به پیمانه بیشتر

۱۸۴- (۱) در کتـاب دعـائم الاسـلام روایت می‌شود که از امـام صـادق علیه السـلام سؤال شـد: «شخصـی گنـدم به آسـیابان تحویل می‌دهد و با وی شرط می‌کند که چند پیمانه آرد بیشتر از پیمانه‌های گندم تحویل دهد.

امام علیه السلام فرمود: خیری در این کار نیست. آسیابان مزد بگیرد و امانت وی را بپردازد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵۹

باب ۴۳ حکم اجاره دادن برده غصبی

۱۸۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی برده‌ای را غصب کند و آن‌گاه آن را اجاره دهد یا بردهٔ خودش را به دیگری اجاره دهد و سپس صاحب آن برده به وی دست یابد، برده و اجرتش را از کسـی که برده در اختیار اوست، می‌گیرد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب یکم از ابواب غصب مطالبی مناسب این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶۱

فصل هفدهم: ابواب جعاله

باب ۱ جواز جعاله بر آموزش، شراکت، دلالی، سمساری، جنگیدن و ...

۱۸۶- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید حرفه خود را به من بیاموز و من شش درهم به تو می‌دهم و با من شریک شو.

امام علیه السلام فرمود: در صورت رضایت وی اشکال ندارد».

۱۸۷- (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید: ده درهم به تو می‌دهم تا حرفه‌ات را به من بیاموزی و با من شریک شوی آیا این کار برای وی حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: در صورت رضایت وی اشکال ندارد».

۱۸۸- (۳) عبداللّه بن سـنان گوید: «شـنیدم که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: ما از شخصی می‌خواهیم که زمین و برده و کنیز برای ما بخرد و برای وی اجرتی قرار می‌دهیم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶۳

ارجاعات

گـذشت: در روایت یکم از بـاب هشـتم از ابواب جهـاد این گفته که: «از علی علیه السـلام دربارهٔ اجرت قرار دادن برای جهاد سؤال

شد و آن حضرت فرمود: اشکال ندارد.»

در روایت سوم از باب شصت و دوم از ابواب کسب‌های روا و ناروا این گفته که: «شخصی می‌خواهد خانه یا زمین یا برده‌ای بخرد و برای آن اجرتی قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در روایت چهارم این گفته که: «به مردی دستور می‌دهیم تا برای ما زمین و خانه و برده و کنیز خریداری کند و برای او اجرتی قرار می‌دهیم.» و سایر روایات باب و باب چهل و هفتم از ابواب خرید و فروش را بنگر که در آنها مناسب با این بحث هست.

باب ۲ حکم اجرت گرفتن برای یافتن گمشده و برده فراری

۱۸۹- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم دربارهٔ اجرت گرفتن برای یافتن برده فراری و گمشده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت دوازدهم از باب یکم از ابواب لقطه این گفته که: «از امام علیه السلام دربارهٔ اجرت گرفتن برای یافتن برده فراری و گمشده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

و باب چهاردهم و پانزدهم از ابواب لقطه را بنگر که مناسب با این بحث است.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب چهل و دوم از ابواب عتق فرموده معصوم علیه السلام که: «مسلمان به مسلمان بازگردانده می‌شود.» «۱»

---

(۱). باب ۴۲ از ابواب آزاد کردن برده روایت ۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶۵

باب ۳ حکم جعاله عرب بیابانگرد

ارجاعات

گذشت: در روایت سیزدهم از باب دهم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السلام که: «از خوردن مال نامشروع هفت چیز است: رشوه ... و مال جعالیه‌ای که عرب بیابانگرد آن را معین کند.»

در کتاب لسان العرب گوید: «در روایت آمده است که جعاله گرفتن برای یافتن مال غرق شده سحت [/ مال نامشروع] است و آن به این صورت است که برای بیرون آوردن کالای غرق شده در دریا اجرتی تعیین شود و آن حرام و پلید است؛ زیرا عقد به دلیل مجهول بودن باطل است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶۷

فصل هجدهم: ابواب وکالت

باب ۱- جواز وکالت در ازدواج، طلاق، معاملات و بقای وکالت تا آگاهی وکیل از برکنار شدن

۱۹۰- (۱) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمروبن امیه ضمری را در پذیرش ازدواج ام حبیبه-

که در حبشه بود- وکیل کرده و ابورافع را در پـذیرش ازدواج میمونه دختر حارث هلالی- خالـهٔ عبداللّه بن عباس- و عروهٔ بن جعد بارقی را در خریدن گوسفند قربانی و سعاهٔ را برای گرفتن صدقات وکیل کرد.

۱۹۱- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام برادرش عقیل را در مجلس ابوبکر و عمر وکیل خود قرار داد و فرمود: «این عقیل است، آنچه علیه او حکم شود بر من است و آنچه برای وی حکم شود برای من است.

و عبداللّه بن جعفر را در مجلس عثمان وکیل خود قرار داد.»

۱۹۲- (۳) جـابر بن یزیـد و معاویـهٔ بن وهب از امـام صادق علیه السـلام روایت می‌کننـد که فرمود: «هرکس شخصـی را برای انجام کـاری وکیـل کنـد، وکـالت او برای همیشـه پابرجـاست تـا وقـتی که به وی ابلاـغ کنـد که از آن بیرون رود همـان گـونه که از وی خواست در آن وارد شود.»

۱۹۳- (۴) هشام بن سالم روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی دیگری را برای انجام کاری وکیل کرد و دو گواه برای آن گرفت. آن‌گاه وقتی وکیل برای انجام آن کار بیرون رفت موکِّل گفت: شاهد باشید که من فلانی را از وکالت بر کنار کردم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶۹

امام علیه السلام فرمود: اگر وکیل پیش از برکناری‌اش که مورد وکالت را انجام داده است، آن کار همان گونه که وکیل انجام داده صحیح و گذراست؛ موکل از آن خشنود باشد یا ناخشنود.

گفتم: همانا وکیل پیش از آگاهی از برکناری یا ابلاغ آن به وی، کار مورد وکالت را انجام داد، آیا کار وی صحیح و گذراست؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: اگر پیش از انجام کار خبر برکناری به وی برسد و سپس آن را انجام دهد، آیا آن کار صحیح نیست؟

امام علیه السلام فرمود: نه، همانا وکیل وقتی وکیل شد و از مجلس بیرون رفت، تمام کارهایش برای همیشه صحیح است تا به وسیله شخص مورد اعتماد خبر برکناری‌اش ابلاغ شود و یا آن را رودررو از موکِّل بشنود.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب هفتاد و هفتم از ابواب زیارت معصومین علیهم السـلام این گفته که: «امام علیه السـلام به من دستور داد همسرش را از جانب وی طلاق دهم و او را از این مال بهره‌مند سازم.»

در روایت شـانزدهم از بـاب یکم از ابواب کسب‌هـای روا و ناروا فرموده امام علیه السـلام که: «اشـکال نـدارد اجیر باشـد. خودش یا فرزنـدش یـا خویشاونـدش یـا برده‌اش را اجـاره دهـد یـا وکیـل در اجـاره دادنش او را اجاره دهـد چون این‌ها، وکیل از جانب اجیر هستند.»

و در روایت دوم از بـاب چهـل و یکم از ابـواب خریـد و فروش فرموده امـام علیه السـلام که: «و او خریـدارش را در تحویـل گرفتن جنس وکیل می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: این اشکال ندارد.»

و در روایت نهم از باب چهل و هفتم از ابواب مستحبات تاجر فرموده معصوم علیه السلام که: «و یوسف به یکی از وکیلانش دستور داد و گفت: به فلان قیمت بفروش.»

باب نهم از ابواب پیش‌خرید را بنگر.

می‌آید:

و در ابواب بعدی از کتاب وکالت مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و باب پنجاه و پنجم از ابواب ازدواج را بنگر که مناسب با ذیل باب است.

در روایت دوم از باب هفتاد و یکم این گفته که: «زنی، مردی را وکیل کرد تا او را به ازدواج شخصی درآورد ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷۱

و در روایت چهارم از باب سی و ششم از ابواب طلاق این گفته که: «مردی، مرد دیگری را وکیل کرد تا همسرش را طلاق دهد ... سپس تصمیمش تغییر کرد.

امام علیه السلام فرمود: باید خانواده‌اش و وکیل را آگاه کند.»

احادیثی که بر این بحث دلالت می‌کند بیش از این‌هاست از این رو نیازی به ذکر آنها نیست.

باب ۲ حکم انکار وکالت در ازدواج از سوی مرد

۱۹۴- (۱) عمر بن حنظله گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید: فلان زن را برای من عقد کن و هرگونه توافقی دربارهٔ مهریه کردی یا چیزی را به عهده گرفتی و شرط کردی من به آن راضی هستم و بر عهدهٔ من است، ولی در این باره کسی را شاهد نمی‌گیرند آن‌گاه وکیل، آن زن را عقد می‌کند و مهریه و چیزهای دیگری را که درخواست می‌کنند از جانب موکّل خود می‌پردازد. پس از بازگشت، موکّل منکر همه چیز می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: وکیل از جانب شوهر نصف مهریه آن زن را باید بپردازد، زیرا او با شاهد نگرفتن برای زن علیه آن مرد حق آن را ضایع کرده است.

و فرمود: برای آن زن جایز است ازدواج کند ولی برای آن مرد میان خود و خدایش جایز نیست مگر آن‌که زن را طلاق دهد، برای این‌که خداوند باشکوه و عزیز می‌فرماید: «پس یا نگهداشتن زن به طور پسندیده یا آزاد گذاشتن وی با نیکی.» پس اگر طلاق ندهد میان خود و خدایش گناهکار است و حکم ظاهری آن حکم اسلام است و خداوند برای زن ازدواج را حلال کرده است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب شصت و هفتم از ابواب تزویج فرموده امام علیه السلام که: «اگر وکیل بیّنه دارد که به او دستور داده برایش زن بگیرد مهریه بر عهدهٔ موکل است و اگر بینه ندارد مهریه بر عهدهٔ وکیل است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷۳

باب ۳ پس گرفتن مهریه از ولی زن معیوب که با فریبکاری او را شوهر دهد

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دهم از باب یکم از ابواب عیوب زن فرموده امام علیه السلام که: «شوهر مهریه را از سرپرست زن- پوشاننده عیب وی- می‌گیرد و اگر سرپرست زن از آن بی خبر باشد، شوهر چیزی از وی طلبکار نیست و زن را به خانواده‌اش بازمی‌گرداند و اگر شوهر به بخشی از آنچه به زن داده است دست یابد، متعلق به اوست و اگر به چیزی دست نیافت، چیزی برای او نیست.»

سایر روایات باب را نیز بنگر که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴ حکم به ازدواج درآوردن وکیل زن، او را برای خودش

ارجاعات

می آید:

در روایت دوم از باب پنجاه و پنجم از ابواب ازدواج این گفته که: «وکیل زن به خواستگار وی گفت: فلان مبلغ بر عهدهٔ تو. خواستگار گفت: پذیرفتم.

آن‌گاه وکیل به مردم گفت: شاهد باشید که این مبلغ برعهدهٔ من است و من آن زن را به ازدواج خود درآوردم.

زن گفت: من هرگز با تو ازدواج نمی‌کنم و این ازدواج هیچ فضیلتی ندارد. اختیار من تنها به دست خودم است و من فقط به دلیل شرم از سخن گفتن تو را وکیل خود کردم.

امام علیه السلام فرمود: آن زن از وی گرفته می‌شود و سرش به درد آورده می‌شود.»

باب ۵ حکم گرفتن مهریه زن توسط پدرش

۱۹۵- (۱) در روایت سوم از باب سیزدهم از ابواب مهور این گفته که: «مردی مهریه دخترش را از شوهرش گرفت و سپس درگذشت. آیا زن می‌تواند مهریه‌اش را از شوهرش درخواست کند یا گرفتن پدرش مانند دریافت خود اوست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن زن پدرش را برای گرفتن مهریه‌اش وکیل کرده بود، حق مطالبه از شوهرش را ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷۵

باب ۶ تحریم خیانت وکیل

۱۹۶- (۱) محمد بن مرازم از پدرش یا از عمویش روایت می‌کند که گفت: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که آن حضرت با یکی از وکلایش محاسبه می‌کرد و آن وکیل بسیار می‌گفت: به خدا سوگند من خیانت نکردم. به خدا سوگند من خیانت نکردم.

امام صادق علیه السلام فرمود: ای مرد! خیانت تو و نابود کردن اموال من یکسان است؛ زیرا خیانت زیانش به تو می‌رسد. سپس بیان داشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر یکی از شما از روزی خود بگریزد روزی او را دنبال می‌کند، تا به وی برسد همان‌گونه که اگر از مرگش فرار کند مرگ او را تعقیب می‌کند تا به او دست یابد. هرکس خیانتی کند به حساب روزی‌اش گذاشته و گناهش بر او نوشته می‌شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هفتم از ابواب ودیعه مناسب با این بحث هست؛ مراجعه کنید.

باب ۷ حکم ارزان و گران فروختن وکیل و وکالت دو نفر در یک مورد

۱۹۷- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «کسی که دیگری را برای فروختن کالایی وکیل کند و او آن را ارزان بفروشد، معامله علیه موکل لازم است، مگر آن‌که قصد خیانت وکیل ثابت شود یا معلوم شود او بخشی از بهای کالا را به خریدار بخشیده است.

همچنین اگر او را برای خریدن چیزی وکیل کند و او آن را گران بخرد، پس اگر عمدی بودن یا خیانت وکیل یا بخشیدن بخشی از بها ثابت نشود معامله صحیح است و اگر معلوم شود که او قصد زیان زدن داشته است، خرید و فروش او فسخ می‌شود.

و اگر شخصی را برای فروش چیزی وکیل کند و او بخشی از آن را بفروشد و این کار برای رعایت مصلحت موکل باشد، معامله صحیح است.

و اگر از دو نفر بخواهد که برده‌ای را برای وی بفروشند، آن‌گاه یکی از آنان بفروشد، معامله صحیح نیست مگر آن‌که موکل به طور جداگانه و با هم اختیار معامله را به آنان داده باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷۷

باب ۸ حکم پرداخت وکیل مال موکل را به فرستاده او

۱۹۸- (۱) جابر بن عبداللّه انصاری گوید: «قصد رفتن به خیبر را کردم. از این رو نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتم، سلام کردم و گفتم: من می‌خواهم به خیبر بروم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی نزد وکیل من رفتی از او پانزده وسق [/ ۲۷۰۰ کیلوگرم] خرما بگیر و اگر نشانی از تو خواست، دستت را بر روی گلویش بگذار.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷۹

فصل نوزدهم: ابواب غصب

باب ۱ حرمت غصب و وجوب تحویل مال به صاحبش

خداوند تعالی می‌فرماید:

در میان خود، در اموال‌تان تصرفات باطل نکنید، به این‌که آن را به قاضیان رشوه دهید تا بخشی از اموال مردم را- آگاهانه- از روی گناه بخورید* و تجاوز نکنید که خداوند تجاوزکاران را دوست ندارد «۱».

ای مؤمنان! در میان خود در اموال‌تان تصرف باطل نکنید مگر آن‌که تجارتی بارضایت شما در میان باشد و خودتان را نکشید که خداوند به شما مهربان است* و هرکس از روی ظلم و ستم چنین کند، او را در آتشی خواهیم افکند و این کار بر خداوند آسان است «۲».

ای مؤمنان! بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان مسیحی از راه باطل اموال مردم را می‌خورند و راه خدا را می‌بندند ... «۳».

آن کشتی متعلق به بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند و در برابر آنان پادشاهی بود که هر کشتی را به زور می‌گرفت، از این رو من تصمیم به معیوب کردن آن گرفتم «۴».

۱۹۹- (۱) در روایت نهی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «هرکس به اندازه یک وجب به زمین همسایه‌اش خیانت کند، خداوند آن را از هفتمین زمین به گردنش می‌آویزد تا با آن طوق آویخته به گردنش در قیامت با خداوند دیدار می‌کند، مگر آنکه توبه کند و بازگردد.»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۹۰ و ۱۸۸.

(۲). نساء ۴/ ۳۰- ۲۹.

(۳). توبه ۹/ ۳۴.

(۴). کهف ۱۸/ ۷۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸۱

۲۰۰- (۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس یک وجب زمین به ناحق بگیرد،

روز قیامت تا زمین هفتم به گردنش آویخته می‌شود.»

۲۰۱- (۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است و خون و مال او برای وی حلال نیست مگر با رضایت خاطرش.»

۲۰۲- (۴) در نهج‌البلاغه آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «سنگ غصبی در خانه آن را به ویرانی می‌کشاند.»

این سخن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است.

۲۰۳- (۵) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس مال مومنی را به غصب و ناحق بگیرد، پیوسته خداوند از او روی‌گردان و از کارهای نیک و خیر وی ناراحت و خشمگین است و آنها را در کارهای نیک ثبت نمی‌کند تا توبه نماید و مالی را که گرفته است به صاحبش بازگرداند.»

۲۰۴- (۶) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ‌یک از شما به طور جدی یا شوخی کالای برادرش را برندارد و هرکس چیزی برداشت باید آن را بازگرداند.»

۲۰۵- (۷) قطب راوندی در کتاب لب اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عذاب چهار گروه زیادتر از عذاب اهل آتش است؛ شخصی که بمیرد و بر گردنش اموالی است. وی در صندوقی از آتش است ...»

۲۰۶- (۸) ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرکس، عهده‌دار چیزی است که گرفته است تا به صاحبش تحویل دهد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت دهم از باب سی‌ام از ابواب حقوق مستحب مالی فرموده معصوم علیه السلام که: «مادرت به سوگت نشیند، ای جاهل به کتاب خداوند. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «تنها خداوند از پرهیزکاران می‌پذیرد؟»

به درستی که تو هنگام سرقت دو قرص نان مرتکب دو گناه شدی و هنگام دزدیدن دو انار دو گناه دیگر انجام دادی و با پرداخت آن‌ها به غیر صاحبانش بدون دستور صاحبانش چهار گناه بر چهار گناه پیشین افزودی.»

و دیگر روایات آن باب را نیز بنگر.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸۳

و در روایت پانزدهم از باب یکم از ابواب مستحقان خمس فرموده امام علیه السلام که: «کالاهای ویژه پادشاهان که از جهت غیر غصب در اختیارشان هست، متعلق به او (امام علیه السلام) است؛ زیرا اموال غصب شده به صاحبانش بازمی‌گردد.»

و در ششم از باب دوم فرموده معصوم علیه السلام که: «پس برای احدی تصرف در مال دیگران بدون اجازه حلال نیست.»

و در روایت یازدهم از باب هفتم فرموده امام علیه السلام که: «... زیرا وارد بهشت نمی‌شود مگر حلال‌زاده پس برای همیشه وارد آن شوید. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: فلانی و فلانی حقّ ما را غصب کردند و با آن کنیز خریدند و با زنان ازدواج کردند، هشدار که ما شیعیان‌مان را از این جهت حلال کردیم تا فرزندان‌شان حلال‌زاده باشند.»

و در روایت چهاردهم فرموده امام علیه السلام که: «ای ابوحمزه! حق ما و شیعیان‌مان را غصب کردند. (ما را غصب کردند و حق‌مان را بازداشتند).»

و در روایت بیست و دوم از باب یکم از ابواب انفال فرموده امام علیه السلام که: «پس وقتی که ستمگران حقّی را که خداوند و پیامبرش برای‌شان قرار داده بود، به ناحق از آنان گرفتند و آن، غاصبانه به دست کافران افتاد تا این‌که خداوند پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله را برانگیخت، آن حق به وی و به جانشینانش رسید و آن را با شمشیر از کافران گرفتند.»

در روایت هفتم از باب پنجم فرموده معصوم علیه السلام که: «... و برای دشمنان ما چیزی از آن نیست مگر آنچه را غصب کرده‌اند

... بگو: آن در زندگی دنیا متعلق به مؤمنان است (و از آنها غصب شده است) در روز قیامت به طور خالص در اختیار آنان است بدون غصب.»

باب دهم از ابواب وجوب حج و باب صد و بیست و پنجم از ابواب معاشرت و باب دوم و چهل و سوم از ابواب کسب‌های روا و ناروا و باب یکم از ابواب خرید و فروش را بنگر.

و در باب هفتم از ابواب ودیعه و باب ششم از ابواب وکالت مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب بعدی و پس از آن و دیگر ابواب مرتبط با غصب مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

در روایت نهم از باب پنجاه و هشتم از ابواب اطعمه گفته سلمان به عمر که: «ای عمر! به یقین، خوردن جو و زنبیل بافتن و بی‌نیازی جستن از غذا و نوشیدنی‌های مرغوب و عالی و دوری از غصب حق مؤمن و ادعای ناحق نکردن نزد خدا برتر و محبوب‌تر است و به پرهیزگاری نزدیک‌تر.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸۵

و در روایت هفتم از باب شصت و چهارم از ابواب میراث این گفته که: «وظیفه غاصب میان خود و خدایش چیست؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه وی مال را به دست پیشوای مسلمانان برساند حتماً پاک شده است.»

و در روایت بیست و چهارم از باب یکم از ابواب قتل و قصاص فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «همانا خون‌ها و اموال شما بر یکدیگر حرام است همانند حرمت این روز.»

احادیثی که بر حرام بودن غصب دلالت می‌کند، در ابواب گوناگون فراوان است.

باب ۲ حکم زراعت و درخت کاری در زمین دیگری

۲۰۷- (۱) عقبهٔ بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمین دیگری را بدون اجازه‌اش کشت می‌کند، آن‌گاه وقتی زراعت می‌رسد، صاحب زمین می‌گوید: بدون اجازه من کشت کردی، پس زراعت مالِ من است و هر چه هزینه کرده‌ای از من طلبکاری. آیا وی چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: زراعت متعلّق به کشت‌کننده است و برای صاحب زمین کرایه زمینش است.»

۲۰۸- (۲) محمد بن مسلم روایت می‌کند که: «شخصی خانه‌ای کرایه کرد که باغی در آن بود، آن‌گاه وی بدون اجازه صاحب باغ در آن کشت کرد و درخت خرما و میوه کاشت. امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

کرایه باغ بر عهدهٔ اوست و صاحبخانه کشت و درختان را عادلانه قیمت می‌کند و به کشت‌کننده می‌دهد و اگر اجازه گرفته بود، کرایه باغ بر عهدهٔ وی بوده و درختان و کشت مال وی است و او می‌تواند آنها را بِکَند و به هر کجا که می‌خواهد، ببرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸۷

۲۰۹- (۳) ابوالعباس رزیق بن زبیر خلقانی گوید: «روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو نفر از شیعیان کوفه وارد شدند. امام علیه السلام فرمود: آیا آنها را می‌شناسی؟

گفتم: آری، آنها از دوستداران و پیروان شما هستند.

امام علیه السلام فرمود: آری، سپاس خدایی را که بزرگان پیروان مرا در عراق قرار داد.

یکی از آن دو نفر به امام علیه السلام گفت: فدایت شوم! من در کوفه مالی به یکی از افراد خاندان بنی عمار صراف بدهکار بودم و او در این باره گواه و رسید داشت. آن‌گاه مال را از من گرفت ولی من به دلیل اعتماد به او رسیدم را از وی تحویل نگرفتم و

نوشته‌ای علیه وی ننوشتم و مدرکی دربارهٔ عدم بدهکاری خود دریافت نکردم و فقط به او گفتم: رسید مرا پاره کن! ولی او در این رابطه سهل‌انگاری کرد و آن را پاره نکرد تا درگذشت. پس از او وارثانش مال را از من درخواست کردند و نزد حاکم از من شکایت کردند و رسید مرا ارائه دادند و گواهان‌شان نزد حاکم به این مطلب گواهی دادند. از این رو من محکوم به پرداخت آن مال شدم و از آنجا که مال بسیار بود من از قاضی متواری شدم. قاضی کوفه نیز مزرعه مرا فروخت و آنها مال را تحویل گرفتند و این یکی از برادران‌مان است که به خریدن مزرعه من از قاضی گرفتار شده است. پس از چندی وارثان متوفی اعتراف کردند که پدرشان مال را تحویل گرفته بود و آنها از این مرد خواستند تا مزرعه مرا به من تحویل دهد و آنان در مدت معینی پول او را بپردازند. او نیز گفت: من دوست دارم این مساله را از امام صادق علیه السلام بپرسم. در این وقت فرد دیگر به امام گفت: خداوند مرا فدای تو گرداند! من چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: مالت را از وارثان میّت مطالبه می‌کنی و مزرعه را به صاحبش تحویل می‌دهی و از آن دست بر می‌داری.

آن مرد گفت: وقتی این کار را انجام دادم آیا صاحب زمین حق دارد چیز دیگری از من درخواست کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، او می‌تواند تمام محصولات و میوه‌هایی را که در روز خرید در مزرعه وجود داشته از تو درخواست کند و واجب است تو همه آنها را بپردازی مگر آنچه را که خود کشت کرده‌ای که در این صورت یا قیمت کشت برای کشاورز است یا باید تا وقت برداشت محصول برای تو صبر کند و اگر صبر نکند و قیمت را به تو بپردازد و کشت متعلق به وی باشد.

گفتم: فدایت شوم! اگر این شخص در زمین ساختمانی ساخته باشد یا درختی نشانده باشد چه حکمی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: قیمت آن برای اوست یا ایجادکننده، آن را می‌کَنَد و برمی‌دارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸۹

گفتم: فدایت شوم! مرا آگاه کن از این‌که در آن زمین، درخت یا ساختمانی بوده است و او درخت را کنده و ساختمان را ویران کرده است.

امام علیه السلام فرمود: آن را به حالت نخست بازمی‌گرداند یا قیمت آن را به صاحب زمین غرامت می‌پردازد. پس وقتی همه محصولاتی را که از آن برداشته به صاحبش بازگرداند و ساختمان و درختان و هر تغییری را به حالت نخست بازگرداند یا قیمت آن را بپردازد. همین‌طور بر صاحب زمین نیز واجب است که تمام هزینه‌هایی را که برای اصلاح مزرعه پرداخته مانند قیمت درخت یا ساختمان یا هزینه‌های اصلاح زمین و دفع آفات، همه آنها را به وی بازگرداند.»

ارجاعات

گذشت و می‌آید:

در روایات باب پیشین و باب بعدی مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۳ حکم ساختمان‌سازی در زمین غصبی

۲۱۰- (۱) عبدالعزیز بن محمد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس زمینی را به ناحق تصرف کند یا در آن ساختمان بسازد، ساختمانش را از بین می‌برد و زمین را به صاحبش تحویل می‌دهد و حقی برای ریشه ظلم نیست.

سپس افزود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس زمینی را به ناحق تصرف کند، موظف می‌شود که خاکش را به قیامت منتقل سازد.»

یعلی بن مرّهٔ ثقفی نیز حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را روایت کرده است.

ارجاعات

گذشت: در دو باب گذشته مطالبی هست که بر این بحث دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹۱

باب ۴ حکم فرزنددار شدن از کنیز غصبی

۲۱۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس کنیزی را غصب و فرزنددار کند، فرزند آن، برده است و صاحب کنیز او را با فرزندش می گیرد و هرکس کنیز غصبی را بخرد و آن را فرزنددار کند، صاحبش کنیز و قیمت فرزند را می گیرد، یعنی در صورتی که مشتری از غصبی بودن کنیز بی‌خبر باشد.»

ظاهراً جمله پایانی «یعنی ...» از کلام نویسنده کتاب است.

۲۱۲- (۲) در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی کنیزی را غصب کند و نزد او هلاك شود وی ضامن قیمت آن است و اگر با آن آمیزش کند و کنیز باردار شود سپس صاحبش آن را بیابد و در حالی که آبستن است او را بگیرد، آن‌گاه هنگام زایمان بمیرد غاصب، ضامن قیمت آن است.»

ارجاعات

می آید:

در روایت یکم از باب ششم فرموده معصوم علیه السلام که: «آن دام و آنچه از وی به وجود آمده متعلق به کسی است که از او غصب شده است و به همین گونه است در صورتی که کنیزی غصب و فرزنددار شود.»

در روایات باب سی و هفتم از ابواب ازدواج بردگان مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۵ حکم گرفتن مال توسط مالک آن

۲۱۳- (۱) ابوعمر سراج از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ کسی که مال دزدی نزد او یافت شد، فرمود: «در صورتی که علیه فروشنده شاهد نیاورد، او باید غرامت بپردازد.»

۲۱۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هر صاحب مالی به مالش سزاوارتر است.»

۲۱۵- (۳) در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی برده‌ای را غصب کند و آن را اجاره دهد یا برده خودش را اجاره دهد صاحبش حق گرفتن او را همراه با اجرتش از کسی که برده در اختیارش هست دارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹۳

باب ۶ حکم غصب حیوان

۲۱۶- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس چهار پایی را غصب کند و نزد وی بزاید و زیاد شود، آن حیوان و آنچه از وی به وجود آمده است متعلق به صاحب آن است و به همین صورت است، هرگاه کنیزی غصب شود و فرزندی به دنیا آورد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب بیست و یکم از ابواب اجاره و همچنین باب چهارم از ابواب غصب مطالبی بر این بحث دلالت می کند.

باب ۷ تحریم تصرف در مال غصبی و خریدن آن

۲۱۷- (۱) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «نباید احدی از شما دام کسی را بدون اجازه بدوشد، آیا کسی از شما دوست دارد که درِ باغش شکسته و محصولات آن غارت شود؟

شیر موجود در پستان دام‌های مردم، غذای آنان است، پس نباید دامِ شخصی بدون اجازه (یا دستور) وی دوشیده شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب دهم از ابواب وجوب حج و باب دوم، چهل و دوم، چهل و سوم و شصت و سوم از ابواب کسب‌های روا و ناروا و باب یکم از ابواب خرید و فروش مطالبی بر این بحث دلالت می کند.

و در روایت نهم از این باب فرموده امام علیه السلام که: «خریدن مال دزدی در صورت آگاهی از آن شایسته نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹۵

و در روایت دهم فرموده معصوم علیه السلام که: «تا وقتی که معلوم نیست کالای خریداری شده مال خیانتی یا ستم یا دزدی است، خریدن از وی اشکال ندارد.»

و روایات باب چهارم از ابواب خرید و فروش را نیز بنگر.

باب ۸ حکم افزودن بر مال غصبی یا کاستن از آن

۲۱۸- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی غاصب بر روی مال غصب شده کاری انجام می‌دهد یا بر آن می‌افزاید.

امام علیه السلام فرمود: کاری که انجام می‌دهد یا چیزی که بر آن می‌افزاید متعلق به خود اوست و افزوده‌ای که نتیجه کار غاصب نیست متعلق به صاحب آن و کاهش آن بر عهدهٔ غاصب است.»

باب ۹ تأثیر ظلم و ستم بر رویش گیاهان

خداوند متعال می‌فرماید:

پس به دلیل ظلم یهودیان و بسیار بستن راه خدا، چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، برای‌شان حرام کردیم «۱».

۲۱۹- (۱) عبداللّه بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس در زمینی گندم بکارد و آن رشد نکند یا در آن جو زیاد بروید، به دلیل این است که در مالک شدن زمین ظلم کرده است یا به کشاورزان و کارگرانش ستم کرده است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «پس به دلیل ظلم یهودیان چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، برای‌شان حرام کردیم.» مقصود گوشت شتر و گاو و گوسفند است.

و فرمود: همانا اسرائیل وقتی گوشت شتر می‌خورد، خاصره‌هایش به درد می‌آمد، از این رو گوشت

---

(۱). نساء ۴/ ۱۶۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹۷

باب ۱۰ حکم کشتن دام و قطع درخت و نابود کردن کشت و ویران کردن خانه و پر کردن چاه یا نهر

۲۲۰- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ کسی که بیهوده دامی را بکشد یا درختی را قطع کند یا زراعتی را نابود کند یا اتاقی را ویران نماید یا چاه یا نهری را خشک کند، حکم کرد که: «قیمت آنچه از میان برده غرامت بپردازد و چند ضربه برای عبرت دیگران به وی زده شود و اگر از روی خطا و اشتباه مرتکب این کارها شده، باید غرامت آن را بپردازد ولی زندان و ادب نمی‌شود و هرکس به حیوانی خسارتی وارد کند، کاهش بهایش بر عهدهٔ اوست.»

ارجاعات

گذشت: در باب چهل و یکم از ابواب احکام حیوانات مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹۹

فصل بیستم: ابواب شُفعه

باب ۱ مستحق شُفعه و مورد آن

۲۲۱- (۱) ابوالعباس بقباق از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شُفعه فقط برای شریک است.»

این روایت از عبدالرحمان بن ابی عبداللّه نیز نقل شده است.

۲۲۲- (۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «در هر خانه یا باغ مشترک حق شُفعه است، پس برای شریک، فروش آنها جایز نیست تا این‌که آن را بر شریکش عرضه کند. آن‌گاه اگر آن را فروخت شریکش به آن سزاوارتر است.»

۲۲۳- (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فروختن مال مشترک جایز نیست تا این‌که از شریکش اجازه بگیرد، پس اگر بدون اجازه فروخت وی به آن سزاوارتر است.»

۲۲۴- (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شریک حق شُفعه دارد و شُفعه در هر چیزی هست.»

۲۲۵- (۵) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یهودیان و مسیحیان حق شُفعه ندارند.

و فرمود: حق شُفعه فقط برای شریکی است که مال شراکتی را تقسیم نکرده است.

و از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرد که فرمود: وصیّ یتیم همانند پدر اوست، در صورت تمایل حق شُفعه او را می‌گیرد.

و فرمود: غایب حقّ شُفعه دارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰۱

۲۲۶- (۶) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه تنها برای شریکی است که جدا نشده است.

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: دربارهٔ حدود، شفاعت پذیرفته نمی‌شود و فرمود: حق شُفعه به ارث برده نمی‌شود.»

۲۲۷- (۷) در کتاب المقنع آمده است: «و بدان که حق شُفعه فقط برای شریک جدا نشده لازم است و روایت شده است که پس از افراز و شناخته شدن حدود، حق شُفعه نیست و وصی یتیم همانند پدرش حق شُفعه را برای یتیم می‌گیرد و برای غایب حق شُفعه است.»

در کتاب فقه الرضا آمده است: «حق شُفعه تنها برای شریک جدا نشده ثابت است. پس هرگاه سهم انسان از سهم شریکش

بازشناخته شود، برای هیچ‌یک از آنان حق شُفعه نیست.»

۲۲۸- (۸) جمیل بن دراج با واسطه از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه برای شریک تقسیم نکرده است.»

۲۲۹- (۹) ابوالعباس و عبدالرحمان بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «حق شُفعه فقط برای شریکی که تقسیم نکرده است.»

۲۳۰- (۱۰) ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه در مال افراز نشده است، پس هرگاه حدود معین شود (تقسیم شود)، شُفعه نیست.»

۲۳۱- (۱۱) در کتاب العوالی روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حق شُفعه را فقط در مال تقسیم نشده قرار داد، پس هرگاه حدود تعیین شد و راه‌ها کشیده شد، حق شُفعه‌ای نیست.»

این روایت از جابر نیز نقل شده است.

۲۳۲- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «حق شُفعه برای شریک مسلمان واجب است و برای کافر ذمی حق شُفعه نیست و حق مومن واجب است- شریک باشد یا شریک نباشد- و در مال تقسیم شده، شُفعه نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰۳

۲۳۳- (۱۳) عقبهٔ بن خالد از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان شریکان در زمین و خانه حکم به شُفعه کرد و فرمود: زیان و زیان رسانی [در اسلام] نیست.»

و امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه مال، افراز و حدود تعیین شود شُفعه‌ای وجود ندارد و شُفعه تنها برای شریکی تقسیم نکرده است.»

۲۳۴- (۱۴) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از تقسیم و افراز مال حکم به شُفعه کرد.»

۲۳۵- (۱۵) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه [برای تعیین سهم‌ها] قرعه زده شد، حق شُفعه برداشته می‌شود.»

۲۳۶- (۱۶) در کتاب المجازات النبویه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه حدود تعیین شد و راه‌ها کشیده شد شُفعه‌ای وجود ندارد.»

۲۳۷- (۱۷) ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه حدود تعیین شد شُفعه‌ای وجود ندارد.»

۲۳۸- (۱۸) عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شُفعه فقط برای دو شریک پیش از تقسیم است، پس آن‌گاه که سه نفر شوند برای هیچ‌یک از آنها حق شُفعه نیست.»

۲۳۹- (۱۹) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: برده‌ای متعلق به چند نفر است، یکی از آنان سهم خود را می‌فروشد و شریکش می‌گوید: من به آن سزاوارترم. آیا وی چنین حقی دارد؟

امام فرمود: آری، در صورتی که یک نفر باشد.

سؤال شد: آیا در حیوان حق شُفعه است؟

امام علیه السلام فرمود: نه.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰۵

عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: برده‌ای متعلق به چند شریک است و یکی از آنان سهم خود را می‌فروشد آن‌گاه یکی دیگر از شریکان می‌گوید: من به آن سزاوارترم، آیا وی چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری در صورتی که یک نفر باشد.»

۲۴۰- (۲۰) در کتاب فقه الرضا روایت می‌شود که: «حق شُفعه در هر چیزی از حیوان و املاک و برده ثابت است در صورتی که آن چیز مشترک میان دو نفر باشد، آن‌گاه یکی از آنان بفروشد، پس شریک وی از بیگانه به آن سزاوارتر است و هرگاه شریکان بیش از دو نفر باشند هیچ‌یک از آنان حق شُفعه ندارند.»

در کتاب المقنع آمده است: «حق شُفعه در هر چیزی از حیوان، زمین، برده و املاک ...» ادامه عبارت همانند عبارت پیشین است.

۲۴۱- (۲۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«حق شُفعه به تعداد افراد است.»

طلحة بن زید از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش علیه السلام و اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این حدیث را روایت کرده‌اند.

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب التهذیب می‌فرماید: «این خبر با مذهب گروهی از اهل سنت سازگار است و ما به آن عمل نمی‌کنیم. آنچه ما بدان عمل می‌کنیم احادیثی است که پیش‌تر بیان کردیم مبنی بر این‌که حق شُفعه در صورتی ثابت است که مال، مشترک میان دو نفر باشد، پس وقتی که بیشتر باشند، حق شُفعه برای هیچ‌یک از آنان نیست.»

۲۴۲- (۲۲) ابن فضّال از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه به تعداد اشخاص است و یک حق واحد نیست.»

۲۴۳- (۲۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه برده‌ای مشترک میان دو نفر باشد و یکی از آنان سهم خود را بفروشد، دیگری به آن معامله سزاوارتر است و در حیوان حق شُفعه نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰۷

۲۴۴- (۲۴) سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در حیوان حقّ شُفعه نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب التهذیب می‌فرماید: «سخن امام علیه السلام که در حیوان حق شُفعه نیست بر موردی حمل می‌شود که بیش از یک شریک باشند و پیش‌تر در روایت یونس گذشت که در حیوان حق شُفعه هست.»

۲۴۵- (۲۵) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: برده‌ای مشترک میان چند نفر است و یکی از آنان تصمیم به فروش سهم خود می‌گیرد.

امام علیه السلام فرمود: آن را می‌فروشد.

گفتم: آنان دو نفر هستند، یکی از آنان تصمیم به فروش سهم خود می‌گیرد. آن‌گاه وقتی اقدام به معامله می‌کند، شریکش به وی می‌گوید: آن را به من واگذار کن.

امام علیه السلام فرمود: وی به آن سزاوارتر است. سپس فرمود: در حیوان حق شُفعه‌ای نیست مگر آن‌که شریک در آن یک نفر باشد.»

۲۴۶- (۲۶) هارون بن حمزه غنوی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا در خانه برای شریک که آن را به همسایه‌اش عرضه می‌کند، حق شُفعه هست؟ آیا وی از دیگران به آن سزاوارتر است؟

امام علیه السلام فرمود: شُفعه در بیع‌ها، این است که در صورتی که شریک باشد به همان قیمت به آن سزاوارتر است.»

۲۴۷- (۲۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود:

«مالی که حدود آن تعیین شود، شُفعه در آن نیست و برای همسایه شُفعه نیست و برای وی حقّی و احترامی است.»

۲۴۸- (۲۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «شُفعه در چیزی جاری است که حدود آن معین نشده است، پس آن‌گاه که افراز و حدود آن مشخص شود، شُفعه‌ای وجود ندارد و برای همسایه حق شُفعه نیست و شُفعه به نسبت سهم شریکان است.»

۲۴۹- (۲۹) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: خانه‌ای است که در آن خانه‌های متعددی قرار دارد و راه همه آن خانه‌ها یکی است که از حیاط خانه بزرگ می‌گذرد. یکی از آن‌ها خانه‌اش را به دیگری می‌فروشد، آیا شریکان وی در آن راه حق شُفعه دارند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر خانه را فروخت و درش را به راه دیگری منتقل کرد، آنان حق شُفعه ندارند، ولی اگر راه و خانه را با هم فروخت آنان حق شُفعه دارند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰۹

۲۵۰- (۳۰) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: گروهی یک خانه مشترک داشتند آن‌گاه آن را تقسیم کردند و هر یک بخشی از آن را گرفت و برای خود خانه‌ای ساخت و حیاط خانه به همان حال نخست باقی است و مسیرشان از آن می‌گذرد. سپس شخصی سهم یکی از آنان را خرید. آیا چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، ولی درِ آن را می‌بندد و دری به کوچه می‌گشاید یا از بالای خانه رفت و آمد می‌کند و در آن را می‌بندد، پس اگر صاحب راه بخواهد مسیر را بفروشد، شریکان وی به آن سزاوارترند و در غیر این صورت وی مالک راه خویش است و می‌آید تا پشت در بنشیند.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این خبر و روایت پیشین را بر این حمل کرده است که مقصود از گروه، یک شریک است و یا این روایت به خاطر تقیه صادر شده است.»

۲۵۱- (۳۱) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: خانه‌ای مشترک میان گروهی بود. آنان آن را تقسیم کردند و حیاطی در آن، میان خود رها کردند که مسیرشان از آنجاست. آن‌گاه شخصی سهم یکی از آنان را خرید. آیا چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری ولی در آن خانه را می‌بندد و درِ دیگری در کوچه باز می‌کند یا از بالای خانه رفت و آمد می‌کند، ولی اگر شریک آنان بخواهد راه عبورش را بفروشد، آنها به آن سزاوارترند و اگر بخواهد بیاید پشت در بسته‌ای که فروخته است بنشیند، آنان حق جلوگیری از او را ندارند.»

۲۵۲- (۳۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «شُفعه تنها در ملک مشاع یا دارای مسیر مشترک یا باغ دیوارکشی شده با چوب یا سنگ و یا ساختمان‌های شبیه به آن وجود دارد و صاحبان کوچه بن بست نسبت به یکدیگر در آن کوچه حق شُفعه دارند ولی وقتی تقسیم شد میان صاحب ملک بالا و پایین شُفعه نیست مگر آن‌که میان آنها چیز مشترکی باشد.»

۲۵۳- (۳۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «وقتی تعدادی خانه در یک خانه بزرگ باشد و درهای همه آن خانه‌ها به یک حیاط باز شود، آن‌گاه یکی از آنها خانه‌اش را به دیگری بفروشد- در صورتی که امکان جابه‌جا کردن درِ آن خانه وجود نداشته باشد- صاحبخانهٔ دیگر حقّ شُفعه دارد، ولی اگر درِ آن خانه را جابه‌جا کند، احدی نسبت به آن حق شُفعه ندارد.»

۲۵۴- (۳۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «یهودیان، مسیحیان و اهل سنت، حق شُفعه ندارند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱۱

۲۵۵- (۳۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «یهودیان و مسیحیان در میان خودشان نسبت به یکدیگر حق شُفعه دارند و هیچ‌یک از آنان بر مسلمان حق شُفعه ندارد.»

۲۵۶- (۳۶) در همان کتاب از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «عدم حضور، حق شُفعه را از میان نمی‌برد.

و فرمود: برای غایب و صغیر- هنگام آمد غایب و بلوغ صغیر- حق شُفعه است همان گونه که برای غیر آنها هست.»

۲۵۷- (۳۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که ایشان دربارهٔ کسی که در وقت معامله حضور داشت و سپس غایب شد، آن‌گاه آمد و درخواست حق شُفعه کرد فرمود: «او حق شُفعه دارد تا وقتی که زمان آن نگذشته است و وقت شُفعه برای حاضر، یک سال است، پس هرگاه یک سال از تاریخ معامله بگذرد و درخواست نکند، حق شُفعه ندارد.»

۲۵۸- (۳۸) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ شریک غایبِ هنگام بیع فرمود:

«حق شُفعه او از میان نمی‌رود تا حضور یابد، چه از انجام معامله باخبر باشد یا بی‌خبر باشد.»

۲۵۹- (۳۹) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پدر برای فرزند صغیرش و وصی برای یتیم و قاضی برای یتیم بی‌وصی، حق شُفعه را اعمال می‌کنند؛ در صورتی که آن به مصلحت وی باشد.»

۲۶۰- (۴۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «حقّ شُفعه در هر عقاری وجود دارد و عقار، درخت خرما، زمین و خانه است و در کشتی، نهر و حیوان، شُفعه نیست.»

۲۶۱- (۴۱) جابر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه تنها در خانه و باغ وجود دارد.»

۲۶۲- (۴۲) یونس از برخی دوستانش روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «حق شُفعه برای کیست و در چه موردی است؟ و آیا در حیوان حقّ شُفعه است؟ و چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود: شُفعه در هر چیزی مانند حیوان یا زمین یا کالا، جاری و نافذ است در صورتی که آن چیز مشترک میان دو نفر نه بیشتر باشد، آن‌گاه یکی از آنان سهم خود را بفروشد پس شریکش از دیگران به آن سزاوارتر است و اگر مال مشترک، میان بیش از دو نفر باشد برای هیچ‌یک از آنان حق شُفعه نیست.»

و نیز روایت شده: «فقط در زمین و خانه، حق شُفعه است.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ حق شُفعه سؤال شد، آن‌گاه روایت پیشین را ذکر کرده با این تفاوت که در آن آمده است: «شُفعه لازم است.»

۲۶۳- (۴۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و شُفعه بر فروشنده و خریدار است، فروشنده حق ندارد بفروشد مگر آن‌که بر شریک و همسایه‌اش آن را عرضه کند و خریدار- در صورت درخواست حق شُفعه از وی- حق خودداری ندارد.»

۲۶۴- (۴۴) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در کشتی، نهر و راه، حق شُفعه نیست.» در روایت دیگری آسیاب و حمام نیز افزوده شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱۳

۲۶۵- (۴۵) در کتاب المقنع آمده است: «بدان که حق شُفعه فقط برای شریک جدانشده است و در کشتی، راه، حمام، نهر، آسیاب، لباس و مال تقسیم‌شده حق شُفعه نیست.»

۲۶۶- (۴۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «در چاه، نهر و کشتی حق شُفعه نیست مگر آن‌که همراه یکی از آنها زمین تقسیم نشده‌ای باشد.»

۲۶۷- (۴۷) در کتاب فقه الرضا آمده است: «در کشتی، راه عمومی و حیوان حق شُفعه نیست» ... و روایت شده: «در جاده، نهر،

آسیاب، حمام، لباس و مال تقسیم‌شده، حق شُفعه نیست.»

باب ۲ عدم ثبوت شُفعه در خانه آنگاه که با برده و کالا و جواهر خریده شود و حکم مهریه قرار دادن خانه

۲۶۸- (۱) علی بن رئاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که خانه‌ای را با برده و کالا و پارچه و جواهرات خرید فرمود: «احدی در آن حق شُفعه ندارد.»

۲۶۹- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس سهم دیگری را با برده یا پارچه یا جواهر یا مانند آن بخرد، در آن شُفعه وجود ندارد.»

۲۷۰- (۳) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی با زنی ازدواج می‌کند و مهریه او را اتاقی از یک خانه قرار می‌دهد که افراد دیگری در آن خانه شریک هستند.

امام علیه السلام فرمود: این کار برای مرد و زن بی‌اشکال است و هیچ‌یک از شریکان نسبت به آن زن حق شُفعه ندارند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱۵

۲۷۱- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی سهم خود را مهریه همسرش قرار دهد، در آن شُفعه نیست.»

باب ۳ فرصت شریک برای فراهم کردن پول

۲۷۲- (۱) علی بن مهزیار گوید: «از امام جواد علیه السلام سؤال کردم: شخصی حق شُفعه زمینی را درخواست کرد و برای آوردن بهای آن رفت ولی نتوانست آن را فراهم کند. اگر صاحب زمین تصمیم به فروش آن را داشته باشد، چه کند؟ آیا آن را بفروشد یا منتظر شریک خود- صاحب حق شُفعه- بماند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر در همان شهر است، سه روز منتظر وی بماند، اگر مال را آورد، [زمین را به او می‌فروشد] و در غیر این صورت زمین را بفروشد و حق شُفعه او باطل می‌شود و اگر برای آوردن مال از شهر دیگر درخواست مهلت کند، به مقدار رفت وبرگشت به آن شهر و سه روز پس از بازگشت به وی مهلت داده می‌شود. اگر در این مدت مال را پرداخت [زمین متعلق به اوست] و در غیر این صورت، حق شُفعه نخواهد داشت.»

باب ۴ حکم تلف شدن بخشی از مال پیش از اخذ به شُفعه

۲۷۳- (۱) محمد بن علی بن محبوب از شخصی روایت می‌کند که گفت: «به امام علیه السلام نوشتم: شخصی نصف مشاع تقسیم نشده خانه‌ای را از دیگری می‌خرد که شریکش- مالك نصف دیگر- غایب است.

پس از تحویل و تخلیه خانه سیل بنیان‌کنی آمد و خانه را خراب کرد و با خود برد. آن‌گاه شریکش آمد و از خریدار درخواست حق شُفعه کرد. او نیز حاضر شد خانه را به این شرط به وی واگذار کند که بهای پرداختی را به طور کامل بپردازد ولی شریک گفت: قیمت ساختمان را برای من کم کن زیرا ساختمان ویران شده و سیل آن را برده است. در این رابطه چه باید کرد؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: او تنها نسبت به خرید و فروش نخست حق دارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱۷

باب ۵ حکم ساقط کردن حق شُفعه پیش از معامله

۲۷۴- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی پیش از معامله، حق شُفعه خویش را ساقط، آن‌گاه پس از معامله برای گرفتن آن اقدام می‌کند.
امام علیه السلام فرمود: تا وقتی که پس از معامله آن را ساقط نکرده است، می‌تواند برای گرفتن آن اقدام کند.»

باب ۶ حق شُفعه در معامله مشاع همراه مال تقسیم‌شده و زیان و زیان‌رسانی در شُفعه

۲۷۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «مال مشاع و تقسیم شده با هم معامله می‌شوند، آیا شریک می‌تواند مال مشاع را جداگانه- بدون مال تقسیم‌شده- به قیمت خودش بگیرد؟
امام علیه السلام فرمود: نه، معامله به طور کامل با هرآنچه در آن است- مشاع و تقسیم‌شده- حق اوست.
اگر بخواهد بگیرد، با هم می‌گیرد، در غیر این صورت هر دو را رها می‌کند.»
در کتاب فقه الرضا آمده است: «زیان و زیان رساندن در شُفعه نیست.»

باب ۷ حکم دریافت بیشتر از قیمت واقعی توسط مشتری

۲۷۶- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «هرگاه شریک برای گرفتن مال نزد خریدار برود و او بگوید که به فلان مبلغ خریدم و آن را به شریک واگذار کند، سپس شریک بفهمد که به کمتر از آن خریده است. [وی باید چه کند؟]
امام فرمود: می‌تواند برای افزوده قیمت به مشتری رجوع کند، در صورتی که خواهان گرفتن شُفعه باشد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱۹

باب ۸ حکم تخفیف فروشنده به مشتری

۲۷۷- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه پس از انجام معامله، فروشنده به مشتری تخفیف دهد به مقداری که به اندازه آن در میان معامله‌کنندگان تخفیف داده می‌شود، به همان میزان به شریک نیز تخفیف داده می‌شود ولی اگر میزان تخفیف به حدی است که به آن مقدار تخفیف داده نمی‌شود، آن بخششی است به مشتری توسط فروشنده و به شریک تخفیف داده نمی‌شود.»

باب ۹ حکم رجوع شریک از اخذ به شُفعه

۲۷۸- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شریک، اخذ به شُفعه کند و سهم خریداری‌شده را برای خود لازم کند و سپس از آن بازگردد و مشتری از او طلب کند، همانا بر او لازم می‌شود.»

باب ۱۰ حکم معاملات پی‌درپی در مدت شُفعه

۲۷۹- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه بخش مشاع از مال در زمان شُفعه پی‌درپی معامله شود، شریک از هر یک از مشتریان که بخواهد، آن را دریافت می‌کند.»

باب ۱۱ اختلاف مشتری و شریک در بهای خانه

۲۸۰- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه مشتری و شریک بر سر بهای خانه با هم اختلاف کنند، سخن مشتری همراه با سوگندش پذیرفته است در صورتی که سخن بی‌جایی نگوید و شریک نیز بیّنه نداشته باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲۱

باب ۱۲ ثبوت شُفعه به مجرد وقوع معامله و سقوط آن به وسیله آنچه بر پذیرش معامله دلالت کند

۲۸۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه معامله واقع شد حق شُفعه ثابت می‌شود- خواه مال، قبض شود یا قبض نشود.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۲۲۱

۲۸۲- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی ادعا می‌کند که بخش مشاعِ مالی را از فرد غایبی خرید، آن‌گاه شریک برای گرفتن آن قیام کرد. امام علیه السلام فرمود: تا معامله ثابت نشده است او حق شُفعه ندارد.»

۲۸۳- (۳) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «حق شُفعه برای کسی است که به آن اقدام کند.»

۲۸۴- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شریک، زمین یا خانه مورد معامله را از مشتری کرایه کند یا در نخلستان برای وی کار کند یا دربارۀ یکی از آنها با او وارد معامله شود، به تحقیق حق شُفعه‌اش را ساقط کرده است.»

۲۸۵- (۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «همانا برای شریک، واجب است که هنگام فروش شریکش خود را بر او عرضه کند و اگر چنین نکرد هر وقت بخواهد درخواست شُفعه می‌کند، مگر آن‌که خود را از آن دور کند و بگوید: خداوند در آنچه خریدی یا فروختی برکت دهد یا از وی درخواست تقسیم کند.» «۱»

باب ۱۳ حق شُفعه نسبت به ساختمان زمین موقوفه

۲۸۶- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «زمینی وقف گروهی است، یکی از آنان در آن زمین ساختمان می‌سازد و می‌میرد، آن‌گاه یکی از وارثان او سهم خود را می‌فروشد آیا وارث دیگر حق شُفعه دارد؟ امام علیه السلام فرمود: آری، او حق شُفعه دارد، زیرا در صورتی که نیمی از هر اتاق ویران شود به وی زیان وارد می‌شود و آن تباه می‌شود.»

---

(۱). این ترجمه بر اساس اصلاحی است که در پاورقی انجام گرفته است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲۳

باب ۱۴ حکم به ارث رسیدن حق شُفعه

۲۸۷- (۱) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که علی علیه السلام فرمود: حق شُفعه به ارث نمی‌رسد.»

این حدیث از ابن فضال نیز روایت شده است.

ارجاعات

گذشت: در روایت ششم از باب یکم فرموده امام علیه السلام که: «حق شُفعه به ارث نمی‌رسد.»

در روایات ابواب گذشته از کتاب شُفعه و روایات بعدی از ابواب میراث مطالبی است که با عموم و اطلاق بر به ارث رسیدن حقّ شُفعه دلالت می کند.

باب ۱۵ حقّ همسایه خانه و زمین

۲۸۸- (۱) سمره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «همسایه به خانه و زمین سزاوارتر است.»

این روایت در مجموعه شهید بدون واژه «زمین» روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲۵

فصل بیست و یکم: ابواب وقف و صدقات

باب ۱ استحباب وقف و صدقات و بیان صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام و امامان علیهم السلام و اصحاب

خداوند تعالی می‌فرماید:

خداوند ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می‌دهد و خداوند هیچ ناسپاسِ گناهکاری را دوست ندارد «۱».

واگر تنگدستی وجود داشت پس تا زمان گشایش به وی فرصت داده شود و صدقه دادن شما برایتان بهتر است، اگر بدانید «۲».

در بسیاری از رازگویی‌هایشان خیری نیست، مگر آن کس که به صدقه یا کار پسندیده یا آشتی دادن میان مردم فرمان دهد و هرکس به خاطر دست یابی به خشنودی خداوند چنین کند، پاداش بزرگی به وی عنایت خواهیم کرد «۳».

مگر نمی‌دانند که خداوند توبه بندگانش را می‌پذیرد و صدقات را دریافت می کند و این که خداوند- خودش- بسیار توبه پذیرِ مهربان است «۴».

ای عزیز! ما و خاندانمان در سختی و فشار هستیم و سرمایه پست و اندکی آورده‌ایم. پس پیمانه کامل به ما بپرداز و به ما صدقه بده زیرا خداوند صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد «۵».

مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنان بسیار یاد خدا کننده، خداوند برای‌شان آمرزش و پاداش بزرگی فراهم کرده است «۶».

قطعاً مردان و زنان صدقه دهنده و وام دهندگان به خدا به صورت زیبا و پسندیده، پاداش آنان دو چندان می‌شود و برای‌شان پاداش پسندیده‌ای است «۷».

---

(۱). بقره ۲/ ۲۷۶.

(۲). بقره ۲/ ۲۸۰.

(۳). نساء ۴/ ۱۱۴.

(۴). توبه ۹/ ۱۰۴.

(۵) یوسف ۱۲/ ۸۸.

(۶). احزاب ۳۳/ ۳۵.

(۷). حدید ۵۷/ ۱۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲۷

۲۸۹- (۱) ایوب بن عطیه حذّاء از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غنایم به دست آمده بدون جنگ را تقسیم کرد و به علی علیه السلام زمینی رسید وی در آنجا چشمه‌ای حفر کرد که آب همانند گردن شتر به طرف بالا می‌جوشید و آن را «ینبع» نامید. آن‌گاه بشارت دهنده برای بشارت به وی آمد. امام علیه السلام فرمود: به کسانی که آن را از من به ارث می‌برند، مژده بده! آن صدقه قطعی و لازم برای حجاج خانه خدا و ره‌پویان راه اوست که فروخته و بخشیده نمی‌شود و به ارث نمی‌رسد، پس هرکس آن را بفروشد یا ببخشد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد و خداوند از او توبه و جایگزینی نپذیرد.»

در کتاب دعائم الاسلام نیز این حدیث روایت شده است.

۲۹۰- (۲) ربعی بن عبداللّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام یکی از خانه‌هایش در مدینه در محله بنی زریق را وقف کرد و نوشت: به نام خداوند مهر گستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان]، این چیزی است که علی بن ابیطالب- در حال حیات و سلامتی کامل- آن را صدقه داد. خانه‌اش را در محله بنی زریق صدقه داد، صدقه‌ای که فروخته و بخشیده نمی‌شود (و به ارث نمی‌رسد) تا وقتی که خداوند آن را به ارث ببرد، کسی که آسمان‌ها و زمین را به ارث می‌برد و در این صدقه خاله هایش را تا پایان عمر و فرزندان‌شان را ساکن کرد و پس از انقراض آنان برای نیازمندان مسلمان است.»

این روایت در کتاب دعائم الاسلام نیز نقل شده است.

۲۹۱- (۳) عجلان- ابو صالح- گوید: «امام صادق علیه السلام این‌گونه بر من دیکته کرد: به نام خداوند مهر گستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان] این چیزی که فلانی فرزند فلانی- در حال حیات و سلامتی کامل- برای خدا صدقه داد. خانه‌اش در فلان محله را با حدود

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲۹

کاملش صدقه داد، صدقه‌ای که فروخته و بخشیده نمی‌شود. (و به ارث نمی‌رسد) تا خداوندِ وارث آسمان‌ها و زمین آن را به ارث بَرَد و در این صدقه فلانی و نسلش را ساکن کرد و پس از انقراض آنان این خانه متعلق به نیازمندان مسلمان است.»

این حدیث از عبد الرحمان بن ابی عبداللّه نیز روایت شده است.

۲۹۲- (۴) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پس از مرگ انسان، پاداشی به وی نمی‌رسد مگر در سه چیز: صدقه‌ای که در زمان حیاتش جاری کرده است که پس از مرگش نیز جریان دارد و روش هدایتی که پایه‌گذاری کرد و پس از مرگش به آن عمل شود یا فرزند شایسته‌ای که برای وی دعا کند.»

نظیر این حدیث از اسحاق بن عمار و حلبی و کتاب دعائم الاسلام با اندکی تفاوت روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۳۱

۲۹۳- (۵) معاویة بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: پس از مرگ انسان چه چیزی به وی می‌رسد؟

امام علیه السلام فرمود: سنتی را که پایه‌گذاری کند و پس از مرگش به آن عمل شود که در این صورت پاداش عمل‌کنندگان به آن برای او نیز هست، بدون آن‌که از پاداش آنان چیزی کاسته شود و صدقه‌ای که پس از وی جریان و استمرار دارد و فرزند شایسته‌ای که برای پدر و مادرش پس از مرگ‌شان دعا کند و حج گزارد و از جانب آنان صدقه دهد و برده آزاد کند و روزه بگیرد و نماز بخواند.

گفتم: آیا آنان را در حج خودم شریک گرداندم؟ امام علیه السلام فرمود: آری.»

۲۹۴- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «پس از مرگ مردم به هیچ‌یک از آنان چیزی نمی‌رسد مگر صدقه جاری و مستمری یا نشانه صحیح و درستی یا دعای فرزندی.»

۲۹۵- (۷) عبدالخالق بن عبد ربه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «بهترین چیزی که انسان پس از خود بر جای می‌گذارد سه چیز است: فرزند نیکوکاری که برایش درخواست آمرزش کند سنت خوبی که در آن از وی پیروی شود و صدقه‌ای که پس از وی جریان دارد.»

۲۹۶- (۸) ابو کهمس از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شش چیز است که پس از مرگ به مؤمن می‌رسد: فرزندی که برایش آمرزش بخواهد، قرآنی که برجای گذارد، درختی که می‌نشاند، چاهی که حفر می‌کند، صدقه‌ای (آبی) که جاری می‌کند و سنت (پسندیده‌ای) که پس از وی به آن عمل شود.»

در گزارش دیگری از ابو کهمس آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «شش چیز است که مؤمن پس از مرگش از آنها سود می‌برد: فرزند شایسته‌ای که برایش آمرزش بخواهد و قرآنی که از روی آن تلاوت شود ...» ادامه روایت مانند روایت پیشین است.

۲۹۷- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «صدقه و وقف دو پس‌انداز است پس آنها را برای روز خودشان واگذارید».

منابع فقه شیعه، ج‌۲۴، ص: ۲۳۳

۲۹۸- (۱۰) عبیداللّه حلبی و محمد بن مسلم گویند: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ موقوفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام سؤال کردیم. امام فرمود: موقوفات آنها برای فرزندان هاشم و فرزندان مطلّب بود.»

۲۹۹- (۱۱) ابو مریم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ موقوفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: آنها برای ما حلال است.

و فرمود: فاطمه علیها السلام موقوفاتش را برای فرزندان هاشم و مطلب قرار داد.»

۳۰۰- (۱۲) ابراهیم بن ابی یحیی مدینی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «منطقه میثب همان جایی است که سلمان برای آزادی خودش بر آن قرارداد مکاتبه بست، آن‌گاه خداوند بدون جنگ آن را به غنیمت پیامبر صلی الله علیه و آله در آورد و در موقوفات حضرت فاطمه علیها السلام است.»

۳۰۱- (۱۳) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ باغ‌های هفتگانه سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: آنها موقوفاتی بود که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یادگار ماند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آنها برای پذیرایی از مهمان‌هایش و پیشامدهای ناگوارش هزینه می‌کرد. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عباس با فاطمه علیها السلام دربارهٔ آنها به نزاع پرداخت آن‌گاه علی علیه السلام و دیگران گواهی دادند که آنها وقف است و آن باغ‌های هفتگانه عبارتند از: دلال، عواف، حسنی، صافیه، مال امّ ابراهیم، میثب و برقه.»

۳۰۲- (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اموالی را صدقه و وقف قرار داد و از آنها برای پذیرایی از مهمانهایش هزینه می کرد و آنها را وقف فاطمه قرار داد. برخی از آنها عبارتند از: عواف، بُرْقَه، صافیه، مشربه امابراهیم، حسنی، دلال و مَنْتُ.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۳۵

۳۰۳- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که نزد امام صادق علیه السلام نام علی علیه السلام به میان آمد، امام علیه السلام فرمود: «وی بنده خدا بود که خداوند بهشت را برایش واجب کرد با این حال اموالش را صدقه غیر قابل برگشت قرار داد که پس از وی برای نیازمندان جریان یابد و فرمود: خدایا! من این مال را قرار می‌دهم تا آتش را از چهره من دور کنی و چهره مرا از آتش دور کنی.»

جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «چگونه گروهی در انجام کارهای خیر بی‌رغبت هستند؟ درحالی که امیرمؤمنان علیه السلام بنده خدا بود که بهشت را برایش واجب کرد با این حال اموال محبوب خویش را صدقه غیر قابل برگشت قرار داد ...» ادامه این روایت، همانند روایت پیشین است.

۳۰۴- (۱۶) محمد بن مهران بن محمد گوید: «امام صادق علیه السلام وصیت کرد که هفت موسم حج برایش عزاداری و نوحه‌سرایی کنند و برای هر موسم مالی را وقف کرد که هزینه آن شود.»

۳۰۵- (۱۷) عبدالملک بن عبدالعزیز گوید: «هنگامی که عبدالملک بن مروان به خلافت رسید موقوفات پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به امام سجاد علیه السلام تحویل داد و آنها به یکدیگر ضمیمه شده بودند. آنگاه عمر بن علی نزد عبدالملک رفت و از وی دادخواهی کرد. عبدالملک به وی گفت: در پاسخ تو اشعار ابن ابی الحقیق را می گویم: آنگاه که انگیزه‌های نفسانی متمایل شوند و شنونده برای گوینده دم فروبندد و مردم با عقل و اندیشه به مبارزه پردازند، در آن هنگام به حکم عادلانه و پایان‌دهنده قضاوت می کنیم. باطل را حق قرار نمی‌دهیم و حق را با باطل نمی‌پوشانیم. از آن می‌ترسیم که عقل و اندیشه ما به سفاهت گراید و در روزگار به فراموش‌شدگان بپیوندیم.»

۳۰۶- (۱۸) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام وصیت امیرمؤمنان علیه السلام را برای من فرستاد و آن این است: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [بر همه موجودات در این جهان و بر مؤمنان در دو جهان] این وصیت و حکم بنده خدا علی علیه السلام دربارهٔ اموالش است برای طلب خشنودی خدا تا به این وسیله مرا وارد بهشت کند و از آتش برکنار دارد و آتش را از من دور کند. در آن روزی که صورت‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه می‌شود.

آنچه در ینبع دارم و در آن محل و اطراف آن برای من معروف است همراه بردگان آن وقف کردم به جز رباح، ابونیزر و جبیر که آزاد هستند و هیچ‌کس سلطه‌ای بر آنان ندارد. آنها آزادشدگان منند که به مدت پنج سال در آن‌جا کار می کنند و هزینه زندگی خود و خانواده‌شان از آنجا تأمین می‌شود.

و هر آنچه در وادی القری دارم برای فرزندان فاطمه وقف کردم و بردگانش را وقف کردم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۳۷

و آنچه در «دیمه» (یا برقه یا دعه) دارم همراه بردگانش وقف کردم الّا این‌که با زریق نیز مانند دیگر بردگان، قرار داد مکاتبه می‌بندم.

و آنچه که در «اذینه» دارم همراه با بردگانش وقف کردم و «فقیرین» همان‌گونه که می‌دانید وقف در راه خداست.

و این اموالی را که نوشتم، همه صدقه واجب و غیرقابل برگشت است. خواه من زنده باشم یا نباشم و در هر راهی که خشنودی خداوند در آن است، هزینه می‌شود، در راه خدا و خشنودی وی و خویشاوندان از فرزندان هاشم و مطلّب و دور و نزدیک.

عهده‌دار این کار، حسن بن علی است. از آن به مقدار پسندیده مصرف می‌کند و در هر راهی که خدا می‌خواهد در حلال و حلال‌شده هزینه می‌کند و باکی بر وی نیست (و اگر بخواهد اموال یکی از موقوفات را به جای دیگری بپردازد، بدون آن‌که ایرادی بر او باشد، این کار را می‌کند).

و اگر بخواهد بخشی از مال را برای پرداخت بدهی بفروشد در صورت تمایل این کار را انجام می‌دهد و باکی بر او نیست.

و اگر بخواهد، آن را از املاک نفیس خود قرار می‌دهد.

و فرزندان علی علیهم السلام و موالیان و اموال آنان در اختیار حسن هستند.

و اگر خانه حسن، خانه ملکی است؛ از این رو تصمیم به فروش خانه وقفی بگیرد و در صورت تمایل آن را بفروشد و باکی بر او نیست و اگر فروخت، بهای آن را به سه بخش تقسیم می‌کند: ثلث در راه خدا و ثلث در فرزندان هاشم و مطّلب و ثلث را در میان آل ابوطالب قرار می‌دهد و او هر گونه که خدا می‌خواهد تقسیم می‌کند.

و اگر حسن وفات کرد، حسین زنده است، کارها به دست اوست و حسین به همان گونه عمل می‌کند که به حسن دستور دادم. برای اوست مثل آنچه برای حسن نوشتم و بر عهدهٔ اوست مثل آنچه بر عهدهٔ حسن بود و فرزندان فاطمه علیها السلام به اندازه دیگر فرزندان علی علیه السلام بهره دارند و من تنها برای طلب خشنودی خداوند و به پاس احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگداشت دو فرزند فاطمه علیها السلام و شرافت دادن به آنان و جلب رضایت‌شان این اختیارات را برای آنان قرار دادم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۳۹

و اگر حسن و حسین وفات کردند، آخرین آنها پیش از وفات در میان فرزندان علی علیه السلام می‌نگرد، آن‌گاه اگر در میان آنها کسی را بیابد که به هدایت و اسلام و امانتداری‌اش راضی باشد، اگر بخواهد او را عهده‌دار اموال می‌کند ولی اگر آن کسی را که می‌خواهد در میان آنان نیافت (به سراغ فرزندان دو فرزند فاطمه می‌رود، پس اگر در میان آنان کسی را یافت که از هدایت و اسلام و امانتداری‌اش راضی باشد، اگر خواست کارها را به وی می‌سپارد و اگر در میان آنان کسی را که می‌خواست نیافت) آن را به شخصی از خاندان ابوطالب- که از وی راضی است- می‌سپارد و اگر دید که از بزرگان و صاحب نظران خاندان ابوطالب کسی باقی نمانده است به یکی از اشخاص مورد رضایت بنی هاشم می‌سپارد.

و با کسی که کار را به دستش می‌سپارد شرط می‌کند که اصل مال را حفظ کند و از منافع و محصولات آن در راه‌هایی که دستور دادم مصرف کند که آن راه خدا و خشنودی وی و خویشاوندان از بنی هاشم و بنی مطّلب و دور و نزدیک هستند و چیزی از آنها فروخته و بخشیده نمی‌شود و به ارث نمی‌رسد.

و مال محمد بن علی، جدای از دیگر اموال است (یا در منطقه و ناحیه است) و اختیار آن به دست دو فرزند فاطمه است.

و آن دو برده‌ای که در برگه کوچک نوشتم، آزاد هستند.

این چیزی بود که علی علیه السلام دربارهٔ اموالش- یک روز پس از ورود به مَسْکِن- برای طلب خشنودی خداوند و سرای آخرت حکم کرد و در هر حال از خداوند کمک می‌خواهم و برای شخص مسلمان که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، روا نیست که دربارهٔ آنچه دربارهٔ اموالم حکم کردم سخنی بگوید (و چیزی از آن را تغییر دهد) و با دستورات من مخالفت کند- خواه نزدیک باشد یا دور.

در پایان لازم به ذکر است که کنیزانی که در میان‌شان گردش می‌کنم، هفده نفر هستند. برخی از آنان فرزند دارند که همراه‌شان است و برخی حامله هستند و تعدادی نیز فرزند ندارند. حکم من دربارهٔ آنان چنین است که پس از من، آنهایی که فرزند ندارند و حامله نیز نیستند، برای خشنودی خداوند

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴۱

آزاد هستند و هیچ‌کس سلطه‌ای بر آنان ندارد و آنهایی که فرزند دارند یا حامله هستند، پس برای فرزندش نگه داشته می‌شود و از سهم فرزندش به شمار می‌آید و اگر در حال حیات آن کنیز، فرزندش بمیرد، وی آزاد خواهد بود و احدی بر او تسلط نخواهد داشت.

این حکمی است که علی یک روز پس از ورود به مَسْکِن دربارهٔ اموالش صادر کرد.

ابو سمر بن ابرهه، صعصعهٔ بن صوحان، یزید (و سعید) بن قیس و هیّاج ابن ابی هیّاج گواه آن بودند.

و علی بن ابی‌طالب با دست خود آن را در دهم جمادی الاولی سال سی و هفت نوشت.»

در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که علی علیه السلام به موقوفاتی از اموالش وصیت کرد و آنها را در نوشته وصیت خود بیان کرد. در بخشی از آن آمده است: «این وصیت به وقف است ...» ادامه روایت تا «بخشیده نمی‌شود و به ارث نمی‌رسد» همانند روایت پیشین است و سپس می‌فرماید: «و مال محمد صلی الله علیه و آله به طور مجزاست و اختیار آن در دست فرزندان فاطمه علیها السلام است و همچنین اموال فاطمه اختیارش به دست فرزندانش است». ادامه روایت همانند روایت پیشین است.

۳۰۷- (۱۹) در نهج‌البلاغه آمده است: «از وصیت‌های علی علیه السلام دربارهٔ مصارف اموالش که پس از بازگشت از نبرد صفین مرقوم فرمود این است: این دستور بنده خدا- علی بن ابی‌طالب- دربارهٔ اموالش است تا خداوند مرا وارد بهشت نماید و به من آرامش و امنیت عنایت فرماید.

و حسن بن علی علیه السلام عهده‌دار آن است و از آن به اندازه پسندیده برای خودش استفاده و در راه خیر از آن هزینه می کند.

پس اگر حسن وفات کرد و حسین علیه السلام در حال حیات بود، او پس از حسن سرپرستی آنها را به عهده می گیرد و کارها را به جریان می‌اندازد.

و فرزندان فاطمه از موقوفات علی علیه السلام به اندازه دیگر فرزندان علی علیه السلام سهم دارند و من تنها برای طلب خشنودی خداوند و نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگداشت حرمتش و گرامیداشت پیوند خویشاوندی او سرپرستی آن را به دو فرزند فاطمه علیها السلام سپردم.

و [حسن و حسین] با کسی که سرپرستی این اموال را به وی می‌سپارد، شرط می کند که اصل این اموال را حفظ کند و محصولات آن را در جایی که دستور داده و به آن رهنمون شد، مصرف کنند و نهال‌های درختان خرمای این مزارع را نفروشند تا درختان خرما سرتاسر آن را بپوشاند.

و کنیزانی که در میان‌شان گردش می کنم، آنهایی که فرزند دارند یا حامله هستند، برای فرزندشان نگه داشته و از سهم وی محاسبه می‌شوند و اگر در زمان حیات کنیز فرزندش بمیرد، آن کنیز آزاد است. بندگی از او گشوده شده است و عتق او را آزاد کرده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴۳

۳۰۸- (۲۰) ابو بصیر گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: آیا نمی‌خواهی وصیت فاطمه را برای تو بخوانم؟

گفتم: آری. امام علیه السلام زنبیل یا جعبه‌ای را آورد و نوشته‌ای را از آن خارج کرد و شروع به خواندن نمود: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان.]

این وصیت فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. علی علیه السلام را پس از خود وصی و سرپرست باغ‌های هفتگانه‌ام قرار می‌دهم؛ عواف، دلال، برقه، میثب، حسنی، صافیه و مشربه امّ‌ابراهیم.

و پس از علی علیه السلام اختیار آنها را به حسن علیه السلام می‌سپارم و پس از وی به حسین علیه السلام و پس از حسین علیه السلام بزرگ‌ترین فرزندم. خداوند بر این گواه است و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام نیز شاهد آن هستند و علی علیه السلام آن را

نوشت.»

این روایت از عاصم بن حمید و در کتاب دعائم الاسلام و ابو بصیر با سندهای متفاوت و اندکی اختلاف روایت شده است.

۳۰۹- (۲۱) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آیا مایلی وصیت فاطمه علیها السلام را برایت بخوانم؟ گفتم: آری. امام علیه السلام نوشته‌ای را نزد من بیرون آورد که در آن نوشته شده بود: این وصیت و سفارش فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله دربارهٔ اموالش به علی علیه السلام است و پس از وی حسن علیه السلام آن‌گاه حسین علیه السلام و پس از وفات وی بزرگترین فرزند از نسل من، نه نسل تو. اموال من عبارتند از: دلال، عواف، میثب، برقه، حسنی، صافیه و مشربه امّابراهیم.

خداوند بر این وصیت گواه است و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام نیز بر آن شاهد هستند.»

۳۱۰- (۲۲) در کتاب التهذیب و من لایحضره الفقیه آمده است: «روایت شده که این باغها وقف بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هزینه پذیرایی از مهمانها و واردان بر خود را از آنها تامین می‌کرد. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عباس با فاطمه علیها السلام بر سر آنها به نزاع پرداخت و علی علیه السلام و دیگران شهادت دادند که آنها وقف بر فاطمه علیها السلام است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴۵

۳۱۱- (۲۳) احمد بن محمد گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ باغهای هفتگانه- میراث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای فاطمه علیها السلام- سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: نه، آنها [میراث نبود بلکه] وقف بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هزینه پذیرایی مهمانهایش و هزینه‌های غیر قابل پیش‌بینی را از آنها تأمین می‌کرد. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله عباس در مورد آنها با فاطمه علیها السلام به نزاع پرداخت. پس علی علیه السلام و دیگران شهادت دادند که آنها وقف بر فاطمه است.

و آنها عبارتند از: دلال، عواف، حسنی، صافیه، مشربه امّابراهیم، میثب و برقه.»

۳۱۲- (۲۴) محمد بن اسحاق از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «فاطمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زندگی کرد.

و فرمود: و او این نوشته را نوشت: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و مؤمنان در دو جهان]. این نوشته فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله دربارهٔ اموالش است وی پس از درگذشت خود هشتاد اوقیه از محصولاتش را صدقه می‌دهد که هر سال در ماه رجب پس از کاهش هزینه آبیاری و کارهای انجام شده به وی تعلق می‌گیرد.

و محصولات آنها را امسال و گندم سال آینده را در وقت برداشت در راه خدا انفاق می‌کند و به همسران پدرم چهل و پنج اوقیه و نیازمندان فرزندان هاشم و فرزندان عبدالمطلب پنجاه اوقیه بپردازید.

و در رابطه با اصل مالش در مدینه، علی علیه السلام از او خواسته که سرپرستی آن را برعهده گیرد و آن را با اموال پیامبر صلی الله علیه و آله با هم جمع کند، پس میان آنها جدایی نیندازد و تا علی علیه السلام زنده است عهده‌دار سرپرستی آن است و پس از وفاتش آن را به دو فرزندم حسن و حسین واگذار می‌کند و آنها سرپرستی آن را برعهده می‌گیرند.

و من علی علیه السلام را در آن آزاد گذاشتم پس مال من و مال پدرم را با هم می‌پردازد و آن را از هم جدا نمی‌کند.

و از محصولات آن کارهایی را که دستور دادم و آنچه صدقه دادم می‌پردازد و پس از آن اختیارش در دست خدا و علی علیه السلام است هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند و صدقه می‌دهد و باکی بر او نیست و پس از وفات خود اموال من و اموال محمد صلی الله علیه و آله را به حسن و حسین علیهما السلام تحویل می‌دهد و آنان هرگونه که بخواهند صدقه می‌دهند و انفاق می‌کنند و باکی برای‌شان نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴۷

و اگر یکی از کسانی که مالی را برای‌شان وصیت کردم، پیش از تحویل مال به وی بمیرد، آن مال به نیازمندان و بینوایان داده می‌شود.

و به جز دو دخترم و علی علیه السلام- پیش از ازدواج- کسی حق استفاده از پرده‌هایم را ندارد. این نوشته و حکم فاطمه علیها السلام دربارهٔ اموالش است و خداوند گواه بر آن است و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام شاهدان آن هستند و علی علیه السلام آن را نوشت.

و علی علیه السلام هر کار معروفی انجام دهد باکی بر او نیست.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم گفت: این چیزی است که ما یافتیم و ما نیز این‌گونه وصیت او را یافتیم.»

۳۱۳- (۲۵) زید بن علی از امام حسن علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «این وصیت فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله است که در آن اختیار باغ‌های هفتگانه‌اش: عواف، دلال، برقه، مبیت، حسنی، صافیه و مال امّ ابراهیم را به علی علیه السلام واگذار می‌کند و پس از علی علیه السلام به حسن بن علی، آن‌گاه به برادرش حسین علیه السلام و سپس به ترتیب به بزرگترین فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار می‌کند.

سپس من دربارهٔ خودم- که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله خودم را بیش از همه دوست دارم- به تو وصیت می‌کنم که پس از وفاتم مرا به دست خود غسل بده و حنوط و کفن کن و شبانه به خاک بسپار و فلانی و فلانی را حاضر نکن. بیش از این به تو وصیتی ندارم و تا دیدار مجدد تو را به خدا می‌سپارم.

خداوند در خانه‌اش و همسایگی‌اش ما را به یکدیگر برساند. علی علیه السلام آن را به دست خود نوشت.»

۳۱۴- (۲۶) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام وصیت پدرش و وقف‌نامه خودش را به وسیله ابواسماعیل مصادف به سوی من فرستاد. آن وصیت این چنین است: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و مؤمنان در دو جهان] این سفارش و وصیت جعفر بن محمد علیه السلام است و او شهادت می‌دهد که معبودی جز خدای یکتا نیست. یگانه است و شریک ندارد. فرمانروایی و ستایش مخصوص اوست. زنده می‌کند و می‌میراند. همه خوبی‌ها در اختیار اوست و او بر هرچیز تواناست.

و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خداست و قیامت حتماً خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست و خداوند مردگان در قبرها را برمی‌انگیزد. با این اعتقادها زندگی می‌کنیم و با آن می‌میریم و با آن زنده خواهیم شد. انشاءالله.

و به فرزندانش سفارش می‌کند که جز در حال اسلام نمیرند و تقوای الهی پیشه کنند و تا می‌توانند میان خودشان آشتی برقرار کنند. زیرا آنان تا وقتی که این چنین کنند پیوسته در خیر

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴۹

به سر خواهند برد و اگر اصلاح میان مردم آیین باشد به آن گرایش کنند. «۱»

و وصیت می‌کند که اگر برای وی حادثه‌ای پیشامد کرد و آن را تغییر نداده بود- با این‌که تا زنده است اختیار تغییر آن را دارد- برای فلانی، فلان مبلغ و برای فلانی، فلان مبلغ و برای فلانی، فلان مبلغ و فلان برده آزاد است و وصیّ خود را فلانی قرار داد.»

«به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان].

این صدقات و موقوفات موسی بن جعفر علیه السلام است. زمین واقع در فلان محله را با حدود چنین و چنان به طور کلی- اعم از نخل، زمین، قنات، آب، چاه، حقوق آن، حق آبیاری و تمام حقوقش در پستی و بلندی و عرض و طول و حیاط و مطبخ و نهر و جاده و سیل گاه و خراب و آباد- با تمام حقوقش بر فرزندانش- دختر و پسر- وقف کرد و متولّی آن پس از پرداخت هزینه‌های آن

و پس از پرداخت محصول سی درخت به بینوایان اهل آنجا، بقیه محصولات آن را میان فرزندان موسی بن جعفر تقسیم می‌کند و به پسران، دو برابر دختران می‌پردازد.

و اگر یکی از دختران موسی بن جعفر علیه السلام ازدواج کرد، در این موقوفه حقّی ندارد تا این‌که بدون شوهر بازگردد و در این صورت همانند سایر دختران ازدواج نکرده سهم می‌برد.

و هر یک از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام فوت کند و فرزند داشته باشد، سهم وی به فرزندانش داده می‌شود- به پسر دو برابر دختر مثل آنچه موسی بن جعفر علیه السلام برای فرزندان خودش قرار داد و اگر یکی از فرزندانِ بدون فرزند موسی بن جعفر فوت کند، سهمش به دیگر اهل وقف باز می‌گردد.

و فرزندان دختران من در این موقوفه سهمی ندارند، مگر آن‌که پدران‌شان از فرزندان من باشند.

و تا وقتی که یکی از فرزندان من و فرزندان‌شان و از نسل‌شان کسی باقی است، دیگری حقی در این وقف ندارند.

و اگر نسل من منقرض شد و کسی از آنها باقی نماند، پس صدقه من به فرزندان پدرم از مادرم خواهد رسید، به همان صورت که برای فرزندان خودم قرار گذاشتم.

و در صورت انقراض آنها پس صدقه من در میان سایر فرزندان پدرم و نسل‌شان- تا وقتی یک نفر از آنان زنده است- خواهد رسید، به همان صورت که برای فرزندان خودم قرار گذاشتم.

و در صورت انقراض فرزندان پدرم، صدقه من به ترتیب به نزدیک‌ترین افراد به من می‌رسد تا خداوندی که وارث آن است (یا رازق آن است) آن را به ارث بَرَد و او بهترینِ وارثان است.

---

(۱). دربارهٔ این جمله احتمالاتی ذکر شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵۱

موسی بن جعفر علیه السلام در حال سلامتی این صدقه را داد، صدقه‌ای که در راه خدا قطعی و غیر قابل بازگشت است و در آن بازگشتی- انشاءالله- وجود نخواهد داشت- به خاطر طلب خشنودی خداوند و سرای آخرت.

و برای مؤمنی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد فروش و بخشش و مهریه قرار دادن و تغییر چیزی از آن حلال نیست تا خداوند زمین و آنچه بر روی آن است به ارث بَرَد.

سرپرستی این موقوفه را به علی علیه السلام و ابراهیم واگذار کرد و در صورت فوت یکی از آنان، قاسم را به فرد دیگر ضمیمه می‌کند.

و در صورت فوت یکی از این دو، اسماعیل را در کنار فرد دیگر قرار می‌دهد و باز هم اگر یکی از این دو نفر فوت کردند، عباس را در کنار فرد دیگر قرار می‌دهد و اگر یکی از این دو فوت کردند، بزرگ‌ترین فرزندم همراه فرد دیگر کار را به عهده می‌گیرد و اگر از فرزندانم تنها یک نفر باقی ماند، وی به تنهایی عهده‌دار آن می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵۳

(امام رضا علیه السلام معتقد بود که پدرش اسماعیل را- با این‌که از عباس کوچک‌تر بود- در اداره وقف بر عباس مقدم داشت).

این روایت با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت نقل شده است.

۳۱۵- (۲۷) ابوالعباس محمد بن یزید مبرّد در کتاب الکامل آورده است: «... ابونیزر فرزند یکی از پادشاهان غیر عرب بود- بعداً برای من ثابت شد که وی از فرزندان نجاشی بود- در کودکی متمایل به اسلام شد از این رو نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مسلمان شد و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله ماند. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد فاطمه و فرزندانش رفت.

ابونیزر گوید: من در دو مزرعه ابونیزر و بغیبغه مشغول کارکردن بودم که علی علیه السلام نزد من آمد ...

علی علیه السلام کلنگ را برداشت و از سرچشمه قنات پایین رفت و شروع به کندن کرد ولی از آب خبری نبود. آن‌گاه در حالی که پیوسته عرق از پیشانی‌اش می‌ریخت، بیرون آمد و عرق پیشانی خود را پاک کرد. سپس بار دیگر کلنگ را برداشت و وارد چاه شد و شروع به کندن کرد. آن حضرت نفس نفس زنان کلنگ می‌زد تا سرانجام آب همانند گردن شتر از زمین جوشید. امام علیه السلام به سرعت بیرون آمد و فرمود: خداوند را شاهد می‌گیرم که این صدقه است. ورق و دواتی برای من بیاور. شتابان آنها را نزد امام علیه السلام حاضر کردم. علی علیه السلام مرقوم فرمود: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و بر مؤمنان در دو جهان]. این چیزی است که بنده خدا، علی، امیرمؤمنان علیه السلام صدقه داد.

دو مزرعه معروف به چشمه ابونیزر و بغیبغه را برای نیازمندان اهل مدینه و در راه‌ماندگان وقف کرد تا به وسیله آنها خداوند سوزش آتش را روز قیامت از چهره وی بازدارد. آن دو فروخته و بخشیده نمی‌شوند تا خداوند آنها را به ارث برد و او بهترین وارثان است مگر آن‌که حسن و حسین به آنها احتیاج پیدا کنند که این دو برای آنان طلق و آزاد است ولی برای دیگران این‌گونه نیست.»

محمد بن هشام گوید: «امام حسین علیه السلام بدهکار شد و معاویه دویست هزار دینار در مقابل چشمه ابونیزر برای وی فرستاد ولی امام علیه السلام از فروش آن خودداری کرد و فرمود: همانا پدرم آن را صدقه داد تا خداوند سوزش آتش را از چهره‌اش بازدارد و من هرگز آنها را در برابر چیزی نمی‌فروشم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵۵

۳۱۶- (۲۸) در کتاب العوالی از جابر روایت می‌شود که گفت: «هیچ‌یک از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله توانگر نبود، مگر آن‌که چیزی را وقف می‌کرد.»

ارجاعات

گذشت: در بیشتر روایات ابواب حقوق مستحب از کتاب زکات مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

در روایت هشتم از باب هشتاد و دوم از ابواب زیارت معصومین علیهم السلام این گفته که: «به تحقیق امام حسین علیه السلام اطراف محل قبرش را از مردم اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و آن را برای آنان صدقه (وقف) قرار داد.»

در روایات باب سی و پنجم و چهل و سوم از ابواب مبارزه با نفس و باب یکم از ابواب کارهای نیک مناسب با این بحث هست.

و در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب ذکر این گفته که: «به تحقیق من تو را شاهد می‌گیرم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! که این باغ من صدقه (وقف) تحویل داده شده برای مسلمانان نیازمند اهل صدقه است، آن‌گاه خداوند عزیز و باشکوه این آیات قرآن را نازل فرمود: پس آن کس که ببخشد و تقوا پیشه کند و پاداش نیک را راست انگارد او را برای زندگی مرفه آماده می‌کنیم.»

در روایت دوم از باب چهل و هشتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السلام که: «ای جعفر! از مال من فلان مبلغ را برای نوحه‌سرایان وقف کن تا به مدت ده سال در منی در روزهای اعمال منی برای من نوحه‌سرایی کنند.» «۱»

می‌آید:

در روایات ابواب بعدی، مربوط به احکام وقوف و صدقات مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲ عدم جواز تصرف واقف در وقف و قرار دادن واقف خودش را سزاوارتر از دیگران در صورت نیاز به مال موقوفه

۳۱۷- (۱) علی بن سلیمان بن رشید گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! من فرزند ندارم و مزرعه‌ای از پدرم به ارث برده‌ام که بخشی از آن را تمام کردم و ایمن از حوادث نیستم. فدایت شوم! اگر فرزند نداشتم و مرگم فرارسید چیزی

را به صلاح من می‌دانید؟ آیا بخشی از آن را بر برادران

---

(۱). باب ۴۸ از ابواب کسب‌های روا و ناروا روایت ۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵۷

نیازمندم و بیچارگان وقف کنم یا آن را بفروشم و بهایش را در زمان حیات خود صدقه دهم؟ من از این بیمناکم که پس ازمن وقف در مسیر صحیح قرار نگیرد و اگر در زمان حیات خود آن را وقف کردم آیا تا زنده‌ام می‌توانم از آن بخورم؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: نامه‌ات را دربارهٔ مزرعه‌ات فهمیدم. در صورت وقف کردن، نمی‌توانی از آن استفاده کنی. اگر خودت از آن استفاده کنی وقف واقع نمی‌شود. اگر وارث داری آن را بفروش و مقداری از بهایش را تا زنده‌ای صدقه بده و اگر وقف کردی، بخشی از آن را برای اداره زندگی‌ات نگه دار، مثل کاری را که امیرمؤمنان علیه السلام کرد.»

۳۱۸- (۲) در کتاب العوالی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که دربارهٔ وقف فرمود: «اصلِ مال را حبس کن و بهره‌اش را در راه خدا رها کن»

۳۱۹- (۳) در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «اگر بخواهی، اصل مال را حبس و بهره‌اش را در راه خدا رها می‌کنی.»

۳۲۰- (۴) ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان چیزی را که صدقه داده، نمی‌خرد و اگر خانه‌ای را وقف خویشاوندانش کند، در صورت تمایل، خودش نیز همراه آنان در آن ساکن می‌شود و اگر برده‌ای را وقف خویشاوندانش کند، در صورت تمایل به خودش نیز خدمت می‌کند.»

۳۲۱- (۵) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که خانه‌ای را- که در آن ساکن است- وقف کرده فرمود: «هم‌اکنون از آنجا اخراج می‌شود.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در استبصار می‌فرماید: «این روایت با روایت اول منافات ندارد زیرا دلیل دستور امام علیه السلام به بیرون رفتن از خانه این است که می‌خواهد وقف، صحیح واقع شود، زیرا ما بیان کردیم که از شرایط صحت وقف تحویل آن به موقوف علیه است و مقصود امام علیه السلام این نیست که این کار برای وی حرام و ممنوع است.»

۳۲۲- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «حسین بن علی علیهما السلام خانه‌ای را وقف کرد و حسن بن علی علیهما السلام به وی فرمود: از آنجا منتقل شو!»

۳۲۳- (۷) اسماعیل بن فضیل گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در زمان حیات خویش، بخشی از اموالش را برای هر کار خیری وقف می‌کند و می‌گوید: اگر به چیزی از آن نیازمند شدم، من به آن شایسته‌ترم. آیا این را برای وی جایز می‌دانید، در حالی که آن را برای خدا قرار داده است؟ و اگر در زمان حیاتش در اختیار خودش بود، پس از وی آیا به میراث باز می‌گردد یا وقف است؟

امام علیه السلام فرمود: میراث برای خانواده‌اش می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵۹

۳۲۴- (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس چیزی را وقف کند و بگوید: اگر به آن نیازمند شدم، من به آن سزاوارترم، پس از مرگش میراث می‌شود.»

باب ۳ حکم رجوع در وقف و صدقه و تملک آنها

۳۲۵- (۱) حکم بن ابی عقیله گوید: «پدرم خانه‌ای را به من صدقه داد و من آن را تحویل گرفتم، آن‌گاه پس از آن صاحب فرزندان دیگری شد و تصمیم گرفت آن را از من بگیرد و به آنان صدقه بدهد. من نیز ماجرا را برای امام صادق علیه السلام بازگو و از وی کسب تکلیف کردم.

امام علیه السلام فرمود: آن را به وی تحویل نده.

گفتم: در این صورت با من نزاع و مخاصمه می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: تو نیز با وی مخاصمه کن ولی صدایت را بلندتر از صدای او نکن.»

۳۲۶- (۲) جمیل بن دراج گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی بر فرزندان صغیرش صدقه‌ای می‌دهد، آیا حق رجوع دارد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، صدقه برای خداوند عزیز و باشکوه است.»

۳۲۷- (۳) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به فرزندان بالغش صدقه می‌دهد، فرمود: «در صورتی که تا زمان مرگ پدر تحویل نگیرند، آن میراث است و اگر به فرزند صغیرش صدقه دهد صحیح است، زیرا پدرش سرپرستی او را بر عهده دارد.

و فرمود: در صورتی که صدقه برای طلب خشنودی خداوند انجام شود، در آن رجوع نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶۱

و فرمود: هبه و بخشش، اگر صاحبش بخواهد از آن برمی‌گردد- خواه تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد- مگر به خویشاوند که در آن رجوع نمی‌شود.»

۳۲۸- (۴) صفوان بن یحیی گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی مزرعه‌اش را وقف می‌کند، سپس تصمیم می‌گیرد با آن کار دیگری انجام دهد.

امام علیه السلام فرمود: اگر برای فرزندانش و دیگران وقف و برای آن، سرپرستی معین کرده است، حق بازگشت از آن را ندارد و اگر آنها صغیرند و شرط کرده که خودش سرپرستی آن را تا زمان بلوغ برای‌شان به عهده بگیرد و از طرف آنان تحویل گرفته است، حق بازگشت در آن ندارد.

و اگر بالغ هستند و هنوز به آنان تحویل نداده است و آنها نیز با جدال و مرافعه آن را تحویل نگرفته‌اند، می‌تواند در آن رجوع کند، زیرا آنان- با این‌که بالغند ولی- آن را تحویل نگرفته‌اند.»

۳۲۹- (۵) محمد بن جعفر اسدی گوید: «در میان پاسخ پرسش‌هایم از امام زمان (عج) که از شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان قدس سره به دستم رسید، این مطلب وجود داشت: .. و پرسشت دربارهٔ وقف برای ما و آنچه برای ما قرار داده و سپس صاحبش به آن نیازمند می‌شود. پس هرآنچه تحویل داده نشده، صاحبش در آن اختیار دارد و آنچه تحویل داده شده، صاحبش اختیاری در آن ندارد، خواه صاحبش به آن احتیاج پیدا کند یا احتیاج پیدا نکند، به آن نیازمند باشد یا بی‌نیاز باشد ...

و این‌که دربارهٔ شخصی سؤال کردی که مزرعه‌ای را برای ما قرار می‌دهد و آن را تحویل سرپرستی می‌دهد تا به کارهای آن رسیدگی و آن را آباد کند و از درآمدش خرج و هزینه آن را بپردازد و باقیمانده درآمد آن را برای ناحیه ما قرار دهد، همانا این کار برای کسی که صاحب مزرعه او را به عنوان سرپرست تعیین کرده جایز است و برای دیگران جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶۳

۳۳۰- (۶) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی یا خانه‌ای را به فرزندش صدقه می‌دهد، آیا می‌تواند از آن برگردد؟

امام علیه السلام فرمود: آری مگر آن‌که صغیر باشد.»

در گزارش دیگری جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که چیزی را به فرزندش می‌بخشد، آیا شایسته است از آن بازگردد؟ فرمود: ...

ادامه روایت همانند روایت پیشین است.

۳۳۱- (۷) عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به فرزندان بالغش صدقه می‌دهد فرمود: «در صورت تحویل نگرفتن آنان تا زمان مرگ وی آن میراث است و اگر به فرزند نابالغش صدقه دهد آن صحیح و نافذ است؛ زیرا پدر ولیّ و سرپرست اوست.

و فرمود: در صورتی که برای طلب خشنودی خداوند صدقه داده شود، در آن بازگشت نیست.»

۳۳۲- (۸) ابوالحسن (ابوالحسین) گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: من زمینی را برای فرزندم و در راه حج و کارهای نیک وقف کردم و برای شما یا امام بعد از شما پس از خود حقی قرار دادم ولی از آن منصرف شدم.

امام علیه السلام فرمود: تو آزادی و برایت حلال است.»

۳۳۳- (۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: آیا صدقه پیش از تحویل برای صاحبش صحیح و جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه پدری به فرزند صغیرش صدقه دهد، آن صحیح و نافذ است، زیرا وقتی فرزندش صغیر است برای وی تحویل می‌گیرد ولی هرگاه فرزند بزرگ باشد، صحیح نیست تا تحویل بگیرد.

و سؤال کردم: شخصی به دیگری صدقه می‌دهد و او تحویل نگرفته است. آیا آن صحیح است؟

امام علیه السلام فرمود: صحیح است، تحویل داده شود یا تحویل داده نشود.

و سؤال کردم: شخصی صدقه را برای خدا و قطعی قرار می‌دهد، آیا حق بازگشت از آن را دارد؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه برای خدا قرار دهد، آن برای بینوایان و در راه ماندگان است از این رو نمی‌تواند از آن بازگردد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶۵

۳۳۴- (۱۰) حکم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: پدرم خانه‌ای را به من صدقه داد، سپس تصمیم گرفت آن را بازگرداند و قاضیان ما در این‌باره به نفع من حکم کردند، امام علیه السلام فرمود: قضات شما خوب قضاوت کردند و پدرت بد کاری کرد. همانا صدقه برای خداست و آنچه برای خداست، در آن بازگشتی نیست و اگر تو با پدرت مرافعه کردی صدایت را بر او بلند نکن و اگر او صدایش را بلند کرد، تو صدایت را کوتاه کن.

گفتم: پدرم فوت کرده است.

امام علیه السلام فرمود: آن را بر وی حلال کن.»

این روایت در کتاب دعائم الاسلام نیز نقل شده است.

۳۳۵- (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی چیزی را برای خدا صدقه قطعی قرار می‌دهد. آیا می‌تواند از آن بازگردد؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی برای خدا قرار دهد آن برای بینوایان و در راه‌ماندگان است و نمی‌تواند از آن بازگردد.»

۳۳۶- (۱۲) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی چیزی را به خویشاوند خود صدقه می‌دهد، آیا شایسته است از آن بازگردد؟

امام علیه السلام فرمود: نه ولی اگر احتیاج پیدا کرد می‌تواند از خویشاوندش از غیر آنچه به وی صدقه داده، بگیرد.»

۳۳۷- (۱۳) عبدالرحمان گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزی را به فرزندان نابالغش صدقه می‌دهد و سپس از آن کنیز خوشش می‌آید، آیا صلاح می‌دانید آن را بر دارد یا آن را به طور عادلانه قیمت کند و علیه خود بر بهایش گواه بگیرد یا همه این کارها را ترک کند و به هیچ‌یک از آنها دست نزند؟

امام علیه السلام فرمود: آن را عادلانه قیمت کند و بهایش را برای آنان عهده‌دار شود و سپس با آن کنیز آمیزش کند.»

۳۳۸- (۱۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی به فرزندش (یا دیگری) صدقه می‌دهد. آیا شایسته است از آن بازگردد؟ امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶۷

هرکس چیزی را صدقه دهد و سپس از آن بازگردد مانند کسی است که استفراغ می‌کند و سپس آن را باز می‌گرداند.»

در کتاب دعائم الإسلام نیز این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۳۳۹- (۱۵) عبداللّه بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی چیزی را صدقه می‌دهد و سپس از آن باز می‌گردد.

امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ماجرای صدقه دهنده‌ای که از آن باز می‌گردد ماجرای استفراغ کننده‌ای است که آن را باز می‌گرداند.»

۳۴۰- (۱۶) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ماجرای کسی که از صدقه‌اش باز می‌گردد، همانند کسی است که استفراغش را بازمی‌گرداند.»

۳۴۱- (۱۷) جراح مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که از صدقه‌اش باز می‌گردد، فرمود: «او مانند کسی است که استفراغش را بازمی‌گرداند.»

۳۴۲- (۱۸) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی صدقه‌ای دهد، برای وی جایز نیست که آن را بخرد یا آن را به عنوان بخشش بگیرد یا بازگرداند مگر از راه میراث.»

۳۴۳- (۱۹) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر صدقه‌ای دادی به تو باز نمی‌گردد و آن را نخر مگر آن‌که ارث ببری.»

۳۴۴- (۲۰) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی صدقه‌ای می‌دهد آیا حلال است آن را به ارث ببرد؟ امام علیه السلام فرمود: آری».

۳۴۵- (۲۱) اسماعیل جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس صدقه‌ای بدهد و از راه میراث به وی بازگردد، آن متعلق به اوست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶۹

۳۴۶- (۲۲) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی به فرزندش صدقه‌ای بپردازد، آن را به ارث می‌برد و هرگاه به این صورت صدقه بدهد که آن را برای خدا قرار دهد، پس برای وی شایسته نیست.»

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب یازدهم از ابواب حقوق مستحب این گفته که: «آن برای تو صدقه است.

امام علیه السلام فرمود: اگر بگوید: آن برای خدای عزیز و باشکوه است، آن را به حال خود واگذارد و اگر نگفته باشد، اگر بخواهد می‌تواند از آن بازگردد.»

در روایات باب سی و پنجم از حقوق مستحب مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب نهم و دهم از باب وقف و باب ششم، هفتم، هشتم، نهم و یازدهم از ابواب هبه مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴ اشتراط تعیین موقوف علیهم و استمرار در وقف

۳۴۷- (۱) علی بن مهزیار گوید: «به امام علیه السلام گفتم: برخی از دوستداران شما از نیاکان‌تان روایت می‌کنند که: هر وقفی تا وقت معین بر وارثان ثابت و لازم است و هر وقفی تا وقت نا معین و مجهول باطل است و به وارثان باز می‌گردد و تو به سخن نیاکانت آگاه‌تری.

امام علیه السلام مرقوم فرمود: آن نزد من به همین صورت است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷۱

۳۴۸- (۲) محمد بن حسن صفار گوید: «در نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کردم: وقف صحیح چگونه است؟ روایت شده است: وقف نامحدود، باطل است و به وارثان باز می‌گردد و وقف مدت‌دار، صحیح و گذراست.

و گروهی می‌گویند: مدت‌دار این است که در آن گفته شود: آن وقف بر فلانی و نسل اوست و پس از انقراض آنها برای نیازمندان و بینوایان است تا خداوند زمین و آنچه بر آن است به ارث برد.

و دیگران می‌گویند: مدت‌دار این است که گفته شود: آن برای فلانی و نسل او است تا وقتی که زنده‌اند و در پایان آن، برای نیازمندان و بینوایان تا وقتی که خداوند زمین و آنچه را در آن است به ارث برد، گفته نشود و غیر موقت این است که بگوید: این وقف است و از احدی نام نبرد. کدام یک از این‌ها صحیح و کدام یک باطل است؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: وقف‌ها بر اساس آن چیزی است که آن را وقف می‌کند انشاءالله.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب یکم مناسب با این باب.

می‌آید:

و در باب هفتم و هشتم آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۵ جواز وقف مِلک مشاع و صدقه پیش از تقسیم و تحویل

۳۴۹- (۱) عمر حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: پیش از آن‌که خانه‌ای تقسیم شود یکی از صاحبان آن سهم خود را صدقه می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: صحیح است.

گفتم: بفرمایید که اگر هبه بود [آیا صحیح بود؟]

امام علیه السلام فرمود: صحیح است.

سؤال کردم: شخصی، دیگری را مادام العمر در خانه‌اش ساکن می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: برای او لازم است و نمی‌تواند او را بیرون کند.

گفتم: آیا می‌تواند سکونت آن را برای وی و فرزندانش قرار دهد؟

امام علیه السلام فرمود: صحیح است.

و سؤال کردم: شخصی- بدون تعیین مدت- دیگری را در خانه‌اش ساکن می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: صاحبخانه هر وقت بخواهد او را بیرون می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷۳

۳۵۰- (۲) فضل بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که سهم خود از خانه‌ای را صدقه داد فرمود: «صحیح است؛ هرچند نداند سهمش کدام است.»

۳۵۱- (۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که مال مشترکی را صدقه می‌دهد فرمود: «صحیح است.»

۳۵۲- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی مال مشترکی را صدقه می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: صحیح است.»

۳۵۳- (۵) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صدقه دادن مال مشاع سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود: «صحیح است و همانند مال مشاع تحویل گرفته می‌شود.»

۳۵۴- (۶) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صدقه دادن مال تقسیم نشده و تحویل گرفته نشده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: صحیح است، مردم نحله را قصد می‌کنند ولی اشتباه می‌کنند.»

۳۵۵- (۷) محمد بن مسعود طائی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: مادرم خانه‌اش یا سهمش را در خانه ای به من صدقه داد و به من گفت: برای خود نوشته و مدرکی تهیه کن! از این رو نوشتم که من خانه را از مادرم خریدم و او به من فروخت و بهایش را تحویل گرفت. پس از مرگ مادرم وارثان وی گفتند: سوگند یاد کن که آن را خریده‌ای و بهایش را پرداخته‌ای. اگر من برای آنان سوگند یاد کنم خانه را تحویل می‌گیرم و اگر سوگند نخورم چیزی به من نمی‌دهند.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان سوگند یاد کن و آنچه را مادرت برایت قرار داده است تحویل بگیر.»

۳۵۶- (۸) ابوالصباح گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: مادرم سهمش از خانه‌ای را به من صدقه داد. من به وی گفتم: قضات این را اجازه نمی‌دهند. نوشته‌ای مبنی بر خرید آن به من بده. مادرم

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷۵

گفت: نوشته‌ای آن طور که به نظرت می‌رسد و به صلاح خودت می‌دانی، تنظیم کن. من نیز مدرکی از مادرم گرفتم. پس از درگذشت وی یکی از وارثان از من خواست که سوگند یادکنم که بهای آن را پرداخته‌ام در حالی که من چیزی نپرداخته‌ام. نظر شما در این باره چیست؟

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.»

۳۵۷- (۹) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صدقه دادن مالی که تحویل گرفته نشده و تقسیم نشده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: صحیح است.»

۳۵۸- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام حسین علیه السلام زمین و چیزهای دیگری را به ارث برد و پیش از تحویل گرفتن، آنها را صدقه داد.»

۳۵۹- (۱۱) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صدقه دادن پیش از تحویل سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «در صورت پذیرفتن شخصی که به وی صدقه داده شده یا پذیرفتن تو از جانب وی- در صورت نابالغ بودن وی- صحیح است؛ خواه تحویل گرفته شود یا تحویل گرفته نشود و اگر پذیرفته نشود اعتباری به آن نیست تا وقتی که پذیرفته شود.»

۳۶۰- (۱۲) سلیمان دیلمی گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی بخشی از خانه‌اش را به مرد غریبی صدقه می‌دهد و سپس می‌میرد. امام علیه السلام فرمود: آن قیمت می‌شود و بهایش به وی پرداخته می‌شود.»

ارجاعات

گذشت: در باب یکم مطالبی به طور عموم و اطلاق هست که بر این بحث دلالت می کند.

باب ۶ وجوب عمل به وقف و حرمت تغییر آن و حکم وقف بر مسجد

۳۶۱- (۱) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام علیه السلام دربارهٔ وقف و روایات رسیده دربارهٔ آن سؤال کرد.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: «وقف به همان صورتی است که صاحبش وقف کرده است انشاءالله.»

محمد بن یحیی گوید: «یکی از شیعیان دربارهٔ وقف به امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشت.» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷۷

ارجاعات

گذشت: در باب نوزدهم از ابواب مساجد مطالبی دربارهٔ ذیل باب وارد شده است و روایت هجدهم از باب یکم را نیز بنگر.

باب ۷ حکم وقف زمین بر گروهی که در سرزمین‌های مختلف پراکنده‌اند

۳۶۲- (۱) علی بن محمد بن سلیمان نوفلی گوید: «در نامه‌ای از امام جواد علیه السلام سؤال کردم: جدّم زمینی را بر فرزندان نیازمند فلانی- نیای اعلای افراد یک قبیله- وقف کرد و آنها بسیارند و در شهرهای گوناگون پراکنده. (و در میان فرزندان واقف نیاز شدیدی است و آنان از من خواسته‌اند که از میان فرزندان آن مرد، وقف را تنها به آنان اختصاص دهم.)

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: دربارهٔ زمینی که جدت برای فرزندان نیازمندِ فلانی وقف کرد، سخن گفتی. آن متعلق به ساکنان شهری است که وقف در آن وجود دارد و تو وظیفه نداری به جستجوی غایبان بپردازی.»

باب ۸ حکم فروش وقف

۳۶۳- (۱) ابو علی بن راشد گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: فدایت شوم! زمینی را در کنار مزرعه‌ام به دو هزار درهم خریدم و پس از پرداخت پول، خبردار شدم که زمین وقف است.

امام علیه السلام فرمود: خریدن وقف جایز نیست و محصولات آن در مِلک تو داخل نمی‌شود. آن را به موقوفٌ علیهم بپرداز.

گفتم: صاحبی برای آن نمی‌شناسم.

امام علیه السلام فرمود: محصول آن را صدقه بده.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷۹

۳۶۴- (۲) علی بن مهزیار گوید: «به امام جواد علیه السلام نوشتم: فلانی مزرعه‌ای را خرید و آن را وقف کرد و خمس آن را نیز برای شما قرار داد. دربارهٔ فروش سهم شما از زمین یا به عهده گرفتن بهای آن به قیمت خرید یا رها کردن آن به صورت وقف، نظرتان را می‌پرسد.

امام علیه السلام به من نوشت: به فلانی بگو که من به وی دستور می‌دهم سهم مرا از مزرعه بفروشد و بهایش را برایم‌بفرستد. این نظر من است انشاءالله یا اگر برایش بهتر است، قیمت آن را بر عهده بگیرد.

و به امام علیه السلام نوشتم: آن شخص می گوید: میان کسانی که بقیه زمین را برای‌شان وقف کرده است، اختلاف بسیاری است و مطمئن نیست که پس از وی این اختلاف زیادتر نشود. اگر صلاح می‌دانید این وقف فروخته شود و سهم هر یک از آنان پرداخت

شود، دستور آن را صادر بفرمایید.

امام علیه السلام با دستخط خویش برای من مرقوم فرمود: به او بگو که نظر من این است که اگر به اختلاف موقوفٌ علیهم یقین دارد و فروش آن را بهتر می‌داند آن را بفروشد؛ زیرا چه بسا اختلاف سبب تلف مال و جان شود.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توجیه این روایت این است که آن را حمل کنیم بر جواز فروش وقف به شرطی که در روایت آمده است و آن این است که ادامه وقف، منجر به زیان و اختلاف و هرج و مرج و خراب شدن آن شود.»

۳۶۵- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که یکی از یاران امام باقر علیه السلام به وی نوشت: «فلانی مزرعه‌ای خریده و آن را وقف کرده است و یک پنجم آن را برای شما قرار داده است و می گوید: میان موقوفٌ علیهم اختلاف شدیدی روی داده است، به طوری که وی مطمئن نیست این اختلاف زیاد نشود. در این باره نظر شما را سؤال کرده است.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: نظر من این است که اگر پایان وقف را برای خدا قرار نداده است سهم مرا از این مزرعه بفروشد و آن را به من برساند و موقوفٌ علیهم در صورت نزاع آن را بفروشند؛ زیرا چه بسا اختلاف منجر به تلف مال و جان شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸۱

۳۶۶- (۴) محمد بن عیسی عبیدی گوید: «احمد بن حمزه به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشت: شخص بدهکاری چیزی را وقف کرد و آن‌گاه با بدهکاری‌ای که مالش پاسخگوی آن نیست درگذشت.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: وقف او برای پرداخت بدهی‌اش فروخته می‌شود.»

۳۶۷- (۵) جعفر بن حیّان (حنّان) گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بخشی از درآمد خود را برای خویشاوندانش از طرف پدر و مادر وقف کرد و سیصد درهم از آن را هر سال برای شخصی و فرزندانش- که با وی خویشاوندی ندارد- وصیت کرد و بقیه آن را میان خویشاوندان پدری و خویشاوندان مادری‌اش تقسیم کرد.

امام علیه السلام فرمود: برای کسی که برایش وصیت کرده، حلال است.

گفتم: بفرمایید که اگر زمین وقفی بیش از پانصد درهم محصول ندهد [چه باید کرد]؟

امام علیه السلام فرمود: خویشاوندانش حق ندارند چیزی از محصول بردارند تا سیصد درهم کسی که برایش وصیت شده، پرداخت شود. سپس باقیماندهٔ آن متعلق به آنهاست.

گفتم: بفرمایید که اگر کسی که برایش وصیت کرده، بمیرد [چه باید کرد]؟

امام علیه السلام فرمود: پس از مرگ وی آن سیصد درهم متعلق به وارثان اوست و تا یکی از آنها باقی است، آن را به ارث می برد و هرگاه وارثان وی منقرض شدند و کسی از ایشان باقی نماند آن سیصد درهم متعلق به خویشاوندان میّت است وبه درآمد وقف افزوده می‌شود و تا وقتی محصول باقی است و خویشاوندان میّت وجود دارند میان‌شان تقسیم می‌شود و آن رابه ارث می‌برند.

گفتم: آیا وارثان خویشاوندان میّت- در صورت نیاز و عدم کفاف درآمد آن- می‌توانند زمین را بفروشند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، هرگاه همه آنها راضی شوند و فروش برای‌شان بهتر باشد آن را می‌فروشند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸۳

۳۶۸- (۶) عبد الله بن جعفر حمیری در ضمن پرسش‌های فقهی خود از طریق نامه از امام زمان (عج) پرسید: «از امام علیه السلام دربارهٔ فروش وقف آمده است: هرگاه چیزی برای افراد معین و فرزندان‌شان وقف باشد و همه آنان تصمیم به فروش آن بگیرند و این کار برای‌شان بهتر باشد، می‌توانند آن را بفروشند.

در این صورت اگر همه آنان راضی به فروش آن نباشند، آیا می‌توان سهم بعضی از آنان را خرید یا این کار جایز نیست مگر با رضایت همه آنان؟ و نیز دربارهٔ وقفی که فروش آن جایز نیست سؤال کرد.

امام علیه السلام پاسخ داد: هرگاه چیزی برای پیشوای مسلمانان وقف باشد، فروش آن جایز نیست و اگر برای گروهی از مسلمانان وقف باشد، هر دسته آنچه را قدرت بر فروش آن دارند می‌توانند بفروشند، خواه با هم یا جداگانه. انشاءالله»

۳۶۹- (۷) علی بن معبد گوید: «محمد بن احمد بن ابراهیم بن محمد در سال دویست و سی و سه از طریق نامه از امام علیه السلام پرسید: شخصی می‌میرد و همسر و چند دختر و پسر از وی باقی می‌مانند. آن مرد برده‌ای از خود برجای می‌گذارد که آن را به مدت ده سال برای آنان وقف کرده است و پس از آن آزاد است. آیا- با این حال- وارثان وی در صورت ناچاری می‌توانند آن را بفروشند؟ خداوند مرا فدایت گرداند.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: تا فرارسیدن زمان شرط وی آن را نفروش (یا نفروشند) مگر آن‌که ناچار به این کار باشند که برای‌شان جایز است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت چهارم از باب یکم از ابواب بیع این گفته که: «آن زمین از بیست سال پیش بایر است و او از خریدن آن خودداری می‌کند؛ زیرا گفته می‌شود: این بخش از مزرعه در گذشته برای حاکم از وقف جدا شده است. اگر خریدن آن از حکومت جایز باشد این کار به مصلحت وی و سبب آبادی مزرعه‌اش می‌شود ...»

و روایات یکم، دوم، سوم و هجدهم از باب یکم را بنگر که مناسب با این بحث است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸۵

باب ۹ حکم آمیزش با کنیزی که صدقه داده پیش از تحویل دادن آن

۳۷۰- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید: تا زنده‌ای این کنیز متعلق به تو. آیا صاحبش می‌تواند با آن آمیزش کند؟

امام علیه السلام فرمود: تا وقتی به صدقه‌گیرنده تحویل نداده، آمیزش با آن برایش حلال است و پس از آن‌که او را صدقه داد، برایش حرام می‌شود.»

۳۷۱- (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزی را به دیگری صدقه می‌دهد، آیا پیش از تحویل دادن آن به صدقه‌گیرنده آمیزش با کنیز برایش حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی آن را صدقه داد، برایش حرام می‌شود.»

ارجاعات

باب سوم از ابواب وقوف را بنگر.

باب ۱۰ حکم شریک کردن دیگران در صدقه به فرزند

۳۷۲- (۱) عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی مالی را برای تعدادی از فرزندان نابالغش قرار می‌دهد سپس تصمیم می‌گیرد دیگر فرزندانش را نیز در آن مال شریک کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۳۷۳- (۲) علی بن یقطین گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی بخشی از اموالش را به تعدادی از فرزندانش صدقه می‌دهد، سپس تصمیم می‌گیرد دیگر فرزندانش را نیز در آن مال شریک

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸۷

امام علیه السلام فرمود: چنین حقی ندارد مگر آن‌که شرط کند که هر فرزندی برایش متولد شد، مانند آنهایی است که به آنان صدقه داده است. او حق این کار را دارد.»

۳۷۴- (۳) سهل گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی بخشی از اموالش را به یکی از فرزندانش صدقه می‌دهد. سپس تصمیم می گیرد، دیگر فرزندانش را در آن با وی شریک کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۳۷۵- (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی صدقه‌ای به فرزندش می‌دهد، سپس تصمیم می گیرد دیگران را با فرزندش در آن شریک کند. آیا این کار برای وی شایسته است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، پدر هر کاری که دوست داشته باشد با مال فرزندش انجام می‌دهد وهبه به فرزند مانند صدقه به دیگران است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب سوم این گفته به امام علیه السلام که: «پدرم خانه‌ای را به من صدقه داد و من آن را تحویل گرفتم. آن گاه پدرم صاحب فرزندان دیگری شد و تصمیم گرفت آن را از من بگیرد و به آنان صدقه بدهد. من نیز ماجرا را برای امام صادق علیه السلام بازگو کردم و در این باره از وی سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: آن را به پدرت نده.

گفتم: در این صورت با من مرافعه و نزاع می کند.

امام علیه السلام فرمود: تو نیز با او مرافعه کن ولی صدایت را بلندتر از صدای او نکن.»

سایر روایات آن باب را بنگر.

می آید:

و در روایت یکم از باب سیزدهم از ابواب احکام اولاد این گفته به امام علیه السلام که: «... این کنیز این فرزند را به دنیا آورد، ولی من او را به آن وقف همیشگیِ گذشته پیوند ندادم و وصیت کردم که پس مرگم از تا وقتی نابالغ است هزینه‌اش پرداخت شود و پس از بلوغ از این مزرعه دویست دینار برای یک بار به وی پرداخت شود و خودش و فرزندانش- پس از آن بخشش- در آن وقف سهمی نداشته باشند. نظر شما دربارهٔ راهنمایی من در آنچه انجام دادم و دربارهٔ این فرزند چیست؟ خداوند به شما عزت دهد.

امام علیه السلام فرمود: ... اما دربارهٔ بخشش دویست دیناری به وی و بیرون کردن او و فرزندانش از وقف، پس مال، متعلق به اوست، هر کار که بخواهد در آن انجام می‌دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸۹

باب ۱۱ حکم صدقه دادن نابالغ

۳۷۶- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «طلاق و صدقه و وصیت نوجوان- در صورت برخورداری از عقل و درک- مؤثر است هرچند محتلم نشده باشد.»

۳۷۷- (۲) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وقتی نوجوان به ده سالگی می‌رسد، آزاد کردن برده و صدقه دادن و وصیت وی از مالش در حدّ پسندیده و حق، جایز و مؤثر است.»

۳۷۸- (۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وقتی نوجوان به ده سالگی می‌رسد، برای وی آزاد کردن برده و صدقه دادن بر وجه پسندیده جایز و صحیح است.»

۳۷۹- (۴) حسن بن راشد از امام عسکری علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وقتی کودک به هشت سالگی می‌رسد، تصرفات وی در مالش جایز است و به تحقیق فرایض و حدود بر وی واجب می‌شود و دختر وقتی به هفت سالگی رسید، همین‌طور است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب بیست و پنجم از ابواب حقوق مالی مستحب مناسب با این بحث هست.

می آید:

و در احادیث باب هفتاد و سوم از ابواب وصایا مطالبی خواهد آمد که می‌توان بر این بحث استدلال کرد.

و در روایت چهارم از باب بیستم از ابواب طلاق فرموده معصوم علیه السلام که: «طلاق نوجوان، وصیت و صدقه وی در صورت برخورداری از عقل، درک صحیح است هرچند محتلم نشده باشد.»

و در نسخه‌ای از روایت «صحیح نیست» آمده است.

و در روایت ششم فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه نوجوان براساس سنت طلاق دهد و در جای مناسب و حقّ صدقه دهد، اشکال ندارد و صحیح است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹۱

باب ۱۲ حکم صدقه دادن و بخشش زن بدون اجازه شوهر

۳۸۰- (۱) جمیل بن دراج باواسطه از امام علیه السلام روایت می کند که دربارهٔ بخشش زن از مال خودش بدون اجازه شوهر فرمود: «چنین اختیاری ندارد.»

۳۸۱- (۲) جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «بر زنان اذان نیست ... و آزاد کردن برده و نیکوکاری برای زن از مال خودش بدون اجازه شوهرش جایز نیست.»

ارجاعات

می آید:

در روایت یکم از باب ششم از ابواب هبات فرموده امام علیه السلام که: «مرد آنچه را به همسرش بخشیده باز نمی گرداند و زن آنچه را به شوهرش بخشیده باز نمی گرداند.»

در روایت چهل و دوم از باب یکم از ابواب وصیف فرموده امام علیه السلام که: «صاحب مال تازنده است، هر کاری که بخواهد می تواند با مالش انجام دهد، اگر بخواهد می‌بخشد و اگر بخواهد صدقه می‌دهد و اگر بخواهد آن را به حال خود رها می کند، تا مرگش فرا رسد.»

و در روایت یکم از باب یازدهم این گفته امام علیه السلام که: «انسان تا روح در بدن دارد به مالش سزاوارتر است.»

در روایت دوم فرموده معصوم علیه السلام که: «انسان تا روح در بدن دارد به مالش سزاوارتر است.»

و در روایت چهارم فرموده امام علیه السلام که: «صاحب مال تا روح در بدن دارد به مالش سزاوارتر است و هر کجا که بخواهد آن را مصرف می کند.»

و از عموم و اطلاق پاره‌ای از روایات آن باب- مثل آنچه ذکر کردیم- می‌توان جواز صدقه زن بدون اجازه شوهر را استفاده کرد.

و در روایت پنجم از باب نوزدهم این گفته که: «امامه بیماری سختی گرفت به طوری که زبانش بند آمد. در حالی که وی قدرت سخن گفتن نداشت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر بالین وی آمدند و شروع کردند به وی بگویند: فلان برده و خانواده‌اش را آزاد کردی؟ فلان کار را انجام دادی؟ و امامه با حرکت سر سخنان آنان را تایید می‌کرد و به خوبی سخن نمی گفت

و مغیره- شوهرش- از کارهای وی ناراحت بود با این حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام تصرفات وی را صحیح دانستند.»

و در روایت هفتم این گفته که: «زن یا مردی هنگام مرگ زبانش بند آمده بود و یکی از بستگانش از وی سؤال می‌کرد: آیا فلان برده و فلان برده را آزاد کردی؟ آیا فلان مال را صدقه دادی؟ او نیز برخی از آنها را با سر تایید می‌کرد و برخی را منکر می‌شد. آیا این صحیح است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹۳

امام علیه السلام فرمود: آری، آن صحیح است.»

و روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه انسان بیش از دیگران اختیار مالش را دارد و بیش از حدّ شمارش است؛ از این رو از عموم و اطلاق آنها استفاده می‌شود که زن اختیار بخشش و صدقه دادن مالش را دارد.

در روایت یکم از باب سی و هفتم از ابواب عتق فرموده امام علیه السلام که: «زن با وجود شوهرش هیچ اختیاری در آزاد کردن برده، صدقه دادن، تدبیر برده، بخشش و نذر در مالش ندارد مگر با اجازه شوهرش جز در ارتباط با حج یا زکات یا نیکی به پدر و مادر یا نیکی به خویشاوندان.»

باب ۱۳ جواز صدقه دادن به سادات

۳۸۲- (۱) علی بن مهزیار گوید: «به امام جواد علیه السلام نوشتم: اسحاق بن ابراهیم مزرعه‌ای را برای حج و کنیزی را که مادر فرزندش است وقف کرد و مازاد آن را برای نیازمندان قرار داده است و محمد بن ابراهیم اعتراف کرده که مالی [از آن وقف] برای تقسیم میان شیعیان نزد اوست و در میان بنی‌هاشم هم‌عقیده با ما، نیازمندانی وجود دارد. آیا صلاح می‌دانید آن مال را در میان آنان مصرف کنم؟ در صورتی که آن مال صدقه باشد، زیرا وقف اسحاق، صدقه است.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: دانستم آنچه را دربارهٔ وصیت اسحاق بن ابراهیم و گواهی محمد بن ابراهیم به آن و کسب تکلیف خود در مورد رساندن بخشی از مال به نیازمندان بنی هاشم دوستدار ما بیان کردی. آن مال را به آنان برسان- که خداوند تو را رحمت کند- آنان وقتی به آن سرزمین می‌رسند سزاوارتر از دیگران هستند، به دلیلی که اگر برایت توضیح دهم خواهی دانست. انشاءالله»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب بیست و دوم از ابواب مستحقان زکات و باب هجدهم از ابواب حقوق مستحب مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹۵

فصل بیست و دوم: ابواب سُکنیٰ و حبس

باب ۱ استحباب سکونت دادن به مؤمن

۳۸۳- (۱) معمر بن خلاد گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام خانه‌ای خرید و به یکی از دوستدارانش دستور داد به آنجا نقل مکان کند و به وی فرمود: خانه‌ات کوچک است.

آن مرد گفت: پدرم این خانه را ساخته است.

امام علیه السلام فرمود: اگر پدرت احمق بود، آیا شایسته است (یا می‌خواهی) تو نیز مثل او باشی؟»

۳۸۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «صدقه و وقف دو نوع پس انداز است، پس آنها را

برای روز خود ذخیره کنید».

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هشتاد و هفتم از ابواب معاشرت مطالبی هست که به طور عموم با این بحث تناسب دارد.

و در روایت شصت و هشتم از باب نود و سوم این گفته که: «هرکس خانه‌ای دارد و مومنی نیازمند سکونت در آن است و او را از آن خانه باز دارد، خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «ای فرشتگانِ من، بنده‌ام از ساکن کردن بنده‌ام در خانه دنیا بخل ورزید به عزت و جلالم سوگند، هرگز او را در بهشت هایم ساکن نخواهم کرد.» سایر روایات آن باب و باب هشتم از ابواب وقوف را بنگر که با این بحث تناسب دارد.

می آید:

و در ابواب بعدی مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹۷

باب ۲ وابسته بودن سکنی به شرایط آن

۳۸۵- (۱) حمران گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ سکنی و عمری «۱» سؤال کردم، امام فرمود: مردم در مورد آن ملزم به رعایت شرایطشان هستند؛ اگر سکونت مادام العمر را شرط کرده است، تا زنده است سکونت می کند و اگر برای فرزندان وی شرط کرده است همان گونه که شرط کرده متعلق به نسل اوست تا منقرض شوند و سپس به صاحبخانه باز می گردد.»

۳۸۶- (۲) ابوالصباح گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سُکنی و عُمری سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: اگر حق سکونت را مادام العمر قرار داده است، به همان صورت است که شرط کرده و اگر برای خودش و نسلش تا انقراضِ آنها قرار داده است حق فروش آن را ندارند و به ارث نمی‌برند و سپس به صاحبِ اول آن بازمی گردد.»

۳۸۷- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام باقر علیه السلام دربارهٔ عُمری و سُکنی سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود: «مردم در این‌باره موظف به رعایت شرطهای‌شان هستند. سُکنی و عُمری و رُقبی مانند یکدیگرند با این تفاوت که شرطها آنها را از هم جدا کرده است. سکنی این است که شخصی برای مدت معینی دیگری را در خانه‌اش ساکن کند و بدون عوض آن را برایش مباح گرداند.

و عُمری این است که او را مادام العمر ساکن کند و جایز است برای نسلش نیز شرط کند، همان گونه که پیش‌تر گذشت.

و رقبی این است که تا وقتی یکی از آنان زنده‌اند او را ساکن کند، پس هر کدام مُردند با مرگ وی حکم رُقبی زایل می‌شود و خانه به صاحبش باز می گردد.»

۳۸۸- (۴) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ شخصی که حق سکونت خانه‌ای را به فردی و نسلش واگذار می کند، فرمود: «این کار جایز است و آنان حق فروش خانه را ندارند و آن را به ارث نمی‌برند.

گفتم: شخصی دیگری را مادام العمر در خانه‌اش ساکن می کند.

امام علیه السلام فرمود: این کار جایز است.

گفتم: شخصی دیگری را بدون تعیین مدت در خانه‌اش ساکن می کند.

امام علیه السلام فرمود: جایز است و هر وقت بخواهد بیرونش می کند.»

---

(۱). سکنی، واگذاری حق سکونت خانه‌ای است به دیگری به طور مطلق و عمری واگذاری آن به طور مادام‌العمر است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹۹

۳۸۹- (۵) عمر حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی دیگری را مادام العمر در خانه‌اش ساکن می کند.

امام علیه السلام فرمود: برای وی جایز است و نمی‌تواند او را بیرون کند.

گفتم: سکونت خانه‌اش را برای وی و نسلش قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: برای وی جایز است.

و سؤال کردم: شخصی بدون تعیین مدت به دیگری سکونت می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: صاحبخانه هر وقت بخواهد او را بیرون می کند.»

۳۹۰- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «عُمریٰ و رُقبی یکسان هستند.

امام صادق علیه السلام فرمود: عمری و سکنی این است که شخصی حق سکونت خانه‌اش را مادام العمر به دیگری واگذار کند و همچنین است وقتی که برای وی و نسلش تا انقراض آنان قرار دهد و آنان حق فروش آن را ندارند و پس از انقراض آنان خانه به صاحب اولش باز می گردد.»

۳۹۱- (۷) جابر از پیامبر اکرم علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر شخصی برای خودش و نسلش خانه‌ای به صورت عمری قرار داده شود، آن خانه متعلق به اوست و به بخشنده باز نمی گردد زیرا او چیزی را بخشیده که به ارث می‌رسد.»

۳۹۲- (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «اشکال ندارد که انسان مِلکی را برای دخترانش حبس کند و شرط کند که هریك از آنها ازدواج کردند در آن حقی ندارند و اگر از شوهرش جداشد حقش به وی باز می گردد.»

۳۹۳- (۹) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه شخصی حق سکونت خانه‌اش را برای دیگری وصیت کند، وارثان وی باید آن را انجام دهند، آن‌گاه پس از مرگ کسی که برایش وصیت شده خانه به میراث باز می گردد.» نظیر این عبارت در کتاب فقه الرضا نیز آمده است.

۳۹۴- (۱۰) وهب بن وهب قریشی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «سکنی همانند عاریه است اگر صاحبش دوست داشته باشد آن را بگیرد می گیرد و اگر دوست داشته باشد آن را رها کند، این کار را می کند، هر کار که بخواهد انجام می‌دهد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب ششم از ابواب خیار مطالبی در ارتباط با لزوم مراعات شرط گذشت و باب بیست و چهارم از ابواب اجاره را بنگر که در آن مطالبی است که می‌توان برای این بحث استدلال کرد.

و در روایت یکم از باب پنجم از ابواب وقوف این گفته و سؤال از امام علیه السلام که: «شخصی دیگری را مادام العمر در خانه‌اش ساکن می کند. امام علیه السلام فرمود: برای وی جایز است و نمی‌تواند بیرونش کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰۱

گفتم: برای وی و نسلش قرار می‌دهد. امام علیه السلام فرمود: جایز است و سؤال کردم: شخصی حق سکونت خانه‌اش را بدون تعیین مدت به دیگری واگذار می کند. امام علیه السلام فرمود: صاحبخانه هر وقت بخواهد او را بیرون می کند.»

می آید:

در دو باب بعدی مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳ حکم کسی که حق سکنی برای او در دوران حیاتش قرار داده شود و مالک هم فوت کند

۳۹۵- (۱) خالد بن نافع بجلی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی حق سکونت یکی از خانه‌هایش را به دیگری تا پایان عمرش- یعنی پایان عمر صاحبخانه- واگذار می‌کند. آن‌گاه صاحبخانه می‌میرد و کسی که حق سکونت برایش قرار داده شده است زنده می‌ماند بفرمایید که اگر وارثان صاحبخانه بخواهند او را بیرون کنند، آیا می‌توانند؟

امام علیه السلام فرمود: نظر من این است که آن خانه به طور عادلانه قیمت شود و ثلث میّت نیز محاسبه شود، پس اگر ثلث وی پاسخگوی بهای خانه است، وارثان حق بیرون کردن آن مرد را ندارند ولی اگر ثلث میّت به اندازه بهای خانه نیست می‌توانند او را بیرون کنند.

به امام علیه السلام گفته شد: در صورتی که شخصی که برایش حق سکونت قرار داده شده است پس از مرگ صاحبخانه بمیرد، آیا حق سکونت برای فرزندان وی خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمود: نه.»

مرحوم شیخ طوسی در کتاب التهذیب می‌فرماید: «جمله: «یعنی پایان عمر صاحبخانه.» که در این روایت آمده است، اشتباه و توهمی است از سوی راوی در توضیح و تفسیر روایت. زیرا احکامی را که پس از آن بیان کرده است، تنها در صورتی صحیح است که سکنی تا پایان عمر کسی که حق سکونت برایش قرار داده شده، قرار داده شده باشد و در این صورت است که قیمت می‌شود و با کم و زیادی ثلث در نظر گرفته می‌شود. اگر تفسیر تاویل کننده صحیح بود که صاحبخانه تا پایان عمر خویش حق سکونت خانه‌اش را واگذار کرده بود، با مرگش سکنی باطل می‌شد و نیازی به قیمت کردن خانه و سنجیدن آن با ثلث نبود و به تحقیق بیان کردیم آنچه را که بر این مطلب دلالت می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰۳

۳۹۶- (۲) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ عُمری حکم کرد که آن برای کسی که آن را قرار داده است صحیح و لازم است. پس هرکس چیزی را تا زنده است عُمری قرار دهد، پس از مرگش متعلق به وارثانش است.»

باب ۴ بطلان سکنی و حبسِ بدونِ مدت با مرگ مالک

۳۹۷- (۱) عبدالرحمان خثعمی (جعفی) گوید: «من برای تقسیم میراثی که بخشی از آن حبس بود، نزد ابن ابی لیلی رفت و آمد می‌کردم و او مرا رد می‌کرد وقتی این ماجرا زیاد به طول انجامید نزد امام صادق علیه السلام در این‌باره شکایت کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا نمی‌داند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بازگرداندن مال حبس شده و میراث قرار دادن آن دستور داده است.

عبدالرحمان گوید: آن‌گاه نزد ابن ابی لیلی رفتم و او نیز مثل گذشته مرا ردّ کرد. به وی گفتم: من به جعفر بن محمد علیه السلام در این باره شکایت کردم و او این چنین فرمود. ابن ابی لیلی با شنیدن این جمله مرا سوگند داد که آیا امام صادق علیه السلام چنین گفته است؟ و من برای وی سوگند یاد کردم. آن‌گاه براساس آن حکم کرد.»

۳۹۸- (۲) عمر بن اذینه بصری گوید: «شخصی درآمد خانه‌اش را- بدون تعیین مدت- برای یکی از بستگانش قرار داده بود. پس از مرگش وارثان وی به همراه کسی که درآمد خانه برایش قرار داده شده بود نزد ابن ابی لیلی آمدند. من خود شاهد بودم که ابن ابی لیلی گفت: نظر من این است که درآمد آن خانه را به همان صورتی که صاحبش قرار داده است، رها کنم.

محمد بن مسلم که در مجلس حضور داشت، گفت: بدان که علی بن ابی‌طالب در همین مسجد بر خلاف تو حکم کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰۵

ابن ابی لیلی گفت: تو از کجا می دانی؟

محمد بن مسلم گفت: از ابوجعفر شنیدم که می‌فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام به بازگرداندن مال حبس شده و جاری کردن حکم میراث بر آن حکم کرد.

ابن ابی لیلی گفت: آیا در این باره نوشته‌ای نزد توست؟

محمد بن مسلم گفت: آری.

ابن ابی لیلی گفت: کسی را بفرست تا آن را نزد من بیاورد.

محمد بن مسلم گفت: به این شرط که در آن کتاب تنها به این روایت نگاه کنی. [و روایات دیگر را مطالعه نکنی.]

ابن ابی لیلی گفت: به این شرط عمل خواهم کرد.

محمد بن مسلم کتاب را آورد و حدیثِ امام باقر علیه السلام را به وی نشان داد و ابن ابی لیلی حکم خود را نقض کرد.»

این حدیث از ابن عیینه بصری نیز روایت شده است.

باب ۵ حکم فرار برده‌ای که برای خدمت به کسی وقف شده است

۳۹۹- (۱) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزی دارد، آن‌گاه می گوید: این کنیز متعلق به فلانی، تا او زنده است به وی خدمت کند و پس از مرگ وی آزاد است. سپس آن کنیز پنج یا شش سال پیش از مرگ آن شخص می گریزد و پس از مرگش وارثان وی کنیز را می‌یابند، آیا می‌توانند به اندازه‌ای که گریخته او را به کار گمارند؟

امام علیه السلام فرمود: نه، با مرگ آن مرد، کنیز آزاد شد.»

۴۰۰- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزش را برای یکی از بستگانش تا زنده است قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: کنیز به همان صورتی که صاحبش گفته، متعلق به اوست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰۷

فصل بیست و سوم: ابواب هبه

باب ۱ جواز هبه در غیر حرام، استحباب آن برای مؤمنان و به ویژه بستگان

۴۰۱- (۱) سعید بن مسیب گوید: «در مدینه قحطی آمد و مردم از هر طرف [برای درخواست باران] بیرون آمدند. نگاهی به جمعیت انداختم. در میان مردم مرد سیاه‌پوستی را تنها بر روی بلندی مشاهده کردم. به طرف وی حرکت کردم وقتی به وی نزدیک شدم، دیدم لبانش حرکت می کند، هنوز دعایش تمام نشده بود که ابرها به سوی مدینه آمدند. با مشاهده آنها سپاس و ستایش خدا را به‌جا آورد و رفت. آن‌گاه آن چنان بارانی بر ما باریدن گرفت که گمان کردیم غرق می شویم. من آن شخص سیاهپوست را تعقیب کردم تا وارد خانه علی بن حسین علیه السلام شد. نزد امام علیه السلام رفتم و گفتم:

سرورم! در خانه شما برده سیاهی است، با فروش آن، بر من منت گذار!

امام سجاد علیه السلام فرمود: ای سعید! چرا او را به تو نبخشم؟ آن‌گاه به سرپرست بردگانش دستور داد همه بردگان خانه را بر من عرضه کند. همه آنان را یک‌جا گرد آوردند، ولی من گمشده خود را در میان آنان نیافتم. از این رو به امام علیه السلام گفتم: او را نمی‌بینم.

سرپرست بردگان گفت: جز فلان برده مراقب چارپایان کسی باقی نمانده است.

امام علیه السلام دستور داد او را نیز حاضر کردند، تا چشمم به وی افتاد گفتم: این همان است.

امام علیه السلام فرمود: ای غلام! سعید مالك تو شد، همراهش برو!

برده سیاه به من گفت: چه عاملی سبب شد تا میان من و مولایم جدایی افکنی؟

گفتم: من آنچه را بر روی بلندی انجام دادی، مشاهده کردم.

غلام با شنیدن این سخن دستانش را با حالت گریه و زاری به آسمان بلند کرد و سپس گفت: اگر میان من و تو رازی بود که آن را آشکار کردی، پس مرا به سوی خودت فراخوان!

امام سجاد علیه السلام از این سخن گریست و همه حاضران به گریه افتادند. من نیز با چشم گریان بیرون آمدم و وقتی به منزلم رسیدم، فرستاده امام سجاد علیه السلام نزد من آمد و گفت: اگر می‌خواهی بر جنازه دوستت حاضر شوی، بیا.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰۹

هنگام بازگشت مشاهده کردم که آن برده در حضور امام سجاد علیه السلام جان سپرده است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت شازندهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السلام که: «... هر چیزی که به آن دستور داده شده است از آنچه غذای مردم و سامان امورشان در راه‌های صلاح به آن است ...

پس همه این‌ها خرید و فروش و نگهداری و به‌کارگیری و بخشیدن و عاریه دادنش حلال است و شیوه‌های حرام خرید و فروش، پس هرآنچه دارای فساد است از چیزهای نهی شده از نظر خوردن یا نوشیدن یا کسب یا ازدواج یا مالك شدن یا نگهداری یا بخشیدن ... پس همه این‌ها حرام و حرام شده است.»

و همچنین این سخن امام علیه السلام که: «و همچنین هر کالای سرگرم‌کننده و نهی شده از چیزهایی که با آن به غیر خدا نزدیک می‌شود ... پس آن حرام و حرام شده است، خرید و فروش و نگهداری و مالك شدن و بخشش و عاریه دادن و هرگونه تصرفی در آن مگر در حال ناچاری حرام است.»

و این سخن: «مالکیت و به خدمت گرفتن برده از شش راه جایز است: مالکیت غنیمت، مالکیت از راه خرید، مالکیت از راه میراث، مالکیت از راه بخشش، مالکیت از راه عاریه و مالکیت اجرت پس این جهات حلال است.»

و در روایات باب هفتاد و هفتم و هفتاد و هشتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایات ابواب بعدی مربوط به ابواب هیات مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲ حق رجوع در هبهٔ دین

۴۰۲- (۱) معاویهٔ بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری تعدادی درهم طلبکار و آن‌ها را به وی می‌بخشد، آیا می‌تواند بازگردد؟

امام علیه السلام فرمود: نه.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار این روایت را حمل بر استحباب کرده است.

۴۰۳- (۲) در کتاب دعائم الاسلام دربارهٔ شخصی که درهم‌هایی را که از دیگری طلبکار بود، بخشید روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «حق بازگرداندن آنها را ندارد.»

۴۰۴- (۳) معاویهٔ بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی تعدادی درهم به دیگری بدهکار بود. طلبکار آنها را به وی بخشید سپس برگشت، آن‌گاه بخشید و پس از آن بازگشت، آن‌گاه برای بار سوم بخشید و درگذشت.

امام علیه السلام فرمود: آنها متعلق به کسی است که به وی بخشیده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱۱

باب ۳ حکم بخشیدن طلب به فرزند و سپس به بدهکار

۴۰۵- (۱) صفوان بن یحیی گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری طلبکار بود و آن را به فرزندش بخشید. آن‌گاه بدهکار دربارهٔ بدهی‌اش با وی صحبت کرد و او گفت: در دنیا و آخرت چیزی بدهکار نیستی و آن را به وی بخشید در حالی که پیش‌تر به فرزندش بخشیده بود.

امام علیه السلام فرمود: آری، آن را به فرزندش بخشید، سپس از او گرفت و به بدهکار بخشید.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار، این روایت را در موردی حمل کرده است که فرزند بالغ باشد.

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هفتم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴ جواز فرق گذاشتن میان همسران و فرزندان

۴۰۶- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به برخی از فرزندانش چیزی می‌بخشد.

امام علیه السلام فرمود: اگر توانگر است اشکال ندارد و اگر تنگدست است این کار را نکند.»

۴۰۷- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی در میان فرزندانش در بخشش و عطیه تفاوت می‌گذارد.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که سالم است اشکال ندارد، در مالش هرگونه که بخواهد تصرف می‌کند و اگر بیمار است و بر اثر آن بیماری بمیرد، جایز نیست.

و فرمود: هرگاه شخصی به فرزندش آنچه می‌خواهد ببخشد و میان آنان در بخشش فرق گذارد به شرط آن‌که آنچه را که بخشیده از ملک خود بیرون و به ملك کسی که به وی بخشیده داخل کند و سالم و جایز التصرف باشد، اشکالی در آن نیست. مالش متعلق به اوست در هر کجا که دوست داشته باشد مصرف می‌کند.

به تحقیق علی علیه السلام با فرزندش حسن علیه السلام این‌گونه رفتار کرد و امام حسین علیه السلام با فرزندش علی علیه السلام همین‌طور رفتار کرد. پدر من نیز چنین کرد و من نیز انجام دادم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱۳

۴۰۸- (۳) جراح مدائنی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بخشش پدر به فرزند با بیّنه سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه در حال سلامتی ببخشد جایز است.»

ارجاعات

می‌آید:

در بسیاری از روایات باب یازدهم از ابواب وصیت مطالبی خواهد آمد که دلالت می‌کند که تا روح در بدن انسان است، اختیاردار

اموالش هست و در هر کجا بخواهد مصرف می کند.

و در روایات باب شصت و هشتم از ابواب احکام فرزند مطالبی که بر این بحث دلالت می کند؛ ملاحظه کنید.

باب ۵ جواز هبۀ مال مشاع

۴۰۹- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام بخشش مال مشاع را در صورت پذیرفتن اجازه داد و همانند مال مشاع تحویل گرفته می‌شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب پنجم از ابواب وقوف این گفته که: «از امام علیه السلام دربارۀ خانه تقسیم نشده‌ای که یکی از صاحبانش سهم خود را صدقه می‌دهد سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: جایز است.

گفتم: اگر بخشش باشد چه می‌فرمایید؟

فرمود: جایز است.»

سایر روایات آن باب را نیز بنگر زیرا مناسب با این مقام است.

باب ۶ حکم رجوع در هبه و هبۀ زن بدون اجازه شوهرش

خداوند متعال می‌فرماید:

طلاق دو مرتبه است، پس یا نگه داشتن زن است به طور پسندیده یا رهاکردن وی با نیکی و برای شما حلال نیست که از آنچه به همسران‌تان داده‌اید چیزی بگیرید مگر آن‌که بترسند که حدود الهی را در کنار هم رعایت نکنند ... «۱».

و مهریه زنان را به عنوان هدیه به آنان بپردازید، آن‌گاه اگر چیزی از آن را با میل قلبی برای‌تان حلال کردند، پس آن را خوش و گوارا بخورید «۲».

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲۹.

(۲). نساء ۴/ ۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱۵

لزوجته تزید فی عفّتها. وتقدّم فی روایة ابن مسلم (۳) من باب (۳) حکم الرّجوع فی الصّدقة والوقف من أبواب الوقوف ج ۲۴ قوله علیه السلام لا یرجع فی الصّدقة إذا ابتغی بها وجه اللّه عزّوجلّ، وقال الهبة والنّحلة یرجع فیها صاحبها إن شاء حیزت أو لم تحز إلّاالذی رحم فإنّه لا یرجع فیه. وفی أحادیث باب (۱۲) حکم صدقة المرأة وهبتها من مالها بغیر اذن زوجها ما یدلّ علی ذیل الباب. ویأتی فی روایة أبی ولّاد (۹) من باب (۱۱) حکم التّصرّفات المنجّزة فی مرض الموت من أبواب الوصیّة ج ۲۴ قوله الرّجل یکون لامرأته علیه الدَّین فتبرئه منه

۴۱۰- (۱) زراره از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «همانا صدقه، جدید است. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم به یکدیگر بخشش و هدیه می‌دادند و کسی که چیزی را برای خداوند می‌بخشد، بازگشت از آن شایسته وی نیست.

و فرمود: تا وقتی چیزی برای خدا و در راه خدا داده نشده است، برگشت‌پذیر است خواه هبه باشد یا نحله، تحویل گرفته شده باشد یا نه و انسان از آنچه به همسرش بخشیده بازنمی‌گردد و زن از آنچه به شوهرش بخشیده بازنمی‌گردد، خواه تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد، مگر خداوند تبارک و تعالی نمی‌فرماید: «و برای‌تان حلال نیست که از آنچه به همسرانتان

داده‌اید، چیزی بگیرید»؟

و فرمود: ... آن‌گاه اگر چیزی از آن را با میل قلبی برای‌تان حلال کردند، پس آن را خوش و گوارا نوش‌جان کنید.

و این در مهریه و بخشش صدق می‌کند.»

این روایت از ابوعبیده از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است و مرحوم شیخ طوسی قدس سره آن را بر استحباب حمل کرده است.

همچنین این روایت به استثنای بخشی از آغاز و انجام آن از زراره از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

۴۱۱- (۲) علی بن رئاب از زراره روایت می‌کند که گفت: «زن از آنچه به شوهرش بخشیده بازنمی‌گردد، خواه تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد مگر خداوند نمی‌فرماید: «آن‌گاه اگر چیزی از آن را با میل قلبی برای‌تان حلال کردند، پس آن را خوش و گوارا بخورید.»

۴۱۲- (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «از سخنان کوتاه و پرمعنای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که سابقه نداشته است، این است: بخشش انسان به همسرش بر پاکدامنی و خویشتن‌داری زن می‌افزاید.»

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب سوم از ابواب وقوف فرموده امام علیه السلام که: «در صدقه‌ای که به وسیله آن خشنودی خداوند عزیز و باشکوه طلب شود، بازگشت نیست.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۳۱۵

و فرمود: بخشش و هدیه، صاحبش اگر بخواهد از آن بازمی‌گردد، تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد مگر به خویشاوند که در آن بازگشت نیست.»

و در روایات باب دوازدهم مطالبی که بر ذیل باب دلالت می‌کند وجود دارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱۷

می‌آید:

و در روایت نهم از باب یازدهم از ابواب وصیت این گفته به امام علیه السلام که: «مردی به همسرش بدهکار است و زن در حال بیماری او را از بدهی‌اش پاک می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: بلکه بدهی را به او می‌بخشد، پس هبه زن به مرد صحیح است و از ثلث وی به حساب می‌آید اگر چیزی برجای گذاشته است.»

و در روایت دهم این گفته که: «آیا زن می‌تواند در حال بیماری، مرگ ذمه شوهرش را از بابت مهریه‌اش پاک کند؟ امام علیه السلام فرمود: نه»

و در روایت یازدهم این گفته که: «مردی مهریه همسرش یا بخشی از آن را بدهکار است و آیا همسرش می‌تواند در حال بیماری، مرگ ذمه شوهرش را پاک کند؟ امام علیه السلام فرمود: نه ولی اگر چیزی به شوهرش ببخشد از ثلث وی به حساب می‌آید.»

باب ۷ حکم رجوع در هبه و نحله

۴۱۳- (۱) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هبه جایز تحویل گرفته شود یا تحویل گرفته نشود، تقسیم شود یا تقسیم نشود و نِحله پیش از تحویل صحیح نیست. همانا مردم آن را قصد می کنند ولی اشتباه می کنند.»

ابوبصیر نظیر این روایت را از امام باقر علیه السلام نیز نقل کرده است.

۴۱۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هبه صحیح و گذراست در صورتی که پذیرفته شود؛ تحویل گرفته شود یا تحویل گرفته نشود، تقسیم شود یا تقسیم نشود.»

۴۱۵- (۳) ابومریم از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرگاه شخصی چیزی را صدقه دهد، کسی که صدقه به او داده شده چه تحویل بگیرد یا تحویل نگیرد، بداند یا نداند، آن صدقه صحیح و لازم است.»

عبدالرحمان بن سیابه از امام صادق علیه السلام نیز نظیر این حدیث را روایت کرده است.

۴۱۶- (۴) ابان از شخصی روایت می کند که گفت: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ نحله و هبه‌ای که پیش از تحویل گرفته شدن صاحبش می‌میرد سؤال کردم. امام فرمود: آن به منزله میراث است و اگر به کودکِ در دامنش باشد آن صحیح و گذراست.

و سؤال کردم: آیا کسی می‌تواند از هبه و صدقه خویش بازگردد؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱۹

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که برای خدا صدقه دهد، نه ولی نحله و هبه را می‌توان از آن بازگشت، تحویل بگیرد یا تحویل نگیرد، هرچند به خویشاوند باشد.»

داود بن حصین از امام صادق علیه السلام پرسش دوم را روایت کرده است.

۴۱۷- (۵) معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام بخش پایانی روایت پیش را آورده است و در ادامه آن می‌افزاید: «و فرمود: هرکس به جاده مسلمانان زیان بزند، ضامن است.

و از وی شنیدم که می‌فرمود: صدقه برای هیچ‌یک از فرزندان عباس و فرزندان علی علیه السلام و نظایر آنها از فرزندان عبدالمطلب حلال نیست.»

۴۱۸- (۶) داود بن حصین گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ هبه و نحله‌ای که پیش از تحویل صاحبش می‌میرد سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آن میراث است و اگر برای کودکی باشد که در دامن اوست بر آن گواهی بده که آن جایز است.»

۴۱۹- (۷) ابراهیم بن عبدالحمید از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «تا وقتی که هبه در دست توست، اختیارش به دست توست، پس هرگاه به سوی هبه گیرنده رفت، تو حق بازگرداندن آن را نداری.»

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: «هرکس از بخشش خود بازگردد، همانند کسی است که استفراغش را بازگرداند.»

جراح مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس از بخشش خود بازگردد، همانند کسی است که استفراغش را بازگرداند.»

۴۲۰- (۸) سماعه گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی هدیه‌ای به مادرش می‌دهد و پس از جداکردن و تحویل آن مادرش می‌میرد. امام فرمود: آن شخص با دیگر وارثان نسبت به آن مساوی است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲۱

۴۲۱- (۹) محمد بن عیسی بن عبید یقطینی گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! شخصی بخشی از مالش را برای شما قرار می‌دهد و سپس به آن نیاز پیدا می کند، آیا آن را برای خودش بردارد یا آن را به سوی شما بفرستد؟

امام علیه السلام فرمود: تا وقتی که آن را از دستش خارج نکرده، اختیارش به دست اوست و اگر به ما برساند نظر ما این است که با او با مساوات و برابری رفتار کنیم در حالی که بدان نیازمند است.»

۴۲۲- (۱۰) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هبه هرگز هبه نخواهد بود تا این‌که آن را تحویل دهد ولی صدقه بر او جایز است (و هرگاه مالِ وصیتی را از شهر خودش به سوی شخصی [در شهر دیگری] بفرستد آن شخص جز پذیرش آن راهی ندارد و اگر در همان شهر است و دیگری نیز پیدا می‌شود، اختیار با اوست.)»

۴۲۳- (۱۱) فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ وصی فرمود: «هرگاه از شهر دیگری برای او بفرستد چاره‌ای جز پذیرش آن ندارد (و اگر در شهری است که دیگری نیز یافت می‌شود، اختیار با اوست).»

۴۲۴- (۱۲) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی چیزی را صدقه می‌دهد، آیا می‌تواند آن را بازگرداند؟

امام علیه السلام فرمود: صدقه، جدید است، تنها نحله و هبه وجود داشت و هبه کننده و نحله دهنده می‌توانند از هبه خود بازگردند تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد و برای کسی که چیزی را برای خدا می‌دهد، شایسته نیست که از آن بازگردد.»

۴۲۵- (۱۳) محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی چیزی را به کنیزش که از آن فرزند دارد، می‌بخشد و آن‌گاه آن را بدون رضایتش از وی می‌گیرد- مانند برده یا کالا- آیا این کار برای وی جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که از آن کنیز، فرزند دارد، آری.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲۳

۴۲۶- (۱۴) عبدالرحمان بن ابی عبدالّله و عبدالّله بن سلیمان گویند: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردیم: شخصی چیزی را می‌بخشد آیا اگر بخواهد می‌تواند از آن بازگردد یا نه؟

امام علیه السلام فرمود: هبه به خویشاوندان و هبه کسی که از هبه‌اش ثواب می‌برد، لازم و گذراست و در غیر آن اگر بخواهد می‌تواند بازگردد.»

۴۲۷- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هبه کننده می‌تواند از هبه‌اش بازگردد، تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد، مگر هبه به خویشاوندان یا به کسی که از هبه‌اش ثواب می‌برد و در غیر این موارد اگر بخواهد و هبه به حال خود موجود باشد می‌تواند بازگردد و اگر هبه از دست رفته باشد، چیزی برای هبه دهنده نیست.

و دربارهٔ شخصی که از دیگری مقداری درهم طلبکار بود و آن را به وی بخشید، امام علیه السلام فرمود:

حق ندارد آنها را بازگرداند.»

۴۲۸- (۱۶) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس با انگیزه و هدف خشنودی خداوند و سرای آخرت و نیکی به خویشاوندان چیزی را ببخشد، حق بازگشت از آن را ندارد و هرکس به انگیزه جایگزینی چیزی را ببخشد، در صورتی که جایگزین نشود می‌تواند از آن بازگردد.»

۴۲۹- (۱۷) در کتاب من لا- یحضره الفقیه آمده است: «از سخنان کوتاه و پرمعنای بی سابقه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این است: پس گیرنده بخشش همانند پس گیرنده استفراغش است.»

موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این حدیث را روایت کرده است.

۴۳۰- (۱۸) در کتاب العوالی از معصوم علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «برای انسان روا نیست که هدیه‌ای عطا کند یا هبه‌ای ببخشد و پس بگیرد مگر پدر در آنچه به فرزندش می‌دهد. حکایت کسی که چیزی را می‌بخشد و سپس از آن بازمی‌گردد همانند

حکایت سگی است که می‌خورد و وقتی سیر شد استفراغ می‌کند، سپس بار دیگر استفراغش را می‌خورد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب سی و پنجم از ابواب حقوق مستحب مناسب با این باب هست.

و در روایت دوم از باب هفتاد و هشتم از ابواب کسرهای روا و ناروا این گفته که: «شخصی هدیه‌ای به انگیزه جایگزین به دیگری می‌دهد ولی هدیه گیرنده به جای آن چیزی نمی‌دهد تا می‌میرد و هدیه دهنده هدیه خویش را به همان صورت می‌یابد. آیا می‌تواند- در صورت امکان- آن را بازگرداند؟، امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد که آن را بردارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲۵

و در روایت یکم از باب شانزدهم از ابواب خیار فرموده امام علیه السلام که: «در بخشش تحویل گرفته شده بازگشتی نیست، تنها او بر کالا تسلط دارد، پس اگر خریدار، کالا را بازگرداند، همراه آن هبه را پس نمی‌دهد.»

و باب دوم و سوم از ابواب وقوف را بنگر که با این بحث مناسب است.

و در روایت سوم از همین باب فرموده معصوم علیه السلام که: «هبه و نحله را اگر صاحبش بخواهد از آن بازمی‌گردد- تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد- مگر به خویشاوند که نمی‌توان از آن بازگشت.»

و باب نهم و دهم از ابواب وقوف را بنگر.

و در باب دوم و سوم از ابواب هبه مناسب با این بحث هست.

و در روایت یکم از باب ششم فرموده معصوم علیه السلام که: «برای کسی که چیزی را برای خدا بخشیده شایسته نیست که از آن بازگردد. فرمود: و آنچه برای خدا و در راه خدا بخشیده نشده است، می‌توان از آن بازگشت- نحله باشد یا هبه، تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد- و آنچه را شوهر به همسرش می‌بخشد یا زن به شوهرش می‌بخشد، نمی‌توان از آن بازگشت- تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد.»

می‌آید:

و در روایات باب بعدی و پس از آن و باب یازدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۸ حکم رجوع در هبه در صورت وجود مال موهوبه

۴۳۱- (۱) جمیل بن دراج و حلبی به طور جداگانه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «هرگاه هبه به حال خود باقی است، بخشنده حق رجوع دارد و در غیر این صورت نه.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲۷

ارجاعات

گذشت: در روایت پانزدهم از باب پیشین فرموده امام علیه السلام که: «... و در غیر این موارد اگر بخواهد باز می‌گردد، در صورتی که هبه به حال خود باقی باشد و اگر از دست برود، چیزی برای او نیست.»

باب ۹ عدم جواز رجوع در هبه معوّض

۴۳۲- (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه هبه دهنده عوض هبه‌اش را دریافت کند، حق رجوع از آن را ندارد.»

۴۳۳- (۲) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزی را به انگیزه گرفتن عوض می‌بخشد ولی

به جای آن چیزی به وی بخشیده نمی‌شود، آیا می‌تواند از آن بازگردد؟

امام علیه السلام فرمود: اگر با او شرط کرده است، آری.

گفتم: اگر کنیز را به کسی ببخشد و او به جای آن چیزی نبخشد آیا می‌تواند با آن کنیز آمیزش کند یا نه؟

امام علیه السلام فرمود: آری، در صورتی که هنگام بخشیدن با او شرط نکرده باشد.»

۴۳۴- (۳) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هبه کننده تا وقتی که جایگزین هبه‌اش را دریافت نکرده، به آن سزاوارتر است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب ششم از ابواب خیار آنچه بر ذیل باب دلالت می‌کند.

باب ۱۰ حکم ارث بردن واهب، هبه‌اش را پس از مرگ موهوب له

۴۳۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که «در زمان امیرمؤمنان علیه السلام مادری دخترک کنیزی را به دخترش بخشید، سپس دختر مُرد و به جز مادرش وارث دیگری از خود برجای نگذاشت. علی علیه السلام در این‌باره حکم کرد که کنیزک به عنوان میراث به مادر بازگردد.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب هجدهم از ابواب میراث مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲۹

باب ۱۱ عدم بازگشت خداوند از بخشش خود

خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید:

نعمت‌های خدا را بر خود به یاد آورید! آن زمان که دشمن یکدیگر بودید، آن‌گاه خداوند میان دل‌های‌تان الفت و مهربانی برقرار کرد پس به سبب نعمت خدا برادر یکدیگر شدید و شما بر لب گودالی از آتش بودید، آن‌گاه خداوند از آن نجات‌تان داد. این‌گونه خداوند نشانه‌هایش را برای شما بیان می‌کند، باشد که هدایت گردید. «۱»

۴۳۶- (۱) ابوالحسن علی بن محمد بن میثم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «بر شما بشارت باد به بزرگ‌ترین نعمت‌ها بر شما و آن این سخن خداوند است: «و شما بر لب گودالی از آتش بودید آن‌گاه خداوند شما را از آن نجات داد.» پس نجات دادن خداوند هبه است و خداوند از بخشش خود باز نمی‌گردد.»

---

(۱). آل عمران ۳/ ۱۰۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳۱

فصل بیست و چهارم: ابواب سبق و رمایه (مسابقه و تیراندازی)

باب ۱ استحباب مسابقه اسب‌سواری و تربیت آن

۴۳۷- (۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از امام سجاد علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسابقه اسب سواری برگزار کرد و جایزه آن را چند اوقیه (هفت اوقیه) نقره قرار داد.» [هر اوقیه هفت مثقال است]

۴۳۸- (۲) ابوالبختری از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از امام سجاد علیه السلام حدیث پیشین را روایت کرده است و در ادامه آن می افزاید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از تبوک میان یارانش مسابقه برگزار کرد. در این مسابقه عضباء- شتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- که‌بر آن سوار بود پیشی گرفت. آن‌گاه مردم شروع کردند بگویند: رسول اللّه صلی الله علیه و آله بر دیگران پیشی گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: اسامه مسابقه را برد.»

۴۳۹- (۳) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان اسب‌های لاغر و آماده شده از حفیا تا مسجد بنی زریق مسابقه برگزار کرد و جایزه آن را سه درخت خرما قرار داد که از نفر اول تا سوم به هر کدام یک درخت خرما جایزه داد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳۳

۴۴۰- (۴) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرکان به دام‌های مدینه یورش بردند. در آنجا شخصی فریاد استغاثه و کمک خواهی بر آورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه سوارکارانی صدای او را شنید و سوار بر اسبش شد و به دنبال دشمن حرکت کرد. نخستین کسی که از یارانش به وی رسید ابو قتاده- سوار بر اسبش- بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر زینی نشسته بود که از لیف خرما پر شده بود که حرکت نداشت. «۱» آنان در تعقیب دشمن تاختند ولی به کسی دست نیافتند کم کم سوارکاران یکی پس از دیگری به پیامبر صلی الله علیه و آله پیوستند. ابو قتاده به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! دشمن گریخت، اگر صلاح می‌دانید مسابقه‌ای برگزار کنیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری.

آنان مسابقه دادند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اول شد. آن‌گاه رو به یارانش کرد و فرمود: من فرزند عاتکه‌ها «۲» از قریش هستم و این هم اسب نجیب تندرو است.»

۴۴۱- (۵) انس بن مالک گوید: «در مدینه [بر اثر یورش ناگهانی دشمن] صدای شیون بلند شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوار بر اسب ابو طلحه شد و فرمود: ما از آن بدی ندیدیم و به راستی که آن را راهوار یافتیم.»

در روایت دیگری از انس آمده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شجاع‌ترین و زیباترین و بخشنده‌ترین مردم بود. در یک شب صدای شیون و زاری از اهل مدینه بلند شد و مردم به سوی صدا حرکت کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز که بر اسب ابو طلحه سوار و شمشیری به گردن آویخته بود از همه مردم زودتر به صحنه آمد و می‌فرمود: از دست ما جان سالم به در نمی‌برید. مردم نیز شروع کردند بگویند: از دست ما جان سالم به در نمی‌برید. آن را راهوار یافتیم. (یا آن اسب راهواری است).»

۴۴۲- (۶) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «کاری نیست که فرشتگان در آن حضور یابند مگر مسابقه اسب‌سواری و عشق‌بازی مرد با همسرش.»

۴۴۳- (۷) علی بن اسماعیل با واسطه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «سوارکاری و تیراندازی

---

(۱). علامه مجلسی می‌فرماید: «این مطلب اشاره به تواضع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سوار شدن دارد» مرآت العقول ۱۸/

.۳۹۱

(۲). نـام دوازده تن از مـادر بزرگ‌هـای پیامبر صـلی الله علیه و آله عاتکه بوده است که سه نفر از قبیله سـلیم و بقیه از غیر بنی سـلیم بوده‌اند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳۵

عبـداللّه بن عبـدالرحمان از امام موسـی بن جعفر علیه السـلام از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نیز نظیر این حـدیث را روایت کرده است.

۴۴۴- (۸) در کتـاب الجعفریات، از امیرمؤمنان علیه السـلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «هر سـرگرمی باطل است مگر با سه چیز؛ تیراندازی تو با کمان و تربیت اسبت و بازی کردنت با همسر که آن از سنت است.»

در کتاب دعائم الاسـلام از علی علیه السـلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هر سرگرمی در دنیا باطل است ...» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

۴۴۵- (۹) در کتاب من لا یحضـره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «به راستی فرشتگان هنگام شرط بندی گریزان هستند و آنان را لعنت می‌کنند مگر مسابقه شتردوانی و اسب سواری و تیراندازی و شمشیربازی و به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اسامه مسابقه داد و مسابقه اسب‌سواری برگزار کرد.»

ارجاعات

گـذشت: در روایت بیست و چهارم از باب بیست و یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السـلام گذشت: «هیچ‌یک از بازی‌ها محبوب و پسندیده نیست مگر مسابقه اسب‌سواری و تیراندازی.»

می‌آید:

در دو باب بعدی مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲ استحباب تیراندازی، مسابقه تیراندازی و شنا

خداوند حکیم می فرماید:

و برای رویارویی با دشمنان آنچه می‌توانید نیرو و اسب‌های بسته و آماده فراهم کنید تا با آن دشمنان خدا و دشمنان خود و دیگران را جز این‌ها ... بترسانید. «۱»

۴۴۶- (۱) عبـداللّه بن مغیره با واسـطه روایت می‌کنـد که دربارهٔ آیه: «و برای رویارویی با دشـمنان آنچه می‌توانیـد نیرو و اسب‌های بسته و آماده فراهم کنید.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مقصود تیراندازی است.»

۴۴۷- (۲) طلحهٔ بن زیـد از امام صادق علیه السـلام از نیاکانش علیهم السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «تیراندازی تیری از تیرهای اسلام است.»

۴۴۸- (۳) در کتاب الجعفریات از امام صادق علیه السـلام از پدرش علیه السـلام از نیاکانش علیهم السـلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به پسران‌تان تیراندازی و شنا آموزش دهید.»

---

(۱). انفال: ۸/ ۶۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳۷

۴۴۹- (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار گروهی از انصار گذشت که در تیراندازی با هم مسابقه می‌دادند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من با گروهی هستم که ابن الادرع در میان آنهاست.
با این سخن گروه دیگر دست کشیدند و گفتند: گروهی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان‌شان است، هرگز شکست نمی‌خورند.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تیراندازی کنید، من با همه شما- هر دو گروه- تیراندازی می‌کنم.
آن‌گاه با هریک از دو گروه تیری انداخت، از آن پس آنها از یکدیگر نبردند. آنها پیوسته تیراندازی می‌کردند و فرزندان‌شان و فرزندان فرزندان‌شان با هم تیراندازی می‌کردند و از یکدیگر نمی‌بردند.»
۴۵۰- (۵) در کتاب درر اللئالی آمده است: «در روایت، مشهور است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار گروهی از انصار گذشت که با هم تیراندازی می‌کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای هر گروه یک تیر انداخت، در نتیجه هیچ‌یک از دو گروه از دیگری نبردند و این ویژگی در میان آنان و فرزندان‌شان باقی ماند. آنها با هم تیراندازی می‌کردند و هیچ‌یک از دیگری نمی‌بردند.»
۴۵۱- (۶) سید علی بن طاووس در کتاب امان الاخطار به نقل از کتاب الامامه از محمد بن جریر طبری شیعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت ماجرای ملاقات خود و پدرش را با هشام در شام بازگو می‌کند، تا این‌که می‌فرماید: «... آن‌گاه وارد شدیم و مشاهده کردیم هشام بر تخت پادشاهی نشسته و سپاهیان و نزدیکانش مسلح به صورت دو صف ایستاده‌اند. در مقابل وی نشانه‌ای قرار داده‌اند و بزرگان قومش به سوی آن تیراندازی می‌کنند. پدرم جلو و من پشت سرش حرکت می‌کردیم وقتی وارد شدیم، هشام پدرم را صدا زد و گفت: ای محمد! با بزرگان قومت به سمت نشانه تیراندازی کن!
پدرم فرمود: سنّ من از تیراندازی گذشته است، اگر صلاح می‌دانی مرا از این کار معاف کن!
هشام گفت: سوگند به حق خدایی که ما را با دینش عزت و سربلندی بخشید و به حق پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله تو را معاف نمی‌کنم.
سپس به یکی از بزرگان بنی امیه اشاره کرد که کمانش را به پدرم بدهد. در این هنگام پدرم کمان وی را گرفت و سپس تیری گرفت و در چله کمان قرار داد وسط نشانه را هدف گرفت و زه کمان را کشید و تیر را درست به مرکز نشانه زد. سپس تیر دیگری انداخت. تیر دوم چوبه تیر اول را شکافت تا به نوک پیکان آن رسید، پدرم به این صورت پی‌درپی تیر می‌انداخت تا این‌که نُه تیر انداخت و همه آنها در یکدیگر فرورفتند. اضطراب و نگرانی سراسر وجود هشام را فراگرفت تا این‌که نتوانست خودداری کند و گفت: نیکو تیراندازی کردی، ای ابوجعفر! تو ماهرترین تیرانداز عرب و عجم هستی، چگونه پنداشتی که سن تو از تیراندازی گذشته است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳۹

فرو رفت. در این مدت من و پدرم در برابر وی ساکت و خشمگین ایستاده بودیم وقتی ایستادن ما به طول انجامید، پدرم خشمگین شد و قصد وی را کرد، چنین بود که هرگاه پدرم خشمگین می‌شد با عصبانیت به آسمان می‌نگریست به طوری که هرکس نگاه می‌کرد آثار خشم را در چهره وی مشاهده می‌کرد وقتی هشام این حالت را در چهره پدرم مشاهده کرد، به وی گفت: ای محمد! نزد من بیا.
آن‌گاه پدرم بالای تخت رفت و من نیز به دنبالش حرکت کردم وقتی به هشام رسید، در برابر پدرم به‌پا خاست و او را در آغوش کشید و در طرف راست خودش نشاند، سپس مرا در آغوش گرفت و سمت راست پدرم نشاند. سپس به پدرم رو کرد و گفت: ای محمد! تا وقتی همانند تو در میان قریش است آنان بر عرب و عجم سروری می‌کنند. برای خداست این مهارت و هنر تو در

تیراندازی.

چه کسی این‌گونه تیراندازی را به تو آموزش داد؟ و چه مدت آن را فراگرفتی؟

پدرم فرمود: می‌دانستم که اهل مدینه در تیراندازی فرومی‌روند، من نیز در دوران جوانی در آن فرورفتم، سپس آن را رها کردم ولی وقتی امیرالمؤمنین از من آن را خواست به آن بازگشتم.

هشام گفت: از وقتی که درک کرده‌ام هرگز همانند این تیراندازی ندیده‌ام و گمان نمی‌کنم که بر روی زمین کسی این‌گونه تیراندازی کند، آیا جعفر نیز می‌تواند مثل تو تیراندازی کند؟

پدرم فرمود: ما کمال و تمام را که خداوند بر پیامبرش فروفرستاد از یکدیگر به ارث می‌بریم ...»

۴۵۲- (۷) حفص بن بختری روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در تیراندازی و مسابقه اسب‌سواری حاضر می‌شد.

ارجاعات

گذشت: در بسیاری از روایات باب پیشین مناسب با این بحث هست.

در روایت ششم از همین باب فرموده معصوم علیه السلام که: «چیزی نیست که فرشتگان در آن حضور یابند جز مسابقه اسب‌سواری.»

باب ۳ جواز مسابقه و شرطبندی

۴۵۳- (۱) حفص از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مسابقه یا عوض و جایزه [روا] نیست مگر در شتردوانی یا اسب‌سواری یا تیراندازی» یعنی مسابقه در تیراندازی.

این روایت از عبدالله بن سنان نیز نقل شده است.

۴۵۴- (۲) ابن ابی جمهور در کتاب دراللئالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «مسابقه یا جایزه نیست مگر در تیراندازی یا شتردوانی یا اسب‌سواری.»

واژه «سبق» در این روایت با سکون و فتحه «ب» روایت شده است. «۱»

---

(۱). سَبَق بر وزن حَسَن به معنای جایزه و مالی که به برنده داده می‌شود، است و «سَبْق» مانند فرد به معنای مسابقه است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴۱

۴۵۵- (۳) زید نرسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از همنشینی با شخص بسیار لعنت کننده بپرهیزید، زیرا فرشتگان از نزد لعنت‌کننده می‌گریزند و از شرطبندی بپرهیزید مگر در شتردوانی و اسب‌سواری و تیراندازی، زیرا فرشتگان در آن حضور می‌یابند.»

۴۵۶- (۴) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مسابقه یا جایزه نیست مگر در شتردوانی یا تیراندازی یا اسب‌سواری.»

۴۵۷- (۵) در کتاب دعائم الاسلام (از علی علیه السلام) روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگزاری مسابقه میان اسب‌ها را اجازه فرمود و میان آنها مسابقه برگزار کرد و جایزه برنده را چند اوقیه نقره قرار داد و فرمود:

مسابقه یا جایزه نیست مگر در شتردوانی یا اسب‌سواری یا تیراندازی.»

۴۵۸- (۶) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان سوارکاران مسابقه برگزار کرد و جایزه برنده آن را چند اوقیه نقره قرار داد.»

۴۵۹- (۷) علاء بن سیابه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شهادت کبوترباز اشکال ندارد و شهادت شرکت‌کننده در مسابقات جایزه‌دار اشکال ندارد، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسابقه اسب‌سواری برگزار کرد و مسابقه داد و پیوسته می‌فرمود: فرشتگان در بر دو باخت شتردوانی و اسب‌سواری و تیراندازی حاضر می‌شوند و غیر آن قمارِ حرام است.»

۴۶۰- (۸) ابولبید گوید: «از ابن مالک سؤال شد: آیا شما در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسابقه برگزار می‌کردید؟

وی پاسخ داد: آری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اسب خویش در مسابقه شرکت کرد و برنده شد، به این خاطر بسیار شادمان و شگفت‌زده شد.»

۴۶۱- (۹) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب در ضمن بیان نام‌های وسایل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«مرکب‌های پیامبر صلی الله علیه و آله: مقوقس «یعفور» و «دلدل» را به وی هدیه کرد و فروهٔ جذامی «عفیر» و «فضّه» را به حضرت بخشید.

شتران پیامبر صلی الله علیه و آله: «عضبا» که هرگز در مسابقه بازنده نمی‌شد ...»

۴۶۲- (۱۰) بشیر نبال از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عرب بیابانگردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا به وسیله این شترت با من مسابقه می‌دهی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وی مسابقه داد

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴۳

و مرد عرب برنده شد آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شما این شتر را بالا بردید، پس خداوند دوست داشت آن را فرود آورد. (همانا همه کوهها که برای فرود آمدن کشتی نوح بر روی خود سر کشیدند و کوه جودی بیش از همه فروتن بود، از این رو خداوند کشتی نوح را بر آن فرود آورد).»

۴۶۳- (۱۱) سعید بن مسیب گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شتری به نام «عضبا» داشت که هرگاه با آن مسابقه می‌داد برنده می‌شد، تا این‌که عرب بیابانگردی با شتر جوانی از آن بُرد، مسلمانان از این رخداد ناراحت شدند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! «عضبا» بازنده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

برای خداوند شایسته است که چیزی را بالا نبرد مگر آن‌که آن را فرود آورد.»

و در روایت دیگری آمده است: «چیزی را در میان مردم بالا نبرد مگر آن‌که آن را فرود آورد.»

۴۶۴- (۱۲) ابن زاذان فرّوخ به وسیله نامه از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: «شخصی به دنبال شکار می‌دَوَد ولی انگیزه او از این کار شکار کردن نیست، بلکه انگیزه وی حفظ سلامتی و نشاط است. امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد، در صورتی که برای خوشگذرانی نباشد.»

۴۶۵- (۱۳) مهدی پسر منصور از کبوترانی که از اماکن دور می‌آمدند- کبوتربازی- خوشش می‌آمد. یک روز غیاث بن ابراهیم نزد وی رفت و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داد که فرموده است: «مسابقه (یا جایزه) [جایز] نیست مگر در اسب‌سواری یا شتردوانی یا تیراندازی یا کبوتربازی.

مهدی دستور داد ده هزار درهم به وی دادند وقتی غیاث رفت، مهدی گفت: شهادت می‌دهم که پشت سر وی همانند پشت سر دروغ‌گویان بر پیامبر صلی الله علیه و آله است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کبوتربازی را نفرمود ولی این شخص می‌خواست خود را به ما نزدیک کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب پیشین و ابواب قبل از آن مناسب با این بحث هست؛ مراجعه کنید.

باب ۴ جواز پرداخت جایزه به نفرات برتر مسابقه

۴۶۶- (۱) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان سوارکاران مسابقه برگزار کرد و از طرف خودش به برندگان جوایزی اهدا کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴۵

ارجاعات

گذشت: در روایات باب ششم از ابواب خیار آنچه بر این بحث دلالت می کند.

و در روایت یکم از باب یکم از ابواب سبق فرموده معصوم علیه السلام که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان سوارکاران مسابقه برگزار کرد و جایزه آن را چند اوقیه نقره قرار داد.»

و در روایت سوم فرموده امام علیه السلام که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هر یک از نفرات اول تا سوم یک درخت خرما عنایت فرمود.»

باب ۵ کشتی گرفتن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله با عرب بیابانگرد

۴۶۷- (۱) زید شحّام از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام روایت می کند که فرمود: «یک بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیمار شد و از آن شفا یافت. در این حال فاطمه علیها السلام- بانوی زنان جهان- همراه دو فرزندش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به عیادت پدر رفت ... آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: بپا خیزید و با هم کشتی بگیرید. آنها مشغول کشتی گرفتن شدند و فاطمه علیها السلام برای انجام کاری به بیرون رفت وقتی بازگشت مشاهده کرد آنان هنوز مشغول کشتی گرفتن هستند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: آفرین بر تو ای حسن علیه السلام! با یک حمله، حسین علیه السلام را بر زمین بزن!

فاطمه علیها السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای پدر جان! بسیار عجیب است! تو حسن علیه السلام را علیه حسین علیه السلام تشویق می کنی؟ بزرگ را علیه کوچک تشویق می کنی؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دختر عزیزم! آیا راضی نیستی من بگویم: ای حسن با یک حمله حسین علیه السلام را بر زمین بزن در حالی که محبوبم جبرئیل گوید: ای حسین! با یک حمله حسن علیه السلام را بر زمین بزن!»

۴۶۸- (۲) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی در بخشی از یک حدیث روایت می کند که: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صحرا رفت. در آنجا عرب بیابانگردی را در حال چرانیدن گوسفندانش دید که به دلاوری و زور و بازو معروف بود. آن مرد به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا می‌توانی با من کشتی بگیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه جایزه‌ای به من می‌دهی؟

مرد عرب گفت: یک گوسفند! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وی کشتی گرفت و او را بر زمین زد مرد عرب گفت: آیا حاضری دوباره با من کشتی بگیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: بر سر چه چیز؟

مرد عرب گفت: گوسفند دیگری. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار دیگر با وی کشتی گرفت و او را بر زمین زد.

در این هنگام مرد عرب گفت: اسلام را بر من عرضه کن. تاکنون کسی جز تو مرا به زمین نزده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام را به او عرضه کرد. آن مرد مسلمان شد و پیامبر گوسفندانش را به وی بازگرداند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴۷

باب ۶ بازی مداحی «۱» و پرنده‌بازی

۴۶۹- (۱) ابورافع گوید: «من با امام حسن علیه السلام در زمان کودکی وی مداحی بازی می‌کردم. هر وقت سنگ‌های من به سنگ‌های او برخورد می‌کرد و من برنده می‌شدم و می‌گفتم: مرا ببر، وی می‌گفت:

وای بر تو آیا می‌خواهی بر پشتی سوار شوی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر دوش خود سوار می‌کند. من نیز او را رها می‌کردم و هر وقت سنگ‌های او به سنگ‌های من برخورد می‌کرد و او برنده می‌شد، من به وی می‌گفتم: همان طور که تو مرا نبردی من نیز تو را نمی‌برم و امام حسن علیه السلام می‌فرمود: آیا خشنود نیستی از این‌که بدنی را بر پشت خود سوار می‌کنی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را می‌برد؟ من نیز او را سوار می‌کردم.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب سی و دوم از ابواب احکام حیوانات آنچه بر ذیل باب دلالت می‌کند.

---

(۱). یکی از بازی‌های کودکان که هر یک با سنگ‌های پهن به سنگ‌های دیگری می‌زد و در صورت برخورد با آن بر پشت وی سوار می‌شد- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴۹

فصل بیست و پنجم: ابواب وصیت

باب ۱ احکام وصیت، کمیت و کیفیت انجام آن

خداوند حکیم می‌فرماید:

هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسید، بر شما لازم است که در صورت برجاگذاشتن ثروت انبوهی، برای پدر و مادر و خویشاوندان به طور پسندیده وصیت کند، انجام این کار برای پرهیزگاران، حقّ و لازم است «۱».

کسانی که از شما وفات می‌کنند و از خود همسرانی بر جای می‌گذارند، باید هزینه یک سال آنان را وصیت کنند، بدون آن‌که [از خانه شوهر] اخراج شوند، پس اگر خودشان بیرون رفتند، دربارهٔ کارهای پسندیده‌ای که در مورد خود انجام می‌دهند، باکی بر شما نیست و خداوند شکست‌ناپذیر حکیم است «۲».

۴۷۰- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت، حق است و به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وصیت کرد. پس شایسته است که مسلمان وصیت کند.»

۴۷۱- (۲) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس هنگام مرگ، به نیکو وصیت نکند، سبب کاستی در جوانمردی و عقل وی خواهد بود.

و فرمود: همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت کرد و علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام وصیت کرد و امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام وصیت کرد و امام حسین علیه السلام به امام سجاد علیه السلام وصیت کرد و امام سجاد علیه السلام به امام باقر علیه السلام وصیت کرد.»

در کتاب دعوات قطب راوندی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس هنگام مرگ به

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۰.

(۲). بقره ۲/ ۲۴۰

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵۱

نیکی وصیت نکند آن سبب کاستی در عقل و جوانمردی وی خواهد بود.

و فرمود: هرکس با وصیت نیکویی بمیرد، شهید مرده است.»

۴۷۲- (۳) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت بر هر مسلمانی حق است.»

این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

۴۷۳- (۴) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ وصیت سؤال کردم، امام علیه السلام فرمود: وصیت حق هر مسلمانی است.»

این حدیث از زید شحام نیز روایت شده است.

۴۷۴- (۵) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «بدان که وصیت، حق (واجب) بر هر مسلمانی است.»

۴۷۵- (۶) در کتاب المصباح از معصوم علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «شایسته نیست انسان شب را سپری کند مگر آن‌که وصیتش زیر سرش باشد.»

۴۷۶- (۷) در کتاب المقنعه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «برای شخص مسلمان شایسته نیست شب را سپری کند، مگر آن‌که وصیتش زیر سرش باشد.»

۴۷۷- (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای مسلمان شایسته نیست که دو شب را سپری کند، مگر آن‌که وصیتش نوشته زیر سرش باشد.»

در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام نظیر این حدیث، روایت می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵۳

۴۷۸- (۹) ابن عمر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «برای مسلمانی که چیز قابل وصیتی دارد، سزاوار نیست که دو شب را سپری کند مگر آن‌که وصیتش نزد وی باشد.»

۴۷۹- (۱۰) در کتاب المقنعه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس بدون وصیت بمیرد قطعاً به مرگ جاهلیت مرده است.»

۴۸۰- (۱۱) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر تنها دو روز به عمرت داده شود، یک روز آن را برای فراگیری آداب قرار ده تا از آن برای روز مرگت یاری جویی.

از امام علیه السلام سؤال شد: آن کمک خواستن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: برای آنچه از خود بر جای می‌گذاری، به صورت زیبا، محکم و استوار برنامه‌ریزی کنی.»

در سند دیگری مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر دو روز به تو عمر داده شد یک روز آن را برای آخرت خویش قرار بده و از آن بر روز مرگت کمک بخواه ...» ادامه روایت همانند روایت پیشین است.

۴۸۱- (۱۲) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس هنگام مرگش برای خویشاوندانِ (غیر وارث) خود وصیت نکند، اعمالش را با نافرمانی و معصیت پایان داده است.»

در گزارش دیگری، این روایت از سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش از علی علیه السلام روایت شده است.

۴۸۲- (۱۳) ابوحمزه از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ای فرزند آدم! سه نعمت به تو عنایت کردم، چیزهایی را از تو پوشاندم که اگر خاندانت آن را می‌دانستند، تو را به خاک نمی‌سپردند، بر تو گشایش دادم و سپس از تو درخواست وام کردم ولی تو خیری پیش نفرستادی و هنگام مرگ اختیار ثلث مالت را به تو دادم، ولی تو خیری پیش نفرستادی.»

۴۸۳- (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «فاطمه دختر اسد- مادر امیرمؤمنان- وصیت کرد و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله فلان کنیز مرا آزاد کن! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر آنچه خیر پیش فرستی، حتماً آن را خواهی یافت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵۵

نظیر این مطلب در روایت ششم از باب نوزدهم نیز خواهد آمد.

۴۸۴- (۱۵) حلبی گوید: «شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: من همراه یک نفر به مکه رفتم. در میان راه وی به شدت مریض و بیهوش شد و من به پرستاری و مراقبت از وی پرداختم تا این‌که در روز مرگ خویش به هوش آمد به طوری که خیال من از ناحیه وی آسوده شد و سپس درگذشت.

امام صادق علیه السلام فرمود: مرگ هرکس که فرامی‌رسد خداوند عزیز و باشکوه گوش، چشم و عقل او را برای وصیت کردن به وی بازمی‌گرداند- خواه وصیت کند و خواه آن را ترک کند- این راحتی است که به آن راحت مرگ می گویند و آن برای هر مسلمانی حق است.»

حماد بن عثمان تنها سخن امام صادق علیه السلام را روایت کرده است.

۴۸۵- (۱۶) ولید بن صبیح گوید: «یکی از غلامان آزاد شدهٔ امام صادق علیه السلام به نام اعین همراه من بود وی چند روز بیمار شد و سپس بهبود یافت آن‌گاه درگذشت. من اموال و وسایلش را نزد امام صادق علیه السلام آوردم و به امام گفتم که وی چند روز بیمار شد و سپس بهبود یافت و درگذشت. امام علیه السلام فرمود: آن راحتی مرگ است. بدان که هیچ‌کس نمی‌میرد تا این‌که خداوند عزیز و باشکوه گوش، چشم و عقلش را برای وصیت به وی بازمی‌گرداند، خواه وصیت کند یا آن را ترک نماید.»

در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که به امام صادق علیه السلام گفته شد: «اعین- غلام آزاد شده‌ات- هنگام مرگ، بیماری‌اش شدت یافت، سپس به هوش آمد به طوری که گمان کردیم راحت شده است آن‌گاه جان سپرد ...» ادامه روایت همانند روایت پیشین است و در پایان می‌افزاید، «امام علیه السلام چیزهایی را برشمرد.»

۴۸۶- (۱۷) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «باکی ندارم که به وارثان خود زیان بزنم یا آن مال را از آنان بدزدم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵۷

در روایت دیگری از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «فرقی نمی‌کند که به وارثانم زیان بزنم یا آن مال را بدزدم و آن را صدقه بدهم.»

نظیر این روایت از امام موسی بن جعفر علیه السلام از علی علیه السلام نیز روایت شده است.

۴۸۷- (۱۸) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس وصیت کند و به باطل و ظلم گرایش پیدا نکند و زیان نزند، همانند کسی است که در زمان حیات خویش صدقه دهد.»

در سند دیگری این روایت را سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت کرده است.

۴۸۸- (۱۹) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که امیرمؤمنان علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «وصیت به یک پنجم

از مالم را بیشتر از وصیت به یک چهارم آن دوست دارم و وصیت به یک چهارم از مالم را بیشتر از وصیت به ثلث آن دوست دارم «۱» و هرکس به ثلث وصیت کند چیزی فروگذار نکرده و به نهایت رسانده است.

و فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ میّتی که به همه یا بیشتر مالش وصیت کرده بود، حکم کرد و فرمود: وصیت به صورت پسندیده غیر منکر باز می‌گردد (یا وصیت از حالت ناپسند به حالت پسندیده بازگردانده می‌شود) پس هرکس به خودش ستم کند یا در وصیتش چیز ناپسند یا ستمی قرار دهد به حالت پسندیده بازگردانده می‌شود و میراث وارثان به حال خود رها می‌شود.

---

(۱). در متن کتاب «من او اوصی» آمده است که اشتباه است و صحیح آن «من ان اوصی» است- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵۹

و فرمود: هرکس به ثلث مالش وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده و به نهایت رسیده است ...

سپس فرمود: وصیت به یک پنجم از مالم را بیشتر از وصیت به یک چهارم دوست دارم.»

این روایت با اندکی تفاوت با سندهای دیگری نیز روایت شده است.

۴۸۹- (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به بیشتر از ثلث یا همه مالش وصیت کند، برای وی جایز نیست و به حالت پسندیده و غیر منکر بازمی‌گردد. پس هرکس در وصیت به خودش ظلم و در آن ستم کند، پس آن، به معروف و پسندیده بازگردانده می‌شود و حق وارثان به حال خود رها می‌شود.»

۴۹۰- (۲۱) در کتاب المقنع آمده است: «پس اگر به ناحق و برخلاف سنت وصیت کند، باکی بر وصی نیست که آن را به حق و سنت بازگرداند.»

در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر به ناحق و برخلاف سنت وصیت کند پس باکی نیست که آن را به حق و سنت بازگرداند.»

۴۹۱- (۲۲) هشام بن سالم و حفص بن بختری و حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود:

«هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است.»

۴۹۲- (۲۳) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام (از پدرش علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «هرکس عادلانه وصیت کند، همانند کسی است که در زمان حیاتش صدقه داده است و هرکس در وصیتش ظلم [خیانت] کند، در حالی با خداوند دیدار می‌کند که از او روی گردان است.»

۴۹۳- (۲۴) مسعدهٔ بن صدقه ربعی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «ظلم در وصیت، از گناهان کبیره است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶۱

۴۹۴- (۲۵) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مستی، از گناهان کبیره است و ظلم در وصیت، از گناهان کبیره است.»

۴۹۵- (۲۶) در تفسیر مجمع البیان این روایت آمده است که: «زیان رساندن در وصیت از گناهان کبیره است.»

۴۹۶- (۲۷) قطب راوندی در کتاب دعواتش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «شخصی هفتاد سال کار بهشتیان را انجام می‌دهد، آن‌گاه در وصیتش ظلم می‌کند پس کارش با عمل اهل آتش پایان می‌یابد و شخصی هفتاد سال کار دوزخیان را انجام می‌دهد و آن‌گاه عادلانه وصیت می‌کند، پس کارش با عمل بهشتیان به انجام می‌رسد آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: «و هرکس از حدود خدا تجاوز کند.» و فرمود: آن از حدود الهی است.»

۴۹۷- (۲۸) هشام بن سالم و حفص بن بختری و حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «هرکس به ثلث وصیت کند به وارثانش زیان زده است و وصیت به یک پنجم و یک چهارم بهتر از وصیت به ثلث است و (فرمود) هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است.»

۴۹۸- (۲۹) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «وصیت به یک پنجم [خوب و مناسب] است، زیرا خداوند عزیز و باشکوه برای خودش (از غنیمت) به خُمس راضی شد.

و فرمود: یک پنجم میانه‌روی است و یک چهارم زحمت و مشقتِ (وارثان) است و ثلث ظلم است.»

در کتاب الجعفریات روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام وصیت به یک پنجم را دوست می‌داشت ... ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

۴۹۹- (۳۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام دوست داشت در وصیت به یک پنجم بسنده شود و فرمود: «همانا خداوند از بندگانش به خمس راضی شد.

و فرمود: یک‌پنجم میانه‌روی است و ثلث فشار به وارثان است و من وصیت به یک‌چهارم را بیش از وصیت به ثلث دوست دارم.»

در کتاب المقنع آمده است: «وصیت کردن به یک چهارم مال نزد من محبوب‌تر از وصیت به ثلث است و هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶۳

۵۰۰- (۳۱) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر شخصی به یک چهارم مالش وصیت کند، نزد من محبوب‌تر از وصیت به ثلث است و اگر به ثلث مالش وصیت کند، آن نهایت وصیت است، پس اگر به همه مالش وصیت کند، خودش به آنچه انجام داده آگاه‌تر است.»

۵۰۱- (۳۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است. (یا مال بسیاری بر جا نگذاشته است) و به وارثانش ستم کرده است و وصیت به یک چهارم و یک پنجم برتر از وصیت به ثلث است.»

۵۰۲- (۳۳) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که: «ایشان به شخصی که می‌خواست همه مالش را در راه خدا وصیت کند، فرمود: این کار را نکن! پس او را از صدقه دادن به همه مالش بازداشت. آن شخص گفت: پس نصف آن.

پیامبر فرمود: نه.

آن شخص گفت: پس ثلث آن.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ثلث و ثلث بسیار است.

سپس فرمود: اگر آن را برای خانواده‌ات باقی گذاری برایت بهتر است.»

۵۰۳- (۳۴) مرحوم شهید در حاشیه خود بر کتاب القواعد از سعد روایت می‌کند که گفت: «من به شدت بیمار شدم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عیادتم آمد و آن‌گاه به من فرمود: آیا وصیت کرده‌ای؟

گفتم: آری، وصیت کرده‌ام که همه مالم را به نیازمندان بدهند و در راه خدا مصرف کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به یک دهم وصیت کن!

گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال من بسیار است و فرزندان من توانگرند. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله مرتب با من چانه زد و من با وی چانه زدم تا سرانجام فرمود: به ثلث وصیت کن و ثلث بسیار است.»

۵۰۴- (۳۵) ابوهریره از عامر بن سعد حکایت می‌کند که پدرش یک بار در مکه بیمار شد و بهبود یافت. در آن بیماری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عیادتش رفت. وی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من تنها یک دختر از خود بر جای می‌گذارم، آیا به دوسوم مالم وصیت کنم؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نه.

سعد گفت: آیا به نصف مالم وصیت کنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه.

سعد گفت: آیا به ثلث مالم وصیت کنم؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به ثلث وصیت کن و ثلث بسیار است و فرمود: اگر تو فرزندانت را توانگر باقی گذاری بهتر از این است که نان خوران نیازمندی از خود باقی گذاری که مردم را ناراحت کنند.»

۵۰۵- (۳۶) معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه بود، در مدینه مرگ براء بن معرور تمیمی انصاری فرارسید و با این‌که در آن زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶۵

به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند، براء وصیت کرد تا (هنگام دفن) صورتش را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله- سمت قبله- قرار دهند (و این سنت شد) و به ثلث مالش وصیت کرد (آن‌گاه در این باره آیه نازل شد) و سنت بر آن قرار گرفت.»

۵۰۶- (۳۷) ابوقتاده گوید: «وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، به وی گفته شد: براء بن معرور ثلث مالش را برای شما وصیت کرده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را پذیرفت و به وارثانش بازگرداند.»

۵۰۷- (۳۸) در تفسیر آیه: «هنگام مرگ هر یک از شما، در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه، بر شما وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندان نوشته شد.»

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «این آیه به آیه فرایض که در آن میراث‌ها بیان شده نسخ شده است.

و دربارهٔ این سخن خداوند: «پس هرکس پس از شنیدن، آن را تغییر داد.» امام علیه السلام فرمود: مقصود از آن وصیت است.»

و از امامان رسیده است که آن آیه نسخ نشده است و خداوند اصل ثلث را برای میّت قرار داد، برای این‌که براء بن معرور پیش از هجرت در مدینه مُرد و ثلث مالش را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وصیت کرد و وصیت کرد که صورتش را به طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- که در آن هنگام در مکه بود- قرار دهند، پس سنت بر آن قرار گرفت.»

۵۰۸- (۳۹) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هنگام مرگ ثلث مال انسان در اختیار اوست و اگر وصیت نکند، وارثان دربارهٔ هزینه کردن آن وظیفه‌ای ندارند.»

۵۰۹- (۴۰) علی بن یقطین گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: انسان هنگام مرگ اختیار چه مقدار از مالش را دارد؟

امام علیه السلام فرمود: ثلث و ثلث بسیار است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶۷

۵۱۰- (۴۱) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «انسان به ثلث مالش سزاوارتر است، هر کجا که دوست داشته باشد، آن را مصرف می‌کند.»

۵۱۱- (۴۲) ابوبصیر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا شخصی که فرزند دارد می‌تواند مالش را برای خویشاوندانش قرار دهد؟

امام علیه السلام فرمود: آن مال اوست هر کار که بخواهد با آن انجام می‌دهد تا مرگش فرا رسد صاحب مال تا زنده است، هر کار که بخواهد با مالش انجام می‌دهد، اگر بخواهد، آن را می‌بخشد، اگر بخواهد، صدقه می‌دهد و اگر بخواهد به حال خود وامی‌گذارد تا مرگش فرارسد آن‌گاه اگر وصیت کند تنها ثلث برای اوست ولی بهتر این است که افراد تحت تکفل خویش را تباه نسازد و به وارثانش زیان نزند.»

۵۱۲- (۴۳) ابوالمحامل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا وقتی روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است.»

۵۱۳- (۴۴) مرازم با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که در بیماری مقداری از مالش را می‌بخشد، فرمود: «هرگاه آن را جدا کند صحیح است و اگر به آن وصیت کند، از ثلث است.»

۵۱۴- (۴۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام به شخصی فرمود که به ثلث مالش وصیت کند و فرمود: «ثلث بسیار است.

و امام صادق علیه السلام فرمود: و همچنین زن نیز به همان مقدار- ثلث حق دارد.»

۵۱۵- (۴۶) شعیب بن یعقوب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: انسان پس از مرگ اختیار چه مقدار از مالش را دارد؟

امام علیه السلام فرمود: ثلث مالش متعلق به اوست و زن نیز همین‌طور است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶۹

۵۱۶- (۴۷) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ وصیت به ثلث و یک چهارم هنگام مرگ که مردم می‌گویند سؤال کردم که آیا آن صحیح و پسندیده است و پدر شما چگونه انجام داد؟

امام علیه السلام فرمود: ثلث آن چیزی است که پدر من انجام داد.»

۵۱۷- (۴۸) معاذ بن جبل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «خداوند هنگام مرگ‌تان برای افزایش نیکی‌های‌تان ثلث اموال‌تان را بر شما صدقه داد.»

۵۱۸- (۴۹) یونس بن یعقوب گوید: «وقتی امام صادق علیه السلام وصیت کرد، یکی از بستگانش به وی گفت:

شما بیش از ثلث وصیت کردید.

امام علیه السلام فرمود: من چنین نکردم، بلکه از ثلث من فلان مبلغ باقی ماند که برای محمد بن اسماعیل است.»

۵۱۹- (۵۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام بر بالین شخص فقیری حاضر شد. آن مرد به امام علیه السلام گفت: «ای امیرمؤمنان علیه السلام! آیا من وصیت نکنم؟!

امام علیه السلام فرمود: به تقوای الهی وصیت کن ولی مالت را برای وارثانت باقی گذار؛ زیرا آن ناچیز و اندک است. همانا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «اگر ثروت انبوهی برجای گذاشت، وصیت کند و تو ثروت انبوهی برجای نگذاشته‌ای که در آن وصیت کنی.»

۵۲۰- (۵۱) در کتاب کافی روایت می‌شود که: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی همه دارایی خود را که تعدادی برده بود، آزاد کرد و چیزی از خود باقی نگذاشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این کار او عیب گرفت و فرمود: کودکان صغیری از خود برجای گذاشت که دست نیاز به سوی مردم دراز کنند.»

۵۲۱- (۵۲) مسعدهٔ بن صدقه ربعی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یکی از انصار درگذشت و کودکان صغیری از خود برجای گذاشت. تمام دارایی این مرد شش برده بود که پیش از مرگ آنها را آزاد کرده بود و غیر از آن مال دیگری نداشت وقتی این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: با بدن دوست‌تان چه کردید؟

گفتند: او را به خاک سپردیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر من می‌دانستم که فرزندانش را به حالتی واگذاشت که دست گدایی به سوی مردم دراز کنند، هرگز او را در میان مسلمانان دفن نمی‌کردیم.»

با سند دیگری مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر رسید، یکی از انصار فوت کرده است و کودکان صغیری دارد که به نان شب

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷۱

نیازمندند و آنها را به حالتی رها کرده که باید دست گدایی به سوی مردم دراز کنند. او شش برده داشت ...» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

ارجاعات

گذشت: در روایت بیست و سوم از باب نوزدهم از ابواب مقدمات فرموده امام علیه السلام که: «وقتی که وفات پدرم فرا رسید، شروع به وصیت کردن نمود ...»

در روایت دوم از باب یازدهم از ابواب تخلی این گفته که: «براء بن معرور به ثلث از مالش وصیت کرد، آن‌گاه آیه قرآن دربارهٔ قبله نازل شد و سنت بر ثلث قرار گرفت»

و در روایت چهلم از باب نهم از ابواب احتضار فرموده امام علیه السلام که: «فاطمه گوید: ای ابو الحسن علیه السلام! چقدر زود و سریع است پیوستن من به خدا. آن‌گاه به صدقات خود و وسایل خانه وصیت کرد و به علی علیه السلام وصیت کرد که با امامه دختر ابو العاص بن ربیع ازدواج کند و او را در شب به خاک سپارد.»

در روایت چهل و یکم فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «هرکس هنگام مرگ نیکو وصیت نکند، کاستی در مردانگی و عقلش خواهد بود.

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! چگونه میّت وصیت کند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگام مرگ که مردم در اطراف او گرد می‌آیند، بگوید: خدایا، آفریننده آسمان‌ها و زمین ... سپس به کارهای خویش وصیت کند و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که: «وصیت بر هر مسلمانی حق و لازم است و بر وی لازم است که از وصیتش نگهداری و اعلام کند.»

در روایت چهل و دوم مانند آن.

و در روایت چهل و سوم فرموده امام علیه السلام که: «برای کسی که مرگ را احساس کرد شایسته است عهد و پیمانش را با خدا محکم کند و وصیتش را تجدید نماید.

گفته شد: چگونه وصیت کند؟ ای امیرمؤمنان علیه السلام!

علی علیه السلام فرمود: بگوید: به نام خداوند مهر گستر و بخشنده بر همه موجودات در این جهان و بر مؤمنان در دو جهان، گواهی است از جانب خدا .. و وصیت کند آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد.»

و در روایت چهل و چهارم فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «ای علی! هرکس هنگام مرگ، نیکو وصیت نکند، آن سبب کاستی در مردانگی اوست و شفاعت او را در بر نمی‌گیرد.»

و در روایات باب هفتم از ابواب نماز میّت مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷۳

و در بسیاری از روایات باب هشتم از ابواب دفن مطالبی هست که حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرد برایش تابوتی قرار دهد و هیچ‌یک از دشمنان خدا بر جنازه‌اش حضور نیابند و علی علیه السلام با امامه- دختر خواهرش- ازدواج کند.

و در روایات باب بیست و یکم و بیست و دوم از ابواب دفن مطالبی که بر جواز وصیت کردن به انتقال جنازه خود به مشاهد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاکسپاری به طرف قبور آنان دلالت می‌کند و روایاتی که در ابواب گوناگون بر این مطلب دلالت می‌کند، بیش از این‌هاست.

و در روایات باب هشتم و هجدهم از ابواب نیابت مناسب با این بحث هست و در روایت بیست و هفتم از باب دوازدهم از ابواب مبارزه با نفس فرموده امام علیه السلام که: «گناهان تغییر دهنده نعمت، ظلم به مردم است ... و ترک وصیت تا فرا رسیدن مرگ.»

و در روایات باب سیزدهم از ابواب سفر مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند و در روایت پنجم از باب هشتم از ابواب وقوف این گفته که: «و از محصولات آن برای شخصی که با وی خویشاوندی ندارد، سیصد درهم در هر سال وصیت کرد و بقیه آن را دستور داد میان خویشاوندان پدرش و بستگان مادرش تقسیم کنند.

امام علیه السلام فرمود: برای کسی که میّت برایش وصیت کرده، جایز است.»

می‌آید:

و در روایات دو باب بعدی و باب پنجم، ششم و هفتم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲ وصیت، کامل‌کننده کاستی‌های زکات

۵۲۲- (۱) مسعدة بن صدقه ربعی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «وصیت، جبران‌کننده کاستی‌های زکات است.»

وهب از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از علی علیه السلام نیز این حدیث را روایت کرده است.

۵۲۳- (۲) محمد بن یحیی با واسطه از معصوم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به ثلث مالش وصیت کند به حساب زکاتش گذاشته می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷۵

باب ۳ حکم به حساب آمدن یک‌سوم دیه مقتول از وصیت به ثلث

۵۲۴- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس ثلث مالش را وصیت کند و سپس به صورت خطایی کشته شود، ثلث دیه‌اش داخل در وصیت می‌شود.»

این روایت با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت نقل شده است.

۵۲۵- (۲) محمد بن قیس گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: شخصی ثلث یا یک چهارم مالش را برای دیگری وصیت می‌کند و سپس به صورت خطا کشته می‌شود. امام علیه السلام فرمود: این وصیت از میراث و دیه او گرفته می‌شود. (یا برای موصی له از میراث و دیه مقتول گرفته می‌شود).

این نقل از محمد بن مسلم نیز روایت شده است.

۵۲۶- (۳) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان امیرمؤمنان علیه السلام شخصی بخشی از

مالش- ثلث یا یک چهارم یا کمتر یا بیشتر از آن- را به طور قطعی برای دیگری وصیت کرد و سپس کشته و دیه‌اش پرداخت شد امیرمؤمنان علیه السلام در این باره حکم کرد که وصیت وی به همان صورت که وصیت کرده در مال و دیه‌اش نافذ و جاری است.»
در کتاب المقنع قضاوت امیرمؤمنان علیه السلام بیان شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷۷

ارجاعات

گذشت: در روایات باب بیست و یکم از ابواب بدهی مناسب با این بحث هست.

می آید:

و در روایت یکم از باب هشتم از ابواب میراث فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هنگامی که دیه عمد پذیرفته و به مال تبدیل شد، آن همانند دیگر اموال میراث خواهد بود.»

باب ۴ حکم وصیت به تامین هزینه دیگری از ثلث

۵۲۷- (۱) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: میّتی وصیت کرده که از ثلث مالش هزینه شخصی تا پایان عمرش پرداخت شود و وصیت نکرد که ثلث به وی داده شود. آیا وصی می‌تواند برای پرداخت مستمری ثلث مال میّت را وقف کند [و از درآمدش حق او را بپردازد؟]

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث مال میّت را جدا می‌کند و آن را وقف نمی‌کند.» «۱»

این حدیث از صفوان بن یحیی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز روایت شده است.

باب ۵ حکم وصیت به بیش از ثلث

خداوند عزیز می‌فرماید:

هرکس از وصیت‌کننده‌ای بیم انحراف از حق یا گناه داشته باشد و میان آنان آشتی دهد، گناهی بر وی نیست، همانا خداوند آمرزنده مهربان است «۲».

۵۲۸- (۱) در تفسیر آیه: «هرکس از وصیت‌کننده‌ای بیم انحراف از حق یا گناه داشته باشد و میان آنان آشتی دهد، گناهی بر وی نیست» یونس بن عبدالرحمان باواسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یعنی، هرگاه در وصیت زیاده‌روی نمود و این در صورتی است که بر ثلث بیفزاید.»

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی قدس سره احتمال دیگری نیز در روایت ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۴/ ۴۲۹.

(۲). بقره ۲/ ۱۸۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷۹

۵۲۹- (۲) احمد بن محمد گوید: «احمد بن اسحاق به امام هادی علیه السلام نوشت: درّه دختر مقاتل درگذشت و از خود مزارع متعددی در فلان منطقه بر جای گذاشت و بیش از ثلث اموالش را برای سرور و مولای خویش وصیت کرد. ما اوصیای او هستیم و دوست داریم در این مسئله به دستور سرورمان عمل کنیم. اگر دستور می‌دهد که وصیت به همان صورت عمل شود، براساس آن انجام دهیم و اگر دستوری غیر از این می‌دهد به تمام دستوراتش عمل خواهیم کرد. انشاءالله.

امام علیه السلام با دستخط خویش مرقوم فرمود: آن زن اختیار بیش از ثلث مالش را ندارد ولی اگر شما وارث هستید و ببخشید،

برای‌تان جایز است. انشاءالله»

۵۳۰- (۳) عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام پرسید: «تا وقتی روح در بدن انسان است آیا به مالش سزاوارتر است که آن را جدا کند؟

امام فرمود: آری. پس اگر به آن وصیت و از حد تجاوز کرد تنها ثلث برای اوست.» (بنا بر نقل کافی)

عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا وقتی روح در بدن انسان است وی نسبت به مالش سزاوارتر است که آن را جدا کند ولی پس از آن تنها اختیار ثلث را دارد.» (بنابر نقل من لا یحضره الفقیه)

و یا این‌که فرمود: «تا وقتی روح در بدن انسان است، وی نسبت به مالش سزاوارتر است که آن را جدا کند ولی اگر بگوید: پس از من، تنها اختیار ثلث را دارد.» (بنا بر نقل التهذیب و الاستبصار)

۵۳۱- (۴) در کتاب الهدایه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «میّت اختیار بیش از ثلث مالش را ندارد، پس اگر به بیش از ثلث وصیت کرد به ثلث بازمی‌گردد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸۱

۵۳۲- (۵) حسین بن محمد رازی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: شخصی پیش از مرگ، همه مالش- بیش از یک‌سوم- را برای کارهای خیر وصیت می‌کند، آیا این کار جایز است؟ و وصیّ او چه کند؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: وصیت وی تا وقتی که از ثلث تجاوز نکند، صحیح است.»

۵۳۳- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امیرمؤمنان علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس وصیتی کند، از ثلث مالش به آن عمل می‌شود و اگر برای یهودی یا نصرانی یا در هر کار دیگر وصیت کند، در آن راه مصرف می‌شود زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد همانا گناهش بر تغییردهندگان آن است.»

۵۳۴- (۷) حسین بن مالک گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: بدان ای سرورم! یکی از برادرزاده‌های من درگذشت و وصیت کرد مزرعه‌اش به سرورم داده شود و همه وسایل خانه‌اش حتی میخ‌های آن فروخته و بهایش به سرورم پرداخت شود و یک حج انجام شود و به نیازمندانِ خاندانش و عمه و خواهرش مالی پرداخت شود وقتی من بررسی کردم مشاهده کردم وصیت‌های وی بیش از ثلث است و شاید به نصف برسد. با این حال وی یک فرزند سه ساله و مقداری بدهی از خود بر جای گذاشته است. نظر سرورم در این باره چیست؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: در وصیت‌های او به ثلث بسنده می‌شود و آن، میان موارد وصیت به نسبت سهم‌شان تقسیم می‌شود. انشاءالله»

۵۳۵- (۸) عباس بن معروف گوید: «محمد بن حسن ابن ابی خالد، غلام خوب و اهل ولایتی به نام «میمون» داشت. وی هنگام مرگ به من وصیت کرد تا همه اموالش را به درهم تبدیل کنم و برای امام محمد تقی علیه السلام بفرستم. با این‌که وی همسر آبستن، برادران مسلمان و مادر مجوسی از خود برجای گذاشت. من نیز به وصیت او عمل و درهم را جمع کردم و به محمد بن حسن پرداختم و تصمیم گرفتم آنچه به من وصیت شده است و وارثانی که میّت از خود بر جای گذاشته برای امام بنویسم، ولی محمد بن بشیر و دیگر دوستان ما به من گفتند: نیازی به نوشتن توضیح و شرح ماجرا نیست زیرا امام علیه السلام بدون توضیح از آن آگاه است. با این حال من صادقانه حقیقت را نوشتم و درهم‌ها

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸۳

را برای امام علیه السلام فرستادم. امام نیز دستور داد ثلث آن را جدا کند و به وی تحویل دهد و باقیمانده آن را به وارثان وی

باز گرداند.»

۵۳۶- (۹) عباس بن معروف گوید: «غلام محمد بن حسن درگذشت و خواهری بر جای گذاشت. وی هنگام مرگ همه اموالش را برای امام جواد علیه السلام وصیت کرد. ما همه وسایل او را به هزار درهم فروختیم و آن را برای امام جواد علیه السلام فرستادیم و من به امام علیه السلام نوشتم و به وی خبر دادم که میّت همه اموالش را برای وی وصیت کرده است پس امام علیه السلام ثلث آن را برداشت و بقیه آن را بازگرداند و به من دستور داد آن را به وارثش بپردازم.»

۵۳۷- (۱۰) عباس از یکی از شیعیان روایت می‌کند که گفت: «به امام علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! زن شوهر و فرزندداری زن دیگر را وصی خود قرار می‌دهد، پانصد درهم به وی می‌پردازد و وصیت می‌کند که بخشی از آن را به یکی از دخترانش بدهد و بقیه را برای امام علیه السلام بفرستد.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث آن را برای من بفرست و بقیه آن بر اساس سهم‌هایی که خداوند معین کرده است میان وارثان تقسیم می‌شود.»

۵۳۸- (۱۱) حسن بن صالح ثوری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که ثلث مالش را برای برده‌اش وصیت کرد، فرمود: «آن برده عادلانه قیمت، سپس بررسی می‌شود که ثلث مال میّت چقدر می‌شود، پس اگر آن از قیمت برده به اندازه یک چهارم کمتر بود، وی برای پرداخت یک چهارم قیمتش کار و تلاش می‌کند و اگر ثلث میّت بیش از قیمت برده بود، وی آزاد می‌شود و افزوده ثلث از قیمت برده به وی پرداخت می‌شود.»

۵۳۹- (۱۲) حسن بن مالک گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: شخص بی فرزندی در زمان حیات خود همه اموالش را برای شما قرار داد ولی پس از مرگش دارای فرزند شد. اموال وی به سه هزار درهم می‌رسد که هزار درهم از آن را به سوی شما می‌فرستم. فدایت شوم! اگر صلاح می‌دانید مرا از نظر خود در این باره آگاه کنید تا به آن عمل کنم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸۵

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به آنان عطا کن.»

۵۴۰- (۱۳) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی هنگام مرگ برده‌ای را آزاد و آن‌گاه وصیت دیگری کند، وصیت وی باطل و برده از ثلث وی آزاد می‌شود، مگر آن‌که به اندازه وصیت از ثلث، زیاد بیاید.»

۵۴۱- (۱۴) علی بن عقبه روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «تمام دارایی شخصی، یک برده بود که هنگام مرگ او را آزاد کرد ولی پس از مرگش وارثان وی آن را اجازه نمی‌دهند، حکم این مسئله چیست؟

امام علیه السلام فرمود: تنها ثلث آن آزاد می‌شود و بقیه آن متعلق به وارثان است و آنها به آن سزاوارترند و باقیمانده، مال آنان است.»

این حدیث بدون جمله پایانی از عقبهٔ بن خالد نیز روایت شده است.

۵۴۲- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «تمام دارایی شخصی تعدادی برده است که هنگام مرگ برخی از آنان را بدون ترتیب و تعیین آزاد می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: میان آنان قرعه زده می‌شود و به ترتیب آزاد می‌شوند تا به ثلث مال میّت برسد.

و امام باقر علیه السلام فرمود: اگر آنان را معین کند و بگوید: فلان برده و فلان برده مرا آزاد کنید، ثلث مال میّت و قیمت آن بردگان با هم در نظر گرفته می‌شود و سپس به ترتیبی که از آنان نام برده، شروع به آزاد کردن آنان می‌شود. پس اگر ثُلْث برای همه آنان کافی بود، آزاد می‌شوند و اگر به این ترتیب تعدادی از بردگان نام برده شده آزاد شدند و از ثلث میّت مقداری باقی ماند که به اندازه بهای برده بعدی نیست- در صورتی که حداقل به اندازه یک ششم قیمت برده باشد- آن برده نیز آزاد می‌شود و بقیه

آن را بدهکار می‌شود و بردگان دیگر میراث خواهند برد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸۷

۵۴۳- (۱۶) در همان کتاب از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس به کارهایی وصیت کند که یکی از آنها آزاد کردن برده است، آن کارها از ثلث میّت انجام می‌شود و ابتدا از آزاد کردن شروع می‌شود و بقیه آن در دیگر وصایا مصرف می‌شود.»

۵۴۴- (۱۷) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس ثلث مالش را برای برده‌اش وصیت کند، برده قیمت می‌شود، پس اگر ثلث میّت به اندازه سه چهارم قیمت برده بود، برده برای پرداخت یک چهارم باقیمانده کار و تلاش می‌کند و اگر ثلث میّت بیش از قیمت برده بود، آزاد و مازاد آن به وی پرداخت می‌شود و اگر با ثلث میّت کمتر از یک ششم برده آزاد شد وصیت میّت باطل می‌شود.»

۵۴۵- (۱۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر شخصی ثلث مالش را برای برده‌اش وصیت کند، آن برده عادلانه قیمت می‌شود، آن‌گاه اگر قیمتش بیش از ثلث بود برای به دست آوردن باقیمانده قیمت خود کار و تلاش می‌کند و پس از پرداخت آن آزاد می‌شود.»

۵۴۶- (۱۹) عمرو بن سعید گوید: «برادر رومی بن عمران همه مالش را برای امام باقر علیه السلام وصیت کرد.

رومی گوید: من وصیت برادرم را در مقابل امام باقر علیه السلام قرار دادم و گفتم: این چیزی است که برادرم برای شما وصیت کرده است و آن‌گاه شروع به خواندن آن کردم. پس از خواندن مقداری از آن امام علیه السلام فرمود: دست نگهدار! فلان مقدار را برای من بیاور و فلان مقدار را نیز به تو بخشیدم.

رومی گوید: پس از مراجعه به وصیت و بررسی آن، مشاهده کردم امام علیه السلام ثلث آن را پذیرفته است. به امام گفتم: آیا شما دستور دادید که ثلث آن را نزد شما بیاورم و دو سوم را به من بخشیدید؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: آیا آن را [یک‌سوم] بفروشم و نزد شما بیاورم؟

امام فرمود: نه، به هر مقدار که می‌توانی از محصول آن بپرداز و چیزی را نفروش!»

۵۴۷- (۲۰) محمد بن عبدوس گوید: «شخصی همه اموالش اعم از کالا و غیر آن را برای امام حسن عسکری علیه السلام وصیت کرد. من به امام علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! شخصی به من وصیت کرده که همه اموالش را به شما بدهم و دختر خواهری از خود بر جای گذاشته است. نظر شما در این باره چیست؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: ماترک او را بفروش و برای من بفرست!

من نیز آن را فروختم و برای امام علیه السلام فرستادم. آن‌گاه امام علیه السلام نوشت: آنها رسید!»

۵۴۸- (۲۱) علی بن حسن گوید: «محمد بن عبداللّه بن زراره مُرد و برادرم احمد بن حسن را وصی خود قرار داد وی خانه‌ای از خود بر جای گذاشت و وصیت کرد همه اموالش فروخته و بهای آن به

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸۹

امام موسی بن جعفر علیه السلام پرداخت شود. احمد نیز آن را فروخت ولی خواهرزاده و برادرزاده میّت اعتراض کردند و ما با سه دینار کار آنها را اصلاح کردیم. احمد در حضور من اموال را به ایوب بن نوح تحویل داد و از طریق نامه تمام اموال میّت و ماجرای اصلاح برادرزاده و خواهرزاده وی را به سه دینار برای امام علیه السلام باز گو کرد. امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: اموال رسید و برای درگذشته طلب رحمت کرد و من خودم جواب امام علیه السلام را خواندم.

علی بن حسن گوید: حسین بن احمد حلبی مُرد و دویست درهم برجای گذاشت. او وصیت کرد که مهریه همسرش و مقداری از اموالش را به وی بپردازند و بقیه آن را به امام موسی بن جعفر علیه السلام تحویل دهند. احمد بن حسن در حضور من آن را به ایوب تحویل داد و نامه‌ای برای امام علیه السلام نوشت.

امام علیه السلام از طریق نامه‌ای اعلام وصول و برای درگذشته دعا کرد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «اگر روایات پیشین به عنوان معارض پذیرفته شود، آنها را به صورت‌های گوناگون می‌توان توجیه کرد:

۱- دستور صاحب مال به پرداخت اموالش به امامان از جهت وصیت نبوده است؛ بلکه آنان در زمان حیات خود، آن را برای امام علیه السلام قرار داده‌اند و در این صورت بر روایات پیشین حاکم و گذراست و تنها وصیت به ثلث باز می‌گردد.

۲- وارثان آنها در عقیده با خود آنها مخالف بوده‌اند، در این صورت جایز است از ارث محروم شوند و به امام علیه السلام پرداخت شود.

۳- وصیت آنان پیش از وجود وارث بوده است و پس از وصیت وارثان متولد شده‌اند و در این صورت جایز است که وصیت شکسته نشود و در همه اموالش نافذ باشد و نقض آن واجب نباشد.»

۵۴۹- (۲۲) عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر از دیگران است. اگر به همه آن وصیت کند برایش جایز است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این جمله امام علیه السلام که می‌فرماید: اگر به همه اموالش وصیت کند، جایز است، اشتباهی از راوی است، زیرا وصیت تنها در مورد ثلث صحیح و نافذ است و احتمال دارد مقصود از روایت موردی باشد که میّت وارثی نداشته باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۹۱

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد و در روایت سوم از باب هفتم این گفته که:

«دوستداران و بندگانِ شایسته سرور ما گفته‌اند که میّت در صورت داشتن فرزند حق ندارد بیش از ثلث مالش را وصیت کند ... اگر پیش از وجود فرزند وصیت کند، وصیت وی صحیح است.»

و در باب دهم نیز مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت هشتم از باب سیزدهم فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «هیچ وصیتی برای هیچ وارثی در بیش از ثلث جایز و صحیح نیست.»

و در روایت یکم از باب بیست و پنجم فرموده معصوم علیه السلام که: «وصیت وی در یک‌سوم، نافذ و گذراست.»

و در روایت سوم از باب چهل و ششم این گفته به امام علیه السلام که: «شخصی ثلث مالش را برای بردگان و کنیزشان به طور مساوی یا برای مردان دوبرابر زنان وصیت کرد. امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: برای میّت جایز است هر چه وصیت کرده است، به همان صورت که وصیت کرده است.

انشاءالله»

و در روایت یکم از باب هفتادم فرموده امام معصوم علیه السلام که: «پس اگر ثلث کمتر بود، کمبود آن به آخرین فرد نام برده شده می‌خورد، زیرا میّت پس از مقدار ثلث برده‌ای را آزاد کرده که اختیار آن را نداشته است، پس برای وی جایز نیست.»

باب ۶ حکم اجازه وارثان درباره وصیت زمان حیات موصی

۵۵۰- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی در حضور وارثان خویش به چیزی وصیت کرد و آنها وصیت وی را اجازه دادند ولی پس از مرگ وی آن را نقض کردند، آیا می‌توانند آنچه را پذیرفته‌اند ردّ کنند؟

امام علیه السلام فرمود: چنین حقی ندارند و وصیت بر آنان لازم است، در صورتی که در زمان حیات وی آن را پذیرفته باشند.»

این حدیث از منصور بن حازم و ابوایوب نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۹۳

۵۵۱- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که به امام صادق علیه السلام گفته شد: «هرگاه شخصی وصیتی کند- یعنی به بیش از ثلث و وارثان در زمان حیات وی آن را اجازه دهند و پس از مرگ نظرشان تغییر کند. [حکم آن چیست؟]

امام علیه السلام فرمود: حقّ بازگشت از آن را ندارند.»

۵۵۲- (۳) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در حضور وارثانش به بیش از ثلث وصیت می‌کند و آنها آن را اجازه می‌گیرند.

امام علیه السلام فرمود: لازم است.»

علی بن حسن بن رباط- راوی از منصور بن حازم- گوید: «به نظر من این در صورتی است که در زمان حیات وی به آن راضی شوند و آن را بپذیرند.»

باب ۷ جواز وصیتِ انسانِ بدون وارث

۵۵۳- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخص بدون وارث و خویشاوند سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «هرگونه که بخواهد وصیت می‌کند تا مالش مصرف شود، در راه مسلمانان، بینوایان و درراه‌ماندگان.»

این حدیث از علی علیه السلام نیز روایت شده است و در کتاب المقنع، متن روایت آمده است.

۵۵۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که در زمان امیرمؤمنان علیه السلام شخص بدون وارثی درگذشت و اموالش را برای بینوایان وصیت کرد. علی علیه السلام وصیت او را اجازه داد.

۵۵۵- (۳) احمد بن محمد بن عیسی گوید: «محمد بن اسحاق متطبّب (متطیّب) به امام علیه السلام نوشت: پس از حمد و ثنای الهی، خداوند به شما طول عمر عنایت فرماید به عرض سرورمان می‌رسانیم که ما

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۹۵

نسبت به وصیت محمد بن یحیی بن دریاب شک و شبهه داریم، به دلیل آن‌که دوستداران و بندگان شایسته سرورمان گفته‌اند که میّت فرزنددار حق ندارد بیش از ثلث مالش را وصیت کند، در حالی که محمد بن یحیی بیش از نصف ماترک خود را وصیت کرده است. پس اگر سرور و مولای ما- که خداوند عمرش را بلند گرداند- صلاح می‌دانند که این تاریکی را از پیش چشمان ما برطرف کنند و آن را برای ما بیان کنند- به آن عمل خواهیم کرد. انشاءالله تعالی

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: اگر پیش از فرزنددار شدن به آن وصیت کرده است، وصیت وی صحیح است، به دلیل آن‌که فرزندش پس از وصیت متولد شده است.»

ارجاعات

گـذشت: در روایـت دوازدهـم از بـاب پنجـم این گفته که: «شـخص بـدون وارثی در زمـان حیـاتش همه امـوالش را برای شـما قرار می‌دهـد و می‌میرد. آن‌گاه پس از مرگش دارای فرزنـد می‌شود و اموال وی به سه هزار درهـم می‌رسـد که هزار درهـم آن را برایتان می‌فرستم. خداوند مرا فدای شما گرداند، اگر صلاح می‌دانید نظر خود را برای من بیان کنید تا بدان عمل کنم.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به آنان تحویل بده.» «۱»

---

(۱). ابواب ۸- ۱۰ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۰۳

باب ۱۱ «۱» حکم تصرفات منجز در بیماری منجر به فوت

۵۵۶- (۱) ابراهیم بن ابی‌بکر بن ابی سـمال اسدی (ازدی) با واسـطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است.»

۵۵۷- (۲) ابوشـعیب محامل (محاملی یا محامد) از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کند که فرمود: «تا روح در بدن انسان است، از دیگران به مالش سزاوارتر است.»

۵۵۸- (۳) سماعه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا انسان فرزنددار می‌تواند مالش را برای بستگانش قرار دهد؟

امام علیه السلام فرمود: آن مال اوست، تا پیش از مرگ هر کار که بخواهد با آن می‌کند.»

۵۵۹- (۴) عمار بن موسـی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «صاحب مال تا روح در بدن دارد، به مالش سزاوارتر است، در هر کجا که بخواهد مصرف می‌کند.»

۵۶۰- (۵) عمار ساباطی از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصـی که در بیماری مرگ بخشی از مالش را برای دیگری قرار داد فرمود: «در صورتی که آن را جدا کند جایز است.»

۵۶۱- (۶) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بخشش پدر به فرزندش سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

در حال سلامتی آن مال اوست، هر کار که بخواهد با آن می‌کند، ولی در حال بیماری جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این روایت صریح در کراهت است نه حرمت.»

---

(۱). ابواب ۸- ۱۰ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۰۵

۵۶۲- (۷) در کتاب دعائم الاسـلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ کسی که هنگام مرگ ثلث برده‌اش را آزاد می‌کنـد، سؤال شـد- مقصود کسـی است که چیز دیگری ندارد- امام علیه السـلام فرمود: «ثلث آن آزاد می‌شود و دو سوم باقیمانده متعلق به وارثان است.»

۵۶۳- (۸) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی تمام دارایی خود را که تعداد شش برده بود در حـال بیمـاری آزاد کرد. پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله آنهـا را به سه بخش تقسـیم کرد و میان‌شان قرعه انـداخت و به این وسیله دو برده را آزاد کرد و چهار نفر را برده کرد.»

۵۶۴- (۹) ابوولّاد گویـد: «از امـام صادق علیه السـلام سؤال کردم: مردی به همسـرش بـدهکار است و آن زن در حال بیماری او را بی‌حساب می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: بلکه آن را به وی ببخشد، پس هبه آن زن به شوهرش صحیح است و از ثلث مالش به حساب می‌آید، اگر چیزی از خود برجای گذاشته است.»

۵۶۵- (۱۰) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی سؤال شد که در حال بیماری همسرش را از بابت مهریه‌اش بی‌حساب می‌کند. امام علیه السلام فرمود: نه.»

۵۶۶- (۱۱) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی مهریه همسرش یا بخشی از آن را بدهکار است و همسرش در حال بیماری وی را از بابت بدهی‌اش بی‌حساب می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: نه. ولی اگر به وی ببخشد، جایز است و از ثلث مالش به حساب می‌آید.»

در کتاب المقنع نیز این روایت را نقل کرده است.

ارجاعات

گذشت: در روایت دوم از باب چهارم از ابواب هبات این گفته که: «شخصی برخی از فرزندانش را در بخشش و هدیه بر برخی دیگر ترجیح می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که سالم است اشکال ندارد. هرگونه که بخواهد در مالش تصرف می‌کند، ولی اگر در حال بیماری مرگ باشد، جایز نیست.»

و در روایت سوم فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه در حال سلامتی به وی ببخشد، جایز است.»

و در روایت چهل و دوم از باب یکم این گفته که: «آیا حق دارد اموالش را برای بستگانش قرار دهد؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۰۷

امام علیه السلام فرمود: آن مال اوست، هر کار که بخواهد با آن می‌کند تا مرگش فرارسد. همانا صاحبِ مال تا زنده است هر کار که بخواهد با مالش انجام می‌دهد، اگر بخواهد می‌بخشد و اگر بخواهد صدقه می‌دهد و اگر بخواهد به حال خود رها می‌کند تا مرگش فرارسد.»

در روایت چهل و چهارم این گفته که: «شخصی در حال بیماری بخشی از مالش را می‌بخشد.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه آن را جدا سازد، جایز است و اگر به آن وصیت کند، از ثلث مالش خواهد بود.»

و در روایت پنجاه و یکم و پنجاه و دوم آنچه بر عدم جواز آزاد کردن همه بردگان هنگام مرگ دلالت می‌کند.

و در روایت سوم از باب پنجم فرموده امام علیه السلام که: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است و آن را جدا می‌کند.»

و در روایت بیست و دوم این گفته که: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است.

اگر تمام آن را وصیت کند، برایش جایز است.»

در باب نهم و دهم از ابواب وصیت مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در باب هجدهم از ابواب وصیت و باب پنجاهم از ابواب آزاد کردن برده مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۲ حکم تغییر وصیت

۵۶۷- (۱) ابن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام حکم کرد تدبیر برده «۱» از ثلث مال میّت است و انسان تا زنده است می‌تواند وصیتش را نقض کند، بر آن بیفزاید یا از آن بکاهد.»

۵۶۸- (۲) یونس از یکی از دوستانش از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان تا زنده است اند می‌تووصیتش را تغییر دهد، برده‌ای را- که دستور به برده بودنش داده است- آزاد کند و کسی را که دستور آزادیش را صادر کرده است، به حال بردگی باقی گذارد، به کسی که محرومش ساخته ببخشد و کسی را که به وی بخشیده است، محرومش سازد (و از آن بازگردد).» در گزارش دیگری این حدیث با این افزوده روایت شده است: «تا وقتی که از آن بازنگشته است.»

---

(۱). یعنی حکم به آزادی برده پس از مرگ- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۰۹

۵۶۹- (۳) عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت‌کننده می‌تواند از وصیتش بازگردد، خواه سالم باشد یا بیمار.»

۵۷۰- (۴) برید عجلی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت‌کننده- تا زنده است- می‌تواند از آن بازگردد یا بر آن بیفزاید.»

۵۷۱- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «انسان می‌تواند از وصیتش بازگردد و هر چه از آن را می‌خواهد تغییر دهد- خواه سالم باشد یا بیمار- پس او اختیاردار آن است و وصیتی که پس از آن بمیرد از ثلث مال وی خارج می‌شود.»

۵۷۲- (۶) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: اگر در این بیماری مرگ من فرارسید، فلان برده‌ام آزاد است.

امام علیه السلام فرمود: از وصیتش هرچه بخواهد، تغییر می‌دهد و هرچه بخواهد، اجازه می‌دهد.»

۵۷۳- (۷) عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اصل وصیت این است که انسان هر برده‌ای را که می‌خواهد آزاد کند و هرکاری را که می‌خواهد انجام دهد و برده‌ای را که آزاد کرده به بردگی بازگرداند و آن را که در بردگی نگه‌داشته آزاد سازد.»

۵۷۴- (۸) عبدالرحمان بن سیابه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی بیمار شود و به آزاد کردن برده یا صدقه دادن وصیت کند، پس تا زنده است می‌تواند آزاد کرده و صدقه خود را بازگرداند و هر تصرفی می‌خواهد در آن انجام دهد و اصل وصیت نیز به همین گونه است.»

۵۷۵- (۹) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی برده‌اش را مُدَبَّر قرار می‌دهد و سپس به بهای آن نیازمند می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: او برده اوست اگر بخواهد او را می‌فروشد و اگر بخواهد آزادش می‌کند و اگر بخواهد وی را تا زمان مرگش نگه می‌دارد و پس از مرگش از ثلث وی آزاد می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱۱

۵۷۶- (۱۰) سعید بن یسار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی به دیگری می‌دهد و می‌گوید: این مال را به تو می‌دهم تا ذخیره و پس‌اندازی برای دو دخترم- فلانی و فلانی- باشد.

آن‌گاه پس از پرداخت مال، آن شخص تصمیم می‌گیرد بیست و پنج دینار (یا صدو بیست پنج دینار) از آن را بگیرد و با آن کنیزی برای نوه پسری‌اش بخرد. آن مرد این کار را انجام می‌دهد و می‌میرد. پس از مرگ وی میان دختران وی یا یکی از آنها و نوه‌اش دعوا می‌شود. دختران می‌گویند: (وای بر تو! به خدا سوگند!) آمیزش تو با این کنیز حرام است، زیرا پدر ما از مالی که برای ما به

فلانی سپرد آن را برای تو خرید. پس کنیز را از آن مال خرید و تو به صورت حرام با آن آمیزش می‌کنی و برایت حلال نیست.

با این سخن آن جوان از کنیز جدا شد، در این باره نظر شما چیست؟

امام علیه السلام فرمود: مگر کسی که مال را پرداخت پدر دو دختر و پدربزرگ جوان نیست و او کنیز را خرید؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که پدربزرگش خودش آن مال را پرداخته و خودش گرفته است با کنیزش آمیزش کند.»

۵۷۷- (۱۱) علی بن سالم گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: پدرم سه وصیت کرده است به کدام یک از آنها عمل کنم؟

امام علیه السلام فرمود: به آخرین آنها عمل کن.

گفتم: آن، از همه آنها کمتر است.

امام علیه السلام فرمود: هرچند کمترین باشد.»

۵۷۸- (۱۲) محمد بن عیسی بن عبید گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: (خداوند مرا فدایت گرداند!) شخصی مقدار معینی از اموالش را برای شما وصیت کرد و برای پدر و مادرش نیز وصیت کرد، سپس وصیتش را تغییر داد و کسی را که به وی بخشیده بود، محروم کرد و کسی را که محروم کرده بود، به وی بخشید، آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: در همه این کارها اختیار با اوست تا مرگش فرا رسد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱۳

ارجاعات

گذشت: در روایات باب پیشین مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایات باب بعدی مناسب آن خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب شصتم فرموده امام علیه السلام که: «وصیت برای وارثی است که برایش وصیت شده است مگر آن‌که پیش از مرگ از وصیتش بازگردد.»

و در روایت نهم از باب یکم از ابواب تدبیر فرموده معصوم علیه السلام که: «همانا او مانند شخصی است که وصیتی کرده است، پس اگر نظرش تغییر کند و پیش از مرگش آن را تغییر دهد، مقداری که از آن بازگشته باطل می‌شود.»

سایر روایات آن باب را نیز بنگر زیرا با این بحث تناسب دارد.

و در روایت یکم از باب دوم این گفته به امام علیه السلام که: «کسی که مادرشان را تدبیر کرده است آیا اند می‌تودر صورت نیاز از تدبیر خویش بازگردد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

باب ۱۳ جواز وصیت برای وارث

خداوند حکیم می‌فرماید:

هرگاه مرگ یکی از شما فرارسید در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه، بر وی نوشته شده که برای پدر و مادر و بستگانش به طور پسندیده وصیت کند، این کار برای پرهیزگاران لازم است «۱».

۵۷۹- (۱) ابوولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا انسان می‌تواند چیزی را برای وارثش وصیت کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری یا فرمود: برای وی جایز است.»

۵۸۰- (۲) ابوبصیر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا وصیت برای وارث جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: آری.»

۵۸۱- (۳) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ وصیت برای وارث سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: جایز است.»

این روایت از محمد بن مسلم نیز نقل شده است.

۵۸۲- (۴) محمد بن مسلم حدیث پیشین را از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است و پس از

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱۵

نقل آن از امام باقر علیه السلام می‌افزاید: «سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «اگر ثروت انبوهی از خود بر جای گذاشت برای پدر و مادر و بستگانش وصیت کند.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۴۱۵

این حدیث از ابن بکیر نیز روایت شده است. مرحوم صدوق قدس سره پس از نقل این روایت می‌فرماید:

«مولف این کتاب گوید: حدیثی که روایت شده: وصیتی برای وارث نیست. مخالف با این روایت نیست بلکه معنای آن این است که وصیت برای وارث بیش از ثلث جایز نیست همان گونه که برای غیر وارث نیز بیش از ثلث جایز نیست.»

۵۸۳- (۵) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وصیت کردن چیزی برای وارث اشکال ندارد.»

۵۸۴- (۶) ابوولّاد حناط گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ میّتی سؤال کردم که چیزی را برای دخترش وصیت کرده بود، امام فرمود: جایز است.»

در ابتدای باب، نظیر این روایت هست با این تفاوت که در سؤال آمده بود: «برای وارث وصیت می کند.»

۵۸۵- (۷) عبدالرحمان بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از ایشان سؤال کردم: «زنی به مادرش می گوید: اگر پس از من زنده بودی کنیزم مال تو باشد. امام علیه السلام در این باره حکم کرد که این جایز است و اگر دختر پس از مادرش زنده بود کنیز متعلق به اوست.»

۵۸۶- (۸) در کتاب تحف العقول روایت می‌شود که در بخشی از سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله در حجهٔ الوداع آمده است: «... ای مردم! خداوند برای هر وارثی سهمش را از میراث قرار داد و برای هیچ وارثی وصیت به بیش از ثلث جایز نیست.

و فرزند، منسوب به شوهر است و زناکار، سزاوار سنگ است.

هرکس خود را به غیر پدرش نسبت دهد و هرکس سرپرستی و دوستی غیر سرپرستانش را بپذیرد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او خواهد بود و خداوند از وی هیچ توبه و فدیه‌ای را نمی‌پذیرد.»

۵۸۷- (۹) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که در حال بیماری [مرگ] برای وارثش به بدهی اعتراف می کند.

امام علیه السلام فرمود: هیچ وصیت و اعترافی برای وارث جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر تقیه حمل کرده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱۷

۵۸۸- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هیچ وصیتی برای وارث نیست.»

۵۸۹- (۱۱) در تفسیر آیه: «هرگاه مرگ یکی از شما فرارسید، در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه بر وی نوشته شده که برای پدر و مادر و بستگانش وصیت کند.»

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «این آیه منسوخ است، آیه فرایض که همان بیان میراث‌هاست آن را نسخ کرده است.»

«پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر تغییردهندگان آن است.»

مقصود وصیّ است.

ارجاعات

گذشت: در روایات باب چهارم از ابواب هبات مناسب با این بحث هست و در بسیاری از روایات باب یکم از ابواب وصیت مطالبی است که با عموم و اطلاق بر این بحث دلالت می‌کند و روایات باب بعدی را بنگر.

و در روایت دوازدهم از باب دوازدهم این گفته که: «شخصی مقدار معینی از مالش را برای بستگان پدر و مادریش وصیت می‌کند و سپس وصیتش را تغییر می‌دهد ...

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: وی در همه این کارها اختیاردار است تا مرگش فرارسد.»

می‌آید:

و در روایت دوم از باب بیست و ششم فرموده امام علیه السلام که: «وصیتی برای وارث نیست.»

باب ۱۴ ادلّه اثبات وصیت

خداوند عزیز می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسد، هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان، در صورتی که در مسافرت مصیبت مرگ به سراغ‌تان آید و [در ادای شهادت] اگر به آنان بدگمان هستید، پس از نماز آنها را نگه دارید تا به خداوند سوگند یاد کنند که: ما بیان حق را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم هرچند [به زیان] بستگان‌مان باشد و گواهی خدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت از گناهکاران خواهیم بود.

اگر معلوم شد که آن دو گناهکارند، دو نفر دیگر به جای آنها قرار می‌گیرند از کسانی که دو نفر اولِ نزدیکِ به میت به آنها خیانت کردند آن‌گاه به خدا سوگند یاد می‌کنند که: حتماً شهادت ما از شهادت آنها به حق نزدیک‌تر است و ما تجاوز نمی‌کنیم که در این صورت حتماً از ستمگران خواهیم بود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱۹

این روش به این‌که شهادت را به طور صحیح ادا کنند یا از بازگشت سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است و تقوا پیشه کنید و حرف‌شنو باشید و خداوند گروه نافرمانان را هدایت نمی‌کند «۱».

۵۹۰- (۱) یحیی بن محمد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و باشکوه سؤال کردم: «ای کسانی که

ایمان آوردید، در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان ...»

امام علیه السلام فرمود: مقصود از دو نفر از شما، مسلمان است و از غیر خودتان از اهل کتاب و اگر از اهل کتاب کسی را نیافتید، از مجوسیان؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ مجوسیان به همان روش اهل کتاب در مورد جزیه عمل کرد و این در صورتی است که در سرزمین غربت مرگ کسی فرارسد و دو نفر مسلمان را نیابد. در این صورت دو نفر از اهل کتاب را گواه می‌گیرد. اگر به آنها گمان بد دارید، پس از نماز (عصر) نگه داشته می‌شوند تا به خداوند سوگند یاد کنند که: ما بیان حقیقت را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم هرچند [به زیان] بستگان‌مان باشد و شهادت خدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت حتماً از گناهکاران خواهیم بود. امام علیه السلام فرمود: این در صورتی است که ولیّ میّت در شهادت آنان شک کند و اگر معلوم شود که آنان گواهی باطل داده‌اند، حق مخالفت با شهادت آنان را ندارد تا این‌که دو شاهد بیاورد و به جای آنها قرار دهد. پس آنان به خدا سوگند یاد می‌کنند که: حتماً شهادت ما از شهادت آنان به حق نزدیک‌تر است و ما تجاوز نمی‌کنیم که در این صورت حتماً از ستمگران خواهیم بود.

پس وقتی این کار را انجام داد، گواهی دو نفر اول نقض و شهادت دو نفر دوم ثابت می‌شود. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «این روش به این‌که شهادت را به طور صحیح ادا کنند یا از بازگشت سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است.»

این روایت از علی بن سالم از شخصی از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت نیز نقل شده است.

۵۹۱- (۲) ابن فضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت پیشین را تا جمله: «در سرزمین غربت مرگ کسی فرارسد» روایت می‌کند و سپس می‌افزاید: «آن‌گاه به جستجوی دو مرد مسلمان بپردازد تا آنان را بر وصیتش گواه بگیرد ولی اگر دو نفر مسلمان نیابد تا گواه بگیرد، در این صورت دو نفر از اهل کتاب.»

حمران از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «و آن دو نفر که از شما نیستند، از اهل کتاب هستند و این تنها در صورتی است که مرگ شخص مسلمانی در سرزمین غربت فرارسد، پس به جستجوی دو مرد مسلمان بپردازد تا بر وصیتش گواه بگیرد ولی دو نفر مسلمان نیابد؛ در این صورت باید دو مرد ذمی از اهل کتاب و مورد رضایت خودشان را شاهد بگیرد.»

---

(۱). مائده ۵/ ۱۰۸- ۱۰۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲۱

۵۹۲- (۳) حمزهٔ بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و باشکوه سؤال کردم: «دو نفر عادل از خودتان یا دو نفر از غیر خودتان.»

امام علیه السلام فرمود: دو نفر از خودتان، مسلمان هستند و دو نفر از غیر خودتان از اهل کتاب هستند و فرمود: این تنها در صورتی است که شخص مسلمانی در سرزمین غربت مرگش فرارسد، پس به جستجوی دو مرد مسلمان بپردازد تا آنان را بر وصیتش گواه بگیرد ولی دو مسلمان نیابد، در این صورت باید دو مرد ذمی از اهل کتاب و مورد رضایت در میان خودشان را بر وصیتش گواه بگیرد.»

حمران از امام صادق علیه السلام این حدیث را بدون جمله اول روایت کرده است.

۵۹۳- (۴) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «ای کسانی که ایمان آوردید! در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید، هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان را گواه بگیرید یا دو نفر از غیر خودتان ...»

گفتم: مقصود از دو نفر دیگر از غیر خودتان کیانند؟

امام علیه السلام فرمود: آنها کافر هستند.

گفتم: مقصود از دو نفر عادل از خودتان کیانند؟

فرمود: دو نفر مسلمان.»

این حدیث از ابواسامه از امام صادق علیه السلام و بخش اول آن از زید شحّام از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

۵۹۴- (۵) ضریس کنّاسی گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: آیا شهادت اهل یک دین علیه شخصی از غیر دین‌شان صحیح و نافذ است؟

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر آن‌که در آن حال، دیگری یافت نشود، پس اگر غیر آنان یافت نشد گواهی‌شان در مورد وصیت جایز است؛ زیرا از میان رفتن حق شخص مسلمان شایسته نیست و وصیت وی باطل نمی‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲۳

۵۹۵- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ این سخن خداوند: «یا دونفر دیگر از غیر خودتان» فرمود: «مقصود اهل کتاب است.

امام باقر علیه السلام فرمود: هرکس در مسافرت مرگش فرارسد و مسلمانی را برای گواه گرفتن نیابد، از این رو دو نفر ذمی را گواه بگیرد، شهادت آنان در مورد وصیت جایز است همان گونه که خداوند باعزت و باشکوه فرمود.

و امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه شخصی در سرزمین غربت- که مسلمانی در آنجا نیست- مرگش فرارسد، پس افراد غیرمسلمانی را بر وصیت خود گواه گیرد. آن شاهدان به خدا سوگند داده می‌شوند:

ما جز به حق شهادت نمی‌دهیم و فلانی به چنین و چنان وصیت کرد و این است تفسیر سخن خداوند باعزت و باشکوه: «دو نفر عادل از خودتان یا دو نفر دیگر از غیر خودتان» تا آنجا که می‌فرماید: «تا به خداوند سوگند یاد کنند.»

۵۹۶- (۷) در تفسیر این سخن خداوند تبارک و تعالی: «یا دو نفر دیگر از غیر خودتان» هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان در شهر غریبی بود که مسلمان در آنجا یافت نمی‌شد، شهادت غیر مسلمان بر وصیت جایز است.»

۵۹۷- (۸) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت اهل یک آیین سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: جز بر پیروان همان آیین جایز نیست ولی اگر غیر از آنها یافت نشد، گواهی‌شان در مورد وصیت جایز است؛ زیرا از میان رفتن حق احدی شایسته نیست.»

۵۹۸- (۹) حلبی و محمد بن مسلم گویند: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردیم: آیا گواهی پیروان یک آیین بر پیروان آیین دیگر جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، در صورتی که از پیروان آیین خودشان کسی یافت نشود، شهادت دیگران جایز است؛ زیرا از میان رفتن حقّ احدی شایسته نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲۵

۵۹۹- (۱۰) در کتاب بصائر الدرجات از معصوم علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «این‌که گفتی آنان گواهی گروهی از خود را به سود برخی دیگر و به زیان بیگانگان از خود حلال می‌شمارند این نیست مگر به دلیل سخن خداوند باعزت و باشکوه: «ای کسانی که ایمان آوردید! در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید، هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان، در صورتی که در مسافرت، مصیبت مرگ به سراغ‌تان آید.»

و آن به این صورت است که هرگاه در مسافرت مرگش فرارسد، باید گواهان وی دو نفر عادل از آیین او باشند، پس اگر نیافتند،

آن‌گاه دو نفر از اهل قرآن از غیر اهل ولایت. «اگر به آنان گمان بـد داریـد، آنها را پس از نماز نگه دارید تا به خداوند سوگند یاد کنند که: ما بیان حقیقت را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم.»

هرچند در برابر آن بها، اندکی باشد.

«هرچنـد [به زیان] بسـتگان‌مان باشـد و گواهی خـدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت حتماً از گناهکاران خواهیم بود.» آن‌گاه اگر معلوم شـد که آنان گناهکارنـد، دو نفر دیگر از نزدیکان میّت که به آنها خیانت شـده است به جای آنها قرار می‌گیرنـد. «تا به خـدا سوگنـد یـاد کننـد که گـواهی مـا از گواهی آنهـا به حقیقت نزدیـک‌تر است و مـا تجـاوز نمی‌کنیم که در این صورت از سـتمگران خواهیم بود. این روش در این‌که به حق شهادت دهند یا از بازگرداندن سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است و پرهیزگاری پیشه کنید و حرف‌شنو باشید.» ...

ارجاعات

می‌آید:

در روایات دو باب بعدی و باب هفدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت چهارم از باب چهل و پنجم این نوشـته به امام علیه السلام که: «آنچه صاحب آن کنیز در حال حیات خود به وی پاداش دهد پسندیده و متعلق به آن کنیز است و شهادت مرد و زن و برده در مورد آن پذیرفته می‌شود، در صورتی که مورد اتهام نباشند.»

و در روایات باب بیست و چهارم از ابواب شـهادات مطالبی که دربارهٔ اعتبار عدالت در شاهد دلالت می‌کند و در روایات باب سـی و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۱۵ حکم شک ولیّ میّت نسبت به دو شاهد ذمّی

۶۰۰- (۱) علی بن ابراهیم با سـند خود روایت می‌کند که: «تمیم‌داری و ابن بیدی و ابن ابی ماریه با هم به مسافرت رفتند. تمیم‌داری مسلمان بود و ابن بیدی و ابن ابی ماریه نصرانی بودند. تمیم داری در

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲۷

این سفر یک خورجین پر از جنس و یک ظرف طلاکاری شده و گردنبندی برای فروش در یکی از بازارهای عرب همراه داشت، تا این‌که به شـدت بیمـار شـد. هنگـام مرگ امـوال خـود را به ابن بیـدی و ابن ابی مـاریه داد و از آنهـا خواست که به دست وارثـانش برساننـد. آنان وقتی به مدینه آمدند آن ظرف و گردنبند را برداشـتند و بقیه اجناس را به وارثان وی تحویل دادند وقتی خانواده تمیم ظرف و گردنبنـد را در میان وسایل نیافتنـد، به آن دو نفر گفتنـد: آیا خویشاوند ما مدت طولانی بیمار بود که مال بسـیاری برای آن هزینه کرد؟

آن دو گفتند: نه بیش از چند روز اندک بیماری وی طول نکشید.

خانواده تمیم گفتند: آیا در این سفر چیزی از وی به سرقت رفت؟

آن دو گفتند: نه.

گفتند: آیا تجارت زیانباری انجام داد؟

آن دو گفتند: نه.

آنها گفتند: ما باارزش‌ترین چیزهای او را نمی‌یابیم، ظرف طلاکاری‌شده که جواهرات در آن به کار رفته و گردنبند.

آن دو گفتند: هرچه او به ما داد به شما تحویل دادیم.

خانواده تمیم آن دو نفر را نزد پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله آوردند و آن حضرت آنان را سوگند داد. آنها نیز سوگند یاد کردند

و پیامبر صلی الله علیه و آله رهایشان کرد. سپس آن ظرف و گردنبند نزد آن دو نفر مشاهده شد. خانواده تمیم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آنچه ما ادعا می‌کردیم نزد ابن بیدی و ابن ابی ماریه مشاهده شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره منتظر حکم خداوند شد تا این‌که خداوند تبارک و تعالی این آیه را فرو فرستاد: «ای کسانی که ایمان آوردید! در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان در صورتی که در مسافرت مصیبت مرگ به سراغ‌تان آید.»

پس خداوند شهادت اهل کتاب را تنها در مورد وصیت آزاد گذاشته، وقتی در مسافرت باشد و مسلمانی نیابد.

«و [در ادای شهادت] اگر به آنان بدگمان هستید، پس از نماز آنها را نگهدارید تا به خداوند سوگند یاد کنند که: «ما بیان حقیقت را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم، هرچند [به زیان] بستگان‌مان باشد و گواهی خدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت حتماً از گناهکاران خواهیم بود.»

این گواهی نخست است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را اجرا کرد.

«اگر معلوم شد که آنان گناهکارند.» یعنی سوگند دروغ یاد کردند.

«دو نفر دیگر به جای آنان قرار می‌گیرند.» یعنی از نزدیکان مدعی.

«از کسانی که دو نفر اولِ نزدیک به میّت به آنها خیانت کردند، آن‌گاه به خدا سوگند یاد می‌کنند.» به خدا سوگند یاد می کنند که آنها نسبت به دو نفر اول به این ادعا سزاوارترند و آن دو سوگند، دروغ یاد کردند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲۹

«حتماً شهادت ما از شهادت آنها به حقیقت نزدیک‌تر است و ما از حق، تجاوز نمی‌کنیم که در این صورت حتماً از ستمگران خواهیم بود.»

آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خانواده تمیم داری فرمان داد آن گونه که به آنها دستور می‌دهد، سوگند یاد کنند. آنان نیز سوگند یاد کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گردنبند و جام را از ابن بیدی و ابن ابی ماریه گرفت و به خانواده تمیم تحویل داد.

«این روش به این‌که شهادت را به طور صحیح ادا کنند یا از بازگشت سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است.»

این روایت در تفسیر قمی با تفاوت اندکی روایت شده است و در آن، نماز به نماز عصر تفسیر شده است.

همچنین اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام در بخشی از یک روایت بلند از امیرمؤمنان علیه السلام این روایت را با اندکی تفاوت نقل کرده است.

ارجاعات

گذشت: در روایات و آیات پیشین مناسب با این بحث هست؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۱۶ اثبات وصیت با شهادت یک نفر مسلمان راستگو

۶۰۱- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخص بیماری تعدادی دینار از من طلبکار بود. آن‌گاه به من گفت: اگر من مُردم، بیست دینار به فلانی بپرداز و بقیه آنها را به برادرم (یا خواهرم) تحویل بده. او مُرد و من هنگام مرگش نزد وی حاضر نبودم. آن‌گاه شخص مسلمان راستگویی نزد من آمد و گفت: آن شخص به من دستور داده به تو بگویم: ده دینار از دینارهایی را که دستور داده بودم به برادرم بپردازی به مسلمانان صدقه بده.

و برادر میّت نمی‌دانست که میّت چیزی نزد من دارد.

امام علیه السلام فرمود: نظر من این است که ده دینار آن را صدقه دهی همان گونه که گفت.»

ارجاعات

می آید:

در روایت چهارم از باب چهل و پنجم این نوشته به امام علیه السلام که: «آنچه صاحبش در زمان حیات خود به وی پاداش داده پسندیده و متعلق به اوست و شهادت مرد و زن و برده دربارهٔ آن پذیرفته است- در صورتی که مورد اتهام نباشند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳۱

باب ۱۷ حکم شهادت زن در وصیت

۶۰۲- (۱) ربعی بن عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت می کند که دربارهٔ شهادت زنی که هنگام وصیت مردی حاضر بود، فرمود: «شهادت آن زن در یک چهارم وصیت میّت پذیرفته است.» (به نسبت شهادت آن زن).

۶۰۳- (۲) ابان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن شاهد بر آن بود، فرمود: «شهادت زن در یک چهارم از وصیت پذیرفته است.» (نسبت به شهادت آن زن).

۶۰۴- (۳) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن شاهد آن بود، این‌گونه حکم کرد که شهادت زن در یک‌چهارم وصیت- در صورتی که مسلمان باشد و در دینداری‌اش متهم نباشد- پذیرفته است.»

۶۰۵- (۴) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن شاهد آن بود، حکم کرد و آن را به نسبت شهادت یک زن- یک چهارم وصیت- مؤثر قرار داد.»

محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن گواه بر آن بود، این‌گونه حکم کرد که شهادت زن نسبت به یک چهارم وصیت مؤثر است.»

۶۰۶- (۵) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «شهادت یک زن در یک چهارم وصیت مؤثر است، در صورتی که دیگری همراه او نباشد.»

۶۰۷- (۶) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: زنی مدعی است که در شهر دیگری برای وی به ثلث وصیت شده و او بینه ندارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳۳

امام علیه السلام فرمود: در یک چهارم آن، ادعایش تصدیق می‌شود.»

۶۰۸- (۷) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «احمد بن هلال به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشت: یک زن شاهد وصیت مردی بود و به جز او دیگری گواه آن نبوده است. برخی از وارثان سخن او را راست می‌انگارند و برخی وی را متهم می کنند.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: نه [پذیرفته نیست] مگر آن‌که یک مرد و دو زن باشند و واجب نیست که شهادت وی نافذ باشد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توجیه این روایت به این است که شهادت وی در تمام وصیت موثر نیست (هرچند پذیرش آن در یک چهارم وصیت جایز است).»

۶۰۹- (۸) محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: یکی از بستگان زنی ادعا کرده که وی هنگام

مرگش وصیت کرده که برده‌اش را از ثلث مالش آزاد کنند و شاهدان وی همگی زن هستند.

امام علیه السلام فرمود: شهادت زنان در این مورد جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر عدم پذیرش شهادت زنان در تمام وصیت- نه در یک چهارم آن- یا بر تقیه حمل کرده است.

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهارم از باب چهل و پنجم این نوشته به امام علیه السلام که: «آنچه را صاحب آن کنیز در حال حیات به وی پاداش داده است پسندیده و متعلق به اوست و شهادت مرد و زن و برده در مورد آن پذیرفته است در صورتی که مورد اتهام نباشند.»

و در روایت هفدهم و نوزدهم از باب نوزدهم از ابواب شهادات این گفته که: «دربارهٔ زنی سؤال کردم که هنگام مرگ تنها یک زن نزد اوست آیا شهادت وی مؤثر است یا نه؟

امام علیه السلام فرمود: شهادت زنان در مورد ولادت و بکارت مؤثر است.»

و در روایت بیستم نظیر آن خواهد آمد.

و سایر روایات این باب را بنگر که مناسب با این بحث است.

باب ۱۸ حکم ادعای دو برده در مورد آزادی خود و باردار بودن کنیز از صاحبش

۶۱۰- (۱) فرقد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی همراه دو برده و کنیزش در مسافرت بود

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳۵

که مرگش فرا رسید و به برده‌هایش گفت: شما برای خشنودی خدا آزاد هستید و گواهی دهید که فرزند این کنیز از من است. پس از مدتی آن کنیز پسری به دنیا آورد ولی وقتی نزد وارثان آن مرد آمدند، آنان منکر سخنان آن دو برده شدند و آنها را به بردگی گرفتند. سپس آن دو برده آزاد شدند و پس از آزادی گواهی دادند که صاحب نخست‌شان آنها را شاهد گرفت که کنیز از وی باردار شده بود.

امام علیه السلام فرمود: شهادت آنان دربارهٔ پسر آن کنیز جایز است و او آن دو را به بردگی نمی‌گیرد، زیرا آنان نسب او را اثبات کردند.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر استحباب حمل کرده است.

۶۱۱- (۲) حلبی گوید: «شخصی درگذشت و یک کنیز و دو برده از خود برجای گذاشت که برادرش آنها را به ارث برد. وی آن دو برده را آزاد کرد و کنیز، پسری به دنیا آورد. آن‌گاه آن دو برده پس از آزادی گواهی دادند که صاحبشان با آن کنیز آمیزش می‌کرد و کنیز از او باردار شده است. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: شهادت آنها جایز است و مانند گذشته به حالت بردگی بازمی‌گردند.»

باب ۱۹ جواز وصیت با اشاره و نوشتن

۶۱۲- (۱) سدیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در حالی که زبان محمد بن علی بن حنفیه بند آمده بود، نزد وی رفتم و به او دستور دادم وصیت کند ولی او پاسخ نداد. آن‌گاه دستور دادم تشتی آوردند و در آن ماسه نرم ریختند. آن را در کنار محمد قرار دادم و به وی گفتم: با دست بنویس.

محمد شخصی را وصی خود قرار داد و وصیتش را نوشت و من در صفحه‌ای از روی آن نوشتم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳۷

۶۱۳- (۲) عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یکی از عموزادگانم نزد من آمد و برای حیّان سراج درخواست اجازه کرد. من نیز به وی اجازه دادم. حیّان وارد شد و به من گفت: ای ابا عبداللّه! می‌خواهم از شما دربارهٔ مطلبی بپرسم که آن را می‌دانم ولی دوست دارم از شما دربارهٔ آن سؤال کنم. به من بگو که آیا عمویت محمد بن علی درگذشت؟ گفتم: پدرم به من گفت که در یکی از مزارعش بود که شخصی نزد وی می‌رود و می‌گوید: عمویت را دریاب.

پدرم گفت: من درحالی نزد وی رفتم که وی بیهوش بود، آن‌گاه به هوش آمد و به من گفت: به مزرعه‌ات بازگرد. ولی من خود داری کردم. تا این‌که برای بار دوم گفت: حتماً باید بازگردی. من بیرون آمدم ولی هنوز به مزرعه نرسیده بودم که نزد من آمدند و گفتند: او را دریاب! وقتی نزد وی بازگشتم، مشاهده کردم زبانش بند آمده است. آن‌گاه تشتی درخواست کرد (یا تشتی آوردند) و شروع به نوشتن وصیتش کرد.

من از آنجا حرکت نکردم تا این‌که چشمانش را بستم و غسل و کفن و نماز و دفنش را انجام دادم.

[آن‌گاه امام صادق علیه السلام فرمود:] پس اگر این مرگ است به خدا سوگند حتما او مُرد.

حیّان به من گفت: خداوند تو را رحمت کند، امر بر پدرت مشتبه شده است.

امام علیه السلام فرمود: گفتم: سبحان اللّه!- شگفتا- تو بر قلبت «صَدْف» وارد می‌کنی.

وی پرسید: وارد کردن «صَدْف» بر قلب چیست؟

گفتم: دروغ».

۶۱۴- (۳) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: شخصی وصیت خود را می‌نویسد، آیا بر وارثان وی واجب است کارهایی را انجام دهند که وی در وصیتش با خط خود نوشته ولی به آنان دستور نداده است؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: اگر فرزند او هستند (یا اگر فرزند دارد) هرچه در نوشته پدرشان می‌یابند- در راه‌های خیر و غیر آن- انجام می‌دهند.»

ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: شخصی با دستخط خویش نوشته‌ای می‌نویسد و به وارثانش نمی‌گوید: این وصیت من است و نمی‌گوید: من وصیت کرده‌ام وفقط نوشته‌ای نوشته است ...» ادامه روایت، همانند روایت پیشین است.

۶۱۵- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «برای کسی که قدرت بر سخن گفتن ندارد، با اشاره وصیت کردن، در صورتی که فهمیده شود صحیح است.»

۶۱۶- (۵) ابو مریم از پدرش روایت می‌کند که گفت: «امامه دختر ابو عاص و زینب دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از حضرت فاطمه علیها السلام همسر علی علیه السلام بود و بعد از امیرمؤمنان علیه السلام با مغیرهٔ بن نوفل ازدواج کرد.

در پایان عمر وی به بیماری بسیار شدیدی مبتلا شد به طوری که زبانش بند آمد. در این حال امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر بالین وی رفتند و او قدرت بر سخن گفتن نداشت. آن‌گاه آن دو امام علیهما السلام

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳۹

شروع کردند به وی بگویند: آیا فلان برده‌ات را با همسرش آزاد کردی؟ آیا دستور به فلان کار و فلان کار دادی؟ و امامه با این‌که شوهرش- مغیره- ناراحت بود و قدرت سخن گفتن نداشت، با سر سخنان آنها را تایید می‌کرد و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام آن را جایز شمردند.»

حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پدرم امام باقر علیه السلام برایم بازگو کرد: امامه دختر ابو عاص بن ربیع و زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از حضرت علی علیه السلام با مغیره بن نوفل ازدواج کرد وی در پایان عمر به بیماری سختی مبتلا شد به طوری که زبانش بند آمد. در این حال امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نزد وی رفتند و او قدرت بر سخن گفتن نداشت. آن‌گاه شروع کردند به وی بگویند: آیا فلان برده‌ات و همسرش را آزاد کردی؟ آیا فلان کار و فلان کار را انجام دادی؟

امامه با این‌که شوهرش از سخنان آن دو امام ناراحت بود با سرش برخی از آنها را تایید می‌کرد و برخی را نمی‌پذیرفت.

من گفتم: آیا امام حسن و امام حسین علیهما السلام آن را اجازه دادند؟

فرمود: آری».

۶۱۷- (۶) محمد بن جمهور با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «فاطمه دختر اسد و مادر امیرمؤمنان علیه السلام نخستین زنی بود که پیاده از مکه به مدینه به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هجرت کرد و نیکوکارترین مردم نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وی از آن حضرت شنید که فرمود: مردم در روز قیامت برهنه همانند روز ولادت محشور می‌شوند.

فاطمه گفت: وای از زشتی و بی‌حیایی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من از خداوند در خواست می‌کنم تا تو را پوشیده برانگیزد.

و شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله از فشار قبر سخن به میان آورد، فاطمه گفت: وای از ضعیفی و ناتوانی.

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: من از خدا درخواست می‌کنم که فشار قبر را از تو بر طرف کند.

روزی فاطمه به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من می‌خواهم این کنیزم را آزاد کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این کار را انجام دهی خداوند در برابر هر عضوی از آن، عضوی از بدن تو را از آتش آزاد می‌کند.

وقتی فاطمه بنت اسد بیمار شد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وصیت و از آن حضرت درخواست کرد تا کنیزش را آزاد کند.

زبان فاطمه در آن حال بند آمده بود و شروع کرد به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کند. آن حضرت نیز وصیت او را پذیرفت.

یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود که علی علیه السلام با چشم گریان نزد وی آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید:

چرا می‌گریی؟

علی علیه السلام گفت: مادرم فاطمه جان سپرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۴۱

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مادر من نیز بود. آن‌گاه به سرعت برخاست و بر بالین وی رفت پیامبر صلی الله علیه و آله به بدن فاطمه نگاه کرد و گریست. سپس به زن‌ها دستور داد او را غسل دهند و فرمود: پس از پایان غسل، بدون اطلاع من کاری انجام ندهید.

وقتی زنان از غسل وی فراغت یافتند، پیامبر صلی الله علیه و آله را آگاه کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از دو پیراهنش (یا بهترین پیراهنش) را که با بدنش در تماس بود به زنان داد و دستور داد فاطمه را در آن پیراهن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: هرگاه مشاهده کردید که من کار بی‌سابقه‌ای انجام دادم، دلیل آن را سؤال کنید.

وقتی زنان از غسل و کفن کردن فاطمه فارغ شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و تابوت او را بر شانه‌اش نهاد و تا وقتی که او را وارد قبر کردند، آن حضرت زیر جنازه‌اش بود. هنگامی که به کنار قبر رسید، تابوت را بر زمین نهاد و وارد قبر شد و در آن

خوابید. سپس برخاست و بدن فاطمه را گرفت در قبر نهاد. آن‌گاه مدت طولانی سرش را روی او خم کرد و آهسته به او گفت: فرزندت، فرزندت (فرزندت).

آن‌گاه از قبر بیرون آمد و بر روی وی خاک ریخت تا صاف شد. سپس بر روی قبرش خم شد و شنیدند که می‌گوید: معبودی جز خدای یگانه نیست. خدایا! من او را به تو می‌سپارم و رفت. مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: مشاهده کردیم کارهایی انجام دادی که تاکنون انجام نداده بودی!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امروز احسان و نیکی ابوطالب از من قطع شد. به درستی که وی به گونه‌ای بود که اگر چیزی در اختیار داشت مرا بر خودش و فرزندانش ترجیح می‌داد. یک روز من از قیامت و محشور شدن مردم به صورت برهنه سخن به میان آوردم. فاطمه گفت: وای از زشتی آن! پس من برای وی ضمانت کردم که خداوند او را پوشیده برانگیزد و از فشار قبر سخن گفتم. فاطمه گفت: وای از ضعف و ناتوانی! پس من ضمانت کردم که خداوند آن را از وی برطرف کند. از این رو او را با پیراهن خود کفن کردم و به همین خاطر در قبرش خوابیدم و بر روی او خم شدم و پاسخ پرسش‌هایش را به او تلقین کردم. از او دربارهٔ خدا سؤال شد پاسخ داد. از پیامبرش سؤال شد پاسخ داد و از امامش سؤال شد، پس بر او اشتباه شد، من به وی گفتم: فرزندت، فرزندت (فرزندت).»

۶۱۸- (۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: مرد یا زنی در هنگام مرگ زبانش بند می‌آید. آن‌گاه یکی از بستگان‌شان شروع می‌کند به وی بگوید: آیا فلان برده و فلان برده را آزاد کردی؟ آیا فلان مال و فلان مال را صدقه دادی؟ او نیز با اشاره سر برخی را تایید می‌کند و برخی را نمی‌پذیرد. آیا این‌گونه وصیت جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، آن جایز است.»

باب ۲۰ حکم وصی قرار دادن بالغ و نابالغ

۶۱۹- (۱) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: «شخصی فرزندانش را- که بالغ و

نابالغ هستند- وصی خود قرار داد. آیا فرزندان بالغ می‌توانند پیش از بالغ شدن کودکان وصایای وی را انجام دهند و بدهی کسانی را که بدهی‌شان با شاهدان عادل به اثبات رسیده بپردازند؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: برای فرزندان بالغ لازم است بدهی پدرشان را بپردازند و به این خاطر آن را نگه ندارند.»

۶۲۰- (۲) علی بن یقطین گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: مردی زنی را وصی خود قرار داد و کودکی را در انجام کارها با او شریک کرد.

امام علیه السلام فرمود: این کار جایز است و آن زن به وصیت عمل می‌کند و منتظر بلوغ کودک نمی‌ماند پس وقتی که کودک بالغ شد حق عدم پذیرش ندارد مگر نسبت به چیزهایی که در وصیت میّت جابه‌جایی و تغییر صورت گرفته است که وی آنها را به وصیت میّت بازمی‌گرداند.»

در کتاب المقنع و فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی زنی را همراه کودک نابالغی وصی خود قرار دهد، پس برای زن جایز است که به وصیت عمل کند و منتظر بلوغ غلام نماند ...» ادامه عبارت، مانند روایت پیشین است.

۶۲۱- (۳) زیاد بن ابی حلال گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه امیرمؤمنان علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را نیز وصی خود قرار داد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: با این‌که آنان در آن سن بودند.

امام علیه السلام فرمود: آری ولی برای غیر آن دو در کمتر از پنج سال جایز نیست.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب شصت و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۱ دو وصی و انجام وصیت

۶۲۲- (۱) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: «شخصی درگذشت و دو نفر را وصی خود قرار داد. آیا هر یک از آنها جداگانه می‌توانند در نیمی از ماترک میّت تصرف کنند؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۴۵

امام علیه السلام مرقوم فرمود: برای آنها سزاوار نیست با نظر میّت مخالفت کنند و باید بر اساس آنچه وی به آنها دستور داده است عمل کنند. انشاءالله.»

۶۲۳- (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی دو نفر را وصی خود قرار دهد آنان حق ندارند به طور جداگانه در نیمی از ماترک میّت تصرف کنند و برای آنان لازم است آن گونه که میّت وصیت کرده است به آن عمل کنند.»

۶۲۴- (۳) برید بن معاویه گوید: «شخصی درگذشت و دو نفر را وصیّ خود قرار داد (یا من و دیگری را وصی خود قرار داد). یکی از آنان به دیگری گفت: نیمی از ماترک میّت را بردار و نیم دیگر را در اختیار من بگذار ولی دیگری نپذیرفت و از امام صادق علیه السلام در این باره سؤال کردند. امام علیه السلام فرمود: او چنین حقی دارد.» «۱»

۶۲۵- (۴) صفوان بن یحیی گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی به دیگری بدهکار است. طلبکار می‌میرد و دو نفر را وصی خود قرار می‌دهد آیا جایز است بدهکار بدهی خود را به یکی از آنها به طور جداگانه تحویل دهد؟

امام علیه السلام فرمود: صحیح نیست مگر آن‌که حاکم مالِ میّت را تقسیم کرده و به هر یک از آنان اختیار نیمی از آن را داده باشد یا به دستور حاکم، آن دو با هم کار کنند.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت آن است که اگر حاکم عادل آن را تقسیم کرده است، آن جایز است و اگر حاکم جور تقسیم کرده است، تصرف در آن به خاطر نوعی تقیه جایز است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب شصت و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

(۱). احتمال دارد ضمیر «له» به آن کسی بازگردد که پیشنهاد تقسیم ماترک را ارایه داد، همان گونه که مرحوم صدوق این‌گونه فهمیده و فرموده است: «من به این روایت فتوا نمی‌دهم بلکه به دستخط حسن بن علی علیه السلام- [روایت اول] که نزد من است فتوا می‌دهم و احتمال دارد ضمیر به کسی بازگردد که از پذیرش آن پیشنهاد خودداری کرد همان گونه که مرحوم شیخ طوسی احتمال داده است و بنابراین منافاتی میان این روایت و روایت صفار از امام حسن عسکری علیه السلام نیست.»- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۴۷

باب ۲۲ وجوب پذیرش وصیت پدر از سوی فرزند

۶۲۶- (۱) علی بن ریان گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: شخصی فرزندش را به پذیرش وصیت خود فرامی‌خواند. آیا فرزند می‌تواند وصیت پدرش را نپذیرد؟
امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: حق نپذیرفتن آن را ندارد.»
۶۲۷- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه شخصی فرزندش را به پذیرش وصیت خود فراخواند، فرزند حق خودداری از پذیرفتن ندارد.»
ارجاعات
گذشت: در روایت زید نهم از باب دوازدهم از ابواب امر به معروف فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «از دستور پدر و مادرت سرپیچی نکن و اگر به تو دستور دادند که از تمام دنیایت بگذری این کار را بکن.»
می‌آید:
در روایت سی و پنجم از باب هفتاد و دوم از ابواب احکام اولاد فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «از پدر و مادرت اطاعت کن و در حال حیات آنان و پس از مرگ‌شان به آنان نیکی کن و اگر به تو دستور دادند که از خانواده و اموالت بگذری این کار را بکن که آن از ایمان است.»
و سایر روایات آن باب و باب هفتاد و چهارم را بنگر.

باب ۲۳ حکم وصی قرار دادن زن و شرابخوار

۶۲۸- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «زن، وصیّ قرار داده نمی‌شود؛ زیرا خداوند باعزت و باشکوه می‌فرماید: «اموال‌تان را به سفیهان ندهید.»
مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر نوعی کراهت یا تقیه حمل کرده است.
۶۲۹- (۲) در کتاب من لا- یحضره الفقیه روایت می‌شود که از امام باقر علیه السلام دربارهٔ تفسیر این سخن خداوند سؤال شد: «اموال‌تان را به سفیهان ندهید.» امام علیه السلام فرمود: «آنها را به شرابخوار و زنان ندهید.
سپس فرمود: چه کسی سفیه‌تر از شرابخوار است؟!»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۴۹
۶۳۰- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام رفاعه را به قضاوت اهواز منصوب کرد، در نامه‌ای به وی نوشت: حرص و طمع را کنار گذار و با هواهای نفسانی مخالفت کن و علم را به وقار و آرامش بیارا ... هرکس زن احمقی را امین بشمارد و با وی مشورت کند و سخنش را بپذیرد، پشیمان می‌شود ...»
۶۳۱- (۴) ابو ایّوب نحوی گوید: «در دل شب ابوجعفر منصور به دنبال من فرستاد وقتی نزد او رفتم وی نامه‌ای در دست بر روی تختی نشسته بود و شمعی در مقابلش بود. هنگامی که به وی سلام کردم نامه را به طرف من انداخت و با چشمان گریان به من گفت: این نامه محمد بن سلیمان است که خبر درگذشت جعفر بن محمد علیه السلام را به ما گزارش کرده است. آن‌گاه سه مرتبه گفت: ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم!
و ادامه داد: «مانند جعفر بن محمد علیه السلام کجاست؟ سپس به من دستور داد نامه‌ای بنویسم. من عنوان نامه را نوشتم و منصور گفت: بنویس که اگر جعفر بن محمد یک نفر معین را وصی خود قرار داده است او را فرابخوان و گردنش را بزن!
جواب نامه منصور آمد: وی پنج نفر را وصی خود قرار داده است که ابوجعفر منصور یکی از آنهاست و محمد بن سلیمان، عبداللّه،

موسی و حمیده بقیه آنهایند.»

۶۳۲- (۵) در کتاب المقنع روایت می‌شود که به یکی از امامان نوشته شد: «زنی درگذشت و پانصد درهم به زن شوهر و فرزنددار دیگری داد و به وی وصیت کرد بخشی از آن را به یکی از دخترانش بدهد و بقیه آن را برای امام علیه السلام بفرستد.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث آن را برای امام علیه السلام بفرستد و بقیه را بر اساس سهم‌های خدا میان وارثان تقسیم کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایت دهم از باب پنجم این نوشته به امام علیه السلام که: «زنی پانصد درهم به زن دیگری داد و به وی وصیت کرد ... امام در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث آن را برای من می‌فرستد و بقیه را بر اساس سهم‌های خدا میان وارثانش تقسیم می‌کند.»

و در روایت دوم از باب بیستم فرموده امام علیه السلام که: «آن جایز است و آن زن به وصیت عمل می‌کند و منتظر بالغ شدن کودک نمی‌ماند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵۱

باب ۲۴ حکم وصی قرار دادن حاضر و غایب

۶۳۳- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی فرد غایبی را وصی خود قرار دهد، وی حق نپذیرفتنِ آن را ندارد و اگر کسی را که در شهر است وصی خود قرار دهد، وی اختیار دارد، اگر بخواهد می‌پذیرد و اگر نخواست نمی‌پذیرد.»

۶۳۴- (۲) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی برادر غایبش را وصی خود قرار دهد وی نمی‌تواند آن را نپذیرد؛ زیرا اگر حاضر بود و نمی‌پذیرفت، میّت دیگری را می‌یافت.»

۶۳۵- (۳) اسماعیل گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی هنگام مرگ، فرزند و دو برادرش را وصی خود قرار می‌دهد. فرزند وی حاضر بود ولی دو برادرش غایب بودند. پس از چند روز دو برادر میّت از بیم آن‌که فرزند میّت بر آنان چیره شود و نتوانند به طور شایسته کار کنند، از پذیرش وصیت وی خودداری کردند. آن‌گاه یکی از عموزاده‌های‌شان- که سخنش در میان آنان پذیرفته است- ضمانت کرد تا جلوی فرزند میّت را بگیرد. دو برادر به این شرط پذیرفتند ولی آن عموزاده جلوی فرزند را نگرفت با این‌که آنان به این شرط پذیرفته بودند و آنان گفتند: ما خود را از وصیت بر کنار می‌کنیم و ترک همه چیزها و بیرون رفتن از زیر بار مسئولیت برای ما حلال است.

آیا برای آنان صحیح است که از آنچه در اختیار دارند و از آنچه در اختیار فرزند است، دست بردارند؟

امام علیه السلام فرمود: آن به عهده تو است، پس به هر شکل ممکن مدارا کن؛ زیرا تو برای این کار پاداش می‌گیری (یا بازخواست می‌شود) باشد که آن «۱» فرزند را فراگیرد.»

۶۳۶- (۴) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «هرگاه شخصی فرد حاضری را وصی خود قرار دهد، او می‌تواند از پذیرش وصیت خودداری کند و اگر وصی، غایب است و وصیت کننده پیش از دیدار با وی بمیرد پذیرش وصیت برای وی لازم است.»

---

(۱). مرحوم علام مجلسی قدس سره مقصود از «ذلک» را نرمی یا پاداش دانسته است و می‌فرماید: «یعنی نرمش یا پاداش، فرزند را فراگیرد پس با تو نرمش کند و به تو تحویل دهد و بر این کار پاداش گیرد و احتمال دارد اسم اشاره به قرینه مقام به مرگ بازگردد. ملاذ الاخیار ۱۵/ ۱۶۵

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵۳

۶۳۷- (۵) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که دیگری را وصی خود قرار داد و او از پذیرفتن آن ناخشنود است فرمود: «در این حال دست از کمک به وی برندارد.»

۶۳۸- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس دیگری را وصی خود قرار دهد، وی در پذیرفتن و نپذیرفتن وصیت اختیار دارد. در صورتی که حاضر باشد. پس اگر در حضور مُوصِی نپذیرفت، برای وی لازم نیست ولی اگر در غیاب وی، او را وصی خود قرار داد و سپس موصّی درگذشت موصّی الیه نمی‌تواند وصیت را نپذیرد، در حالی که موصّی مرده است و آن حقّی از حقوق خداوند گردیده است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یازدهم از باب هفتم از ابواب هبات فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه از شهر [دیگری] برای وی بفرستد او حق نپذیرفتن آن را ندارد.»

باب ۲۵ حکم وصیت خودکشی کننده

۶۳۹- (۱) ابوولّاد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس عمداً خودکشی کند، برای همیشه در آتش دوزخ خواهد بود.

گفته شد: بفرمایید که اگر وصیتی کند و بلافاصله خودکشی کند آیا وصیتش صحیح است؟

امام علیه السلام فرمود: اگر پیش از آن‌که آسیبی- همانند جراحت یا کار دیگری (قتل)- به خود برساند (که شاید کشنده باشد) وصیت کند، وصیت وی در ثلث مؤثر است ولی پس از آسیب رساندن به خود- همانند جراحت یا کاری (قتل) که شاید کشنده باشد- وصیت وی صحیح نیست.»

۶۴۰- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ وصی خودکشی کننده سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «هرگاه پس از آسیب رساندن به خود وصیت کند و بر اثر آن بمیرد، وصیت وی صحیح نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵۵

باب ۲۶ حکم مقدم بودن بدهی بر وصیت و وصیت بر میراث

خداوند تعالی می‌فرماید:

خداوند دربارهٔ فرزندان‌تان به شما سفارش می‌کند که برای پسر همانند بهره دو دختر است ... پس از وصیتی که بدان وصیت کرده یا بدهی. «۱»

۶۴۱- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «بدهی پیش از وصیت و وصیت به دنبال بدهی است، سپس میراث پس از وصیت است، چرا که نخستین (یا سزاوارترین) حکم کتاب خداست.»

۶۴۲- (۲) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ بدهی و وصیت فرمود: «بدهکاری پیش از وصیت است آن‌گاه وصیت به دنبال بدهی و سپس میراث است و برای هیچ وارثی وصیت نیست.»

۶۴۳- (۳) ابان از شخصی روایت می‌کند که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخص بدهکاری سؤال کردم که فردی را وصی خود قرار داد (یا دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به دیگری وصیت کرد که من بدهکار هستم) امام علیه السلام فرمود: وصی، بدهی میّت را می‌پردازد و بقیه را میان وارثان تقسیم می‌کند.

گفتم: مالی که میّت برای پرداخت بدهی وصیت کرده بود دزدیده شد (یا وصی، مالی را که میّت برای پرداخت بدهی وصیت کرده بود، تقسیم کرد) بدهی از چه کسی گرفته می‌شود؟ از وارثان (یا از وصی؟)

امام علیه السلام فرمود: از وارثان گرفته نمی‌شود، بلکه وصی ضامن آن است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار این روایت را بر موردی حمل کرده که امکان رساندن مال به دست طلبکار برای وصی وجود داشته است و او این کار را انجام نداد تا تلف شد.

---

(۱). نساء ۴/ ۱۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵۷

۶۴۴- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخت بدهی را پیش از عمل به وصیت لازم کرد، در حالی که شما می‌خوانید: پس از وصیتی که بدان وصیت شده یا پرداخت بدهی.»

۶۴۵- (۵) در تفسیر مجمع البیان از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: شما در این آیه وصیت را پیش از بدهی می‌خوانید در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخت بدهی را پیش از عمل به وصیت لازم کرد.»

و دلیل مقدم شدن بدهی بر وصیت «۱» در آیه، این است که واژه «اوْ»- یا- همانا برای یکی از دو چیز یا یکی از چند چیز است و مستلزم ترتیب میان آنها نیست و مثل این است که گفته باشد: پس یکی از این دو به طور جداگانه یا همراه دیگری و این مانند سخن اعراب است که گوید: با حسن یا ابن سیرین همنشینی کن. یعنی با یکی از آن دو به طور جداگانه یا همراه دیگری همنشینی کن!»

۶۴۶- (۶) عبدالرحمان بن حجّاج گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخص بدهکاری درگذشت. آن‌گاه برخی از فرزندانش محکوم به پرداخت غرامت و بدهی پدرشان شدند. آنان نیز خانه پدرشان را فروختند، در حالی که میّت زنان و مردان وارث دیگری دارد که فروش خانه را اجازه ندادند (یا درخواست نکردند) و با آنان مشورت نکردند، آیا به دلیل این کار چیزی بر عهدهٔ آنهاست؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که آن خانه را از راه آن مسئولیت به دست آورده و در همان راه نیز بدهکار شده، برعهده همهٔ آنهاست.»

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است با این تفاوت که به جای «شخص بدهکاری»، «یکی از کارگزاران» آمده است.

۶۴۷- (۷) فرزند ابو نصر بزنطی با سند خود روایت می‌کند که از امام علیه السلام سؤال شد: «شخص بدهکاری می‌میرد و افراد نان خوری از خود باقی می‌گذارد، آیا هزینه آنان از مال وی پرداخت شود؟

---

(۱). ظاهراً اشتباهی در روایت رخ داده است، زیرا در آیه وصیت مقدم بر بدهی ذکر شده است- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵۹

امام علیه السلام فرمود: اگر یقین دارد که بدهی‌اش همه اموالش را فرا می‌گیرد، هزینه آنان پرداخت نمی‌شود و اگر یقین ندارد، پس باید از اصل مال وی هزینه آنان را بپردازد.»

عبدالرحمان بن حجاج از امام موسی بن جعفر علیه السلام نظیر این حدیث را روایت کرده است با این تفاوت که پاسخ امام علیه السلام را این گونه بیان می‌کند: «اگر یقین دارد که اموال میّت همه بدهی‌های او را در بر می‌گیرد پس هزینه آنان را نمی‌پردازد و اگر یقین به آن ندارد، باید از اصل مال وی هزینه آنان را بپردازد.»

۶۴۸- (۸) علی بن ابی حمزه گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: یکی از دوستداران شما در گذشت و کودکان صغیر و مقداری مال و بدهی از خود بر جای گذاشت طلبکاران از مال او بی‌خبر هستند. اگر بدهی آنها پرداخت شود، فرزندانش بی چیز باقی می‌مانند.

امام علیه السلام فرمود: آن را برای فرزندانش هزینه کن».

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «سند این روایت مقطوعه است و با ظاهر قرآن مخالف است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب پانزدهم مطالبی آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت سوم از باب نهم از ابواب پرداخت کنندگان زکات فرموده معصوم علیه السلام که: «زکات از تمام مال خارج می‌شود، زیرا آن همانند بدهی است که اگر بر عهدهٔ وی بود چیزی برای وارثان نیست تا آنچه از زکات را وصیت کرده است، بپردازند.»

و در روایت یکم از باب یازدهم از ابواب مستحقان زکات فرموده امام علیه السلام که: «اگر پدرش مالی برای وی به میراث گذارد سپس آشکار شود که وی بدهی داشته که آن روز نمی‌دانسته است پس آن را از جانب پدرش از اصل مال می‌پردازد.»

و در روایت دوم از باب پنجم از ابواب نیابت فمروده معصوم علیه السلام که: «اگر چیزی از آن زیاد بیاید، برای وارثان است در صورتی که بدهی نداشته باشد.»

همچنین این فرموده که: «همه آنچه با اوست و باقی گذاشته برای وارثان است مگر آن‌که بدهکار باشد که از جانب وی پرداخت می‌شود یا وصیتی کرده باشد که آن وصیت برای موصّی‌له انجام و از ثلث قرار داده می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۶۱

و در باب هشتم و باب دهم از ابواب نیابت در حج و در روایات باب پانزدهم از ابواب بدهی مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایات باب یکم و چهارم از ابواب حجر مطالبی مناسب با ذیل باب وجود دارد و باب نهم از ابواب وصیت را بنگر.

و در روایت یکم از باب شصت و دوم این گفته که: «وصی دست به کار می‌شود، حق طلبکاران را جدا می‌کند و در خانه‌اش می‌گذارد و بقیه آن را میان وارثان تقسیم می‌کند.»

می‌آید:

و در روایات باب دوم و چهارم از ابواب اقرار مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۷ اخراج وصیت به زکات از اصل مال

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب نهم از ابواب پرداخت کنندگان زکات فرموده امام علیه السلام که: «زکات از اصل مال خارج می‌شود؛ زیرا آن همانند بدهی است که اگر بر عهدهٔ میّت بود چیزی برای وارثان نیست تا آنچه از زکات وصیت کرده است بپردازند.»

و در روایات باب یازدهم و باب دوم از ابواب وصایا مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۶۳

باب ۲۸ وجوب اخراج حجهٔ الاسلام از اصل مال و حج مستحب از ثلث در صورت وصیت و حکم وصیت به حج

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب نهم از ابواب پرداخت کنندگان زکات این گفته به امام علیه السلام که: «... پس اگر به حجة الاسلام وصیت کند؟»

امام فرمود: جایز و مؤثر است و از اصل مال از جانب او حج انجام داده می‌شود.»

و در روایات باب دوم و هشتم و دهم و یازدهم از ابواب نیابت در حج مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد. «۱»

---

(۱). ابواب ۲۹ تا ۳۳ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۶۷

باب ۳۴ «۱» استحباب عمل به وصیت خود در صورت بهبودی از بیماری

۶۴۹- (۱) عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی بن حسین علیه السلام سه بار بیمار شد و در هر بیماری وصیتی کرد آن‌گاه پس از بهبودی وصیت خود را انجام داد.»

باب ۳۵ حکم وصیت به یک جزء از مال

خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید:

... سپس بر هر کوهی یک جزء آنها را قرار بده «۲».

آن هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست «۳».

---

(۱). ابواب ۲۹ تا ۳۳ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشد.

(۲) بقره ۲/ ۲۶۰.

(۳). حجر ۱۵/ ۴۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۶۹

۶۵۰- (۱) ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمود: «جزء، یکی از ده تاست، زیرا کوهها ده تا بود و پرندگان چهارتا.»

۶۵۱- (۲) ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به یک جزء، مالش وصیت می‌کند، فرمود: جزء، یکی از ده بخش است؛ زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «سپس بر روی هر کوه جزئی از آنها را قرار بده» و کوهها ده تا بود و پرندگان چهار تا پس بر روی هر کوه جزئی از آنها را قرار داد.»

۶۵۲- (۳) علی بن اسباط روایت می‌کند که از امام رضا علیه السلام دربارهٔ این آیه سؤال شد: «گفت: آری ولی برای این‌که قلبم آرامش یابد.» آیا در قلب ابراهیم شک بود؟ امام علیه السلام فرمود: نه ولی از سوی خداوند افزایش یقین درخواست کرد و فرمود: و جزء، یکی از ده بخش است.»

۶۵۳- (۴) در کتاب المقنع آمده است: «و اگر به جزئی از مالش وصیت کند، آن یکی از ده بخش است.»

۶۵۴- (۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی به جزئی از مالش برای دیگری وصیت کند، پس آن یکی از ده بخش

است، به دلیل این سخن خداوند تعالی: «سپس بر روی هر کوهی، جزئی از آنها را قرار بده» و کوه‌ها ده تا بود.»

۶۵۵- (۶) معاویهٔ بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به یک جزء از مالش وصیت می‌کند. امام علیه السلام فرمود: آن یک بخش از ده بخش است. خداوند باشکوه و عزت می‌فرماید: «سپس بر روی هر کوهی، یک جزء از آنها را قرار بده!» و کوه‌ها ده‌تا بود.»

۶۵۶- (۷) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرده بود، فرمود: «آن یک بخش از ده بخش است و فرمود: کوه‌ها ده تا بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۷۱

۶۵۷- (۸) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرد، فرمود: «آن یک بخش از ده بخش است. کوه‌ها ده تا بود و پرندگان عبارت بودند از: طاووس، کبوتر، خروس و هدهد. پس خداوند به ابراهیم دستور داد آنها را تکه‌تکه کند و در هم بیامیزد و بر روی هر کوهی، یک بخش از آنها را قرار بدهد و سر هر پرنده را به دست گیرد. فرمود: پس هرگاه سر یکی از پرندگان را در دست می‌گرفت اجزای بدنش به سوی او پرواز می‌کردند و به حال نخست بازمی‌گشت.»

۶۵۸- (۹) عبدالصمد بن بشیر گوید: «قاضیان نزد منصور گرد آمدند. وی به آنها گفت: شخصی به یک جزء از مالش وصیت می‌کند، جزء چه مقدار است؟

آنان در پاسخ به این پرسش درماندند و در مورد آن نزد منصور اظهار ناراحتی و تأسف کردند! منصور پیکی به سوی حاکم مدینه فرستاد و به وی دستور داد از امام صادق علیه السلام بپرسد: شخصی به یک جزء از مالش وصیت کرده است. جزء چه مقدار است؟ زیرا این مطلب بر قاضی‌ها مشکل شده است و نمی‌دانند جزء چه مقدار است پس اگر وی به این پرسش پاسخ داد [کاری به وی نداشته باش]؛ در غیر این صورت او را بر اسب تندرو سوار و به سوی من روانه کن.

حاکم مدینه نزد امام صادق علیه السلام رفت و به او گفت: منصور پیکی نزد من فرستاد تا از شما دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرده بپرسم. وی پیش از این از قاضیان در این باره سؤال کرده است ولی آنان وی را از آن آگاه نکرده‌اند. منصور به من نوشته است که اگر آن را برای وی توضیح دادی [کاری به تو نداشته باشم]، در غیر این صورت، تو را با پیک تندرو نزد وی بفرستم.

امام صادق علیه السلام فرمود: این در کتاب خدا روشن است. خداوند در پاسخ درخواست ابراهیم می‌فرماید: «پروردگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی ... بر روی هر کوهی جزئی از آنها را ...» پرندگان چهار تا و کوه‌ها ده تا بودند. آن مرد [وصیت‌کننده] از هر ده بخش یک جزء از مالش را خارج می‌کند.

در پی فرمان خداوند، ابراهیم علیه السلام هاونی درخواست و سر پرندگان را جدا کرد و نزد خود نگه‌داشت و بدن‌های آنها را با هم در هاون کوبید. آن‌گاه پرنده‌ای را که به وی فرمان داده شده بود، فراخواند و شروع کرد پرها را بنگرد که چگونه خارج می‌شوند و به تک‌تک رگ‌ها نگاه کند تا این‌که بال‌های آن کامل شد و به سوی ابراهیم پر کشید. ابراهیم یکی از سرها را که متعلق به آن پرنده نبود جلو برد ولی آن بدن به آن نپیوست و به سر خود پیوست به همین صورت بدن‌های آنان و تعدادشان کامل شد.»

۶۵۹- (۱۰) عبدالرحمان بن سیّابه گوید: «زنی به من وصیت کرد و گفت: با ثلث مالم بدهی‌ام را بپرداز و یک جزء آن را به فلان زن بده. در این باره از ابن ابی لیلی سؤال کردم وی گفت: من چیزی دربارهٔ آن نمی‌دانم، من نمی‌دانم جزء چیست. آن‌گاه از امام صادق علیه السلام سؤال کردم و وصیت آن زن و سخن

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۷۳

ابـن ابی لیلی را برای وی بـازگو کردم. امـام علیـه السـلام فرمـود: ابـن ابی لیلی دروغ گفـت. یـک‌دهم ثُلْث متعلـق به آن زن است. خداونـد به ابراهیم علیه السـلام دسـتور داد و فرمود: «بر روی هر کوه جزئی از آنهـا را قرار بـده» کوه‌ها در آن زمان ده تا بود و جزء یک دهم از هر چیز است.»

این روایت با سند دیگری نیز نقل شده است با این تفاوت که در آن آمده است: «با ثلث مالم بدهیِ برادرزاده‌ام را بپرداز ...»

۶۶۰- (۱۱) عبـدالله بـن سـنان گویـد: «از امـام صـادق علیـه السـلام سؤال کردم: زنی ثلـث مـالش را وصیت کرد که بـا آن بـدهی برادرزاده‌اش پرداخت شود و یک جزء آن به فلان زن و فلان مرد داده شود. من آن را نمی‌دانستم از این رو نزد ابن ابی لیلی رفتم.

امام علیه السلام پرسید: او به تو چه گفت؟

گفتم: او گفت: چیزی به آن مرد و زن نمی‌رسد.

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! دروغ گفت. یک دهم از ثلث، متعلق به آنهاست.»

۶۶۱- (۱۲) در کتـاب دعـائم الاسـلام روایت می‌شود که یکی از یـاران امـام صادق علیه السـلام به وی گفت: «یکی از زنانِ ما ثلث مالش را وصیت کرد و گفت: یک جزء آن را به فلان مرد و یک جزء آن را به فلان زن بپردازید. این موضوع از ابن ابی لیلی سؤال شد و او این وصیت را باطل دانست و گفت: چیزی گفته که آن را معین نکرده است.

امـام صـادق علیه السـلام فرمود: ابن ابی لیلی وجه صـحیح آن را ندانسـته است. جزء یکی از ده‌تـاست. یعنی همه اجزاء یـک چیز از تقسیم آن به ده قسمت و کمتر پدید می‌آید. گفته می‌شود: نصف و ثلث و یک چهارم، به همین صورت تا ده و بالاتر از آن چیزی نیست.»

۶۶۲- (۱۳) عبـداللّه بن عبـداللّه گویـد: «ابوجعفر بن سـلیمان خراسانی نزد من آمد و گفت: «یکی از حجاج اهل خراسان مهمان من شـد و با هم دربارۀ روایت گفتگو کردیم. وی گفت: یکی از برادران‌مان در مرو درگذشت و یکصد هزار درهم به من وصـیت کرد و دسـتور داد یک جزء آن را به ابوحنیفه بپردازم ولی من نمی‌دانسـتم که یک جزء از ماترک وی چه مقدار است. از این رو وقتی به کوفه آمـدم نزد ابوحنیفه رفتم و از وی دربارۀ میزان جزء سؤال کردم وی گفت: یک چهارم آن متعلق به من است. ولی قلب من آن را نپـذیرفت و بـا خود گفتم: من به وصـیت عمـل نمی‌کنم تا حـج به جای آورم و دربارۀ مسئله، تحقیق کامل انجام دهم. ولی وقتی مشاهـده کردم همه اهل کوفه بر یک چهارم اتفاق نظر دارند به ابوحنیفه گفتم: جای نگرانی نیست. ای ابوحنیفه سـهم تو از وصـیت محفوظ است ولی من حج انجام می‌دهم و دربارۀ مسئله، به طور کامل تحقیق می‌کنم.» ابو حنیفه گفت: من نیز تصمیم به حج دارم. با هم حرکت کردیم وقتی به مکه رسیدیم در طواف، مرد بزرگواری را مشاهـده کردیم که طوافش را انجام داده و نشسـته مشغول ذکر و دعـا بود. ناگهـان توجه ابو حنیفه به سوی او جلب شـد. وقـتی او را مشاهـده کرد گفت: اگر می‌خواهی از سـرآمد همه مردم بپرسی، از این مرد سؤال کن که بالاتر از وی کسی نیست. گفتم: این کیست؟ ابوحنیفه گفت: جعفر بن محمد علیه السلام.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۷۵

پس از انجام طواف رفتم نزدیک وی نشسـتم و به خوبی آرام گرفتم و جایگیر شـدم. ابوحنیفه نیز از پشت امام علیه السـلام دورزد و نزدیک من نشست. آن‌گاه سلام کرد و به وی احترام گذاشت. بسیاری از مردم نیز نزدیک وی می‌آمدند و پس از سلام می‌نشستند. وقتی احترام مردم را نسبت به وی مشاهـده کردم، اعتمـادم زیـاد شـد. آن‌گاه ابوحنیفه مرا نیشگون گرفت که سـخن بگویم. من نیز گفتم: فدایت شوم! من مردی از اهل خراسان هسـتم. شخصـی درگذشت و یکصد هزار درهم را به من وصیت کرد و شخصی را نام برد و به من دستور داد یک جزء آن را به وی بپردازم. فدایت شوم! جزء چه مقدار است؟

امام علیه السلام فرمود: ای ابوحنیفه! برای تو وصیت کرده است. نظرت را دربارۀ آن بگو.

ابوحنیفه گفت: یک چهارم.

امام علیه السلام به ابن ابی لیلی گفت: تو نظرت را دربارهٔ آن بگو!

او گفت: یک‌چهارم.

امام علیه السلام فرمود: از کجا یک‌چهارم گفتید؟

گفتند: به دلیل سخن خداوند: «پس چهار پرنده بگیر و آنها را با متمایل کردن به خود تکه‌تکه کن سپس بر روی هر کوه جزئی از آنها را قرار بده.»

آن‌گاه من شنیدم که امام صادق علیه السلام به آنها این‌گونه فرمود: من می‌دانم که پرندگان چهارتا بودند، کوه‌ها چند تا بود؟ اجزاء برای کوه‌هاست نه برای پرندگان.

آنها گفتند: گمان می‌کنیم چهارتا بود.

امام علیه السلام فرمود: بلکه کوه‌ها ده تا بود.»

۶۶۳- (۱۴) در کتاب معانی الاخبار از معصوم علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «جزء، یک بخش از هفت بخش است به دلیل سخن خداوند که فرمود: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»

۶۶۴- (۱۵) در کتاب فقه الرضا از معصوم علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «جزء، یک بخش از هفت بخش است به دلیل این سخن خداوند که فرمود: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»

۶۶۵- (۱۶) در کتاب الهدایه آمده است: «و هرگاه به یک جزء از مالش وصیت کند، جزء یکی از هفت بخش است، به دلیل این سخن خداوند: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»

۶۶۶- (۱۷) فرزند ابونصر گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که یک جزء از مالش را وصیت کرده است. امام علیه السلام فرمود: آن، یکی از هفت تاست. خداوند تعالی می‌فرماید: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»

گفتم: شخصی به یک سهم از مالش وصیت کرده است. امام علیه السلام فرمود: سهم، یکی از هشت بخش است. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: «صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و ... است.»

با سند دیگری احمد بن محمد بن ابی نصر روایت می‌کند که شخصی از امام رضا علیه السلام دربارهٔ جزء و جزء یک چیز سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: آن از هفت بخش است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«دوزخ هفت در دارد که برای هر در، جزء معینی از آنهاست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۷۷

۶۶۷- (۱۸) اسماعیل بن همام کندی از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرده بود، فرمود: جزء [یک بخش] از هفت بخش است. خداوند می‌فرماید: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در، جزء معینی از آنان است.»

۶۶۸- (۱۹) در کتاب ارشاد مرحوم مفید آمده است: «روایت می‌کنند که شخصی هنگام مرگ به جزئی از مالش وصیت کرد و آن را معین نکرد. پس از مرگش وارثانش دربارهٔ آن با هم اختلاف کردند و برای حلّ آن به امیرمؤمنان علیه السلام مراجعه کردند، آن حضرت در مورد آنان به پرداخت یک هفتم از مال میّت حکم کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در، جزء معینی از آنان است.»

و شخصی هنگام مرگ به یک سهم از مالش- بدون تعیین آن- وصیت کرده بود پس از مرگش، وارثان وی در معنای سهم با هم

اختلاف کردند، علی علیه السلام دراین باره به پرداخت یک هشتم از مالش حکم کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و ... است» و آنها هشت گروه هستند که برای هر گروه یک سهم از صدقات است.»

۶۶۹- (۲۰) حسین بن خالد گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به یک جزء از مالش وصیت کرده بود. امام علیه السلام فرمود: یک هفتم از ثلث، مال اوست.»

باب ۳۶ حکم وصیت به یک سهم از مال و وصیت به آزاد کردن برده‌های قدیمی

خداوند تعالی می‌فرماید:

صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و کارگزاران آن و کسانی که قلب‌های‌شان به دست آورده می‌شود و آزاد کردن بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است و این فریضه‌ای است از سوی خداوند و خداوند دانا و با حکمت است «۱».

---

(۱). توبه ۹/ ۶۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۷۹

۶۷۰- (۱) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی به یک سهم از مالش وصیت می کند و معلوم نیست آن چه مقدار است.

امام علیه السلام فرمود: سهم‌ها هشت تاست و به همین گونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقسیم کرد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و ... است.» سپس فرمود: سهم یکی از هشت قسمت است.»

۶۷۱- (۲) صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر گویند: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردیم: شخصی به یک سهم از مالش وصیت کرده است و معلوم نیست (نمی‌دانیم) سهم چه مقدار است.

امام علیه السلام فرمود: آیا در میان احادیثی که از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام به شما رسیده، چیزی در این باره نیست؟

گفتیم: خداوند ما را فدای‌تان گرداند! ما از دوستان‌مان چیزی در این باره از نیاکان شما نشنیده‌ایم.

امام علیه السلام فرمود: سهم یکی از هشت قسمت است.

گفتیم: فدایت شویم! چگونه یکی از هشت قسمت گردیده است؟

امام علیه السلام فرمود: آیا کتاب خدا را نخوانده‌ای؟

گفتم: فدایت شوم! من قرآن می‌خوانم ولی نمی‌دانم کجای آن است.

امام علیه السلام فرمود: این آیه که می‌فرماید: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان وکارگزاران آن و کسانی که قلب‌های‌شان به اسلام متمایل می‌شود و آزاد کردن بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است.» سپس هشت انگشت را نشان داد و فرمود: این گونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هشت سهم تقسیم کرد. پس سهم، یکی از هشت بخش است.»

۶۷۲- (۳) سکونی روایت می کند که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که به یک سهم از مالش وصیت می کند، امام علیه السلام فرمود: «سهم، یکی از هشت بخش است به دلیل سخن خداوند تبارک و تعالی که می‌فرماید: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و کارگزاران بر آن و کسانی که قلب‌های‌شان به اسلام متمایل می‌شود و آزاد کردن بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۸۱

۶۷۳- (۴) در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است: «روایت شده است که: سهم، یکی از شش بخش است.»
در کتـاب المعانی آمـده است: «و به تحقیق روایت شـده که سـهم، یکی از شـش بخش است و آن بسـتگی به آن چیزی دارد که از مقصود وصیت‌کننده فهمیده می‌شود و براساس سهم‌های مال وی در میان آنهاست.»
در کتاب المقنع آمده است: «و اگر به یک سهم از مالش وصیت کند، آن یکی از شش بخش است.»
در کتاب الهدایه نیز نظیر آن آمده است.
۶۷۴- (۵) در کتاب دعائم الاسـلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ شخصی که به یک سهم از ثلث مالش برای دیگری وصیت کرده بود، فرمود: «یک‌ششم آن به وی داده می‌شود؛ زیرا سهم‌ها از شش‌تاست.»
۶۷۵- (۶) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر به یک سهم از مالش وصیت کند، آن یک سهم از شش سهم است.»
۶۷۶- (۷) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السـلام از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به یک سـهم از مالش وصیت کند، آن، یک بخش از ده بخش است.»
مرحوم شیخ قدس سره در استبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به یکی از این دو صورت است: ۱- این‌که راوی اشتباه کرده باشد، زیرا محال نیست که این مطلب را در تفسیر جزء شـنیده باشد و به خیال این‌که معنای آنها یکی است، دربارهٔ سـهم نقل کرده باشد. ۲- این‌گونه حمل شود که سهم یکی از ده بخش است به صورت واجب و مستحب است یکی از هشت بخش پرداخت شود.»
ارجاعات
گذشت: در روایت هفدهم از باب پیشـین فرموده معصوم علیه السـلام که: «سهم یکی از هشت بخش است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و ... است.»
در روایت نوزدهم این گفته که: «دربارهٔ آنان به پرداخت یک هشـتم از مالش حکم کرد و این سـخن خدا را تلاوت کرد: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و ... است.» و آنها هشت گروه هستند که برای هر گروه، یک سهم از صدقات است.»
می‌آید:
در باب بیست و پنجم از ابواب عتق مطالبی خواهد آمد که بر ذیل باب دلالت می‌کند.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۸۳

باب ۳۷ حکم وصیت به چیزی از مال و وصیت برای همسایگان

۶۷۷- (۱) ابان بن تغلب روایت می‌کند که از امام سجاد علیه السلام سؤال شد: «شخصی به چیزی از مالش وصیت کرد.
امام علیه السلام فرمود: چیز در کتاب علی یک بخش از شش بخش است.»
در سند دیگری ابان بن تغلب این روایت را از ابوحمزه روایت می‌کند.
۶۷۸- (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «به همین صورت هرگاه به چیز نامعینی از مالش وصیت کند، پس آن یک بخش از شش بخش است.»
۶۷۹- (۳) در کتاب الهدایه آمده است: «هرگاه به چیزی از مالش وصیت کند، پس آن یک بخش از شش بخش است.»
ارجاعات
گذشت: در روایات باب هشتاد و یکم از ابواب آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۳۸ حکم غلاف و زیور آلات شمشیر در وصیت به آن

۶۸۰- (۱) ابوجمیله گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی شمشیرش را برای دیگری وصیت می‌کند و آن شمشیر در غلافی است که تزییناتی بر روی آن است. وارثان میّت می‌گویند: فقط تیغه آن متعلق به توست و چیزهای وابسته به آن مالِ تو نیست.

امام علیه السلام فرمود: نه بلکه شمشیر با همه متعلقات آن مال اوست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۸۵

گفتم: شخصی صندوقی را برای دیگری وصیت کرد که در آن مال بود. وارثان وی گفتند: فقط صندوق متعلق به توست و اموال آن برای تو نیست.

امام فرمود: صندوق با آنچه در آن است متعلق به اوست.»

در کتاب الهدایه پرسش و پاسخ نخست از امام صادق علیه السلام آمده است.

۶۸۱- (۲) مفضّل بن صالح گوید: «از طریق نامه از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی شمشیری را برای دیگری وصیت می‌کند. وارثان وی می‌گویند: تنها تیغه آهنی آن متعلق به توست و تزیینات آن مال تو نیست.

امام علیه السلام برای من مرقوم فرمود: شمشیر با زیور آلات آن متعلق به اوست.»

باب ۳۹ حکم وصیت به صندوق و مال داخل آن و وصیت به کشتی و گندم آن

۶۸۲- (۱) عقبه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی صندوقی را برای دیگری وصیت می‌کند که در آن مال است. وارثان وی می‌گویند: تنها صندوق متعلق به توست و آنچه داخل آن است مال تو نیست.

امام علیه السلام فرمود: صندوق با آنچه داخل آن است متعلق به اوست.»

۶۸۳- (۲) در کتاب الهدایه آمده است: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که صندوقی را برای دیگری وصیت کرد که در آن مال بود. امام علیه السلام فرمود: صندوق با آنچه داخل آن است متعلق به اوست.»

۶۸۴- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی صندوق یا کشتی را برای دیگری وصیت کند و در آن صندوق و کشتی، کالا و چیز دیگری باشد، پس آن با آنچه داخلش هست متعلق به موصی‌له است مگر آن‌که محتویات آن را استثناء کند.»

در کتاب المقنع نیز نظیر آن آمده است.

۶۸۵- (۴) عقبهٔ بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: این کشتی متعلق به فلانی است و از محتویات آن نامی به میان نمی‌آورد. در آن کشتی مواد خوراکی است. آیا کشتی و محتویات آن به آن مرد داده می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: آنها متعلق به موصی له است مگر آن‌که موصی در معرض اتهام باشد و برای وارثان چیزی باقی نمانده باشد.»

در کتاب الهدایه این روایت بدون سند آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۸۷

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب پیشین فرموده امام علیه السلام که: «صندوق با تمام محتویات آن متعلق به اوست.»

باب ۴۰ حکم وصیت به مبلغی که وصی دوست دارد و وصیت به مجمل و قلیل

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای جامه بر خود پیچیده! شب را به عبادت سپری کن به جز اندکی. نیمی از آن را «۱» یا اندکی از آن بکاه «۲».

۶۸۶- (۱) اصبغ بن نباته گوید: «شخصی ده هزار درهم به وصی خود پرداخت و گفت: «هرگاه فرزندم بالغ شد، آنچه دوست داری از این مال به وی بده. وقتی آن فرزند به مرحله بلوغ رسید، به امیرمؤمنان علیه السلام علیه وصی شکایت کرد. علی علیه السلام به وصی گفت: چقدر دوست داری به او بدهی؟

وصی گفت: هزار درهم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: نُه هزار درهم به وی بده؛ زیرا آن چیزی است که دوست داری و هزار درهم بگیر.»

۶۸۷- (۲) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب آمده است: «آزمایش فقیهان؛ شخصی سه برده دارد که نام همه آنها میمون است. هنگام مرگ می‌گوید: میمون آزاد است و میمون برده است و صد دینار متعلق به میمون است. چه کسی آزاد است؟ چه کسی برده است؟ و صد دینار برای کیست؟

کسی که سابقه همنشینی بیشتری با وی دارد، آزاد است و میان دو نفر دیگر قرعه زده می‌شود، پس قرعه به نام هر کدام درآمد، او برده کسی است که آزاده شده و برده سوم عبد مدبَّر خواهد بود، نه آزاد است و نه بنده و صد دینار به وی داده می‌شود.» این‌گونه از امام سجاد علیه السلام به ما رسیده است.

۶۸۸- (۳) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «آزمایش فقیهان؛ شخصی هنگام مرگ می‌گوید:

فلانی نزد من هزار درهم- اندکی کمتر- دارد، قلیل چه مقدار است؟

فرمود: قلیل نصف است به دلیل سخن خداوند تعالی: «ای جامه به خود پیچیده! شب را به عبادت سپری کن مگر اندکی را، نیمی از آن را.»

این‌گونه از امام رضا علیه السلام به ما رسیده است.

---

(۱). در آیه دو احتمال وجود دارد: نیمی را به عبادت بپرداز یا نیمی را استراحت کن- م.

(۲). مزمل ۷۳/ ۳- ۱

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۸۹

باب ۴۱ حکم وصیت برای نوه به اندازه سهم فرزند واقرار برای فرزند

۶۸۹- (۱) سهل بن زیاد گوید: «به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم: شخصی دو پسر داشت. یکی از آنان درگذشت و از خود فرزندان دختر و پسر بر جای گذاشت. پدربزرگ‌شان به اندازه سهم پدرشان برای آنها وصیت کرد. آیا این سهم میان دختر و پسر به طور یکسان تقسیم می‌شود یا هر پسر به اندازه دو دختر سهم می‌برد؟ امام علیه السلام مرقوم فرمود: به وصیت پدربزرگ‌شان آن‌گونه که دستور داده عمل می‌کنند، انشاءالله.

و به امام علیه السلام نوشتم: شخصی که دختر و پسر دارد، مزرعه‌ای را برای آنان اقرار می‌کند و نمی‌گوید که میان‌شان بر اساس سهم‌های تعیین شده از سوی خداوند و آنچه را وی واجب کرده تقسیم شود یا دختر و پسر در آن یکسان هستند؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به وصیت پدرشان به همان گونه که گفته عمل می‌کنند و اگر چیزی معین نکرده به کتاب خدا [و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله] ارجاع می‌دهند.»

باب ۴۲ حکم وصیت برای عمو و دایی

۶۹۰- (۱) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که دربارهٔ شخصی که ثلث مالش را برای عموها و دایی‌هایش وصیت کرد، فرمود: «دوسوم آن متعلق به عموهایش است و ثلث برای دایی‌هایش.»

باب ۴۳ حکم وصیت برای بستگان و وصیت برای شخصی بدون تعیین مورد مصرف

۶۹۱- (۱) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: «نامه‌ای به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشته شده بود و آن حضرت با خط خویش به آن پاسخ داده بود و من از روی آن نامه نسخه‌برداری کردم. به امام علیه السلام نوشته شده بود: شخصی هزار درهم برای بستگانش وصیت می کند و او بستگانی از طرف پدر و مادر

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۹۱

دارد. مرز خویشاوندی چیست؟ به هرکس خویشاوندی دارد، داده می‌شود یا مرزی دارد که به آن منتهی می‌شود؟ نظر شما چیست؟ فدایت شوم.

امام علیه السلام مرقوم فرمود: اگر معین نکرده به خویشاوندانش می‌دهد.»

۶۹۲- (۲) اسماعیل بن احوص (یا سعد احوص) گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخص مسافری هنگام مرگ اموالش را به یکی از بازرگانان داد و گفت: این مال متعلق به فلانی فرزند فلانی است و من در آن هیچ حقی ندارم، نه کم و نه زیاد- آن را به وی بده یا در هر کجا که می‌خواهد مصرف کند. آن مرد درگذشت و به آن کسی که مال را برایش وصیت کرده بود هیچ دستوری دربارهٔ آن مال نداد و او نمی‌داند چه عاملی میّت را بر این کار واداشت. با آن مال چه کند؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که به وی دستوری نداده است، هر کجا که می‌خواهد مصرف کند.

و سؤال کردم: شخصی به دیگری وصیت می کند که چند جریب از محصول مزرعه‌اش را به خویشاوندانش دهد. چند سال می گذرد و مزرعه‌اش افزوده‌ای ندارد بلکه به پیش‌فروش و عینه نیاز دارد. آیا از پیش‌فروش و عینه به موصی له داده می‌شود یا نه؟ و اگر پس از آن به آنان محصول دهد آیا سال‌های گذشته جبران می‌شود یا نه؟

امام علیه السلام فرمود: گویا من باکی ندارم که اگر به آنها پرداخت شود یا گرفته شود (به تأخیر افتد) و سپس پرداخت شود.

و سؤال کردم: شخصی برای خویشاوندانش وصیت‌هایی کرد و وارث پس از بلوغ به وصیّ گفت:

زمینی را به اندازه‌ای که پاسخگوی وصیت‌های اوست کنار گذارد و هنگام تقسیم میراث، آن زمین تقسیم نشود [آیا به این صورت عمل کند] یا طور دیگری انجام دهد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، این گونه شایسته است.»

این روایت از سعد بن احوص نیز نقل شده است.

باب ۴۴ استحباب وصیت برای بستگان هرچند قاطع رحم باشد

خداوند تعالی می‌فرماید:

هرگاه مرگ یکی از شما فرا رسید، در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه بر وی نوشته شد که برای پدر و مادر و خویشاوندان خود به طور پسندیده وصیت کند که این کار برای پرهیزکاران ثابت و لازم است. «۱»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۹۳

قال: هو صلهٔ الامام).

و کسانی که ارتباط برقرار می‌کنند، با آنچه خداوند به ارتباط با آن دستور داده است و از پروردگارشان به شدت می‌ترسند و از بدی حساب، بیمناکند. «۱»

۶۹۳- (۱) سالمه (یا سلمی) کنیز امام صادق علیه السلام گوید: «هنگام وفات امام صادق علیه السلام نزد وی بودم.

امام علیه السلام بیهوش شد وقتی به هوش آمد، فرمود: به حسن بن علی بن حسین- که پهن بینی بود- هفتاد دینار بپردازید (و به فلانی، فلان مبلغ بپردازید و ...).

به امام علیه السلام گفتم: آیا به کسی می‌بخشی که با قداره به شما حمله کرد؟

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! آیا قرآن را نخوانده‌ای؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا این سخن خداوند عزیز و باشکوه را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «و کسانی که ارتباط برقرار می‌کنند با آنچه خداوند به ارتباط با آن دستور داده است و از پروردگارشان به شدت می‌ترسند و از بدی حساب، بیمناکند.»

در روایت ابن محبوب آمده است: «با قدّاره به شما حمله کرد و قصد کشتن‌تان را داشت.

امام علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهی من از کسانی نباشم که خداوند درباره‌شان می‌فرماید: «و کسانی که ارتباط برقرار می‌کنند با آنچه خداوند به ارتباط با آن دستور داده است و از پروردگارشان به شدت می‌ترسند و از بدی حساب، بیمناکند.» آری. ای سالمه! خداوند بهشت را آفرید و آن را پاکیزه قرار داد و آن را خوشبو کرد. بوی بهشت از فاصله دو هزار سال به مشام می‌رسد ولی بوی آن را فرزند ناسپاس، حق‌ناشناس و بُرنده پیوند خویشاوندی نمی‌شنود.»

در تفسیر عیاشی پس از نقل این روایت می‌افزاید و دربارهٔ: «ارتباط برقرار می‌کنند با آنچه خداوند دستور به پیوند داده است.» فرمود: آن پیوند و ارتباط با امام است.»

---

(۱). رعد ۱۳/ ۲۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۹۵

۶۹۴- (۲) در تفسیر آیه: «... در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه بروی نوشته شد که برای پدر و مادر و خویشاوندان به طور پسندیده وصیت کند که این کار برای پرهیزکاران ثابت و لازم است.»

سماعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: مقصود چیزی است که برای امام علیه السلام قرار دهد.

گفتم: آیا برای آن حدّی است؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: آن چقدر است؟

امام فرمود: کمترین مقدار آن یک نهم است.»

۶۹۵- (۳) عمار بن مروان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «در صورت برجای گذاشتن ثروت انبوه بر شما وصیت نوشته شد.»

امام علیه السلام فرمود: این حقی است که خداوند در اموال مردم برای امام علیه السلام قرار داده است.

گفتم: آیا برای آن حدّ معینی است؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: چه مقدار؟

امام علیه السلام فرمود: کمترین مقدار آن، یک‌ششم و حداکثر آن، ثلث است».

۶۹۶- (۴) احمد بن محمد سیاری در کتاب التنزیل و التحریف دربارهٔ این سخن خداوند: «اگر مال انبوهی بر جای گذارد، بر شما وصیت نوشته شد.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آن حقّی است که خداوند برای امام از ثلث واجب کرده است.

به امام علیه السلام گفته شد: آن چه مقدار است؟

امام علیه السلام فرمود: کمترین آن ثلث مال است و بقیه مال در آنچه میّت دوست دارد، مصرف می‌شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب صد و دوازدهم از ابواب معاشرت مطالبی است که در این رابطه می‌توان استفاده کرد.

و در روایت دوازدهم از باب یکم فرموده معصوم علیه السلام که: «هرکس هنگام مرگ برای خویشاوندان غیر وارثش وصیت نکند، اعمالش با معصیت پایان پذیرفته است.»

و باب سیزدهم از ابواب وصیت را بنگر.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۰۱

باب ۵۰ «۱» حکم وصیت برای آل محمد صلی الله علیه و آله و فرزندان فاطمه علیها السلام

۶۹۷- (۱) حماد بن عثمان گوید: «شخصی سی دینار برای فرزندان فاطمه علیها السلام وصیت کرد و شخصی آنها را نزد امام صادق علیه السلام آورد. امام علیه السلام فرمود: آنها را به فلان پیرمرد از فرزندان فاطمه علیها السلام بده و او عیالوار و تهیدست بود.

آن مرد گفت: همانا آن مرد آنها را برای فرزندان فاطمه علیها السلام وصیت کرده است.

امام علیه السلام فرمود: آنها به [همه] فرزندان فاطمه علیها السلام داده نمی‌شود، بلکه به این مرد عیالوار داده می‌شود.»

۶۹۸- (۲) احمد بن حمزه گوید: «به امام علیه السلام گفتم: در شهر ما گاهی مالی برای آل محمد وصیت می‌شود و آن را نزد من می‌آورند و من دوست ندارم آن را بدون اجازه شما نزدتان بیاورم. امام علیه السلام فرمود: آن را نزد من نیاور و به آن کاری نداشته باش.»

باب ۵۱ حکم وصیت برای غیر وارث

۶۹۹- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برای غیر وارث- از کوچک و بزرگ- چیزی را به طور معروف (غیر منکر) وصیت کند وصیتش موثر است.»

---

(۱). باب ۴۵ تا ۴۹ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان حذف شد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۰۳

باب ۵۲ حکم محروم کردن فرزند از میراث

۷۰۰- (۱) وصیّ علی بن سرّی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: علی بن سرّی درگذشت و مرا وصیّ خود قرار داد.

امام علیه السلام فرمود: خداوند او را رحمت کند!

گفتم: فرزندش- جعفر- با کنیز فرزنددار پدرش آمیزش کرد و او به من دستور داد وی را از ارث محروم کنم.

امام علیه السلام فرمود: او را از میراث محروم کن. اگر تو راست بگویی بدن او به زودی لَخت و بی‌حس خواهد شد. وقتی بازگشتم او مرا نزد ابو یوسف قاضی برد و به وی گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد! من جعفر بن علی بن سرّی هستم و این شخص وصی پدرم هست به او دستور بده تا میراث پدرم را به من بدهد.

ابو یوسف به من گفت: او چه می‌گوید؟

گفتم: آری این جعفر بن علی بن سرّی است و من نیز وصی پدرش هستم.

ابو یوسف گفت: پس مالش را به وی بپرداز.

گفتم: می‌خواهم خصوصی با تو صحبت کنم.

ابو یوسف گفت: نزدیک من بیا. من نیز نزدیک رفتم به طوری که هیچ‌کس سخنم را نمی‌شنید و به وی گفتم: این مرد با کنیزِ فرزنددار پدرش آمیزش کرده و پدرش به من دستور داده و وصیت کرده که از میراث محرومش کنم و از ارث چیزی به وی نپردازم. من در مدینه نزد موسی به جعفر علیه السلام رفتم و ماجرا را برای وی گفتم و از او سؤال کردم او به من دستور داد که از میراث بیرونش کنم و چیزی به وی نپردازم. ابو یوسف گفت: تو را به خدا سوگند! آیا ابوالحسن به تو دستور داد؟

گفتم: آری. وی سه مرتبه مرا سوگند داد و آن‌گاه گفت: آنچه ابو الحسن به تو دستور داد عمل کن که سخنِ حق، سخن اوست.

وصیّ گوید: پس از آن اعضای بدن وی لَخت و شل شد.

حسن بن علی وشّا گوید: من درحالی که بدنش لَخت شده بود او را مشاهده کردم».

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۰۵

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این حکم مخصوص به همین مورد است و به موارد دیگر سرایت داده نمی‌شود؛ زیرا جایز نیست انسان را به دلیل سخن موصی و دستور وی از میراثی محروم کرد که او به خاطر نَسَب مشهوری استحقاق آن را دارد، در صورتی که نَسَب وی ثابت و آشکار باشد و ولادتش مشهور باشد.»

۷۰۱- (۲) سعد بن سعد گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی فرزندی دارد که آن را به خود منسوب می‌کرد، آن‌گاه او را از خود نفی و از میراث محرومش کرد و من وصی او هستم، چه کار کنم؟

امام علیه السلام فرمود: به دلیل اقرار وی در حضور مردم، فرزند برای او لازم است و وصیّ به دلیل چیزی که خود می‌داند، او را از میراث محرومش نمی‌کند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یازدهم از باب شصت و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۵۳ حکم پرداخت مال وصیت شده برای کعبه به زائران آن

ارجاعات

گذشت: در روایات باب نوزدهم از ابواب مشاعر مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۵۴ حکم کافی نبودن مال وصیت شده برای عتق، حج و صدقه

۷۰۲- (۱) معاویة بن عمار گوید: «زنی از بستگان من ثلث مالش را به من وصیت کرد و دستور داد با آن

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۰۷

وی گفت: آن را به سه بخش تقسیم کن، ثلث برای عتق، ثلث برای حج و ثلث برای صدقه.

آن‌گاه نزد امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم: زنی از بستگانم درگذشت و ثلث مالش را به من وصیت کرد و دستور داد که با آن از جانب وی برده‌ای آزاد کنم و صدقه بدهم و حج انجام دهم وقتی بررسی کردم، مشاهده کردم به همه آنها نمی‌رسد.

امام علیه السلام فرمود: از حج آغاز کن؛ چرا که آن فریضه‌ای از فرایض خداوند است و بخشی از باقیمانده آن را در راه عتق و بخش دیگر را در صدقه مصرف کن.

وقتی سخن امام علیه السلام را برای ابو حنیفه بازگو کردم، از نظر خود به نظر امام علیه السلام بازگشت.»

معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ زنی که مالی را برای عتق، صدقه و حج وصیت کرد و برای آنها کافی نبود فرمود: «از حج آغاز کن، چرا که آن واجب است آن‌گاه اگر چیزی از آن باقی ماند بخشی از آن را در صدقه و بخش دیگر را در عتق مصرف کن.»

۷۰۳- (۲) معاویهٔ بن عمار گوید: «خواهر مفضّل بن غیاث درگذشت و ثلث مالش را در راه خدا، ثلث را برای بینوایان و ثلث را برای انجام حج وصیت کرد ولی آن مقدار برای حج کافی نبود و خودش حج انجام نداده بود، از این رو من و مفضل نزد ابن ابی لیلی رفتیم. وی ماجرا را بازگو کرد و ابن ابی لیلی گفت: برای هرکدام ثلث از آن را مصرف کن.

از آنجا نزد ابن شبرمه رفتیم. او نیز همان نظر ابن ابی لیلی را بیان کرد. سپس نزد ابو حنیفه رفتیم و او نیز همان نظر را تکرار کرد. آن‌گاه به مکه رفتیم. مفضل گفت از امام صادق علیه السلام سؤال کن.

وقتی از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، فرمود: از حج آغاز کن، زیرا آن فریضه‌ای است از جانب خدا بر عهدهٔ آن زن و بخشی از باقیمانده را برای این مصرف کن و بخشی را برای آن.

پس از بازگشت از سفر حج در مسجد نزد ابو حنیفه رفتم و به وی گفتم: سوالی را که از تو پرسیدم از جعفر بن محمد علیه السلام نیز سؤال کردم وی فرمود: نخست از حق خداوند آغاز کن، زیرا آن فریضه‌ای است بر عهدهٔ وی و بخشی از باقیمانده آن را در این مصرف کن و بخشی را در آن.

وقتی این سخن را به ابو حنیفه گفتم، به خدا سوگند سکوت کرد و نه سخن نیکی بر زبان آورد و نه سخن زشتی. از آنجا به مجلس درس ابو حنیفه رفتم. مشاهده کردم شاگردان وی دربارهٔ این مساله بحث می‌کنند و می‌گویند: ابو حنیفه گفت: از حج آغاز کن، زیرا آن فریضه‌ای است از جانب خدا بر عهدهٔ وی.

من گفتم: به خدا سوگند نظر ابو حنیفه این‌چنین بود.

آنها گفتند: خودش این‌گونه به ما گفت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۰۹

۷۰۴- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و اگر ثلث مالش را برای حج، عتق و صدقه وصیت کند، وصیتش صحیح است و اگر ثلث مالش به حج و عتق و صدقه نرسید، نخست از حج آغاز می‌شود و باقیمانده آن برای عتق یا صدقه قرار داده می‌شود. انشاءالله.»

در کتاب المقنع نیز این عبارت آمده است، با این تفاوت که پایان آن چنین است: «و بخشی از باقیمانده آن برای عتق و بخشی برای صدقه قرار داده می‌شود.»

۷۰۵- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس به کارهایی وصیت کند که یکی از آنها عتق است، آن وصیت‌ها از ثلث وی خارج و از عتق آغاز و باقیمانده آن در سایر وصایا مصرف می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: به همین صورت اگر کسی که حج انجام نداده وصیت به حج کند در این صورت پیش از سایر وصیت‌ها نخست از حج آغاز می‌شود.»

ارجاعات

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۵۰۹

گذشت: در روایات باب هفتم از ابواب فضایل حج مناسب با این بحث هست و در روایت دوم از باب نوزدهم از ابواب نیابت در حج فرموده امام علیه السلام که: «اگر بر عهدهٔ آن زن حج واجب است، پس در صورتی که آنچه را وصیت کرده برای حج مصرف شود نزد من محبوب‌تر است از این‌که در راه‌های دیگر هزینه شود.»

در بسیاری از روایات باب پنجم از ابواب وصایا مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در باب هفتاد مناسب آن خواهد آمد.

باب ۵۵ حکم وصیت در راه خدا

۷۰۶- (۱) حسین بن عمر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی به من وصیت کرده که مالی را در راه خدا مصرف کنم.

امام علیه السلام فرمود: در راه حج مصرف کن.

گفتم: به من وصیت کرده که در راه خدا مصرف کنم.

امام علیه السلام فرمود: برای حج مصرف کن.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱۱

(گفتم: به من وصیت کرده، در راه خدا هزینه کنم.

امام علیه السلام فرمود: در راه حج هزینه کن) چرا که من چیزی را در راه خدا برتر از حج نمی‌شناسم.»

این روایت از حسن بن محمد نیز نقل شده است.

۷۰۷- (۲) در کتاب الهدایه روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که مالش را در راه خدا وصیت کرده است. امام علیه السلام فرمود: «راه خدا شیعیان ما هستند و روایت شده که امام فرمود: در راه حج مصرف کن؛ چرا که من راهی از راه‌های خدا را برتر از حج نمی‌شناسم.»

۷۰۸- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر مالی را برای صرف در راه خدا وصیت کند و نامی از آن راه به میان نیاورد، اگر بخواهد آن را برای امام مسلمانان قرار می‌دهد و اگر بخواهد در راه حج مصرف یا میان گروهی از مؤمنان تقسیم می‌کند.» در کتاب المقنع نیز نظیر این عبارت با تفاوت اندکی آمده است.

۷۰۹- (۴) حسن بن راشد گوید: «در مدینه از امام هادی علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی را برای صرف در راه خدا وصیت می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: راه خدا شیعیان ما هستند.»

در کتاب الهدایه این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب التهذیب می‌فرماید: «مرحوم صدوق قدس سره گوید: راه جمع میان این روایت و روایتی که در آن راه خدا را حج معرفی می‌کند این است که آن مال به یکی از شیعیان داده شود تا با آن حج گزارد. در این صورت در هر دو راه مصرف و تعارض میان روایات نیز بر طرف شده است.

و این راه نیکویی است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱۳

۷۱۰- (۵) یونس بن یعقوب گوید: «یکی از اهالی همدان گفت: پدرش که شناختی نسبت به ولایت نداشت، هنگام مرگ وصیت کرد که چیزی در راه خدا مصرف شود و سپس در گذشت. از امام صادق علیه السلام در این‌باره سؤال شد که با آن مال چه کنند؟ و به وی گفته شد که آن مرد شناختی نسبت به ولایت نداشت (و هنگام مرگ این وصیت را کرد).

امام علیه السلام فرمود: اگر شخصی به من وصیت کند که مالش را برای یهودی یا نصرانی مصرف کنم، این کار را انجام می‌دهم. خداوند باشکوه و عزت می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر تغییر دهندگان آن است، به راستی خداوند شنوایِ داناست.»

پس کسی را بیابید که در این راه- یعنی مرزها- بیرون می‌رود و آن را برای وی بفرستید.»

۷۱۱- (۶) حجّاج خشّاب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی به من وصیت کرد که مالی را در راه خدا مصرف کنم. به وی گفته شد: آیا با آن حج انجام شود؟ وی گفت: آن را در راه خدا مصرف کن!

به وی گفتند: آیا آن را به آل محمد صلی الله علیه و آله بدهیم؟

گفت: آن را در راه خدا مصرف کن!

امام صادق علیه السلام فرمود: آن را در راه خدا مصرف کن همان گونه که دستور داد.

گفتم: به من بفرمایید چگونه مصرف کنم؟

امام علیه السلام فرمود: همانگونه که به تو دستور داد مصرف کن! خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر تغییر دهندگان آن است، قطعاً خداوند شنوایِ آگاه است.»

به من بگو که اگر به تو گفته بود آن را به یهودی بده آیا به نصرانی می‌دادی؟

حجّاج گوید: سه سال صبر کردم سپس نزد امام رفتم و ماجرا را بار دیگر بازگو کردم. امام علیه السلام مقداری سکوت کرد و سپس فرمود: آن را بیاور.

آن را به چه کسی بدهم؟

فرمود: به عیسی شَلَقان.» «۱»

---

(۱). وی عیسی بن ابی منصور است که مرد نیکوکار، بخشیده و از نمایندگان امام بود- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱۵

باب ۵۶ حکم وصیت مجوسی به صرف مال در میان نیازمندان

۷۱۲- (۱) ابو طالب عبداللّه بن صلت قمی گوید: «یکی از مجوسیانِ نیشابور مقداری از اموالش را برای نیازمندان وصیت کرد. پس از مرگش، قاضی نیشابور آن مال را گرفت و در میان تهیدستان مسلمان تقسیم کرد. خلیل بن هاشم- حاکم نیشابور- این موضوع را

برای ذوالریاستین نوشت و او نیز از مامون سؤال کرد. مامون گفت: من چیزی در این باره نمی‌دانم. آن‌گاه از امام رضا علیه السلام آن را سؤال کرد.

امام علیه السلام فرمود: مجوسی برای نیازمندانِ مسلمان وصیت نمی‌کند، شایسته است به مقدار آن مال از زکات برداشته و به تهیدستان مجوسی بازگردانده شود.»

۷۱۳- (۲) یاسر خادم گوید: «... از نیشابور به مامون نوشت: یکی از مجوسیان هنگام مرگ وصیت کرد که مال زیادی را در میان تهیدستان و بینوایان تقسیم کنند و قاضی نیشابور آن را در میان نیازمندان مسلمان تقسیم کرد.

آن‌گاه مامون به امام رضا علیه السلام گفت: سرورم در این باره چه می‌فرمایید؟

امام رضا علیه السلام فرمود: مجوسیان به نیازمندان مسلمان صدقه نمی‌دهند، به او بنویس که به مقدار آن مال از زکات و صدقات مسلمانان بردارد و به نیازمندان مجوسی صدقه دهد.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب شصت و یکم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱۷

باب ۵۷ جواز وصیت مسلمان و ذمی برای ذمی

۷۱۴- (۱) ریّان بن شبیب گوید: «مارده برای گروهی از خادمان کلیساهای مسیحیان مالی را وصیت کرد.

مسلمانان گفتند: آن را در میان تهیدستان مسلمان از دوستانت تقسیم کن.

من از امام رضا علیه السلام سؤال کردم و گفتم: خواهرم برای گروهی از نصارا وصیتی کرده است و من دوست دارم آن را در میان دوستان مسلمانم مصرف کنم.

امام علیه السلام فرمود: همان گونه که وصیت کرده است به وصیت عمل کن. خداوند تبارك و تعالی می‌فرماید: «همانا گناه آن به عهدهٔ تغییر دهندگان آن است.»

۷۱۵- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که مالش را برای صرف در راه خدا وصیت کرد. امام علیه السلام فرمود: به کسی بپرداز که برایش وصیت کرد، هرچند یهودی یا نصرانی باشد. خداوند می‌فرماید: «هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

۷۱۶- (۳) حسین بن سعید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی به من وصیت کند که مالی را برای یهودی یا نصرانی مصرف کنم این کار را انجام خواهم داد. خداوند می‌فرماید: «هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییر دهندگان آن است.»

۷۱۷- (۴) ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولی مسلمان می‌تواند از کافر ارث ببرد مگر آن‌که مسلمان چیزی را برای کافر وصیت کند.»

۷۱۸- (۵) احمد بن هلال از طریق نامه از امام هادی علیه السلام دربارهٔ یهودی که هنگام مرگ برای هم کیشان خود وصیت کرد، سؤال کرد. امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: «آن را به سوی من بفرست و مرا آگاه کن تا آن را در راه شایسته مصرف کنم انشاءالله».

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱۹

۷۱۹- (۶) محمد بن محمد گوید: «علی بن بلال به امام هادی علیه السلام نوشت: یک نفر یهودی درگذشت و پیش از مرگ چیزی را برای هم کیشان خود وصیت کرد و من می‌توانم آن را بگیرم. آیا جایز است آن را بگیرم و به دوستداران شما بپردازم یا در راهی که یهودی وصیت کرده مصرف کنم؟

پاسخ امام علیه السلام همانند روایت پیشین است.»

ارجاعات

گذشت: در باب پیشین آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

در روایت یکم از باب شصت و یکم فرموده امام علیه السلام که: «به کسی بپرداز که برایش وصیت کرد هرچند یهودی یا نصرانی باشد ...».

در روایت دوم فرموده امامان علیهم السلام که: «هرکس وصیتی کند، از ثلث مالش به آن عمل می‌شود.

هرچند برای یهودی یا نصرانی یا در راه دیگری وصیت کند ....

باب ۵۸ جواز واگذار شدن مصرف وصیت به وصی

۷۲۰- (۱) جعفر بن عیسی گوید: «به امام رضا علیه السلام نوشتم: شخصی بخشی از ثلث خود- از محصولات یکی از مزرعه‌هایش- را به وصی خود وصیت کرد که (نیمی از) آن را هر سال در کارهای معینی- که از آنها نام برد- مصرف کند و با باقیمانده ثلث هر کاری که می‌خواهد و صلاح می‌داند انجام دهد.

وصیّ کارهایی را که موصی معین کرده بود انجام داد و دربارهٔ بقیه آن گفت: در هر سال به فلانی فلان مبلغ می‌پردازم (و به فلانی فلان مبلغ و ...) و فلان مبلغ برای حج و هر سال فلان مبلغ صدقه می‌دهم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۲۱

سپس نظر وی در همه این موارد تغییر می‌کند و می‌گوید: نخست این‌گونه می‌خواستم و سپس بر خلاف خواست و نظر اولم تصمیم گرفتم. آیا می‌تواند از آن بازگردد و آنچه را قرار گذاشته برای دیگران قرار گذارد یا از آن بکاهد یا دیگران را با آنها شریک کند در صورتی که آن را بخواهد؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد مگر آن‌که نوشته‌ای علیه خود تنظیم کرده باشد.»

۷۲۱- (۲) عمار بن مروان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: وقتی مرگ پدرم رسید به وی گفته شد:

وصیت کن و او گفت: هر کاری که فرزندم- عمر- انجام دهد، صحیح است.

امام علیه السلام فرمود: پدرت مختصر و فشرده وصیت کرد.

گفتم: وی دستور داد فلان مبلغ به شما پرداخت شود.

امام علیه السلام فرمود: انجام بده.

گفتم: برادرم سفارش کرد برده مومن و اهل ولایتی را آزاد کنیم وقتی آزاد کردیم، معلوم شد که آن حلال‌زاده نبوده است.

امام علیه السلام فرمود: از جانب وی مجزی و کافی است (همانا حکایت آن حکایت کسی است که قربانی را بنا بر فربه بودن می‌خرد، آن‌گاه آن را لاغر می‌یابد که از طرف وی کافی است.»

باب ۵۹ حکم وصیت به فرزند بودن برده‌ای و آزاد کردن برده‌ای بدون تعیین

۷۲۲- (۱) ابو حمزه ثمالی گوید: «شخصی هنگام مرگ به فرزندش وصیت کرد و گفت: برده‌ام یسار فرزند من است. همانند یکی از خود به وی ارث بدهید و برده دیگرم یسار را آزاد کنید پس او آزاد است.

پس رفتند از وی بپرسند که کدام برده آزاد است و کدام یک ارث می‌برد؟ زبانش بند آمد. آن‌گاه از مردم در این باره تحقیق کردند ولی کسی برای این پرسش پاسخی نداشت تا این‌که نزد امام صادق علیه السلام آمدند و مساله را مطرح کردند. امام علیه السلام فرمود: آیا کسی از زنان‌تان همراه شما هست؟

گفتند: آری چهار تن از خواهران‌مان همراه ما هستند و ما چهار برادر هستیم.

امام علیه السلام فرمود: از آنان بپرسید کدام یک از دو غلام وقتی نزد آنان می‌رفت، پدرشان می‌گفت: از وی خود را نپوشانید، زیرا او برادرتان است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۲۳

آنان گفتند: آری غلام کوچک وقتی نزد ما می‌آمد، پدرمان می‌گفت: خود را از او نپوشانید؛ زیرا او برادر شماست ولی ما گمان می‌کردیم پدرمان به دلیل این‌که وی در دامن ما متولد شده و ما او را بزرگ کرده‌ایم این سخن را می‌گوید.

امام علیه السلام فرمود: آیا شما خانواده نشانه ویژه‌ای دارید؟

گفتند: آری.

امام علیه السلام فرمود: بنگرید که آیا آن را در غلام کوچک مشاهده می‌کنید؟

وقتی آنان بررسی کردند آن نشانه را در آن غلام کوچک یافتند. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهید هویت غلام کوچک را برای‌تان روشن کنم؟ سپس ده تیر قرعه برداشت و نام فرزند را بر روی آنها نوشت و ده تیر برای برده معین کرد و ده بار قرعه زد در هر بار تیرهای فرزند به غلام کوچک اصابت می‌کرد. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: این را آزاد کنید و به این ارث دهید.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب سی و یکم از ابواب قضا مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۶۰ مرگ موصّی‌له پیش از موصّی یا پیش از تحویل گرفتن

۷۲۳- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان علی علیه السلام شخصی برای فرد غایبی مالی را وصیت کرد ولی او پیش از موصّی وفات کرد. امیرمؤمنان علیه السلام در این باره حکم کرد و فرمود: وصیت متعلق به وارث موصّی له است.

و فرمود: هرکس برای فرد حاضر یا غایبی وصیت کند و وی پیش از موصّی بمیرد، پس وصیت برای وارث موصّی‌له است، مگر آن‌که موصی پیش از مرگ از وصیتش بازگردد.»

در کتاب المقنع آمده است: «هرکس برای فرد حاضر یا غایبی وصیت کند و موصی‌له پیش از موصی بمیرد، پس وصیت برای وارث موصّی‌له خواهد بود، در صورتی که موصّی پیش از مرگ از وصیتش باز نگردد.»

۷۲۴- (۲) محمد بن عمر ساباطی گوید: «از امام جواد علیه السلام سؤال کردم: شخصی به من وصیت کرد و دستور داد که در هر سال چیزی به عمویش بپردازم. آن‌گاه عمویش مُرد. امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به وارثان وی بپرداز.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۲۵

۷۲۵- (۳) عباس بن عامر (از مثنی) گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: برای شخصی وصیت می‌شود ولی او پیش از تحویل می‌میرد و کسی را از خود بر جای نمی‌گذارد. امام علیه السلام فرمود: به جستجوی وارث یا مولایی «۱» برای وی بپرداز و به او بده.

گفتم: اگر برای وی مولایی نیافتم.

امام علیه السلام فرمود: بکوش تا مولایی برای وی بیابی، پس اگر کسی را نیافتی و خداوند تلاش و کوشش تو را در این راه دانست، آن را صدقه بده.»

۷۲۶- (۴) مثنی بن عبدالسلام روایت پیشین را تا «به جستجوی وارث یا مولایی برای وی بپرداز و به او بده» روایت می‌کند و در ادامه از امام علیه السلام نقل می‌کند: زیرا خداوند می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

گفتم: آن مرد از اهل فارس است که اسلام آورده و وارثی برای وی شناخته نشده و خود نیز از آن نام نبرده است.

امام علیه السلام فرمود: بکوش تا وارثی برای وی بیابی و اگر نیافتی و خداوند از تلاش و کوشش تو آگاه شد، آن را صدقه بده».

۷۲۷- (۵) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه چیزی را برای شخصی وصیت کند و موصی‌له پیش از تحویل گرفتن آن بمیرد، به جستجوی وارث او بپرداز، پس اگر وارثی برای وی نیافتی و خداوند از تلاش تو آگاه شد، پس آن را صدقه بده.»

۷۲۸- (۶) ابو بصیر و محمد بن مسلم گویند: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال شد که برای دیگری وصیت کرد، آن‌گاه موصی‌له پیش از موصی درگذشت. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

این روایت از منصور بن حازم نیز نقل شده است.

۷۲۹- (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخصی برای فرد غایبی وصیت کرد و با همان وصیت درگذشت. آن‌گاه پس از بررسی مشخص شد که موصی‌له پیش از موصی درگذشته است.

علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام در این‌باره فرمودند: وصیت باطل است و اگر برای فرد غایبی وصیت کرد و موصی‌له پس از موصی درگذشت، بررسی می‌شود. اگر موصی‌له وصیت را پذیرفته است، آن برای وارثان اوست و اگر نپذیرفته است برای وارثان موصی است.»

---

(۱). برده آزاده شده و آزاد کننده وی در صورت نداشتن وارث، از یکدیگر ارث می‌برند و به هریک مولای دیگری گفته می‌شود- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۲۷

باب ۶۱ حکم تغییر وصیت

خداوند تعالی می‌فرماید:

پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییر دهندگان آن است، قطعاً خداوند شنوایِ آگاه است.

پس هرکس از وصیت کننده‌ای بیم انحراف از حق یا گناه داشته باشد؛ آن‌گاه میان آنان آشتی دهد، گناهی بر او نیست، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. «۱»

۷۳۰- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که مالش «۲» را برای صرف در راه خدا وصیت کرد. امام علیه السلام فرمود: به کسی بپرداز که برایش وصیت کرده هرچند یهودی یا نصرانی باشد، زیرا خداوند تبارک و

تعالی می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش برعهدهٔ تغییردهندگان آن است.»
محمد بن مسلم این روایت را از امام باقر علیه السلام نیز نقل کرده است.
۷۳۱- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس به چیزی وصیت کند در ثلث وی موثر است. پس اگر برای یهودی یا نصرانی یا چیز دیگری وصیت کند، در همان راه قرار داده می‌شود، به دلیل سخن خداوند تعالی که می‌فرماید:
«پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»
۷۳۲- (۳) علی بن مهزیار گوید: «امام جواد علیه السلام به جعفر و موسی نوشت: دستوری که دربارهٔ شاهد گرفتن در مورد فلان کار به شما دادم سبب نجات شما در آخرت و عمل به وصیت پدر و مادرتان و نیکی

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۱- ۱۸۲.

(۲). مقصود از مالش، یک‌سوم است که در اختیار میت است.

شما به آنان است و بپرهیزید تا وصیت آنان را جا به جا نکنید و از حالت خودش تغییر ندهید، زیرا آنان از عهدهٔ آن خارج شدند و به گردن شما افتاد و به تحقیق خداوند تبارک و تعالی در قرآن دربارهٔ وصیت می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است، قطعاً خداوند شنوایِ داناست.»
۷۳۳- (۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و هرکس مالش یا بخشی از آن را برای صرف در راه خدا مانند حج یا عتق یا صدقه یا راههای خیر وصیت کند، پس وصیت صحیح و جایز است و تغییر و تبدیل آن جایز نیست، زیرا خداوند می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است، قطعاً خداوند شنوایِ آگاه است.»
۷۳۴- (۵) در کتاب جامع الاخبار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس عمل به وصیت میّتی را دربارهٔ حج بر عهده بگیرد، سپس بدون عذر در آن کوتاهی کند، خداوند نماز و روزه‌اش را نمی‌پذیرد و دعایش را اجابت نمی‌کند و در هر شب و روز صد گناه بر او می‌نویسد که کوچک‌ترین آنها همانند [گناه] کسی است که با مادر یا دخترش زنا کند.
ولی اگر در همان سال آن را انجام دهد، خداوند در مقابل هر درهم، پاداش یک حج و عمره به وی عنایت می‌کند. آن‌گاه اگر تا یک سال پس از آن بمیرد، شهید مرده است و برای هر روز و شب تا سال آینده خداوند پاداش شهید برای وی می‌نویسد و حاجت‌های دنیا و آخرتش را برآورده می‌کند.»
۷۳۵- (۶) در همان کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس وصیت میّتی را بر عهده گیرد و سپس بدون عذر در انجام آن سستی کند، خداوند هیچ توبه و فدیه‌ای از وی نمی‌پذیرد و تمام فرشتگان میان آسمان و زمین او را لعنت می‌کنند و شب و روز را در خشم خداوند سپری می‌کند و هر وقت بگوید: پروردگارا! لعنت بر او فرود می‌آید و خداوند پاداش همه نیکی هایش را برای آن میّت می‌نویسد و اگر در آن حالت بمیرد وارد آتش می‌شود.
و اگر به آن عمل کند، خداوند در هر روز و شب پاداش آزاد کردن برده برای وی می‌نویسد و در مقابل هر درهم برای او یک شهر و شصت حور العین است و شب و روز را در حالی سپری می‌کند که دو در از بهشت بر روی وی گشوده است. پس اگر تا یک سال بمیرد آمرزیده مرده است و خداوند در روز قیامت همانند پاداش حج و عمره گزار به وی عنایت می‌کند و در بهشت رفیق یحیی بن زکریا خواهد بود.»

۷۳۶- (۷) در همان کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس عمل به وصیت میّتی را دربارهٔ حج بر عهده گیرد، پس نباید در انجام آن تنبلی کند زیرا مجازات آن سخت و پشیمانی از آن طولانی است. در انجام وصیت میّت سستی نمی‌کند مگر بدبخت و به جز خوشبخت به انجام آن

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳۱

اقدام نمی‌کند و هرکس به سرعت به انجام آن اقدام کند، خداوند بدنش را بر آتش حرام و همراه شهیدان و صدیقان او را داخل بهشت می‌کند و به اندازه هفتاد شهید وی را احترام و اکرام می‌کند و تا زنده است هر روز هزار نیکی برایش می‌نویسد و هزار درجه او را بالا می‌برد.

وای بر کسی که در انجام آن تنبلی کند! خداوند هر روز هزار گناه برایش ثبت می‌کند و در مقابل هر گام خانه‌ای در آتش برای وی بنا می‌کند و به زنده و مرده‌اش نگاه [رحمت] نمی‌کند. آن‌گاه اگر بر این حال بمیرد، در حالی از قبر بیرون می‌آید که بر پیشانی‌اش نوشته شده است: نومید از رحمت خدا!»

۷۳۷- (۸) محمد بن مارد گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی به وصیّ خود دستور داد، برده‌ای به بهای ششصد درهم از ثلث مالش برایش آزاد کند ولی وصی ششصد درهم به شخصی پرداخت می‌کند تا از جانب میّت حج گزارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: نظر من این است که وصی باید از مال خود ششصد درهم غرامت بپردازد و آن را در وصیت میّت- آزاد کردن برده- مصرف کند.»

۷۳۸- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که به حج وصیت می‌کند و وصی او با آن، برده آزاد می‌کند. امام علیه السلام فرمود: «وصی غرامت کار خلاف خود را می‌پردازد و دستور موصی را انجام می‌دهد.»

۷۳۹- (۱۰) سعید اعرج گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به آزاد کردن برده‌ای وصیت کرد ولی وصی آن را در حج هزینه کرد. امام علیه السلام فرمود: غرامت می‌پردازد و وصیت میّت را انجام می‌دهد.»

۷۴۰- (۱۱) دربارهٔ آیه: «پس هرکس از گرایش به باطل یا گناه وصیت کننده‌ای بترسد، از این رو میان آنها آشتی دهد، گناهی بر او نیست.» در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود:

«هرگاه شخصی وصیتی کند، تغییر آن برای وصیّ جایز نیست، بلکه همان گونه که میّت وصیت کرده باید انجام دهد مگر آن‌که بر خلاف دستور خداوند وصیت و ستم کند، پس در این صورت برای وصی جایز است که آن را به حق بازگرداند. مثل این‌که شخصی همه اموالش را برای برخی از وارثانش وصیت و دیگران را محروم کند پس برای وصی جایز است که آن را به حق بازگرداند و این معنای این سخن خداوند است: «جنفاً او اثماً» جنف، تمایل به برخی وارثان بدون دیگران است و اثم، این است که به تعمیر و آبادی آتشکده‌ها و ساختن شراب دستور دهد، در این صورت برای وصی جایز است که به هیچ‌یک عمل نکند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳۳

۷۴۱- (۱۲) محمد بن سوقه گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ این آیه سؤال کردم: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

امام علیه السلام فرمود: آیه بعدی، آن را نسخ کرده است. [و آن، این] سخن خداوند است: «پس هرکس از گرایش به باطل یا گناه وصیت کننده‌ای بترسد (پس میان آنها سازش برقرار کند، گناهی بر او نیست) یعنی اگر وصی بترسد که موصی در وصیت به یک‌سوم بر خلاف رضای خداوند- که باطل است- گرایش یابد، بر او گناهی نیست که آن را به حق و موافق رضای خداوند- از راههای خیر- تبدیل کند.»

۷۴۲- (۱۳) ابراهیم بن هاشم با سند خود از امام علیه السلام روایت می کند که فرمود: «در صورتی که وصیت به طور پسندیده و متعارف نباشد و در آن ظلمی صورت گرفته باشد خداوند وصی را در تغییر وصیت آزاد گذاشت تا آن را به صورت پسندیده تبدیل کند. به دلیل سخن خداوند عزیز و باشکوه: «پس هرکس از گرایش به باطل یا گناه وصیت‌کننده‌ای بترسد آن‌گاه میان آنان سازش بر قرار کند، گناهی بر او نیست.»

۷۴۳- (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به بیش از ثلث یا همه اموالش وصیت کند، آن جایز نیست و به حدّ پسندیده غیر منکر باز می گردد، پس هرکس در وصیت به خودش ستم و در آن ظلم کند به حدّ پسندیده باز می گردد و حق وارثان به آنها داده می‌شود.»

۷۴۴- (۱۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر برای ناحق یا برخلاف سنت وصیت کند، باکی نیست که به حق و سنت تبدیل شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایت هشتم از باب پنجم از ابواب نیابت در حج فرموده امام علیه السلام که: «یا وصیتی کرده باشد که برای موصّی له بدان عمل می‌شود.»

در روایت هشتم از باب شانزدهم فرموده معصوم علیه السلام که: «و اگر به اندازه‌ای است که می‌توان با آن از مکه حج گزارد، تو ضامن هستی.»

و در روایت نهم مانند آن.

و در روایت نوزدهم از باب یکم از ابواب وصیت فرموده امام علیه السلام که: «هرکس به خود ستم کند و در وصیتش امر ناپسند و ظلمی انجام دهد، پس به امر پسندیده باز می گردد.»

و در روایت یکم از باب چهارم فرموده معصوم علیه السلام که: «ثلث آن هزینه می‌شود و وقف نمی‌شود.»

و در روایت مانند آن.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳۵

و در روایت دوم از باب بیستم فرموده معصوم علیه السلام که: «کودک پس از بلوغ حق عدم رضایت ندارد مگر دربارهٔ دگرگونی‌ها و تغییراتی که در وصیت انجام پذیرفته است که حق بازگرداندن آنها را به وصیت میّت دارد.»

و در باب بیست و یکم از ابواب وصیت مناسب با این بحث هست.

و در روایت پنجم از باب پنجاه و پنجم فرموده امام علیه السلام که: «اگر کسی به من وصیت کند که مالش را برای یهودی یا نصرانی مصرف کنم، حتماً برای آنان مصرف خواهم کرد؛ زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

و در روایت ششم فرموده امام علیه السلام که: «آن را در راه خدا صرف کن، همان گونه که دستور داد.

گفتم: بفرمایید چگونه مصرف کنم؟ فرمود: همان گونه که به تو دستور داد مصرف کن؛ زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: «پس هرکس آن را تغییر دهد ...»

در روایات باب پنجاه و ششم و پنجاه هفتم و باب بعدی مناسب با این بحث هست.

باب ۶۲ حکم ضمانت وصی برای طلبکاران

۷۴۵- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخص بدهکاری فردی را وصی خود قرار می‌دهد و می‌میرد. وصی

دست به کار می‌شود، مال طلبکاران را جدا می‌کند و در اتاقی قرار می‌دهد و بقیه را میان وارثان تقسیم می‌کند. آن‌گاه شبانه به مال طلبکاران دزد می‌زند، از چه کسی گرفته می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: وصی از هنگام قرار دادن آن در اتاقش ضامن آن است و باید از مالش بپردازد.»

این روایت از زید شحّام نیز نقل شده است.

۷۴۶- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخص بدهکاری دیگری را وصی خود قرار می‌دهد. آن‌گاه وصی بدهی را از اصل مال میّت جدا می‌کند و آن را تحویل می‌گیرد و به خانه‌اش می‌برد و به وصایای میّت عمل و باقیمانده را میان وارثان تقسیم می‌کند. سپس آن مال از خانه‌اش دزدیده می‌شود.

امام صادق علیه السلام دراین باره فرمود: وی ضامن است زیرا حق نداشت مال طلبکاران را بدون دستورشان تحویل بگیرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳۷

ارجاعات

گذشت: در روایت ششم از باب سی و چهارم از ابواب مستحقان زکات فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه موردی برای آن بیابد و به آن نپردازد، وی ضامن آن است ... و به همین گونه وصی نیز ضامن مالی است که به وی داده می‌شود، در صورتی که موردی را که مامور به پرداخت آن است بیابد ولی اگر آن را نیابد ضمانتی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایت هفتم این گفته به امام علیه السلام که: «شخصی هزار درهم زکات مالش را به دیگری می‌دهد و او را وصی خود می‌کند. آن مال از وصی برده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: او ضامن است و به وارثان مراجعه نمی‌کند.»

و در روایت سوم از باب بیست و ششم از ابواب وصایا این گفته به امام علیه السلام که: «آنچه برای پرداخت بدهی وصیت کرده، دزدیده می‌شود. بدهی از چه کسی گرفته می‌شود از وارثان یا از وصی؟

امام علیه السلام فرمود: از وارثان گرفته نمی‌شود، بلکه وصی ضامن آن است.»

باب ۶۳ حکم تجارت وصی با مال یتیم

۷۴۷- (۱) اسماعیل بن سعد اشعری گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا وصی می‌تواند مال یتیم را عینه «۱» دهد یا با آن تجارت کند. امام فرمود: اگر چنین کند، ضامن است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب شصت و هفتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مطالبی هست که بر این روایت دلالت می‌کند.

باب ۶۴ عدم جواز پرداخت مال یتیم پیش از رسیدن به مرحله بلوغ و رشد و لزوم پرداخت آن هنگام رشد

خداوند تعالی می‌فرماید:

اموال‌تان را که خداوند سامان بخش زندگی‌تان قرار داده است به سفیهان ندهید و خوراک و پوشاک آنان را از آن تامین کنید و با آنان به طور پسندیده سخن گویید و یتیمان را بیازمایید تا آن‌گاه که به سن ازدواج رسیدند، اگر در آنان رشد یافتید، اموال‌شان را به ایشان بپردازید و با اسراف و شتاب از بیم بزرگ شدن آنان، آنها را نخورید. «۲»

---

(۱). خرید جنسی به صورت نقد با پول یتیم و فروش آن با قیمت بیشتر به صورت نسیه به صاحب اولش- م.

(۲). نساء ۴/ ۵- ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳۹

۷۴۸- (۱) یونس بن یعقوب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: این سخن خداوند که می‌فرماید: «پس اگر از آنان رشد درک شود، اموال‌شان را به آنان بپردازید.»

معنای رشد که از آنها درک می‌شود، چیست؟

امام علیه السلام فرمود: نگهداری از مالش».

۷۴۹- (۲) علی بن ابی حمزه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و اموال‌تان را به سفیهان ندهید.»

امام علیه السلام فرمود: آنان یتیمان هستند، اموال‌شان را به آنها ندهید تا از رسیدن آنان به مرحله رشد آگاه شوید؟

گفتم: چگونه اموال آنها اموال ما می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی تو وارث آنها باشی.»

در روایت عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «اموال را به شرابخواران و زنان ندهید.»

۷۵۰- (۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نجده حروری از طریق نامه چهار چیز از ابن عباس پرسید؛ آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از زنان در جنگ استفاده می‌کرد؟ و آیا از غنایم به آنان چیزی می‌داد؟ و دربارهٔ مصرف خمس و پایان یتیمی یتیم و کشتن کودکان سؤال کرد.»

ابن عباس در پاسخ نوشت: پرسشت دربارهٔ زنان؛ به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را از غنایم بهره‌مند می‌کرد ولی به آنان سهم پرداخت نمی‌کرد.

و دربارهٔ خمس؛ ما براین باوریم که آن متعلق به ماست و گروهی می‌پندارند که مال ما نیست از این رو ما صبر کردیم.

دربارهٔ یتیم؛ پس پایان یتیمی وی نیرومندی اوست و آن احتلام است، مگر آن‌که در او رشدی نیابی و نزد تو کم خرد یا سفیه باشد، در این صورت سرپرست وی از او نگهداری می‌کند.

و دربارهٔ کودکان؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را نمی‌کشت و خضر نبی علیه السلام کافران‌شان را می‌کشت و مؤمنان‌شان را رها می‌کرد. پس اگر تو علم خضر را داری، خود بهتر می‌دانی.»

۷۵۱- (۴) عبداللّه بن اسباط از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نجده حروری از طریق نامه از ابن عباس دربارهٔ یتیم سؤال کرد که چه وقت یتیمی وی پایان می‌یابد؟

ابن عباس در پاسخ نوشت: پایان یتیمی یتیم نیرومندی اوست و آن احتلام است، مگر آن‌که پس از بلوغ در وی رشدی نیابد که در این صورت سفیه یا ضعیف است و باید به او یاری دهد.»

۷۵۲- (۵) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: کودک یتیمی، قرآن را فراگرفته است و اشکالی در عقل او نیست. وی مالی نزد شخصی دارد و آن شخص می‌خواهد با مال وی مضاربه کند. کودک نیز به وی اجازه می‌دهد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۴۱

امام فرمود: شایسته نیست که با آن مال کار کند تا این‌که محتلم شود و مالش را به وی بپردازد.

فرمود: و اگر محتلم شد و عقل نداشت، هرگز چیزی به او ندهد».

این روایت از داود بن سرحان نیز نقل شده است.

۷۵۳- (۶) دربارهٔ آیه: «و یتیمان را بیازمایید، تا آن‌گاه که به سن ازدواج رسیدند، پس اگر در آنان رشد یافتید اموال‌شان را به ایشان

بپردازید و اموال آنها را با اسراف و شتاب از ترس بزرگ شدن‌شان نخورید.» ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس مال یتیمان را در اختیار دارد، برای وی جایز نیست که به وی تحویل دهد تا به سن ازدواج برسد (و محتلم شود) پس آن‌گاه که محتلم شد، حدود و عمل به واجبات بر او واجب می‌شود و در صورتی که هدر دهنده مال و شرابخوار و زناکار نباشد هرگاه در وی رشد یافت، مال را به وی تحویل می‌دهد و علیه او گواه می‌گیرد و اگر ندانند که بالغ شده، به وسیله بوی زیر بغل و رویش مو بر شرمگاهش آزمایش می‌شود. اگر این‌گونه بود، حتماً بالغ شده و در صورتی که رشید باشد، مالش به وی داده می‌شود.»

۷۵۴- (۷) عبداللّه بن مغیره با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر این آیه فرمود:

«هنگامی که آنان را دوستدار آل محمد صلی الله علیه و آله یافتید، یک درجه آنان را بالا ببرید.»

این روایت بدون واسطه نیز از عبداللّه بن مغیره نقل شده است.

۷۵۵- (۸) محمد بن عیسی (قیس) با واسطه روایت می‌کند که: «شخصی که فرزند نابالغ داشت، دیگری را وصی خود قرار داد و درگذشت. کودک به مرحله بلوغ رسید و نزد وصی رفت و گفت: مالم را به من بپرداز تا ازدواج کنم ولی وصی از پرداخت آن خودداری کرد. آن‌گاه آن جوان زنا کرد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: دو سوم گناه زنای آن بر عهدهٔ وصی است؛ زیرا مالش را از او بازداشت و به وی نداد تا ازدواج کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۴۳

۷۵۶- (۹) اسماعیل گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: وصیّ تعدادی یتیم پس از بالغ شدن‌شان از آنان می‌خواهد اموال‌شان را تحویل بگیرند ولی آنها خودداری می‌کنند، او چه کند؟

امام علیه السلام فرمود: به آنان تحویل می‌دهد و بر آن مجبورشان می‌کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایت دوم از باب دوازدهم از ابواب مقدمات فرموده امام علیه السلام که: «با ازدواج دختر و هم بستر شدن با او در نُه سالگی یتیمی وی پایان می‌یابد و مالش به او تحویل داده می‌شود.»

و در روایت دهم فرموده امام معصوم علیه السلام که: «چه وقت مال کودک به وی تحویل می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: هنگامی که بالغ شد و از او احساس رشد شد و سفیه و ناتوان نبود.»

سایر روایات باب را بنگر.

و در روایت یکم از باب یکم از ابواب حجر فرموده امام علیه السلام که: «و اگر محتلم شد و از او احساس رشد یافتگی نشد و کم عقل یا ناتوان بود، سرپرستش باید مالش را از او باز دارد.»

سایر روایات آن باب بر این بحث دلالت می‌کند؛ پس ملاحظه کنید.

می‌آید:

در روایات باب هفتاد و سوم از ابواب وصیت مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت دهم از باب پنجاه و یکم از ابواب تزویج فرموده معصوم علیه السلام که: «هنگامی که دختر در نه سالگی به خانه شوهر رفت، یتیمی وی پایان می‌یابد و اموالش به وی تحویل داده می‌شود.»

باب ۶۵ حکم فراموش شدن وصیت توسط وصی

۷۵۷- (۱) محمد بن ریّان گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: شخصی وصیت کرده است، ولی وصیّ تنها یک مورد از آن را

به یاد دارد، دربارهٔ بقیه چه کند؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: سایر موارد را در کارهای خیر مصرف می کند.»

۷۵۸- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «پس اگر میّت وصیتی کند و وصی تنها یک مورد از آن را به خاطر داشته باشد، سایر موارد در کارهای خیر مصرف می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۴۵

باب ۶۶ جواز خرید مال میت به وسیله مزایده توسط وصی

۷۵۹- (۱) حسین بن ابراهیم همدانی گوید: «محمد بن یحیی به امام علیه السلام نوشت: آیا وصی می‌تواند چیزی از مال میّت را از طریق مزایده بخرد، در مزایده شرکت کند، بر بهای آن بیفزاید و برای خودش بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که به طور صحیح بخرد، جایز است.»

باب ۶۷ اجازه مضاربه با مال یتیم از سوی موصی به وصی

۷۶۰- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی دیگری را وصی و قیّم فرزندانش و اموال آنها قرار می‌دهد و هنگام وصیت به وی اجازه می‌دهد با آن مال کار کند و سودش متعلق به وی و فرزندانش باشد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، به خاطر آن که پدرش در زمان حیات خود اجازه آن را داده است.»

۷۶۱- (۲) خالد بن بکیر طویل گوید: «پدرم هنگام مرگ مرا فراخواند و گفت: فرزندم! مال برادران کوچکت را بردار، با آن کار کن و نصف سود آن را تو بردار و نصف آن را به آنها بده و ضمانتی بر عهدهٔ تو نیست.

پس از وفات پدرم، کنیز فرزند دار از پدرم مرا نزد ابن ابی لیلی بُرد و به او گفت: این مرد اموال فرزندم را می‌خورد.

من نیز دستور پدرم را برای وی بازگو کردم. ابن ابی لیلی گفت: اگر پدرت به تو دستور باطلی داده باشد من آن را اجازه نمی‌دهم.

سپس ابن ابی لیلی علیه من گواه گرفت که اگر در مال تصرف کردم، ضامن هستم. آن‌گاه نزد امام

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۴۷

۷۶۲- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه موصی به وصی اجازه تجارت با اموال فرزندان غیر بالغش را دهد، او حق این کار را دارد و ضمانتی بر عهدهٔ او نیست و اگر مقداری از سود را برای وصی شرط کند، او موظف به رعایت آن شرط است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب زکات دهندگان فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه با مال یتیم تجارت کردی، تو ضامن آن هستی و سود آن برای یتیم است.»

و در روایت دوم از باب دوم این گفته به امام علیه السلام که: «شخصی که مال یتیم را در اختیار دارد و با آن تجارت می‌کند، آیا ضامن آن است؟ امام علیه السلام فرمود: آری.»

و در روایات باب نهم از ابواب مضاربه مطالبی که بر این دلالت می‌کند، هست.

و در روایت یکم از باب شصت و سوم از ابواب وصایا این گفته به امام علیه السلام که: «آیا وصیّ می‌تواند با مال یتیم، عِینه یا تجارت کند؟ امام علیه السلام فرمود: اگر این کار را انجام داد، ضامن آن است.»

باب ۶۸ حکم ادّعای طلب از موصی توسط وصی

۷۶۳- (۱) برید بن معاویه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی مرا وصی خود قرار داد. من نیز از وی خواستم که یکی از بستگانش را شریک من قرار دهد و او این کار را انجام داد و به من گفت از کسی که او را شریک من در وصیت قرار داد، صد و پنجاه درهم طلبکار است و در مقابل آن جام سیمینی نزد او رهن است پس از مرگ وی، شریک من در وصیت ادعا کرد که از او چندین کُر گندم طلبکار است.

امام علیه السلام فرمود: اگر بینه اقامه کرد [آن را می‌گیرد] و در غیر این صورت چیزی برای او نیست.

گفتم: آیا برای وی جایز است، از آنچه در اختیار دارد، چیزی بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: برایش حلال نیست.

گفتم: بفرمایید که اگر میّت به او ظلم کرده باشد و مالش را گرفته باشد، آن‌گاه وی قدرت یافته که

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۴۹

باب ۶۹ حکم وصیِ وصی و اجرت گرفتن وی

۷۶۴- (۱) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: «وصیّ شخصی درگذشت و دیگری را وصی خود قرار داد، آیا عمل به وصیت میّت اول برای وصیِ وصی لازم است؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: به خاطر حقی «۱» که میّت اول بر او دارد عمل به وصیت وی برای وصی دوم لازم است، اگر بر او حقی داشته باشد. انشاءالله.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب شصت و چهارم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مطالبی است که از آن بر ذیل باب می‌توان استدلال کرد.

باب ۷۰ عدم کفایت مالِ میت برای انجام وصایای او

۷۶۵- (۱) حمران روایت می‌کند که: «شخصی هنگام مرگ از پنج برده نام برد و وصیت کرد آنان را آزاد کنند وقتی ثلث وی تعیین شد به بهای برده‌هایی که دستور به آزادی‌شان داده بود، نرسید.

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود: (بردگانِ نام برده شده در نظر گرفته می‌شوند و شروع به آزاد کردن‌شان می‌شود) پس قیمت می‌شوند و ثلث میّت در نظر گرفته می‌شود و نخستین آنها. سپس دوم، آن‌گاه سوم پس از آن چهارم و در پایان پنجم آزاد می‌شود و اگر ثلث میّت برای آزادی همه کافی نبود، کمبود آن برای کسی است که دیرتر نام برده شده است؛ زیرا بیش از مقدار ثلث آزاد کرده

---

(۱). این حق دوگونه تفسیر شده: حق ایمان و تصریح میت اول به تعیین وصی از طرف وصی. ملاذ الاخیار ۱۵/ ۱۲۷- ۱۲۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵۱

ارجاعات

گذشت: در روایت پانزدهم از باب پنجم فرموده امام علیه السلام که: «میان آنها قرعه زده می‌شود و به ترتیب آزاد می‌شوند تا به ثلث برسد.»

و این فرموده که: «پس اگر بردگانی را نام برد و گفت: فلانی و فلانی را از جانب من آزاد کنید، ثلث مال وی و بهای بردگان در نظر گرفته می‌شود و سپس به ترتیبی که از آنان نام برده، آزاد می‌شوند.»

باب ۷۱ استحباب وصی بودن انسان برای خودش

۷۶۶- (۱) عنبسه عابد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مرا سفارش کن. امام علیه السلام فرمود: وسایل مورد نیازت را فراهم کن و توشه‌ات را جلو بفرست و خود وصیّ خویش باش و به دیگری نگو که آنچه کارت را سامان می‌دهد، برایت بفرستد.»

۷۶۷- (۲) در نهج‌البلاغه آمده است که علی علیه السلام فرمود: «ای فرزند آدم، وصی خودت باش و با مالت چنان کن که دوست داری پس از تو با آن، آن‌گونه رفتار شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هفتاد و پنجم از ابواب مبارزه با نفس مناسب با این بحث هست.

باب ۷۲ حکم مازاد نفقه همسر پس از مرگ

۷۶۸- (۱) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی شش ماه یا در این حدود نفقه همسرش را می‌دهد و به مسافرت می‌رود، آن‌گاه پس از یکی دو ماه فوت می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اضافه آنچه نزد همسر اوست به میراث باز می‌گردد.»

۷۶۹- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس وصیت‌هایی کند و برای مدتی نفقه افراد تحت تکفلش را نزد آنان بگذارد و بمیرد، افزون بر هزینه آنان تا زمان مرگ وی میراث است و وصیت در مورد آن جاری می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵۳

باب ۷۳ حکم وصیت نابالغ، سفیه و دیوانه

۷۷۰- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «کودک نابالغ در صورتی که هنگام مرگ وصیت کند دربارهٔ بستگانش مؤثر است و برای بیگانگان مؤثر نیست.»

نظیر این روایت از عبداللّه بن سنان نیز نقل شده است.

۷۷۱- (۲) عبدالرحمن بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه نوجوان ده ساله شد، وصیت وی جایز است.»

۷۷۲- (۳) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ وصیت نوجوان سؤال کردم که آیا جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی به ده سالگی رسید، وصیتش جایز است.»

۷۷۳- (۴) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی نوجوان ده ساله شد؛ آن‌گاه اگر ثلث مالش را برای صرف در راه حقّ وصیت کرد، وصیتش جایز است و وقتی هفت ساله شد و به اندکی از مالش برای صرف در راه حقّ وصیت کرد، وصیتش جایز است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵۵

۷۷۴- (۵) ابو بصیر و ابو ایوب از امام صادق علیه السلام- دربارهٔ نوجوان ده ساله‌ای که وصیت می‌کند- روایت می‌کنند که فرمود:

«در صورتی که برای کار صحیحی وصیت کند، جایز است.»

۷۷۵- (۶) عبداللّه بن سنان گوید: «پدرم در حضور من از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و باشکوه سؤال کرد: «تا هرگاه به مرحله نیرومندی رسید.» امام علیه السلام فرمود: مقصود از آن احتلام است.

و فرمود: در شانزده سالگی یا هفده سالگی یا نظیر آن محتلم می‌شود.

پدرم گفت: وقتی سیزده سال یا در حدود آن بر وی گذشت [آیا به مرحله نیرومندی رسیده است]؟

امام علیه السلام فرمود: نه، وقتی سیزده سال بر او بگذرد، نیکی‌ها به سودش و بدی‌ها به زیانش نوشته می‌شود و کارهایش صحیح است، مگر آن‌که سفیه یا ضعیف باشد.

پدرم گفت: سفیه کیست؟

امام علیه السلام فرمود: کسی که یک درهمی را به چند برابر می‌خرد. پدرم پرسید: ضعیف کیست؟

امام علیه السلام فرمود: ابله».

۷۷۶- (۷) عبداللّه بن سنان گوید: «پدرم در حضور من از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: چه وقت تصرفات یتیم صحیح و مؤثر است؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی نیرومند شد.

گفتم: نیرومندی چیست؟

امام علیه السلام فرمود: احتلام.

گفتم: گاهی جوانِ هجده ساله یا کمتر یا بیشتر محتلم نمی‌شود.

امام علیه السلام فرمود: وقتی به سیزده سالگی رسید خوبی‌ها برایش و بدی‌ها علیه وی نوشته می‌شود و تصرفاتش موثر است مگر آن‌که سفیه یا ناتوان باشد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب دوازده از ابواب مقدمات عبادات و در بسیاری از روایات باب یک از ابواب حجر مناسب با این بحث هست.

و در روایت یکم از باب یازدهم از ابواب وقوف فرموده معصوم علیه السلام که: «طلاق نوجوان- در صورتی که عاقل باشد- و صدقه او و وصیتش جایز است، هرچند محتلم نشده باشد.»

و در روایت دوم فرموده امام معصوم علیه السلام که: «وقتی بر نوجوان ده سال گذشت، عتق، صدقه و وصیت وی در حدّ پسندیده در مالش جایز است.»

می‌آید:

در باب چهل و هفتم از ابواب عتق مناسب با این بحث خواهد آمد و در روایت چهارم از باب بیستم از ابواب طلاق آنچه بر این دلالت می‌کند؛ پس ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵۷

باب ۷۴ حکم وصیت برده

۷۷۷- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان تا وقتی برده است خودش و مالش متعلق به صاحبش است، برای وی آزاد کردن برده و بخشش بسیار و وصیت جایز نیست مگر آنکه مولایش بخواهد.»

۷۷۸- (۲) عبدالرحمان بن حجاج از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «برای برده وصیت نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر یکی از این دو وجه حمل کرده است: ۱- برای برده بدون اجازه مولایش وصیت نیست. ۲- برای برده وصیت جایز نیست چون مالک چیزی نیست.

در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «برای برده، وصیت نیست.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب دوم از ابواب حجر مطالبی هست که بر این بحث دلالت می کند.

و در روایت ششم از باب نهم از ابواب وصایا فرموده امام علیه السلام که: «برای برده وصیتی نیست، زیرا مال وی متعلق به مولایش است.»

می آید:

در باب هجدهم از ابواب مکاتبه مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می کند.

باب ۷۵ حکم تقسیم اموال شخصِ بدون وصیت و حکم سلب صلاحیت وصی و حکم فاقد وصی

۷۷۹- (۱) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بدون وصیت درگذشت و دختران و پسران بزرگ و کوچکی وارث وی هستند و دارای بردگان و قرار دادهایی است. وارثان وی چگونه میراثش را تقسیم کنند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر شخص مورد اعتمادی عهده‌دار تقسیم همه آنها شود، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵۹

۷۸۰- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «وصی را از وصی بودن ساقط نمی‌کند، مگر از دست دادن عقل یا ارتداد یا ریخت و پاش و به هدر دادن مال یا خیانت یا ترک کردن سنت و حاکم وصیِ کسی است که وصی ندارد و ناظرِ کسی است که ناظر ندارد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب پنجم از ابواب خرید و فروش فرموده امام علیه السلام که: «آن اشکال ندارد، در صورتی که سرپرست آنان و ناظر در آنچه مصلحت آنان است آن را بفروشد.»

و باب ششم از ابواب خرید و فروش را بنگر.

باب ۷۶ حکم تعیین وکیل از جانب قاضی برای ورثهٔ غایب به منظور تقسیم اموال میّت

۷۸۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس وصیتی کند و برخی از وارثانش غایب باشند آن‌گاه وصی در این باره به قاضی مراجعه کند، به تحقیق قاضی برای غایبان وکیلی تعیین می‌کند تا مال را با وصی تقسیم کنند.»

باب ۷۷ حکم وصیت به آزاد کردن دو برده با مبلغ معینی

۷۸۲- (۱) عبدالحمید بن غوّاص طائی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی به من وصیت کرد که از جانب وی دو برده

آزاد کنم، یک برده خریدم و آزاد کردم و با باقیمانده پول وی نتوانستم برده دیگری بیابم.
امام علیه السلام فرمود: برده مکاتبی را پیدا کن که از اقساط آزادی وی مقداری مانده باشد و با آن پول او را آزاد کن.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۸۳

فصل بیست و ششم: ابواب اقرار «۱»

باب ۱ صحت اقرار از بالغِ عاقل و عدم تأثیر انکار پس از اقرار

۷۸۳- (۱) در کتاب وسائل الشیعه آمده است: «گروهی از علمای ما در کتاب‌های استدلالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود: اقرار عاقلان علیه خودشان نافذ است.»
در کتاب العوالی نیز این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.
۷۸۴- (۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «انکارِ پس از اقرار، پذیرفته نیست.»
۷۸۵- (۳) محمد بن یحیی عطار از یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «مومن علیه خود، راستگوتر از هفتاد مؤمن علیه اوست.»
ارجاعات
گذشت: در روایت دوم از باب دهم از ابواب زکات دهندگان فرموده امام علیه السلام که: «هنگامی که آنان اقرار کردند که زکات آن مال را پرداخته‌اند، پس در آن مال چیز دیگری نیست.»
در روایات باب بیست و چهارم از ابواب عتق مطالبی است که بر این بحث دلالت می کند.
می آید:
و در روایات دو باب بعدی و باب چهارم مناسب با این بحث خواهد آمد.
و در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب احکام اولاد فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه شخصی در یک لحظه به فرزندی اعتراف کند، هرگز از وی جدا نخواهد شد.»

---

(۱). کتاب عتق، تدبیر، مکاتبه و استیلاد به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۸۵
و در روایات باب چهل و چهارم از ابواب قضاوت و باب چهاردهم، هفدهم و هجدهم از ابواب احکام عمومی حدود و باب یازدهم و چهلم از ابواب حد زنا و باب یکم از ابواب حدّ لواط و باب هشتم از ابواب حدّ قذف و روایات دیگری که در ابواب گوناگون در قضا، حدود و قصاص وجود دارد، مطالبی است که بر این بحث دلالت می کند.

باب ۲ حکم اقرار به بدهی قبل از فوت

۷۸۶- (۱) ابو ولّاد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخص بیماری هنگام مرگ برای یکی از وارثانش به بدهی اقرار می کند.
امام علیه السلام فرمود: آن نافذ است.
گفتم: اگر برای وارث چیزی را وصیت کند؟

امام فرمود: جایز است».

۷۸۷- (۲) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی وصیت می‌کند که به یکی از وارثانش مالی بدهکار است.

امام علیه السلام فرمود: اگر میّت مورد قبول است، آنچه را وصیت کرده به وی بپرداز.»

این حدیث از ابو ایوب نیز روایت شده است.

۷۸۸- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی در حال بیماری مرگ اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است.

امام علیه السلام فرمود: حال اقرار کننده در نظر گرفته می‌شود، پس اگر عادل و ایمن از گرایش به باطل است، اقرارش مؤثر است ولی اگر بر خلاف آن است، اقرارش جایز نیست مگر آن‌که وارثان آن را اجازه دهند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۸۷

۷۸۹- (۴) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مال مضاربه‌ای نزد شخص بدهکاری است.

وی هنگام مرگ وصیت می‌کند که آنچه بر جای می‌گذارد، متعلق به اهل مضاربه است آیا این وصیت مؤثر است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، در صورتی که راستگو دانسته شده باشد.»

۷۹۰- (۵) ابو بصیر روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «نزد شخصی مال مضاربه یا ودیعه یا اموال یتیمان یا سرمایه دیگران است و به گروهی وام بدهکار است وی هزار درهم یا بیشتر بر جای می‌گذارد ولی بدهکاری او بیش از آن است.

امام علیه السلام فرمود: اموال وی میان همه آنهایی که گفتی، به نسبت اموال‌شان تقسیم می‌شود.»

۷۹۱- (۶) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که توانگر باشد، آن جایز است.»

۷۹۲- (۷) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی هنگام بیماری اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است. آیا آن جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، در صورتی که توانگر باشد.»

۷۹۳- (۸) اسماعیل بن جابر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در حال بیماری اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است.

امام علیه السلام فرمود: جایز است در صورتی که مبلغی که اقرار کرده کمتر از ثلث باشد.»

در کتاب المقنع نظیر این مطلب بدون اسناد به امام علیه السلام آمده است.

۷۹۴- (۹) سماعه گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که در حال بیماری برای یکی از وارثانش به بدهی اقرار می‌کند. امام علیه السلام فرمود: علیه وی مؤثر است در صورتی که اندک باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۸۹

۷۹۵- (۱۰) علاء بیّاع السّابری [/ فروشنده پارچه‌های شاپوری] گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی مالی را نزد مردی ودیعه می‌گذارد و هنگام مرگش می‌گوید: مالی که به تو دادم متعلق به فلان زن است.

پس از مرگ آن زن وارثان وی نزد آن مرد آمدند و گفتند: تازه گذشته ما مالی داشت که آن را جز نزد تو جایی نمی‌یابیم. برای ما سوگند یاد کن که نزد تو چیزی نیست. آیا برای‌شان سوگند یاد کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن زن نزد وی مورد اعتماد است، برای‌شان سوگند یاد کند و اگر مورد تهمت و اتهام است، سوگند یاد

نکند و بگذارد کار به روال خود انجام شود، زیرا آن زن از مال خود به اندازه ثلث حق دارد.»

۷۹۶- (۱۱) اسماعیل بن احوص گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: مرگ شخصی در مسافرت فرا رسید و مالش را به یکی از تاجران سپرد و گفت: این مال متعلق به فلانی فرزند فلانی است و من هیچ حقی در آن ندارم، نه کم و نه زیاد آن را به وی بپرداز تا هرکجا که می‌خواهد مصرف کند.

آن‌گاه وی درگذشت و به کسی که مال را برایش قرار داده بود دستوری دربارهٔ مصرف آن نداد او نمی‌داند چه انگیزه‌ای او را وادار به این کار کرد. با این مال چه کار کند؟

امام علیه السلام فرمود: هر کجا که می‌خواهد آن را مصرف کند (در صورتی که به او دستوری نداده است).

سعد بن سعد نیز این روایت را از امام رضا علیه السلام نقل کرده است.

۷۹۷- (۱۲) محمد بن عبدالجبار گوید: «به امام عسکری علیه السلام نوشتم: زنی مردی را وصی خود قرار داد و هشت هزار درهم و همه وسایل خانه‌اش- وسایل پشمی، موبین، مسی و ...- و همه اموالش را برای وی اقرار کرد و برای وصیتش شاهد گرفت و وصیت کرد که از این اموال برای وی دو حج انجام دهد و به کنیز آزاد شده‌اش چهار صد درهم بدهد. آن زن می‌میرد و شوهرش زنده می‌ماند. ما نمی‌دانیم چگونه از عهدهٔ این وصیت خارج شویم؟ و مساله بر ما مشتبه شده است و نویسنده نامه می‌گوید: آن

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۹۱

زن با وی مشورت کرد و از او خواست که وصیت‌نامه وی را به گونه‌ای تنظیم کند که برای وصی صحیح باشد و او به آن زن گفت: ماترک تو برای وصی صحیح نیست مگر با اقرار- در حضور شاهدان- به بدهکاری به او که همه ماترک تو را در بر گیرد و سپس به وی دستور دهی که به وصیت‌های تو عمل کند. آن زن نیز این‌گونه به وی وصیت و به این بدهی برای وصی اقرار کرد.

خداوند عزتت را پایدار گرداند! نظرتان دربارهٔ پاسخ امامان پیشین علیهم السلام به این پرسش «۱» و آگاه کردن ما از آن پاسخ برای عمل به آن چیست؟ انشاءالله.

امام علیه السلام با خط خود مرقوم فرمود: اگر بدهی، صحیح، متداول و قابل فهم است، از اصل مال پرداخت می‌شود، انشاءالله و اگر بدهی حق نیست به وصیت‌های وی از ثلث عمل می‌شود خواه کافی باشد یا کافی نباشد.»

۷۹۸- (۱۳) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام همواره بخشش هنگام وصیت [یعنی در بیماری مرگ] و اقرار هنگام مرگ را- بدون نوشته و بیّنه- مؤثر نمی‌دانست.» یا «علی علیه السلام همواره بخشش را به وصیت باز می‌گرداند و اقرار هنگام مرگ را- بدون نوشته و بیّنه- نمی‌پذیرفت.» «۲»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر موردی حمل می‌کند که اقرار کننده نسبت به وارثان متهم باشد و اقرارش بدون بیّنه پذیرفته نشود.

۷۹۹- (۱۴) علی بن مهزیار گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی همسری بدون فرزند و فرزندی از زن دیگری دارد و دوست دارد که همسرش از وی ارث نبرد از این رو در حیات و سلامتی خود شاهد می‌گیرد که همه اموالش متعلق به فرزندش است و چیزی از آن مال همسرش نیست. پس از آن سال‌ها با همسرش زندگی می‌کند آیا این کار برای وی جایز است در صورتی که به همسرش نگوید و از او حلالیت نطلبد؟ و آیا کار او بر اساس این است که مال متعلق به اوست و در حال حیات و سلامتی هر کار بخواهد با آن می‌کند؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: حق همسرش واجب است. پس لازم است از وی حلالیت بطلبد.»

۸۰۰- (۱۵) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت برای وارث و اقرار به بدهی [صحیح و مؤثر] نیست، یعنی وقتی بیمار اقرار کند که به یکی از وارثانش بدهکار است، چنین حقی

ندارد.»

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی در معنای این جمله روایت، احتمالاتی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۵/ ۱۳.

(۲). دو معنایی که برای روایت بیان شد بنابر دو احتمالی است که مرحوم علامه مجلسی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۵/ ۱۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۹۳

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر تقیه حمل کرده است.

ارجاعات

گذشت: در روایات باب یازده از ابواب مضاربه و باب ششم از ابواب وصایا مناسب با این بحث هست. و در روایت نهم از باب سیزدهم این گفته که: «شخصی در حال بیماری برای یکی از وارثانش اعتراف به بدهکاری کرد. امام علیه السلام فرمود: وصیت واعتراف برای وارث جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره آن را بر تقیه حمل کرده است.

و در روایت چهارم از باب سی و نهم این گفته که: «شخصی گفت: این کشتی متعلق به فلانی است و نامی از محتویات آن به میان نیاورد، آیا آن کشتی با محتویاتش به وی داده می‌شود؟ امام علیه السلام فرمود: آن متعلق به موصی‌له است، مگر آنکه صاحب آن در معرض اتهام باشد و برای وارثان چیزی باقی نمانده باشد.» «۱»

و در روایات باب یکم از ابواب اقرار و دو باب بعدی مطالبی است که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۳ حکم اقرار به مالی برای یکی از دو نفر پیش از مرگ

۸۰۱- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ شخصی که هنگام مرگ برای یکی از دو نفر به هزار درهم اقرار کرد و سپس با همان حال درگذشت فرمود: «هر کدام بیّنه اقامه کرد، مال متعلق به اوست و اگر هیچ کدام بیّنه اقامه نکردند مال میان‌شان به دو نیم تقسیم می‌شود.»

در کتاب المقنع این مطلب بدون اسناد به امام علیه السلام آمده است.

---

(۱). باب ۳۹ از ابواب وصیت روایت ۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۹۵

باب ۴ حکم اقرار برخی از وارثان به عتق یا بدهی

۸۰۲- (۱) ابو البختری- وهب بن وهب- از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان امیرمؤمنان علیه السلام شخصی درگذشت و وارثانی از خود باقی گذاشت. آن‌گاه یکی از آنان به بدهکار بودن پدرش اقرار کرد. علی علیه السلام در این باره حکم کرد که به اندازه سهم میراثش از آن بدهی بر عهدهٔ اوست و همه آن در مال او نیست و اگر دو نفر از وارثان اقرار کنند و عادل باشند علیه وارثان مؤثر است و اگر عادل نباشند در سهم‌شان به مقدار میراث‌شان بر عهدهٔ آنها ست و همچنین اگر برخی از وارثان به یک برادر یا خواهر اقرار کنند در سهم وی ثابت است.

و علی علیه السلام فرمود: هرکس به برادرِ شخصی اقرار کند، در مال با وی شریک خواهد بود ولی نسب وی ثابت نمی‌شود، پس اگر دو نفر اقرار کنند به همین صورت است مگر آن‌که آنها عادل باشند که به نَسَب او می‌پیوندد و همراه آنان از میراث سهم

می‌برد.»

۸۰۳- (۲) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ وارث میّتی که برای شخصی اقرار به بدهی می‌کند، فرمود: «سهم وی بر عهده‌اش است.»

و در روایت دیگری آمده است: «هرگاه دو نفر از وارثان گواهی دهند و عادل باشند، این، علیه همه وارثان مؤثر است و اگر عادل نباشند، سهم‌شان بر عهدهشان ثابت است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در استبصار می‌فرماید: «این خبر بر این حمل می‌شود که بدهی به نسبت میراث وی بر او لازم است نه این‌که همه بدهی در سهم او ثابت می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۹۷

۸۰۴- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه یکی از وارثان به وارث ناشناخته‌ای اقرار کند، علیه وی نسبت به سهمش مؤثر است و نَسَب وی ثابت نمی‌شود و با شهادت او ارث نمی‌برد و این‌گونه فرض می‌شود که اگر او وارث بود، به چه میزان از سهم اقرار کننده کاسته می‌شد، پس، از سهم اقرار کننده به همان اندازه به وی داده می‌شود.»

۸۰۵- (۴) یحیی شعیری و حکم بن عتیبه گویند: «ما گروهی پشت درِ خانه امام باقر علیه السلام منتظر وی بودیم که زنی آمد و گفت: ابو جعفر کدام یک از شماست؟

به وی گفتند: چه می‌خواهی؟

آن زن گفت: می‌خواهم از وی مساله‌ای بپرسم.

به وی گفتند: این- حَکَم بن عتیبه- فقیه اهل عراق است، از او بپرس.

آن زن گفت: شوهرم مُرد و هزار درهم بر جای گذاشت. من پانصد درهم بابت مهریه‌ام از وی طلبکار بودم. مهریه‌ام را برداشتم و باقیمانده را نیز به عنوان میراث برداشتم سپس شخصی آمد و ادعا کرد که از وی هزار درهم طلبکار است و من نیز علیه شوهرم و به سود آن مرد شهادت دادم.

حکم گوید: من مشغول محاسبه بودم که امام باقر علیه السلام بیرون آمد و فرمود: ای حَکَم! برای چه می‌بینم انگشتانت را حرکت می‌دهی؟

من سخن آن زن و سوالش را برای امام علیه السلام بازگو کردم.

امام علیه السلام فرمود: آن به ثلث (دو سوم) آنچه در اختیار دارد برای آن مرد اقرار کرد و میراثی نیز برای وی نیست.

حکم گفت: به خدا سوگند! من کسی را با فهم‌تر از ابو جعفر علیه السلام ندیدم.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در التهذیب می‌فرماید: «مبنای کلام امام علیه السلام بر این اساس است که هرگاه برای وارثی اقرار به بدهی کند، به مقداری که به سهم او تعلق می‌گیرد در سهم او لازم می‌شود و تمام بدهی بر عهدهٔ او نمی‌آید.»

۸۰۶- (۵) علی بن ابراهیم روایت پیشین را تا آنجا که امام علیه السلام از حکم پرسید: «برای چه می‌بینم انگشتانت را حرکت می‌دهی؟» روایت کرده است و در ادامه می‌افزاید: «گفتم: این زن گفت: شوهرش درگذشت و هزار درهم بر جای گذاشت. پانصد درهم از او بابت مهریه‌اش طلبکار بود که آن را برداشت و میراثش را نیز برداشت. سپس مردی آمد و ادعا کرد هزار درهم از میّت طلبکار است و آن زن به نفع وی شهادت داد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۹۹

حکم گوید: به خدا سوگند هنوز سخن من تمام نشده بود که امام علیه السلام فرمود: به ثلث آنچه در اختیار دارد، اقرار کرد و میراثی نیز برای وی نیست. حکم گفت: به خدا سوگند! هرگز کسی را با فهم‌تر از ابوجعفر ندیده‌ام.»

ابن ابی عمیر گوید: «توضیح سخن امام علیه السلام این است که آن زن ارث نمی‌برد تا بدهی میّت پرداخت شود و او هزار درهم بر جای گذاشته و هزار و پانصد درهم به همسرش و آن مرد بدهکار است، پس ثلث هزار درهم برای آن زن است و دو سوم آن متعلق به آن مرد.»

این حدیث در کتاب دعائم الاسلام نیز روایت شده است با این تفاوت که در پایان آن می‌افزاید:

«تا این‌که بدهی را بپردازد و به جای جمله: ثلث آنچه در اختیار دارد، دو سوم آمده است.»

۸۰۷- (۶) فضیل بن یسار گوید: «میّتی همسر و وارثان و هزار درهم از خود بر جای گذاشت. همسرش بر پانصد درهم، بیّنه اقامه کرد و آن را به همراه میراثش گرفت. سپس مردی هزار درهم علیه میّت- بدون بیّنه- ادعا و آن زن به سود وی اقرار کرد. امام باقر علیه السلام در این باره فرمود: به از دست رفتن ثلث مالش اقرار کرد و ارث نمی‌برد آن زن، دو سوم پانصد درهم را می‌گیرد و بقیه را به آن مرد تحویل می‌دهد؛ زیرا اقرار آن زن علیه خودش همانند بینه است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب چهل و چهارم از ابواب عتق مناسب با آن هست.

می‌آید:

و در باب چهلم از ابواب شهادات مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد؛ پس مراجعه کنید.

باب ۵ عدم تأثیر اقرار هنگام حبس، تهدید، ترساندن و برهنه کردن

۸۰۸- (۱) ابو البختری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس هنگام برهنه یا زندانی یا ترسانده یا تهدید شدن اقرار کند، حدی بر او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۰۱

۸۰۹- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس با ترساندن یا زندانی شدن یا کتک خوردن به حدّی اقرار کند، علیه او مؤثر نیست و حدّ بر او جاری نمی‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب چهارم از ابواب حدّ سرقت و همچنین روایات باب سوم از ابواب ادعای قتل مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۰۳

فصل بیست و هفتم: ابواب ایْمان (سوگند)

باب ۱ حکم تکلیفی سوگند راست و دروغ

خداوند تعالی می‌فرماید:

و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید، تا بدین وسیله نیکوکاری و پرهیزگاری و سازش دادن میان مردم را رها کنید و خداوند شنوایِ آگاه است «۱».

حتما کسانی که پیمان با خدا و سوگندهای‌شان را به بهای اندکی می‌فروشند، آنان در آخرت بهره‌ای ندارند و خداوند- روز

قیامت- با آنان سخن نمی گوید و به ایشان نگاه نمی کند و آنها را پاك نمی گرداند و برای‌شان عذاب دردناکی است «۲».

و مؤمنان می گویند: آیا اینان همان‌هایی هستند که با شدیدترین سوگندها به خدا قسم می‌خوردند، حتماً با شمایند؟ اعمال‌شان نابود شد و زیانکار گردیدند «۳».

و با شدیدترین قسم‌ها به خداوند سوگند یاد می کنند که اگر نشانه‌ای برای‌شان آمد حتماً به آن ایمان می آورند، بگو: نشانه‌ها در اختیار خداست و شما چه می‌دانید که هنگام آمدن نشانه ایمان نمی آورند؟ «۴»

چرا با گروهی- که سوگندهای‌شان را شکستند و در بیرون کردن پیامبر تلاش کردند- نبرد نمی کنید با این که آنان نخست با شما نبرد آغاز کردند؟ آیا از آنان می‌ترسید؟ ولی خداوند به ترسیدن از وی سزاوارتر است، اگر مؤمن باشید «۵».

و با شدیدترین قسم‌ها به خداوند سوگند یاد کردند که خداوند مردگان را بر نمی‌انگیزد.

آری، آن وعدهٔ ثابت و حقی است بر عهدهٔ خداوند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند «۶».

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲۴.

(۲). آل عمران ۳/ ۷۷.

(۳). مائده ۵/ ۵۳.

(۴). انعام ۶/ ۱۰۹.

(۵). توبه ۹/ ۱۳.

(۶). نحل ۱۶/ ۳۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۰۵

و مانند آن زنی نباشید که پس از محکم تابیدن رشته‌هایش آنها را از هم جدا جدا می کرد به این که سوگندهای‌تان را مایه فریب یکدیگر قرار دهید تا گروهی افزون‌تر از گروه دیگر باشد. خداوند شما را به آن می‌آزماید و روز قیامت در آنچه اختلاف داشتید قطعاً برای‌تان توضیح داده خواهد شد «۱».

و سوگندهای‌تان را مایه فریب و نیرنگ یکدیگر قرار ندهید تا گامی پس از استواری بلغزد و به دلیل جلوگیری کردن‌تان از راه خدا عذاب را بچشید و برای شما عذاب بزرگی است «۲».

و با شدیدترین سوگندها به خداوند قسم یاد کردند که اگر به آنها دستور دهی حتماً با تو خارج خواهند شد. بگو: سوگند نخورید. پیروی پسندیده [بهتر از سوگند است] قطعاً خداوند به اعمال‌تان آگاه است «۳».

سوگندهای‌شان را سپر قرار دادند و به این وسیله از راه خدا جلوگیری کردند، از این رو عذاب خوار کننده‌ای برای آنان است «۴».

سوگندهایشان را سپر قرار دادند و به این وسیله از راه خدا جلوگیری کردند، قطعاً کار بسیار زشتی انجام می‌دهند «۵».

۸۱۰- (۱) عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «حواریّون نزد عیسی گرد آمدند و به وی گفتند: ای آموزگار خوبی‌ها! ما را راهنمایی و ارشاد کن!

عیسی علیه السلام به آنان گفت: موسی علیه السلام- پیامبر خدا (هم‌سخن خدا) به شما دستور داد که سوگند دروغ به خدا نخورید و من به شما دستور می‌دهم که به خدا سوگند یاد نکنید، راست باشد یا دروغ.»

در کتاب دعوات راوندی این روایت بدون نسبت به امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۸۱۱- (۲) ابو ایوب خزّاز از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «به خدا، سوگندِ راست و دروغ نخورید، زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید!»

۸۱۲- (۳) ابو ایوب خزاز از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به خدا سوگندِ راست و دروغ نخورید، زیرا خداوند می‌فرماید: «خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید!»

و فرمود: هرگاه شخصی از کسی برای برقراری آشتی میان خود و دیگری کمک خواست هرگز نباید بگوید که سوگند یاد کرده‌ام که چنین نکنم و این معنای سخن خداوند است: «خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری و پرهیزکاری و سازش دادن میان مردم را رها کنید.»

---

(۱). نحل ۱۶/ ۹۲.

(۲). نحل ۱۶/ ۹۴.

(۳). نور ۲۴/ ۵۳.

(۴). مجادله ۵۸/ ۱۶.

(۵). منافقون ۶۳/ ۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۰۷

۸۱۳- (۴) ابو ایوب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «چه راست و چه دروغ به خداوند سوگند یاد نکنید. به تحقیق خداوند از آن نهی کرده است و فرمود: خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.»

۸۱۴- (۵) سلام بن سهم- شیخ عابد- از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که به سدیر فرمود: «ای سدیر! هرکس سوگند دروغ به خدا یاد کند کافر شده است و هرکس به خدا سوگند راست بخورد، گناه کرده است. خداوند باعزت و شکوه می‌فرماید: «خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.»

در کتاب الاختصاص نیز این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

۸۱۵- (۶) علی بن مهزیار مطلبی برای امام جواد علیه السلام نوشت. امام علیه السلام در پاسخ وی مرقوم فرمود: «به خدا سوگند! این‌گونه نیست و برای من خوشایند نیست که در هیچ حالی از احوال، واژه «به خدا سوگند» را بر زبان آورم ولی گفته شدن مطالب خلاف واقع مرا ناراحت می‌کند.»

۸۱۶- (۷) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس خداوند را بزرگ‌تر و باشکوه‌تر از آن بداند که به نامش سوگند (راست) یاد کند، خداوند بهتر از آنچه از دست دهد به وی عنایت می‌کند.»

۸۱۷- (۸) در نهج‌البلاغه آمده است که علی علیه السلام در بخشی از نامه‌اش به حارث همدانی فرمود: «نام خدا را بزرگ بدار از این‌که جز برای حق ذکر کنی.»

۸۱۸- (۹) محمد بن عمر بن علی گوید: «از سوگندهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این جمله بود: نه، به استغفراللّه سوگند.»

۸۱۹- (۱۰) ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «به خدا سوگند! حتماً با قریش خواهم جنگید! به خدا سوگند، حتماً با قریش خواهم جنگید.» در برخی روایات آمده است: «سپس فرمود: اگر خدا بخواهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۰۹

۸۲۰- (۱۱) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار در سوگندهایش می‌فرمود و به این سوگند، قسم می‌خورد: «سوگند به دگرگون کننده قلب‌ها و چشم‌ها.»

۸۲۱- (۱۲) یونس بن یعقوب گوید: «امام صادق علیه السلام بسیار می‌فرمود: به خدا سوگند!»

۸۲۲- (۱۳) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی سوگند یاد کند که بینی‌اش را با دیوار

نخاراند، خداوند او را گرفتار می‌کند تا بینی‌اش را با دیوار بخاراند و اگر شخصی سوگند یاد کند که سرش را به دیوار نکوبد خداوند باعزت و شکوه شیطانی را می‌گمارد تا سرش را به دیوار بکوبد.»

۸۲۳- (۱۴) ابو عبیده حذّاء از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام آمده است: سوگند دروغ و بریدن پیوند خویشاوندی خانه‌ها را از روزی خالی می‌کند و سبب قطع نسل می‌شود.»

۸۲۴- (۱۵) ابو عبیده حذّاء از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام آمده است: سه ویژگی است که هرگز صاحب آن نمی‌میرد تا آثار زشت آنها را ببیند؛ ظلم، بریدن پیوند خویشاوندی و سوگند دروغ که با آن با خدا مبارزه می‌کند و سریع‌ترین طاعت‌ها از نظر پاداش، نیکی به خویشان است و گروهی تبهکار هستند پس با هم پیوند برقرار می‌کنند، پس اموال‌شان افزایش می‌یابد و به یکدیگر نیکی می‌کنند پس عمرشان زیاد می‌شود و به تحقیق سوگند دروغ و بریدن پیوند خویشاوندی خانه‌ها را از روزی خالی می‌کند و سبب قطع نسل می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱۱

۸۲۵- (۱۶) از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سوگند دروغ خانه‌ها را بی روزی می‌کند.»

۸۲۶- (۱۷) ابن قداح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند دروغ در محاکمه خانه‌ها را بی‌روزی می‌کند.»

این روایت در کتاب المجازات النبویه نیز نقل شده است.

۸۲۷- (۱۸) جابر بن یزید از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از سوگند دروغ بپرهیزید؛ زیرا آن، خانه‌ها را بی‌روزی می‌کند.»

۸۲۸- (۱۹) در کتاب من لایحضره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سوگند دروغ، خانه را بی‌روزی می‌کند.»

۸۲۹- (۲۰) در همان کتاب در روایت نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت از سوگند دروغ نهی کرد و فرمود: «آن، خانه‌ها را بی‌روزی می‌کند.»

۸۳۰- (۲۱) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگند دروغ سبب تَنَغُّل رحم می‌شود.

گفتم: فدایت شوم! معنای تَنَغُّل رحم چیست؟

امام علیه السلام فرمود: عقیم و نازا کردن.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱۳

۸۳۱- (۲۲) فلیح بن ابی بکر شیبانی گوید: «سوگند دروغ (در محاکمه)، سبب فقرِ فرزندان می‌شود.»

۸۳۲- (۲۳) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «دربارهٔ سوگند دروغ از خدا پروا کنید، زیرا آن کالا را به فروش می‌رساند و برکت را از میان می‌برد و هرکس سوگند دروغ یاد کند به تحقیق بر خداوند جرأت پیدا کرده است و باید منتظر مجازات آن باشد.»

۸۳۳- (۲۴) یعقوب احمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به چیزی سوگند یاد کند، با این‌که می‌داند دروغ می‌گوید، به تحقیق با خداوند باعزت و باشکوه به مبارزه برخاسته است.»

۸۳۴- (۲۵) عبداللّه بن سلیمان از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در محاکمه، سوگند [دروغ] یاد کند و به سبب آن، مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، همانا تکه‌ای از آتش را تصاحب کرده است.»

۸۳۵- (۲۶) ابوجارود از مردی از عبدالقیس روایت می‌کند که سلمان از گورستانی گذشت و گفت: «سلام بر شما ای اهل قبرها از مؤمنان و مسلمانان ای اهل این خانه‌ها! آیا می‌دانید امروز جمعه است؟
سلمان این را گفت و به منزلش رفت. وقتی به خانه رسید و خوابید، کسی به خواب وی آمد و گفت: و بر تو سلام ای اباعبداللّه! سخنانت را شنیدیم و سلامت را پاسخ دادیم و گفتی: آیا می‌دانید که امروز جمعه است؟ در حالی که ما می‌دانیم پرندگان در روز جمعه چه می‌گویند.
سلمان گفت: پرندگان در روز جمعه چه می‌گویند؟
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱۵
او گفت: می‌گویند: پاک است! پاک است! پروردگارِ مهرگستر ما بر همه موجودات و فرمانروا. بزرگی پروردگار ما را نشناخت کسی که به نام وی سوگند دروغ یاد کرد.»
۸۳۶- (۲۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند دروغ خانه‌ها را خراب و عمرها را کوتاه می‌کند.»
۸۳۷- (۲۸) در کتاب الاختصاص از امام رضا علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس با سوگندهای دروغ با خدا مبارزه کند، خداوند از وی بیزاری می‌جوید.»
۸۳۸- (۲۹) بشیر گوید: «در کتابی خواندم که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «من رحمت خودم را به کسی نمی‌رسانم که مرا دستاویز سوگندهای دروغ قرار می‌دهد و روز قیامت زناکار به من نزدیک نمی‌شود.»
این روایت از میثم نیز نقل شده است.
۸۳۹- (۳۰) عبداللّه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرکس با سوگند، مال برادرش را تصاحب کند، خداوند را با حالت خشم بر خود دیدار می‌کند. در تایید این مطلب، خداوند این آیه قرآن را فرستاد: «به یقین کسانی که پیمان با خدا و سوگندهای‌شان را به بهای ناچیزی می‌فروشند.»
عبداللّه گوید: در این هنگام اشعث بن قیس سر برآورد و گفت: این آیه دربارهٔ من فرود آمد، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخاصمه کردم و آن حضرت علیه من حکم کرد که سوگند یاد کنم.»
۸۴۰- (۳۱) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس برای تصاحب مال شخص مسلمانی سوگند دروغ یاد کند، خداوند را با حالت خشم بر خود دیدار می‌کند.»
۸۴۱- (۳۲) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند فرشته‌ای دارد که پاهایش در زمین پایین به فاصله پانصد سال و سرش در آسمان بالا به طول فاصله هزار سال است و می‌گوید: خدایا! تو از هر عیب و نقصی پاک و منزه هستی، تو پاک و منزه هستی هر کجا که هستی، چقدر تو بزرگ هستی.
پس خداوند به وی وحی می‌فرستد: «این را نمی‌داند، کسی که به [نام] من سوگند دروغ یاد می‌کند.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱۷
۸۴۲- (۳۳) یکی از شیعیان با کنیه ابوالحسن از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند خروس سفیدی آفرید که گردنش در زیر عرش و پاهایش در محدوده هفتمین زمین است. یک بالش در مشرق و بال دیگرش در مغرب است. خروس‌های دیگر بانگ برنمی‌آورند تا این خروس بانگ برآورد. هنگام بانگ سردادن، دو بالش را بر هم می‌زند، سپس می‌گوید: پاک و منزه است خدا! پاک و منزه است خدا! (پاک و منزه است خدا) ی بزرگ که همانندی ندارد.
و خداوند تبارک و تعالی ندای او را پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: «کسی که سخنان تو را بشناسد سوگند دروغ به من نمی‌خورد.»

این روایت با سندهای گوناگون نقل شده است و در کتاب من لا یحضره الفقیه بدون سند به امام باقر نسبت داده شده است.

۸۴۳- (۳۴) ابوامامه حارثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هیچ‌کس نیست که با سوگندش مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، مگر آن‌که خداوند، بهشت را بر وی حرام و آتش را برایش واجب می‌کند.

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، حتی اگر مال اندکی باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرچند چوب مسواکی از درخت اراک باشد.»

در گزارش دیگری نام راوی ابوامامه مازنی- ایاس بن تغلب- بیان شده است.

۸۴۴- (۳۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تصاحب مال شخص مسلمان به وسیله سوگند دروغ نهی کرد.»

۸۴۵- (۳۶) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «چهار گناه پیش از آخرت در دنیا کیفر داده می‌شود؛ ترک نماز، آزار به پدر و مادر، سوگند دروغ و غیبت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱۹

۸۴۶- (۳۷) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سریع‌ترین گناهان از نظر مجازات، مجازات سوگند دروغ است.»

۸۴۷- (۳۸) در همان کتاب از امیرمؤمنان روایت می‌شود که فرمود: «چگونه از عذاب خدا در امان است کسی که به سوگند دروغ شتاب می‌کند.»

۸۴۸- (۳۹) ابوالصباح گوید: «به خدا سوگند! امام صادق علیه السلام به من فرمود: به تحقیق خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله قرآن و تفسیر آن را آموخت. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن را به علی علیه السلام آموخت و به خدا سوگند! او به ما یاد داد. سپس فرمود: برای تقیه هر کاری که انجام دادید یا هر سوگندی که یاد کردید، پس شما نسبت به آن آزاد هستید.»

۸۴۹- (۴۰) ابن شاذان در روایت محض الاسلام از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تقیه در سرزمین تقیه واجب است و برای کسی که از روی تقیه برای دور کردن ظلمی از خود سوگند یاد کند، سوگندشکنی نیست.»

۸۵۰- (۴۱) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا برای مامور مالیاتی سوگند یاد کنیم و به این وسیله اموال‌مان را عبور دهیم؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

و دربارهٔ شخصی که از روی تقیه سوگند یاد می‌کند، فرمود: اگر بر جان و مالت می‌ترسی سوگند یاد کن و خطر را با سوگند از خود دور کن! و اگر می‌دانی که سوگندت چیزی را از تو دور نمی‌کند، برای‌شان سوگند نخور!»

در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت دوم از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۸۵۱- (۴۲) معاذ بیّاع اکسیه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من به طلاق و عتق سوگند داده می‌شوم، نظر شما چیست که برای‌شان سوگند یاد کنم؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه ترسیدی، به هرچه خواستند برای‌شان سوگند یاد کن.»

۸۵۲- (۴۳) یونس از یکی از دوستانش از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که از روی تقیه سوگند یاد کرد، فرمود: «اگر بر جان و مالت می‌ترسی سوگند یاد کن و با آن خطر را از خود دور ساز و اگر معتقد نیستی که آن چیزی را از تو دور کند برای‌شان سوگند نخور.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۲۱

۸۵۳- (۴۴) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند دروغ یاد کن و برادرت را از کشته شدن نجات ده!»

در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت را از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌کند.

۸۵۴- (۴۵) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که به مردی فرمود: «سوگند دروغ به خداوند تعالی یاد کن و پدر (برادرت) را از کشته شدن نجات بده!»

۸۵۵- (۴۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که از روی تقیه سوگند یاد می‌کند، امام علیه السلام فرمود: اگر بر برادرت یا دینت (یا جانت) یا مالت می‌ترسی، سوگند یاد کن و با آن خطر را دور کن و اگر معتقد نیستی که آن چیزی را برطرف کند، سوگند نخور و در هر چیزی که مومن بر خود احساس زیان کند، پس می‌تواند در آن تقیه کند.»

۸۵۶- (۴۷) ابوبکر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: خوارج چگونه‌اند؟ ما و آنها تحت تعقیب بوده‌ایم و آنها امروز در خانه ما هستند، بفرمایید که اگر آنها از ما درخواست سوگند کردند، چه کنیم؟ امام علیه السلام به من اجازه داد که برای آنها به عتق و طلاق سوگند یاد کنم. یکی از ما به امام علیه السلام گفت: کشته شدن نزد تو محبوب‌تر است یا بیزاری از علی علیه السلام.

امام علیه السلام فرمود: آزادی نزد من محبوب‌تر است آیا سخن خداوند دربارهٔ عمار را نشنیده‌ای که فرمود: «مگر کسی که مجبور شود و قلبش با ایمان آرام است.»

۸۵۷- (۴۸) سماعه از امام علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی از روی تقیه به خدا سوگند یاد کند، به وی زیان نمی‌رساند و سوگند به طلاق و عتق نیز به او زیان نمی‌زند، در صورتی که به آن مجبور و ناچار شود.

و فرمود: هیچ‌یک از حرام‌های خداوند نیست مگر آن‌که خداوند آن را برای کسی که به آن ناچار شده حلال کرده است.»

۸۵۸- (۴۹) زراره گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: ما از کنار این گروه عبور می‌کنیم و آنها ما را برای اموال‌مان سوگند می‌دهند، در حالی که زکات آنها را پرداخته‌ایم.

امام علیه السلام فرمود: ای زراره هرگاه ترسیدی به هر چه خواستند برای‌شان سوگند یاد کن.

گفتم: فدایت شوم! حتی به طلاق و عتق؟

امام علیه السلام فرمود: به آنچه خواستند.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۷۲۳

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۲۳

۸۵۹- (۵۰) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی برای حاکم به طلاق و عتق سوگند یاد می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه از شمشیر و تازیانه‌اش بترسد، چیزی بر او نیست. ای ابوبکر! خداوند می‌بخشد و مردم نمی‌بخشند.»

۸۶۰- (۵۱) حلبی گوید: «آیا انسان می‌تواند برای مأمور مالیات به خاطر حفظ اموالش سوگند یاد کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

۸۶۱- (۵۲) صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی‌نصر گویند: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردیم: شخصی مجبور به سوگند

می‌شود و به طلاق، عتق و صدقهٔ اموالش سوگند یاد می‌کند، آیا آن بر عهده‌اش لازم می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: نه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از امت من آنچه مجبور شدند و آنچه قدرت ندارند و آنچه اشتباه کردند، برداشته شده است.»

این روایت در کتاب نوادر احمد بن محمد نیز از امام موسی بن جعفر صلی الله علیه و آله روایت شده است.

۸۶۲- (۵۳) زراره گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: مالی را از مقابل دید مأموران مالیات می‌بریم. آنان از ما می‌خواهند برای‌شان سوگند یاد کنیم تا آزادمان گذارند و جز به سوگند از ما راضی نمی‌شوند.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان سوگند یاد کن که آن حلال‌تر از خرما و کره است.»

۸۶۳- (۵۴) اسماعیل جعفی گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: با مال از کنار مأمور مالیات می‌گذرم، پس اگر برایش سوگند یاد کنم، مرا رها می‌کند و اگر برایش سوگند یاد نکنم از من بازجویی می‌کند و مورد ستم قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.

گفتم: او مرا به طلاق سوگند می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.

گفتم: مال متعلق به من نیست.

امام علیه السلام فرمود: از مال برادرت [دفاع کن]. ابن عمر همسرش را در حال حیض سه طلاقه کرده بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طلاق او را باطل شمرد و آن را چیزی به حساب نیاورد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۲۵

۸۶۴- (۵۵) معمّر بن یحیی گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: سرمایه‌های مردم در اختیار من است و با آنها از کنار مأموران مالیاتی می‌گذریم. آنان ما را برای آنها سوگند می‌دهند و ما برای‌شان سوگند می‌خوریم.

امام علیه السلام فرمود: دوست دارم که همه اموال مسلمانان را عبور می‌دادم و بر آنها سوگند یاد می‌کردم. هرچیزی که مؤمن بر خودش بترسد و در انجام آن ناچار باشد، در آن می‌تواند تقیه کند.»

۸۶۵- (۵۶) مسعده از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به خدا ایمان ندارد هرکس برای آنان به سوگندی عمل کند.» (یعنی به سوگندهای ابداع شده- مانند طلاق و عتق- برای مخالفان و اهل سنت.)

ارجاعات

گذشت: در روایت هفتاد و سوم از باب سی و پنجم از ابواب نماز جمعه این گفته که: «پرندگان در روز جمعه می‌گویند: رحمت تو بر خشمت پیشی گرفته است. بزرگیِ تو را نشناخت، هرکس که به نامت سوگند دروغ یاد کرد.»

و در روایت بیست و هشتم از باب سی و دوم از ابواب حقوق مستحق مالی فرموده امام علیه السلام که:

«بریدن پیوند خویشاوندی و سوگند دروغ، خانه‌ها را خالی از روزی و نسل را قطع می‌کند.»

در روایت بیست و ششم از باب بیست و دوم از ابواب جهاد با دشمن فرموده امام علیه السلام که: «کسی که از روی تقیه برای برطرف کردن ظلمی از خود سوگند یاد کند، برایش سوگندشکنی نیست.»

و در روایت بیست و هفتم از باب دوازدهم از ابواب جهاد با نفس فرموده امام علیه السلام که: «گناهانی که به نابودی سرعت می‌بخشد، بریدن پیوند خویشاوندی و سوگند دروغ و سخن دروغ است.»

و در روایت سی و سوم فرموده معصوم علیه السلام که: «هرگاه مشاهده کردی که سوگندهای دروغ به خداوند زیاد است ... پس بر حذر باش و با رفتن به سوی خداوند درخواست نجات کن و بدان که مردم در خشم خداوند باعزت و شکوه هستند و به خاطر

تصمیمی که دربارهٔ آنها گرفته به آنان مهلت می‌دهد.»

و در روایات باب سی و هشتم و پنجاه و سوم مناسب با این بحث هست و در روایات ابواب تقیه به ویژه باب دوم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت نهم از باب هشتم از ابواب خرید و فروش فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «خداوند در قیامت به سه گروه نگاه نمی‌کند و آنها را پاک نمی‌کند و برای‌شان عذاب دردناکی است: شخصی که پس از عصر به دروغ سوگند یاد کند که در برابر کالایش فلان مبلغ پرداخت شد (یا فلان مبلغ در برابر کالایش داده است) و دیگری با تأیید سخنش آن را بگیرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۲۷

و در روایات باب بیست و پنجم از ابواب مستحبات تاجر مناسب با این بحث هست.

و در روایت هشتم از باب پنجم از ابواب وقوف این گفته که: «مادرم سهم خود را از خانه‌ای به من صدقه داد. من به وی گفتم: قضات این را صحیح نمی‌دانند، بلکه برای آن قرارداد خرید تنظیم کن ...

پس یکی از وارثان تصمیم گرفت مرا سوگند دهد که من بهای آن را پرداخته‌ام، ولی من چیزی نپرداخته‌ام، نظر شما چیست؟

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.»

و در روایت دهم از باب دوم از ابواب اقرار این گفته که: «مالی که به تو دادم متعلّق به فلان زن است آن زن مُرد و وارثانش نزد مرد آمدند و گفتند: «متوفای ما مالی داشت و ما معتقدیم که آن مال تنها نزد توست، برای ما سوگند یاد کن که وی چیزی نزد تو ندارد، آیا برای آنان سوگند یاد کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن زن نزد وی مورد اعتماد است برای‌شان سوگند یاد کند و اگر مورد اتهام است، سوگند یاد نکند.» می‌آید:

در باب بعدی و باب هفدهم، سی و یکم و چهلم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب بیست و چهارم از ابواب طلاق این گفته که: «اگر مرا به طلاق و عتق سوگند دهند؟

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان سوگند یاد کن.»

باب ۲ استحباب ترجیح غرامت بر سوگند توسط ذی‌حق و استحباب سوگند ندادن از سوی مدعی به خاطر بزرگداشت خدا

۸۶۶- (۱) ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پدرم همسری از خوارج داشت- گمان می‌کنم فرمود: از بنی حنیفه بود- تا این‌که یکی از دوستدارانش به وی گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! تو همسری داری که از جدت بیزاری می‌جوید. آن‌گاه برای پدرم اتفاق افتاد که او را طلاق داد. آن زن

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۲۹

من به پدرم گفتم: پدر جان، فدایت شوم! مگر تو بر حق نیستی؟

پدرم فرمود: آری (ای فرزندم!) ولی من خداوند را بزرگ‌تر از آن می‌دانم که در محاکمه و گرفتاری به او سوگند یاد کنم»

۸۶۷- (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگز بنده‌ای چیزی را برای خداوند رها نکرد که آن را از دست دهد.»

(یعنی خداوند در دو جهان یا یک جهان آن را برایش جایگزین می‌کند.)

۸۶۸- (۳) علی بن حکم از یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کسی علیه تو مالی را ادعا کرد و تو بدهکار نبودی، آن‌گاه تصمیم گرفت تو را سوگند دهد، پس اگر به سی درهم می‌رسد، آن را به وی بده و سوگند یاد

نکن و اگر بیش از آن است سوگند بخور و به وی نپرداز.»

۸۶۹- (۴) عبد الحمید طایی از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس بدهکاری را نزد حاکم ببرد تا او را سوگند دهد، با این‌که می‌داند او سوگند می‌خورد سپس به خاطر بزرگداشت خداوند او را رها کند، خداوند روز قیامت هیچ مقامی را برای وی نمی‌پسندد مگر مقام ابراهیم دوست خدای رحمان.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب پیشین، مطالبی هست که می‌توان بر این بحث استدلال کرد.

باب ۳ تصدیق سوگند به خدا

۸۷۰- (۱) ابو ایوب خزّاز از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به خدا سوگند یاد کند باید راست انگاشته شود و هرکس او را تصدیق نکند، رابطه‌اش با خدا بریده می‌شود و هرکس برایش به خدا سوگند یاد شود، باید راضی شود و هرکس راضی نشود، رابطه‌اش با خدا بریده می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳۱

حسین بن مختار نیز این حدیث را روایت کرده است.

۸۷۱- (۲) ابو حمزه از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند نخورید مگر به خداوند و هرکس به خدا سوگند یاد کند، باید راستگو به شمار آید و هرکس برایش به خدا سوگند خورده شود باید راضی باشد و هرکس برایش به خدا سوگند یاد شود و راضی نباشد، هیچ رابطه‌ای با خداوند ندارد.»

این حدیث از منصور بن یونس نیز روایت شده است.

۸۷۲- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که آن حضرت از سوگند خوردن کسی به غیر خدا نهی کرد و فرمود: «هرکس برایش به خدا سوگند یاد شود باید راضی باشد و هرکس راضی نباشد مسلمان نیست.»

۸۷۳- (۴) در کتاب المقنع روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به خداوند سوگند یاد کند باید راستگو به شمار آید و هرکس برایش سوگند یاد شود باید راضی باشد و هرکس راضی نباشد، رابطه‌ای با خدا ندارد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهارم از باب دوازدهم از ابواب ایمان فرموده امام علیه السلام خواهد آمد: «آیا به من دستور می‌دهی به شریکان غیراز خدا سوگند خورم؟ به راستی هرکس به خدا راضی نباشد، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد.»

و در باب چهل و یک مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴ اقسام سوگندها

۸۷۴- (۱) علی بن حدید از یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگند سه گونه است: سوگندِ بدون کفّاره، سوگند کفّاره‌دار و سوگندِ دروغِ سبب آتش. سوگندِ بدون کفّاره این است که شخصی بر ترک کار نیکی سوگند به خدا یاد کند، پس کفّاره‌اش انجام آن کار نیک است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳۳

سوگند کفّاره‌دار این است که شخصی بر ترک گناهی سوگند یاد کند، آن‌گاه آن را انجام دهد، پس کفّاره بر او واجب می‌شود.

سوگندِ دروغِ سبب آتش این است که شخصی برای تصاحب حق فرد مسلمانی و برای نپرداختن مالش، سوگند یاد کند.»

۸۷۵- (۲) ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگند دروغ، چهل شب مهلت داده می‌شود.»

۸۷۶- (۳) حریز از یکی از دوستانش روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «سوگند دروغِ سبب آتش این است که شخصی برای تصاحب حق فرد مسلمانی و برای نپرداختن مالش سوگند یاد کند.»

۸۷۷- (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «سوگند دوگونه است:

یکی این‌که شخصی بر کار غیر واجبی سوگند یاد کند که آن را انجام دهد یا بر کار واجبی سوگند یاد کند که در صورت ترک آن، کفّاره بر او لازم است.

و دیگری خود بر سه گونه است: یکی از آنها برای سوگند دروغ به انسان پاداش داده می‌شود و برخی نه کفّاره دارد و نه پاداش و سوم آن‌که کفّاره ندارد و مجازات آن ورود به آتش است. سوگندِ دروغِ بدون کفّاره‌ای که به انسان برای آن پاداش داده می‌شود این است که انسان برای نجات شخص مسلمان یا نجات مالش از دست تجاوزگری مانند دزد یا غیر دزد سوگند یاد کند.

سوگند بدون کفّاره و بدون پاداش این است که انسان بر چیزی سوگند یاد کند، سپس بهتر از آن را بیابد و آن را ترک کند و به کار بهتر روی آورد.

و سوگندی که مجازاتش ورود به آتش است، این است که شخصی برای تصاحب مال فرد مسلمانی یا برای پایمال کردن حقّ او از روی ستم سوگند یاد کند، پس این سوگندِ دروغ سبب آتش است که در دنیا کفّاره ندارد.»

در کتاب المقنع این عبارت بدون استاد به امام علیه السلام آمده است.

در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که سوگند بر دوگونه است: سوگندِ کفّاره‌دار و سوگندِ بدون کفّاره. سوگند کفّاره‌دار این است که انسان بر انجام کار واجبی سوگند یاد کند که اگر انجام نداد کفّاره بر عهدهٔ اوست یا بر ترک کار غیر واجبی سوگند یاد کند که در صورت انجام آن کفّاره بر عهدهٔ اوست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳۵

و سوگند بدون کفّاره سه‌گونه است ...» ادامه عبارت مانند روایت پیشین است و پس از جمله: «به کار بهتر روی آورد» می‌افزاید: «و معصوم علیه السلام فرمود: کفّاره بر او نیست و آن پیروی از گام‌های شیطان است.»

۸۷۸- (۵) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که به شخصی گفته شد: «آیا فلان کار را انجام داده‌ای؟ وی گفت: نه، به خدا سوگند، آن را انجام نداده‌ام- در حالی که انجام داده است- امیرمؤمنان علیه السلام در این باره فرمود: این دروغی است که بر زبان آورده است، از خدا دربارهٔ آن استغفار کند.»

باب ۵ حرمت بیزاری جستن از دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سوگند به بیزاری از خدا و پیامبر و امامان علیهم السلام

خداوند تعالی می‌فرماید:

به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم و اگر بدانید حتماً آن سوگند بزرگی است «۱».

۸۷۹- (۱) ابن ابی عمیر با واسطه روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید که شخصی گوید: «من از دین محمد صلی الله علیه و آله بیزارم. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: وای بر تو! وقتی از دین محمد صلی الله علیه و آله بیزاری پس بر آیین چه کسی هستی؟ و از آن پس پیامبر صلی الله علیه و آله با او سخن نگفت تا وی درگذشت.»

۸۸۰- (۲) یونس بن ظبیان گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای یونس! به بیزاری از ما سوگند یاد نکن، زیرا هرکس راست یا دروغ به بیزاری از ما سوگند یاد کند به تحقیق از ما بیزاری جُسته است.»

(۱). واقعه ۵۶/ ۷۶- ۷۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳۷

۸۸۱- (۳) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: «شخصی به بیزاری از خداوند باعزت و باشکوه و پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند می‌خورد و آن‌گاه سوگندش را می‌شکند، توبه و کفّاره او چیست؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به ده مسکین غذا می‌دهد به هر مسکین یک مدّ و از خداوند درخواست آمرزش می‌کند.»

۸۸۲- (۴) در کتاب من لایحضره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس راست یا دروغ از خداوند عزیز و باشکوه بیزاری بجوید، به تحقیق خداوند از او بیزاری می‌جوید.»

۸۸۳- (۵) مفضّل بن عمر جعفی در تفسیر آیه: «به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم و اگر بدانید حتما آن سوگند بزرگی است.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مقصود، سوگند به بیزاری از امامان علیهم السلام است که انسان به آنها سوگند می‌خورد خداوند می‌فرماید: «آن نزد خدا بزرگ است.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب نوزده از ابواب کفارات، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۶ حکم گفتن سخنِ «خدا می‌داند» در حالی که به دروغ می‌گوید

۸۸۴- (۱) وهب بن عبد ربّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس بگوید: خداوند می‌داند آنچه را که نمی‌داند [آنچه واقعیت ندارد]، عرش خدا از بزرگی این سخن به لرزه می‌افتد.»

این روایت از شهاب بن عبد ربّه نیز روایت شده است.

۸۸۵- (۲) وهب بن حفص از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس بگوید: خداوند می‌داند آنچه را که نمی‌داند، عرش خدا از بزرگی این سخن به لرزه می‌افتد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳۹

۸۸۶- (۳) ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه بنده‌ای بگوید: «خداوند می‌داند و دروغگو باشد. خدای عز و جل می‌فرماید: «آیا به جز من دیگری را نیافتی که بر او دروغ ببندی؟»

باب ۷ عدم انعقاد سوگند به غیر اللّه و نام‌های ویژه‌اش

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای مردم! از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا وی دشمن آشکاری برای شماست. او تنها شما را به بدی و زشتی و بستن سخنانِ نادانسته به خداوند فرمان می‌دهد «۱».

۸۸۷- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان بگوید: قسم خوردم یا سوگند یاد کردم، اثری ندارد تا این‌که بگوید: به خدا قسم خوردم یا به خدا سوگند یاد کردم.»

۸۸۸- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که دربارهٔ این سخن خداوند: «از گام‌های شیطان پیروی نکنید.» فرمود: هر سوگندی به غیر خدا از گام‌های شیطان است.»

۸۸۹- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سوگند جز به خدا تحقق نمی‌یابد و هیچ‌یک از چیزهایی که بندگان به آنها سوگند یاد می‌کنند بر عهدهٔ آنها لازم نمی‌شود، مگر سوگندهایی که به خدا باشد و سوگندهای به غیر خدا در هیچ‌یک از آنها سوگندشکنی و کفّاره نیست و من برای احدی جایز نمی‌دانم که احدی را سوگند دهد مگر به خداوند و کسی که سوگند راست به خدا یاد می‌کند، خداوند را بزرگ داشته است.»

۸۹۰- (۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به غیر خداوند سوگند یاد کند، به تحقیق شرک ورزیده است و در پاره‌ای از روایات آمده است: «به تحقیق به خداوند کافر شده است.»

۸۹۱- (۵) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به غیر خدا سوگند یاد کند، به تحقیق کافر شده و شرک ورزیده است.»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۶۹- ۱۶۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۴۱

۸۹۲- (۶) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ این آیه سؤال کردم: «خدا را یاد کنید همان‌گونه که نیاکان‌تان را یاد می‌کنید، یا یادی بیشتر و شدیدتر.»

امام علیه السلام فرمود: از سخنان اهل جاهلیت این بود: به جان پدرت! این چنین نیست. به جان پدرت! این‌گونه است. پس به آنها دستور داده شد، بگویند: نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند!»

۸۹۳- (۷) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که گفت: نه به پدرم سوگند! فرمود: «از خداوند درخواست آمرزش می‌کند.»

۸۹۴- (۸) حارث روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام وارد بازار شد و فرمود: «ای گروه قصابان! هرکس از شما در گوشت بدمد، از ما نیست.

در این هنگام مردی که به علی علیه السلام پشت کرده بود، گفت: سوگند به کسی که در هفت پرده خود را پوشانده است، این چنین نیست.

علی علیه السلام به پشت وی زد و فرمود: ای قصاب! چه کسی در هفت پرده خود را پوشانده است.

قصاب گفت: پروردگار جهانیان! ای امیرمؤمنان علیه السلام!

علی علیه السلام فرمود: اشتباه کردی، مادرت به سوگت نشیند! میان خدا و آفریدگانش حجابی نیست، زیرا آنها هر کجا که باشند، خدا با آنان است.

آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام کفّاره سخن من چیست؟

علی علیه السلام فرمود: این‌که بدانی خدا با توست هر کجا که باشی.

آن مرد گفت: آیا به بینوایان غذا دهم؟

علی علیه السلام فرمود: نه، همانا تو، به غیر پروردگارت سوگند خوردی.

میسره گوید: امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه از بازار قصابان می‌گذشت که شنید شخصی می‌گوید: سوگند به کسی که در زیر هفت طبقه پوشیده است. علی علیه السلام تازیانه را بالای سر او برد و فرمود: ای بیچاره چیزی خدا را نمی‌پوشاند و خدا از چیزی خود را نمی‌پوشاند.

آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام! آیا من برای سوگند خود کفّاره بپردازم؟

امام علیه السلام فرمود: نه، زیرا تو، به غیر خداوند سوگند یاد کردی.»

این روایت از شعبی نیز نقل شده است.

۸۹۵- (۹) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که در روایت نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «آن حضرت از سوگند به غیر خدا نهی کرد و فرمود: هرکس به غیر خداوند عز و جل سوگند یاد کند، رابطه‌ای با خداوند نخواهد داشت.

و از سوگند خوردن به یک سوره از قرآن نهی کرد و فرمود: هرکس به یک سوره از قرآن سوگند یاد کند، در برابر هر آیه از آن، کفّاره یک سوگند بر عهدهٔ اوست. پس هرکس می‌خواهد، نیکی کند و هرکس می‌خواهد، گناه کند.»

و از این‌که کسی به دیگری بگوید: نه به جان تو و جان فلانی سوگند! نهی کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۴۳

۸۹۶- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوگند به غیر خدا نهی کرد.

۸۹۷- (۱۱) ثمالی از امام سجاد علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «سوگند نخورید جز به خداوند و هرکس به خدا سوگند یاد کند باید راست بگوید و هرکس برایش به خدا سوگند خورده شود، باید راضی باشد و هرکس برایش به خدا سوگند خورده شود و راضی نشود، رابطه‌ای با خداوند نخواهد داشت.»

۸۹۸- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سوگندی تحقق نمی‌یابد مگر به خداوند.»

۸۹۹- (۱۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شایسته نمی‌دانم که انسان جز به خداوند سوگند یاد کند و این سخن انسان که گوید: نه بلکه دشمنت بی پدر باشد. «۱» آن از سخنان جاهلیت است و اگر انسان به آن و مانند آن سوگند یاد کند، سوگند به خدا ترک می‌شود و این سخن که گوید:

ای فلانی و ای فلانی! آن تنها برای درخواست نام است و اشکالی در آن نمی‌بینم ولی این سخن:

«به پایداری خدا سوگند» و «نه به خدا سوگند» همانا سوگند به خداوند است.»

این روایت از زراره از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

۹۰۰- (۱۴) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگند یاد نمی‌شود جز به خدا؛ و این سخن: نه بلکه دشمنت بی‌پدر باشد. از سخنان اهل جاهلیت است و اگر به آن و مانندش سوگند یاد شود، سوگند به خدا ترک می‌شود، ولی این سخن: ای فلانی! تنها برای درخواست نام است و این سخن: سوگند به بقاء و پایداری خدا و سوگند به خدا همانا سوگند به خداست.»

۹۰۱- (۱۵) سماعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای انسان شایسته نمی‌دانم که جز به خداوند سوگند یاد کند.

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی در معنای این جمله، احتمالاتی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۴/ ۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۴۵

و فرمود: سخن انسان وقتی گوید: نه، بلکه دشمنت بی پدر باشد؛ همانا آن سخن جاهلیت است و اگر مردم به آن و همانندش سوگند یاد کنند، سوگند به خدا ترک می‌شود.»

۹۰۲- (۱۶) علی بن مهزیار گوید: «دربارهٔ این سخن خداوند: «سوگند به شب هنگامی که بپوشاند و سوگند به روز هنگامی که روشن شود.» و این سخن خداوند: «و سوگند به ستاره هنگامی که فرود آید.» و مانند آن از امام جواد علیه السلام سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: خداوند عزیز و باشکوه به هریک از آفریدگانش که بخواهد سوگند یاد می‌کند ولی آفریدگان وی حق ندارند

جز به او که عزیز و باشکوه است سوگند یاد کنند.»

۹۰۳- (۱۷) محمد بن مسلم گوید: «دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل: «سوگند به شب هنگامی که فراگیر شود»، «سوگند به ستاره هنگامی که فرو آید.» و مانند آن از امام باقر علیه السلام سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

همانا خداوند عز و جل حق دارد که به هریک از آفریدگانش که می‌خواهد، سوگند یاد کند ولی آفریدگانش حق ندارند جز به او سوگند یاد کنند.»

۹۰۴- (۱۸) علاء گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند یاد نمی‌کنم.» امام علیه السلام فرمود: بزرگ است گناه کسی که به آن سوگند یاد کند.»

۹۰۵- (۱۹) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس سوگند می‌خورد یا باید به خدا سوگند یاد کند یا ترک کند.»

۹۰۶- (۲۰) در همان کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه سوگند یاد کردید پس به خدا سوگند یاد کنید و در غیر این صورت رها کنید.»

۹۰۷- (۲۱) عبداللّه بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگندِ کفّاره‌دار این است که انسان بگوید: نه به خدا سوگند و مانند آن.»

۹۰۸- (۲۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به غیر خدا سوگند یاد کند، به تحقیق کافر شده یا شرک ورزیده است.»

۹۰۹- (۲۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شرک در اطاعت این سخن انسان است: «نه به خدا و به فلانی سوگند» و «اگر خدا و فلانی نبود» و گناه از آن سرچشمه می‌گیرد.»

۹۱۰- (۲۴) ابو جریر قمی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! شما خود دلبستگی و علاقه مرا به پدرت و پس از آن به خودت می‌دانی.

آن‌گاه برای وی به حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حق یک یک امامان سوگند خوردم تا به خود امام رسیدم و گفتم: هر خبری را به من بگویی از سوی من به احدی از مردم نمی‌رسد و دربارهٔ پدرش سؤال کردم که آیا زنده است یا مرده؟

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، او درگذشت.

گفتم: فدایت شوم! همانا شیعیان شما روایت می‌کنند که روش چهار پیامبر در اوست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۴۷

امام علیه السلام فرمود: به خدایی که معبودی جز او نیست او حتماً هلاک شد.

گفتم: هلاکت غیبت یا هلاکت مرگ؟

امام علیه السلام فرمود: هلاکت مرگ.

گفتم: شاید شما تقیه می‌کنید؟

امام علیه السلام فرمود: سبحان اللّه! «۱»

گفتم: آیا به شما وصیت کرد؟

فرمود: آری.

گفتم: آیا کسی را با شما در آن شریک کرد؟

فرمود: نه.

گفتم: آیا برادرانت بر تو امام هستند؟

فرمود: نه.

گفتم: آیا تو امام هستی؟

فرمود: آری.»

۹۱۱- (۲۵) محمد بن زید طبری گوید: «در خراسان بالای سر امام رضا علیه السلام ایستاده بودم. تعدادی از بنی هاشم نزد امام علیه السلام بودند و اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی نیز در میان آنان بود. امام علیه السلام فرمود:

ای اسحاق! به من رسیده که مردم می‌گویند: ما می‌پنداریم مردم برده ما هستند، به خویشاوندی‌ام با پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند، این چنین نیست، من هرگز آن را نگفته‌ام و از نیاکانم نشنیده‌ام که گفته باشند و از هیچ‌یک از آنان به من نرسیده است که گفته باشند ولی من می‌گویم: مردم در پیروی کردن از خدا ما و در دین دوستدار ما هستند پس باید حاضر به غایب برساند.»

۹۱۲- (۲۶) عبداللّه نهشلی از امام موسی بن جعفر علیه السلام در یک حدیث بلند روایت می‌کند که: «سپس امام علیه السلام به دوستداران و خاندانش که در مجلس حضور داشتند، رو کرد و فرمود: باید روح‌تان شاد باشد [/ باید ترس‌تان بیرون رود] نخستین نامه‌ای که از عراق می‌آید خبر مرگ موسی بن مهدی و هلاکتش را می‌آورد.

گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد، موضوع از چه قرار است؟

امام علیه السلام فرمود: به حرمت این قبر سوگند، وی در این روز مُرد ...»

---

(۱). این جمله هنگام تعجب گفته می‌شود- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۴۹

۹۱۳- (۲۷) عبدالعزیز بن مسلم گوید: «با امام رضا علیه السلام در مرو بودم ... تا آنجا که امام علیه السلام فرمود: سوگند به خانه خدا! از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر افکندند، گویا نمی‌دانند ...»

۹۱۴- (۲۸) زراره گوید: «درباره این سخن خداوند عز و جل از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: «بیشتر آنان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر این‌که شرک می‌ورزند.»

امام علیه السلام فرمود: این سخن انسان، مگر که گوید: نه به جان تو سوگند! از آن است.»

۹۱۵- (۲۹) علی بن مهزیار گوید: «در نامه امام جواد علیه السلام به داود بن قاسم خواندم که امام مرقوم فرموده بود: «به جانت سوگند، من حتماً می‌آیم.»

۹۱۶- (۳۰) زید زراد گوید: «امام صادق علیه السلام شنید که شخصی به دیگری می‌گوید: به جان تو که عزیز است سوگند! حتماً این‌گونه بود. امام علیه السلام فرمود: بدانید که او کافر شد، به دلیل آن‌که وی هیچ اختیاری دربارهٔ زندگی او ندارد.»

۹۱۷- (۳۱) علاء از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سخن کسی که گوید: نه. بلکه دشمنت بی‌پدر شود. همانا آن سوگند اهل جاهلیت است. پس اگر کسی به آن سوگند یاد کند و مقصودش خدا باشد، آن سوگند است ولی این سخن: به پایداری و بقای خدا سوگند و ایم اللّه همانا سوگند به خداست و سخن آنان: ای فلانی و ای فلانی! همانا برای درخواست نام است.»

۹۱۸- (۳۲) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به برادر مسلمانش بگوید: ای بی اصل و ریشه! باید چیزی صدقه دهد و هرکس بگوید: نه به پدرم سوگند! باید لا اله الا اللّه بگوید.»

ارجاعات

گذشت: در روایت هفتم از باب ششم از ابواب عمره این گفته که: «به حق تو سوگند، در این سال شش عمره انجام دادم.»

در روایت نهم از باب یکم از ابواب ایمان این گفته که: «از سوگندهای رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود: «نه، به استغفراللّه سوگند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۵۱

و در باب سوم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات سه باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت چهارم از باب دوازدهم این گفته که: «آیا به من دستور می‌دهی به شریکان خدا- نه به او- سوگند یاد کنم؟ به تحقیق هرکس به خدا راضی نباشد، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد.»

و دیگر روایات آن باب را بنگر.

و در روایت یکم از باب هفدهم این گفته که: «نه به خدا سوگند! رابطه میان من و تو هرگز خوب نخواهد بود، تا این‌که برای من به آزادی همه کنیزانت سوگند یاد کنی.

امام علیه السلام فرمود: در آنچه تو را سوگند داد چیزی بر تو نیست و بدان، عتق و صدقه‌ای صحیح نیست مگر آنچه به وسیله آن رضای خدای عز و جل و پاداش وی قصد شود.»

باب ۸ حکم سوگند به پروردگار، قرآن و سوره‌ای از قرآن

۹۱۹- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس سوگند یاد کند و بگوید: به پروردگار قرآن سوگند! آن‌گاه سوگندش را بشکند، یک کفّاره بر اوست.» در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت بدون سند از علی علیه السلام روایت شده است.

ارجاعات

گذشت: در روایت نهم از باب پیشین فرموده امام علیه السلام که: «هرکس به سوره‌ای از قرآن سوگند یاد کند در مقابل هر آیه آن کفّاره یک سوگند بر عهدهٔ اوست.» سایر روایات باب پیشین را بنگر.

باب ۹ حکم سوگند دادن کافران به غیر خدا از اعتقاداتشان

خداوند تعالی می‌فرماید:

پس در میان آنان به آنچه خداوند فرستاده قضاوت کن ... و این‌که میان آنان به آنچه خدا فرستاده، حکم کن و از امیال و خواسته‌های آنان پیروی نکن و از آنان بر حذر باش تا تو را دربارهٔ پاره‌ای از آنچه خداوند به سویت فرستاده نفریبند ... «۱».

---

(۱). مائده ۵/ ۴۹- ۴۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۵۳

۹۲۰- (۱) سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یهودی و نصرانی و مجوسی به غیر خدا سوگند داده نمی‌شوند، خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «میان آنان به آنچه خداوند فرستاد، حکم کن.»

۹۲۱- (۲) جرّاح مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به غیر خدا سوگند نخور و فرمود:

یهودیان و مسیحیان و مجوسیان را جز به خداوند عز و جل سوگند ندهید.»

۹۲۲- (۳) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صاحب کیش‌های مختلف سؤال کردم که چگونه سوگند داده می‌شوند؟ امام فرمود: جز به خداوند عز و جل آنها را سوگند ندهید!»

۹۲۳- (۴) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سوگند دادن اهل ذمه سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آنها را جز به خداوند سوگند ندهید!»

۹۲۴- (۵) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا برای کسی شایسته است که یکی از یهودیان یا مسیحیان یا مجوسیان را به خدایان‌شان سوگند دهد؟

امام علیه السلام فرمود: برای احدی شایسته نیست که احدی را سوگند دهد، مگر به خداوند عز و جل.»

۹۲۵- (۶) علاء (از محمد بن مسلم) از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یهودیان و مسیحیان جز به خداوند سوگند داده نمی‌شوند و برای احدی شایسته نیست که آنان را به خدایان‌شان سوگند دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۵۵

۹۲۶- (۷) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام یک نفر یهودی را به تورات نازل شده بر موسی علیه السلام سوگند داد.»

۹۲۷- (۸) ابوالبختری از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام یهودیان و مسیحیان را به کنیسه‌های‌شان (به کتاب‌های‌شان) و مجوسیان را به آتشکده‌های‌شان سوگند می‌داد.»

۹۲۸- (۹) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام دربارهٔ شخصی که اهل کتاب را مجبور به سوگند کرده بود، حکم کرد که وی را به کتاب و آیینش سوگند دهد.»

۹۲۹- (۱۰) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام دربارهٔ داوری‌ها سؤال کردم. امام فرمود: در هر آیینی آن چیزی است که به آن سوگند داده می‌شوند.»

۹۳۰- (۱۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ قضاوت‌ها سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: در هر آیینی به آن چیزی صحیح است که به آن سوگند داده می‌شوند.»

۹۳۱- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «اهل کتاب به کتاب آسمانی و آیین‌شان سوگند داده می‌شوند.»

۹۳۲- (۱۳) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام مسیحیان و یهودیان را به عبادتگاه‌ها و کنیسه‌های‌شان و مجوسیان را به آتشکده‌های‌شان سوگند می‌داد و می‌فرمود: به خاطر احتیاط برای مسلمانان بر آنان سختگیری کنید.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت سیزدهم از باب دوم از ابواب حدّ محارب و مرتد فرموده امام علیه السلام که: «تو را به نُه

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۵۷

معجزه‌ای که در طور سینا بر موسی علیه السلام فرود آمد و به حق پنج کنیسه مقدس و به حق روش خداوند قهّار «۱» آیا می‌دانی که یوشع بن نون پس از وفات موسی علیه السلام نزد گروهی رفت که به یگانگی خداوند گواهی می‌دادند و رسالت موسی را قبول نداشتند، پس آنها را به همین صورت کشت؟

یهودی گفت: آری.»

باب ۱۰ عدم تحقق سوگند به ستارگان، ماه‌های حرام، مکه، کعبه، حَرَم، نیاکان و طاغوت‌ها

خداوند تعالی می‌فرماید:
پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم و به یقین آن سوگند بزرگی است اگر بدانید «۲».
سوگند به این شهر می‌خورم و تو در این شهر دست گشاده‌ای و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورده است. «۳»
۹۳۳- (۱) از مسعدهٔ بن صدقه دربارهٔ آیه: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم.» روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «اهل جاهلیت به آن سوگند یاد می‌کردند، پس خداوند عز و جل فرمود: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند یاد می‌کنم.» خداوند کار کسی را که به آن سوگند می‌خورد بزرگ دانست.
و فرمود: و اهل جاهلیت محرم و ماه رجب را بزرگ می‌شمردند و به آنها سوگند نمی‌خوردند و به کسانی که در این دو ماه رفت و آمد می‌کردند، کاری نداشتند، هرچند پدرش را کشته بود و نیز متعرّض چیزی نمی‌شدند که از حرم خارج می‌شد مانند اسب یا گوسفند یا شتر یا غیر آن. از این رو خداوند به پیامبرش فرمود: «سوگند به این شهر می‌خورم و تو در این شهر دست گشاده‌ای و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورده است.»
آنان به مرحله‌ای از جهالت رسیده بودند که کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را روا و روزهای ماه را بزرگ می‌دانستند؛ چرا که به آنها سوگند یاد کرده و به آن وفا می‌کردند.»
۹۳۴- (۲) یونس از یکی از شیعیان روایت می‌کند که گفت: «از امام علیه السلام دربارهٔ این آیه سؤال کردم: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند یاد می‌کنم.»
امام علیه السلام فرمود: سوگند به آن بزرگ‌ترین گناه است.
و فرمود: اهل جاهلیت حرم را بزرگ می‌شمردند و به آن سوگند یاد نمی‌کردند و به کسانی که در

---

(۱). این جمله روایت مبهم است و مرحوم علامه مجلسی قدس سره احتمالاتی برای آن ذکر کرده است. مرآت العقول ۱۶/ ۴۴۲
(۲). واقعه ۵۶/ ۷۵- ۷۶.
(۳). بلد ۹۰/ ۱- ۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۵۹

آن بودند تعرض نمی‌کردند و هیچ حیوانی را از آن بیرون نمی‌کردند ولی حرمت خدا را در آن می‌شکستند، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «سوگند به این شهر می‌خورم و تو در این شهر دست گشاده‌ای و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورده است.» امام فرمود: شهر را بزرگ‌تر از آن می‌دانستند که به آن سوگند یاد کنند ولی حرمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در آن می‌شکستند.»
علاء (از محمد) از امام باقر علیه السلام نیز این حدیث را روایت کرده است.
۹۳۵- (۳) محمد بن حسن شیبانی در کتاب نهج البیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اهل جاهلیت به ستارگان سوگند می‌خوردند، پس خداوندی که از هر عیبی پاک است، فرمود: «به آنها سوگند می‌خورم.»
و امام فرمود: چقدر بزرگ است گناه کسی که به آنها سوگند یاد کند! در حالی که آن نزد اهل جاهلیت سوگند بزرگی است.»
۹۳۶- (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید که عمر بن خطاب به پدرش سوگند یاد

می کند. از این رو فرمود: «همانا خداوند شما را از سوگند به پدران‌تان بازداشت.»

۹۳۷- (۵) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به نیاکان‌تان و به طاغوت‌ها سوگند نخورید!»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هفتم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می کند.

باب ۱۱ حکم این‌که کسی بگوید: «اگر چنان نکند، یهودی یا نصرانی است» یا بگوید: «اگر چنان نکند، محرم به یک حج است»

۹۳۸- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: شخصی می گوید که اگر فلان کار را انجام ندهد، یهودی یا نصرانی است.

امام علیه السلام فرمود: سخن بسیار بدی گفته است ولی چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۹۳۹- (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی می گوید: اگر فلان کار را انجام ندهد یهودی یا نصرانی است. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۴۰- (۳) زراره و عبدالرحمان به امام صادق علیه السلام گفتند: «شخصی گفت که اگر فلان کار را انجام ندهد محرم به یک حج است و آن کار را انجام نمی‌دهد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هفتم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۶۱

باب ۱۲ عدم تحقق سوگند به طلاق، عتق و صدقه

۹۴۱- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر سوگندی دربارهٔ طلاق یا عتق که ذات خداوند تعالی قصد نشود، اثر بر آن مترتّب نیست.»

۹۴۲- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر سوگندی دربارهٔ طلاق و غیر آن‌که ذات خداوند عز و جل قصد نشود، بی‌اثر است.»

۹۴۳- (۳) منصور بن حازم گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا [ماجرای] طارق را شنیده‌ای؟ طارق در مدینه برده‌فروش بود. روزی نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: ای ابوجعفر! نابود شدم. من به طلاق، عتق و نذرها سوگند یاد کردم. امام علیه السلام به وی فرمود: ای طارق این‌ها از گام‌های شیطان است.»

۹۴۴- (۴) صفوان جمّال گوید: «در مسافرت دوم امام صادق علیه السلام به کوفه من آن حضرت را بردم و منصور نیز در آنجا بود. در میان راه وقتی امام علیه السلام به هاشمیه- شهرِ منصور- رسید، پایش را از رکاب بیرون آورد و پیاده شد. سپس قاطر سیاه و سفیدی درخواست کرد، لباس سفیدی بر تن کرد و کلاه سفیدی بر سر نهاد و به سوی منصور حرکت کرد. وقتی نزد منصور رفت، وی به امام علیه السلام گفت: به تحقیق خود را شبیه پیامبران کرده‌ای. امام علیه السلام فرمود: چگونه مرا از فرزندان پیامبران دور می‌شماری؟

منصور گفت: تصمیم گرفتم کسی را به مدینه بفرستم تا نخل‌هایش را قطع کند و کودکان‌شان را اسیر کند.

امام علیه السلام فرمود: ای امیرمؤمنان دلیل آن چیست؟!

منصور گفت: به من گزارش رسیده که دوستدارت- معلی بن خنیس- مردم را به سوی تو فرامی‌خواند و برایت مال جمع آوری

می کند.

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، این گونه نیست.

منصور گفت: از تو راضی نمی‌شوم مگر آن‌که به طلاق، عتق، قربانی و انجام حج با پای پیاده سوگند یاد کنی.

امام علیه السلام فرمود: آیا به من دستور می‌دهی به شریکان خدا- غیر از او- سوگند یاد کنم؟ به تحقیق هرکس به خدا راضی نشود هیچ رابطه‌ای با خداوند نخواهد داشت.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۶۳

منصور گفت: آیا برای من خود را فقیه می‌شماری؟

امام علیه السلام فرمود: و چگونه مرا از فقه دور می‌دانی، در حالی که من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.

منصور گفت: من تو را با کسی که از تو بدگویی کرده رودررو می کنم.

امام علیه السلام فرمود: این کار را بکن! آن‌گاه مردی که نسبت به امام علیه السلام سخن‌چینی کرده بود آمد.

امام علیه السلام به وی فرمود: ای مرد! آیا سوگند می‌خوری؟

وی گفت: آری، سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، عالم نهان و آشکار است، مهرگستر به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان است به تحقیق تو این کار را انجام دادی.

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو، خداوند را با بزرگی یاد می کنی و او نیز از عذاب تو شرم می کند بلکه بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به نیرو و قدرت خود پناه می‌برم.

آن مرد این‌گونه سوگند یاد کرد ولی هنوز سوگندش تمام نشده بود که افتاد و درگذشت.

منصور به امام گفت: پس از این ماجرا هرگز سخنی را به زبان تو راست نمی‌انگارم.

آن‌گاه هدیه نیکویی به امام داد و او را بازگرداند.»

۹۴۵- (۵) عبداعلی مولی آل سام از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هیچ طلاقی تحقق نخواهد یافت مگر بر طبق کتاب خدا و هیچ عتقی نیست مگر برای خشنودی خدا.»

۹۴۶- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به طلاق و عتق سوگند یاد کند و سپس با آن مخالفت کند، اثری نخواهد داشت. همسرش از وی جدا نخواهد شد و برده‌اش آزاد نخواهد گردید و به همین صورت است هرکس که به حج یا قربانی سوگند یاد کند؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوگندِ به غیر خدا و طلاقِ بر خلاف سنت و عتق برای غیر رضای خدا و حج برای غیر خدا نهی کرد.»

۹۴۷- (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ملعون است! ملعون است! هرکس به طلاق سوگند یاد کند یا دیگری را به آن سوگند دهد.»

۹۴۸- (۸) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر سوگندی کفّاره دارد مگر سوگندی که به طلاق یا عتق یا تعهد یا پیمان باشد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به این صورت است که آن را بر نوعی تقیه حمل کنیم، زیرا گروهی از اهل سنت چنین نظری دارند و در هر سوگندی کفّاره را لازم می‌دانند، هرچند بر خلاف مصالح دینی و دنیوی باشد ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۶۵

۹۴۹- (۹) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که می گوید: اگر فلان برده را خریدم، آن آزاد است و اگر این لباس را خریدم، متعلق به بینوایان است و اگر با فلان زن ازدواج کردم، مطلّقه است.

امام علیه السلام فرمود: همه این‌ها بی‌اثر است، طلاق داده نمی‌شود مگر ازدواج شده و صدقه داده نمی‌شود مگر با آنچه ملك است و آزاد کرده نمی‌شود مگر آنچه ملك است.»

۹۵۰- (۱۰) عمر بن زید گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که بدون قصد سوگند به عتق می‌خورد. امام علیه السلام فرمود: هرکس به آن سوگند یاد کند و رضایت خداوند در آن باشد، میان خود و خدایش عتق بر او لازم است ولی به عهدهٔ شخص اکراه شده نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به این است که آن را بر نوعی استحباب حمل کنیم.»

۹۵۱- (۱۱) ابراهیم بن عباس روایت می کند که امام رضا علیه السلام به یکی از بردگان سیاهش اشاره کرد و فرمود: «به عتق سوگند یادکرده‌ام- با این‌که به عتق سوگند نمی‌خورم مگر آن‌که برده‌ای آزاد می کنم و پس از آن جمیع بردگانم را آزاد می کنم- که اگر به دلیل خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله خود را برتر از این بدانم [یکی از بردگانم آزاد باشند] مگر آن‌که عمل شایسته‌ای داشته باشم که به خاطر آن افضل از این باشم.» «۱»

۹۵۲- (۱۲) زید حنّاط گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: همسرم بدون اجازه من از خانه خارج شد و من به وی گفتم: اگر بدون اجازه من بیرون رفتی تو طلاق داده شده‌ای. آن‌گاه وی [از روی فراموشی] بیرون رفت و هنگامی که این مطلب به یادش آمد، وارد شد.

امام علیه السلام فرمود: آیا به اندازه هفتاد ذراع از خانه دور شد؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: چه چیزی از این سخت‌تر و زشت‌تر است! مشرکان مثل این کار را انجام می‌دهند و [یکی از آنها] به همسرش این سخن را می گوید، آن‌گاه آن زن [به این وسیله] خود را از شوهرش جدا می کند و با مرد دیگری ازدواج می کند، در حالی که هنوز همسر مرد اول است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یازدهم از باب چهلم از ابواب کسب‌های روا و ناروا این گفته که: «و این‌که همه همسرانم مطلّقه و همه بردگانم آزاد باشند و همه این‌ها بر عهدهٔ من باشد در صورتی که به کسی ظلم کنم یا ستم روا دارم و به عدالت رفتار نکنم.

امام علیه السلام فرمود: چه گفتی؟

گفت: سوگندهایم را دوباره برای امام علیه السلام تکرار کردم و امام علیه السلام سرش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: دستیابی به آسمان برای تو آسان‌تر از آن است.»

---

(۱). متن روایت به دور از نوعی ابهام نیست و بر اساس نسخه وسائل الشیعه ترجمه شد. علاوه بر آن‌که جمله «ان کان یری ...» بر اساس پاورقی عیون نقل به معنا شده است و مقصود از آن خود امام علیه السلام است- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۶۷

و در روایت چهل و نهم از باب یکم فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه ترسیدی، به هر چه خواستند، برای‌شان سوگند یاد کن.

گفتم: فدایت شوم! حتی به طلاق و عتق؟

امام علیه السلام فرمود: به هرچه خواستند.»

و در روایت پنجاه این گفته که: «شخصی برای حاکم به طلاق و عتق سوگند می‌خورد. امام علیه السلام فرمود: هرگاه از شمشیر و تازیانه وی بترسد چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایت پنجاه و چهارم این گفته که: «همانا مرا به طلاق سوگند می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.

گفتم: مال، متعلق به من نیست.

امام علیه السلام فرمود: برای دفاع از مال برادرت سوگند یاد کن.»

می آید:

و در روایت چهارم از باب پانزدهم فرموده معصوم علیه السلام که: «هر سوگندی در معصیت بی‌اثر است عتق باشد یا طلاق یا غیر آن.»

و در روایت هفدهم این گفته که: «آن زن به خواهرش گفت: کنیز من آزاد باشد، اگر در صورت افطار نکردنت با تو سخن گویم ... امام علیه السلام فرمود: باید با وی سخن بگوید، این سوگند بی‌اثر است، آنها از گام‌های شیطان است.»

و در روایت بیست و دوم فرموده امام علیه السلام که: «هر سوگندی که با آن خشنودی خداوند اراده نشود، بی‌اثر است، در طلاق باشد یا عتق.»

و در روایت بیست و سوم فرموده معصوم علیه السلام که: «اگر طلاق یا عتقی بر عهدهٔ او نیست پس با وی سخن گوید.»

و در روایت یکم از باب هفدهم این گفته که: «نه به خدا سوگند! رابطه من و تو خوب و پسندیده نخواهد شد تا این‌که برای من سوگند یاد کنی که همه کنیزانت آزاد باشند ... امام علیه السلام فرمود: در آنچه به آن سوگند خورده‌ای چیزی بر عهده‌ات نیست.»

و در روایات باب سی و چهارم مطالبی است که بر عدم انعقاد سوگند به عتق و صدقه دلالت می کند.

و در روایت یکم از باب سی و پنجم این گفته که: «و همه بردگانش را آزاد کرد و سوگند یاد کرد که هرگز با آن آمیزش نکند. امام علیه السلام فرمود: همانا سوگند بر حرام خورده است.»

و باب سی و نه از ابواب مهریه را بنگر.

و در روایت سوم از باب هفتم از ابواب طلاق این گفته که: «داماد من سوگند یاد کرد که اگر همسرش از خانه خارج شود، سه طلاقه باشد ...

امام علیه السلام فرمود: باید او را نگهدارد؛ زیرا سوگندش بی‌اثر است.»

در روایت ششم فرموده دو امام علیهما السلام که: «از گام‌های شیطان سوگند به طلاق و نذر در معصیت است.»

در روایت یکم از باب بیست و چهارم این گفته که: «من تاجر هستم و با مال از کنار ماموران مالیات می گذرم. امام علیه السلام فرمود: تا می‌توانی آن را مخفی و در جای خودش مصرف کن.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۶۹

گفتم: و اگر مرا به طلاق و عتق سوگند داد [چه کار کنم]؟

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند بخور. آن گاه امام علیه السلام دانه خرمایی برداشت و آن را با کره‌ای که در مقابلش بود آغشته کرد و فرمود: باکی ندارم که برای آنان به طلاق و عتق سوگند یاد کنم یا این دانه خرما را بخورم.»

و در روایت یازدهم از باب دوم از ابواب ظهار این گفته که: «و بر آن به طلاق سوگند یاد می کند، امام علیه السلام فرمود: این از گام‌هان شیطان است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایت دوازدهم این گفته که: «همسرم بر اساس قرآن و سنت مطلقه است. اگر نماز را اعاده کردم آن‌گاه نماز را اعاده کرد ... امام علیه السلام فرمود: همسرش متعلق به اوست و چیزی بر عهدهٔ او نیست، همانا این و مانند آن از گام‌های شیطان است.»

باب ۱۳ جواز سوگند دادن ستمگر به بیزاری از قدرت خدا

۹۵۳- (۱) در نهج البلاغه روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «هرگاه تصمیم به سوگند دادن ظالم گرفتید، او را این‌گونه سوگند دهید که از نیرو و قدرت خدا بیزار است؛ زیرا در صورت سوگند دروغ به آن در مجازات وی شتاب می‌شود و هنگامی که به یگانگی خداوند سوگند یاد کند در مجازات وی شتاب نمی‌شود؛ زیرا خداوند سبحان را به یگانگی یاد کرده است.»

۹۵۴- (۲) سعید بن هبهٔ اللّه راوندی در کتاب الخرائج و الجرائح از امام رضا علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد منصور از امام صادق علیه السلام سخن چینی کرد که آن حضرت از مردم برای خود بیعت می‌گیرد تا علیه آنان قیام کند، منصور امام علیه السلام را احضار کرد. امام علیه السلام فرمود: من هیچ یک از این کارها را انجام نداده‌ام.

منصور به دربانش گفت: این مرد را بر آنچه دربارهٔ این- یعنی امام صادق علیه السلام- می‌گوید، سوگند بده!

حاجب گفت: بگو: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست و سوگند را شدید و غلیظ کرد.

امام علیه السلام فرمود: او را این‌گونه سوگند نده؛ زیرا من از پدرم شنیدم که از جدّم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: گروهی از مردم به خدا سوگند دروغ می‌خورند، ولی در سوگندشان از خداوند به بزرگی یاد می‌کنند و او را به صفات نیک و پسندیده متصف می‌کنند، از این رو بزرگداشت خداوند، بر گناه دروغ و سوگندشان غلبه می‌کند. بلکه به من اجازه بده تا او را به سوگندی قسم دهم که پدرم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای من روایت کرد که فرمود: هیچ‌کس به آن سوگند نمی‌خورد، مگر آنکه گناهش گریبانگیرش می‌شود.

منصور گفت: ای جعفر! پس تو او را سوگند بده.

امام علیه السلام به آن مرد گفت: بگو: اگر من بر تو دروغ بسته‌ام، از نیرو و قدرت خداوند بیزاری می‌جویم و به قدرت و نیروی خودم پناه می‌برم.

آن مرد چنین گفت و امام علیه السلام فرمود: خدایا! اگر دروغ می‌گوید، او را بمیران.

هنوز سخن امام تمام نشده بود که آن مرد بی جان بر زمین افتاد و او را برداشتند و بردند ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷۱

۹۵۵- (۳) در کتاب ارشاد مرحوم شیخ مفید آمده است: «از آن جمله است آنچه راویان دربارهٔ ماجرای امام صادق علیه السلام با منصور بیان می‌کنند که: منصور به ربیع دستور داد امام صادق علیه السلام را احضار کند. وقتی امام علیه السلام را نزد منصور برد تا چشم وی به امام علیه السلام افتاد، گفت: خداوند مرا بکشد اگر تو را نکشم. آیا در حکومت من نافرمانی می‌کنی و علیه من دست به فتنه و آشوب می‌زنی؟

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! من چنین کاری نکرده‌ام و قصد آن را ندارم. اگر چنین خبری به تو رسیده است گوینده‌اش دروغگوست و بر فرض محال که من چنین کاری کرده باشم به تحقیق به یوسف ستم شد و او بخشید و ایوب به بلا گرفتار شد و صبر کرد و به سلیمان عطا شد و سپاسگزاری کرد. این‌ها پیامبران الهی هستند و نَسَب تو به آنان می‌رسد.

منصور گفت: بسیار خوب، از اینجا بالا- بیا. امام علیه السلام بالا رفت. آن‌گاه منصور گفت: آنچه را من گفتم فلانی فرزند فلانی دربارهٔ تو به من گزارش کرد.

امام علیه السلام فرمود: ای امیرمؤمنان! او را احضار کن تا این مطلب را با من رو در رو کند.
آن مرد را حاضر کردند و منصور به وی گفت: تو آنچه را از جعفر علیه السلام نقل کردی، خودت شنیدی؟ آن مرد گفت: آری.
امام علیه السلام فرمود: او را بر این مطلب سوگند بده.
منصور به آن مرد گفت: آیا سوگند می‌خوری؟
آن مرد گفت: آری و شروع به سوگند خوردن کرد.
امام علیه السلام فرمود: ای امیرمؤمنان! به من اجازه بده او را سوگند دهم.
منصور گفت: این کار را بکن!
امام علیه السلام به شخص سخن چین فرمود: بگو: از نیرو و قدرت خداوند بیزاری می‌جویم و به نیرو و قدرت خود پناه می‌برم که جعفر چنین و چنان کرد.
آن مرد نخست لحظه‌ای درنگ کرد و سپس به آن سوگند خورد. طولی نکشید که پای بر زمین کوبید و مُرد.
منصور گفت: پای این را بکشید و به بیرون ببرید، خداوند لعنتش کند.»
در گزارش دیگری آمده است: «ربیع گوید: یک روز منصور مرا فراخواند و گفت: ای ربیع! هم اکنون جعفر بن محمد علیه السلام را نزد من حاضر کن. به خدا سوگند! او را خواهم کشت.
من شخصی را به دنبال امام علیه السلام فرستادم. هنگامی که امام علیه السلام آمد، گفتم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله، اگر وصیت یا سفارشی می‌خواهی به کسی کنی، انجام بده.
امام علیه السلام فرمود: از منصور برای من اجازه بگیر.
نزد منصور رفتم و محل امام علیه السلام را به وی گفتم. منصور گفت: او را وارد کن.
وقتی نگاه منصور به امام علیه السلام افتاد، مشاهده کردم لب‌های امام علیه السلام حرکت می‌کند، ولی نفهمیدم چه می‌گوید.
هنگامی که امام به منصور سلام کرد، وی در برابر امام به پاخاست و او را در آغوش گرفت و در کنار خود نشاند. آن‌گاه به امام گفت: نیازهایت را باز گو کن.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷۳
امام علیه السلام فرمود: مرا احضار نکن تا خود نزد تو بیایم.
منصور گفت: این کار ممکن نیست، در حالی که تو برای مردم وانمود می‌کنی که می‌دانی، ای اباعبداللّه.
امام علیه السلام فرمود: چه کسی چنین گزارشی به تو داده است؟
منصور به پیرمردی که در برابرش نشسته بود، اشاره کرد. امام علیه السلام به پیرمرد فرمود: آیا تو از من شنیدی که این سخن را بگویم؟
پیرمرد گفت: آری.
امام علیه السلام به منصور گفت: آیا سوگند داده شود؟ (یا سوگند یاد کند) ای امیرمؤمنان! منصور به پیرمرد گفت:
سوگند بخور. وقتی پیرمرد شروع به سوگند کرد، امام علیه السلام به منصور فرمود: پدرم علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدش علیه السلام از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: به راستی وقتی انسان به سوگندِ دروغی قسم یاد کند که در آن خداوند عز و جل را از عیب‌ها پیرایه کند، خداوند به دلیل پیراسته شدنش توسط وی از مجازات وی در دنیا خود داری می‌کند. از این رو من او را سوگند می‌دهم.
منصور گفت: این کار در اختیار تو.

امام علیه السلام به پیرمرد فرمود: بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به قدرت و نیروی خودم پناه می‌برم، اگر از تو نشنیده باشم که این سخن را می گویی.

پیرمرد از سوگند خوردن باز ایستاد، آن‌گاه منصور گرز آهنی را که در دست داشت بالا برد و گفت: به خدا سوگند! حتما با این گرز بر سرت خواهم کوبید.

پس پیرمرد سوگند خورد، ولی هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که زبانش همانند زبان سگ از کامش بیرون آمد و بلافاصله جان سپرد و امام صادق علیه السلام به پا خاست ...»

۹۵۶- (۴) صفوان بن مهران جمال گوید: «پس از آن‌که منصور، محمد و ابراهیم فرزندان عبداللّه بن حسن را به قتل رساند، شخصی از قبیله قریشِ مدینه از شاخه بنی مخزوم به منصور گزارش داد که امام صادق علیه السلام دوستدارش معلّی بن خنیس را برای جمع‌آوری اموال شیعیانش فرستاده و او به محمد بن عبداللّه کمک می کرد. منصور با شنیدن این خبر نزدیک بود، به خاطر خشم از امام علیه السلام دستش را بخورد آن‌گاه به عمویش داود- حاکم مدینه- نوشت که جعفر بن محمّد علیه السلام را نزد وی بفرستد و به او اجازه درنگ و توقف ندهد. داود نامه منصور را برای امام علیه السلام فرستاد و گفت: فردا برای حرکت به سوی منصور آماده باش و تأخیر نکن.

صفوان گوید: در آن زمان من در مدینه بودم، امام علیه السلام به دنبال من فرستاد و نزد او رفتم. امام علیه السلام به من فرمود: شترت را آماده کن که ما فردا به سوی عراق حرکت خواهیم کرد، انشاءاللّه.» ... روایت ادامه می‌یابد، تا آنجا که گوید: «امام به سوی عراق حرکت کرد تا به شهر منصور رسید، آن‌گاه اجازه ورود گرفت، منصور نیز به وی اجازه داد.

صفوان گوید: یکی از اشخاص که نزد منصور بود، به من گفت: وقتی منصور چشمش به امام افتاد، او را نزد خود برد و سپس دربارهٔ سخنان مرد سخن چین به وی شکایت کرد. آن مرد در گزارشش گفته بود:

معلّی بن خنیس- از وابستگان به امام علیه السلام- مال جمع می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷۵

امام علیه السلام فرمود: پناه می‌برم به خدا از این سخن ای امیرمؤمنان!

منصور گفت: آیا برای پاکی خود از این اتهام سوگند یاد می کنی؟

امام علیه السلام فرمود: آری، به خدا سوگند می‌خورم که هیچ‌یک از آنها نبوده است.

منصور گفت: نه، بلکه به طلاق و عتق سوگند یاد کن.

امام علیه السلام فرمود: آیا به سوگند من به خدایی که معبودی جز او نیست راضی نیستی؟

منصور گفت: برای من خود را به فقاهت نزن.

امام علیه السلام فرمود: پس فقه من به کجا رفت، ای امیرمؤمنان؟

منصور گفت: این مطلب را رها کن. من هم‌اکنون تو را با شخصی که از تو خبر داده رو در رو می کنم. آن‌گاه آن مرد را آوردند و در حضور امام صادق علیه السلام از وی سؤال کردند.

او گفت: آری، این صحیح است و این جعفر بن محمد است و سخنانی که دربارهٔ وی گفتم همه درست است.

امام فرمود: ای مرد آیا سوگند یاد می کنی که سخنانت صحیح است؟

مرد گفت: آری. سپس شروع به سوگند خوردن کرد و گفت: به خداوندی سوگند که خدایی جز او نیست جوینده، پیروز، زنده و قوام‌بخش است.

امام صادق علیه السلام فرمود: در سوگند خوردن شتاب نکن. زیرا من تو را سوگند می‌دهم.

منصور گفت: چه چیز این سوگند را ناپسند شمردی؟

امام علیه السلام فرمود: به راستی خداوند بسیار باحیا و بزرگوار است. هنگامی که بنده‌اش مدح و ثنای او را گوید- به دلیل ستایش او- از شتاب در مجازاتش شرم می‌کند. بلکه‌ای مرد بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به نیرو و قدرت خود پناه می‌برم که من در گفتارم راستگو و نیکوکارم.

منصور به مرد قریشی گفت: سوگند یاد کن به آنچه ابوعبداللّه تو را به آن سوگند داد.

آن مرد به این کیفیت سوگند خورد ولی هنوز سخنش تمام نشده بود که خاموش شد و بی‌جان بر زمین افتاد.

از مشاهده این صحنه، ترس بر منصور چیره شد و شانه‌هایش شروع به لرزیدن کرد ...»

۹۵۷- (۵) اویس قرنی گوید: «نزد امیرمؤمنان علیه السلام بودیم که زنی، مردی را نزد امام علیه السلام آورد و گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام! من چهارصد دینار از این مرد طلبکار هستم. امام به آن مرد گفت: این زن چه می‌گوید؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷۷

علی علیه السلام فرمود: بر زمین زانو بزن و چشمانت را به آسمان بدوز و بگو: خدایا! اگر تو بر این زن حقّی سراغ داری که من تصمیم به بردن آن دارم ... و آنچه او از مهریه خود می‌گوید و من انکار می‌کنم پس در هیچ مصیبتی از تو یاری نمی‌جویم و زدودن هیچ اندوهی را از تو درخواست نمی‌کنم و در هیچ حاجتی به تو نیازمند نیستم.

و اگر من آگاهم که تو می‌دانی این زن حقی ندارد که من بخواهم آن را ببرم، پس مرا از جایم حرکت نده تا این‌که عذاب خود را به وی نشان دهی.

آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام به خدا سوگند من هرگز چنین سوگندی نخواهم خورد، به تحقیق عرب بیابانگردی را در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده کردم که این‌گونه سوگند یاد کرد پس خداوند آتشی بر او مسلط کرد که پیش از آن‌که از جایش برخیزد او را سوزاند. من آنچه را این زن به زیان من ادعا کرده است، می‌پردازم.»

ارجاعات

گذشت: در روایت چهارم از باب پیشین فرموده امام علیه السلام که: «وای بر تو! خداوند را به بزرگی یاد می‌کنی، از این رو او از مجازات کردنت شرم می‌کند، بلکه بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به قدرت و نیروی خودم پناه می‌برم.

آن مرد این‌گونه سوگند یاد کرد ولی هنوز آن را تمام نکرده بود که بی‌جان بر زمین افتاد. منصور به امام گفت: از این پس هیچ سخنی را به زیان تو راست نمی‌انگارم.»

باب ۱۴ حکم سوگند فرزند، زن و برده بدون اجازه پدر، شوهر و مولی

۹۵۸- (۱) ابن قدّاح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای فرزند با وجود پدرش و برای زن با وجود شوهرش و برای برده با وجود مولایش، سوگندی نیست.»

۹۵۹- (۲) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای هیچ فرزندی با وجود پدرش و برای هیچ برده‌ای با وجود مولایش و برای زن با وجود شوهرش [حقّ] سوگند نیست و هیچ نذری در نافرمانی خدا و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»

نظیر این در روایت یکم از باب هشتم از ابواب محرمات نسب خواهد آمد.

۹۶۰- (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه در روایت سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است: «ای علی علیه السلام، هیچ سوگندی در گسستن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست و برای هیچ فرزندی با وجود پدر و برای هیچ زنی با

وجود شوهر و برای هیچ برده‌ای با وجود مولایش [حق] سوگند نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷۹

۹۶۱- (۴) در کتاب الخصال در بخشی از روایت چهارصدگانه از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود:

«برای هیچ فرزندی با وجود پدرش و برای زن با وجود شوهرش [حق] سوگند نیست.»

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب دوم از ابواب روزه حرام فرموده معصوم علیه السلام که: «برای هیچ زنی با وجود شوهرش [حق] سوگند نیست و برای هیچ فرزندی با وجود پدرش [حق] سوگند نیست و برای هیچ برده‌ای با وجود مولایش [حق] سوگند نیست.»

باب ۱۵ عدم انعقاد سوگند در نافرمانی خدا

خداوند تعالی می‌فرماید:

و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید که نیکوکاری و پرهیزکاری و سازش دادن میان مردم را ترک کنید و خداوند شنوای داناست «۱».

۹۶۲- (۱) ربیع شامی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگند در حلال کردن حرام و حرام کردن حلال و گسستن پیوند خویشاوندی جایز و صحیح نیست.»

این روایت از عبداللّه بن سنان نیز نقل شده است.

۹۶۳- (۲) قاسم از علی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در مورد نافرمانی خدا و گسستن پیوند خویشاوندی هیچ سوگندی [صحیح] نیست.»

۹۶۴- (۳) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که در مورد نا فرمانی خدا سوگند خورده است فرمود: «چیزی بر او نیست و کسی که بر ترک حرف زدن سوگند یاد کرده باید سخن بگوید.»

۹۶۵- (۴) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر سوگندی در مورد نافرمانی خدا بی‌اثر است، عتق باشد یا طلاق یا غیر آن.»

۹۶۶- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بد گروهی هستند، گروهی که پیروی از سوگندهای‌شان را در برابر اطاعت خدا قرار می‌دهند.»

---

(۱) بقره ۲/ ۲۲۴

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۸۱

۹۶۷- (۶) سید فضل اللّه راوندی در کتاب نوادرش از امام صادق علیه السلام از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بد گروهی هستند، گروهی که پیروی از سوگندهای‌شان را در غیر اطاعت خدا قرار می‌دهند.»

۹۶۸- (۷) علاء از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرچه در موردی مخالف کتاب خدا باشد- سوگند یا غیر آن- به کتاب خدا باز می‌گردد.»

۹۶۹- (۸) علاء گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال شد: شخصی برای خود واجب کرد که اگر پدر یا برادر یا خویشاوندش شفا یافت یا با خویشاوندی قطع رابطه کرد یا گناهی انجام داد، پیاده به مکه برود یا صدقه بدهد یا برده‌ای آزاد کند یا نذری انجام دهد یا قربانی کند.

امام علیه السلام فرمود: کتاب خدا پیش از سوگند است و در نافرمانی خدا هیچ سوگندی [صحیح] نیست.

سوگند صحیح و لازم که وفای به آن برای صاحبش شایسته است، سوگندی است که برای سپاسگزاری از خدا آن را بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد که اگر خداوند او را از بیماری یا حادثه ترسناکی نجات داد یا غایبی را به وطن بازگرداند یا از مسافرت به وطن بازگشت یا خداوند به او روزی داد، آن را انجام دهد و این واجب است و برای صاحبش شایسته است که برای پروردگار به آن عمل کند.»

۹۷۰- (۹) محمد بن مسلم در تفسیر این سخن خداوند که فرمود: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مقصود این است که شخصی سوگند یاد کند که با برادرش یا مادرش سخن نگوید و مانند آن.»

۹۷۱- (۱۰) ربعی نیز از امام صادق علیه السلام این حدیث را روایت کرده است، با این تفاوت که به جای «برادرش»، «پدرش» آمده است.

۹۷۲- (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل:

«و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» فرمود: « [مصداق] آن مردی است که سوگند یاد می‌کند با برادر یا پدر (یا مادرش) سخن نگوید یا کاری شبیه آن انجام دهد همانند بریدن پیوند خویشاوندی یا ظلم یا گناه پس بر اوست که به دستور خدا عمل کند و اگر به ترک آن سوگند خورده باشد، شکستن سوگند بر او لازم نمی‌آید.»

۹۷۳- (۱۲) در کتاب الخصال در روایت چهارصدگانه از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «و هیچ نذری در نافرمانی خدا و هیچ سوگندی در گسستن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۸۳

۹۷۴- (۱۳) اسماعیل بن سعد اشعری گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ شخصی که به بریدن پیوند خویشاوندی سوگند می‌خورد سؤال کردم. امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ نذری در نافرمانی خدا و هیچ سوگندی در گسستن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.

و سؤال کردم: حاکم شخصی را به طلاق و غیر آن سوگند می‌دهد و او نیز سوگند می‌خورد.

امام علیه السلام فرمود: باکی بر او نیست.

و سؤال کردم: شخصی از طرف حاکم بر مالش بیمناک است، از این رو برای نجات آن سوگند می‌خورد. امام علیه السلام فرمود: باکی بر او نیست.

و از امام علیه السلام سؤال کردم: آیا انسان می‌تواند برای حفظ مال برادرش سوگند یاد کند، همان‌گونه که بر مال خود سوگند یاد می‌کند؟ امام علیه السلام فرمود: آری.»

۹۷۵- (۱۴) عبد اللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هیچ سوگندی در حال خشم و دربارهٔ گسستن پیوند خویشاوندی و در حال اجبار و اکراه [صحیح] نیست.

گفتم: خداوند کارهایت را سامان بخشد! چه تفاوتی میان اکراه و اجبار است؟

امام علیه السلام فرمود: اجبار از طرف حاکم است و اکراه از طرف همسر و مادر و پدر و آن بی اثر است.»

این حدیث با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت روایت شده است.

۹۷۶- (۱۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی سؤال شد که سوگند یاد کرد اگر تا پایان عمر با خواهرش سخن گوید، اموالش قربانی و برده‌هایش آزاد باشد.

امام علیه السلام فرمود: با او سخن گوید و اثری بر این نیست، همانا این سوگند و همانند آن از گام‌های شیطان است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۸۵

۹۷۷- (۱۶) محمد بن مسلم گوید: «زنی از خاندان مختار به خواهر یا یکی از بستگانش گفت: ای فلانی! بیا با من غذا بخور. او گفت: نه. آن‌گاه سوگند یاد کرد و پیاده رفتن به حج و آزادی بردگانش را بر خود واجب کرد که هرگز با وی زیر یک سقف ننشیند و بر سر یک سفره با او غذا نخورد سپس زن دیگر مانند او سوگند یاد کرد. عمر بن حنظله سخنان آنان را برای امام باقر علیه السلام بازگو کرد. امام علیه السلام فرمود: من در این‌باره حکم می‌کنم. به وی بگو: باید با او غذا بخورد و یک سقف بر آنها سایه افکند و [لازم نیست] پیاده حج گزارد و عتق کند و از پروردگارش بترسد و چنین کاری را تکرار نکند، زیرا آن از گام‌های شیطان است.»

۹۷۸- (۱۷) ابن بکیر بن اعین گوید: «خواهر عبداللّه جدّ بن مختار به عیادت خواهر بیمارش رفت.

خواهرش به وی گفت: افطار کن. ولی او از افطار کردن خودداری کرد. خواهرش گفت: اگر افطار نکردی و من تا پایان عمر با تو سخن گفتم، کنیزم آزاد باشد.

او گفت: اگر افطار کردم، کنیزم آزاد باشد.

خواهرش گفت: اگر افطار نکنی بر عهدهٔ من است که پیاده به حج بروم و همه اموالم برای بینوایان باشد.

وی گفت: اگر افطار کردم، مثل آنچه گفتی بر عهدهٔ من است.

از امام باقر علیه السلام در این باره سؤال شد، امام فرمود: باید با وی سخن گوید، این‌ها بی اثر است.

همانا آن از گام‌های شیطان است.»

۹۷۹- (۱۸) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که سوگند یاد کرد که اگر با پدر و مادرش سخن گوید، یک حج انجام دهد فرمود: «اثری ندارد».

زراره و عبدالرحمن بن ابی عبداللّه نیز این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند.

۹۸۰- (۱۹) عمرو بن براء گوید: «شنیدم که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی بر خود لازم کرد که پیاده حج گزارد و قربانی کند و به هر سوگند غلیظ و شدیدی قسم بخورد و گفت: هرگز با پدرم سخن نمی‌گویم و در هیچ کار خیری به او کمک نمی‌کنم و با من بر سر یک سفره هرگز غذا نخواهد خورد و هیچ سقفی من و او را در زیر خود هرگز پناه نخواهد داد. سپس ساکت شد.

امام علیه السلام فرمود: آیا چیز دیگری نیز باقی ماند؟

گفت: نه، فدایت شوم.

امام علیه السلام فرمود: هرگونه بریدن پیوند خویشاوندی بی اثر است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۸۷

۹۸۱- (۲۰) سماعهٔ بن مهران گوید: «از امام صادق صلی الله علیه و آله سؤال کردم: شخصی سوگندهایی یاد می‌کند که پیاده حج گزارد یا صدقه دهد (یا عتق کند) یا نذری را انجام دهد یا قربانی کند، در صورتی که با پدر یا مادر یا برادر یا یکی از بستگانش سخن گوید یا پیوند خویشاوندی را قطع کند یا گناهی را مرتکب شود و یا کار ناشایستی را انجام دهد.

امام علیه السلام فرمود: (کتاب خدا پیش از سوگند است) هیچ سوگندی در نافرمانی خدا [صحیح] نیست.

(سوگند صحیح و لازم که صاحبش باید به آن عمل کند، سوگندی است که آن را برای خدا از جهت سپاسگزاری بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد- که اگر خداوند او را از بیماری یا حادثه ترسناکی نجات داد یا مالش را به وی بازگرداند یا از مسافرت او را بازگرداند (یا چیزی را روزی وی کرد، پس بگوید:) برای خداوند فلان کار بر من لازم است و برای شکر گزاری از خدا- پس این

بر صاحبش لازم است و برای وی شایسته است که آن را انجام دهد).»

۹۸۲- (۲۱) حلبی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که سوگند یاد کرد با یکی از بستگانش سخن نگوید فرمود: «اثری بر آن نیست، با کسی که سوگند به زبانش یاد کرده، سخن گوید.

و فرمود: هر سوگند که با آن خشنودی خداوند قصد نشود، بی اثر است، در طلاق باشد یا عتق (یا غیر آن).

و از امام سؤال کردم: زنی با خود عهد کرد که اگر وسایلش را به فلان زن و فلان عاریه دهد، تمام اموالش را هدیه خانه خدا قرار دهد. آن‌گاه یکی از اعضای خانواده‌اش بدون دستور وی عاریه داد.

امام علیه السلام فرمود: قربانی بر عهدهٔ او نیست، قربانی تنها در موردی است که برای خدا چیزی برای کعبه هدیه قرار داده شود، پس آن چیزی است که باید به آن عمل شود در صورتی که برای خدا قرار داده شود ولی آنچه شبیه این است، اثری ندارد و هیچ قربانی- بدون ذکر نام خدا در آن- [صحیح و لازم] نیست.

و از امام علیه السلام سؤال شد: شخصی گوید: بر من است که هزار شتر قربانی کنم و به هزار حجّ محرم شوم.

امام علیه السلام فرمود: آن از گام‌های شیطان است.

و از امام علیه السلام سؤال شد: شخصی متعهد می‌شود محرم به یک حج شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۸۹

یا پس از ذبح شتری گوید: این هدیه‌ای برای خانه خدا باشد.

امام علیه السلام فرمود: شترهای زنده هدیه خانه خدا می‌شوند ولی پس از آن‌که به گوشت تبدیل شد، هدیه نمی‌شود.»

۹۸۳- (۲۲) حلبی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که سوگند یاد کرد با یکی از بستگانش سخن نگوید فرمود: «اثری بر آن نیست، در طلاق باشد یا عتق اثری بر آن نیست.

و سؤال کردم: زنی اموالش ...» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

۹۸۴- (۲۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی با برادر یا یکی از بستگانش که شیعه نیستند، قطع رابطه می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اگر طلاق یا عتقی بر عهده‌اش نیست، با او سخن گوید»

۹۸۵- (۲۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر سوگند یاد کرد که به گناه و حرام نزدیک نشود و سپس مخالفت کرد، حتماً کفّاره بر وی لازم است.»

۹۸۶- (۲۵) در همان کتاب آمده است: «هیچ سوگندی با اکراه و در حال مستی و تعصب‌های نابه جا و گناه [صحیح] نیست.»

۹۸۷- (۲۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سوگندهای کفّاره‌دار عبارتند از: سوگند بر ترک کار غیر واجب که در صورت انجام آن بر تو کفّاره است.

و سوگند بر ترک کار واجب و انجام آن، در مورد آن چیزی بر تو نیست.

شکستن سوگند در گناه اشکال ندارد و کفّاره ندارد و هرکس دربارهٔ گناهی سوگند یاد کند، باید استغفار کند.

امام علیه السلام در ادامه فرمود: و هرکس بر انجام یکی از طاعات سوگند یاد کند، سپس آن را به‌جا نیاورد، کفّاره بر عهده اوست؛ مثل این‌که سوگند یاد کند که نماز مستحب مشخصی را بخواند یا روزه بگیرد یا صدقه دهد ولی اگر بر ترک نماز یا انجام ظلم یا خیانت یا انجام برخی گناهان سوگند یاد کند و آن را انجام ندهد، در این باره سوگند شکنی نکرده است و کفّاره بر عهده او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹۱

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب دوم از ابواب روزه حرام فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست و هیچ سوگندی در کار غیر ممکن [صحیح] نیست و هیچ سوگندی در گناه [صحیح] نیست.»

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب سوگند فرموده امام علیه السلام که: «سوگند دروغ که موجب آتش دوزخ می‌شود این است که انسان علیه حق شخص مسلمانی سوگند یاد کند تا مال وی را برای خود نگه دارد.»

در روایت دوم از باب پیشین فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.» «۱» در روایت سوم نظیر آن هست.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب هفتم از ابواب طلاق فرموده معصوم علیه السلام که: «و هیچ سوگندی در حرام کردن حلال و در حلال کردن حرام و در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»

و در روایت دوم از باب بیست و چهارم فرموده معصوم علیه السلام که: «و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی و در هیچ‌یک از معصیت‌های خداوند [صحیح] نیست.» «۲»

باب ۱۶ عدم انعقاد سوگند به ترک خرید از بازار برای خانواده

۹۸۸- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی سوگند یاد می‌کند که نیازهای خانواده‌اش را از بازار نخرد.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان می‌خرد.

گفتم: شخصی این کار را به جای او انجام می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان می‌خرد.

گفتم: او کسی را دارد که به جایش این کار را انجام دهد و او آگاه‌تر از خودش است و در آن زیان نمی‌بیند.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان می‌خرد.»

۹۸۹- (۲) زراره گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: شخصی با قسم‌های شدید سوگند یاد می‌کند که چیزی برای خانواده‌اش نخرد.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان بخرد و به خاطر سوگند، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب پنجم از ابواب نذر مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

---

(۱). ۲۴/ ۵۵۴ باب ۱۴ از ابواب سوگند روایت ۲ (۳۶۱۸۶).

(۲). باب ۲۴ از ابواب طلاق روایت ۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹۳

باب ۱۷ عدم انعقاد سوگند در حال خشم، اجبار، اکراه، بدون قصد و اراده

خداوند تعالی می‌فرماید:

خداوند شما را به سوگندهایِ بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند بلکه به آنچه قلب‌های‌تان انجام می‌دهد شما را بازخواست می‌کند و خداوند آمرزنده بردبار است «۱».

۹۹۰- (۱) سعد بن ابی خلف گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: من پنهانی از همسرم کنیزی خریده بودم ولی او باخبر شد و از خانه من بیرون رفت و حاضر نشد بازگردد. من در منزل اقوامش نزد او رفتم و گفتم: آنچه به تو گفته شده باطل است و آن کسی که این خبر را به تو داده دشمن توست و می‌خواهد تو را گرفتار اضطراب و ناراحتی کند. همسرم گفت: نه، به خدا سوگند! رابطه من و تو هرگز خوب نخواهد شد تا این‌که سوگند یاد کنی که اگر کنیزه‌ای خریده‌ای و هنوز در ملك تو باقی است، همه کنیزانت آزاد باشند و تمام اموالت صدقه باشد.

من نیز به این صورت برای وی سوگند یاد کردم. همسرم دوباره سوگند را تکرار کرد و به من گفت: بگو: همه کنیزانی که اکنون دارم آزاد هستند. من نیز به وی گفتم: همه کنیزانی که هم اکنون دارم آزاد هستند.

آن‌گاه از کنیزم جدا شدم و تصمیم گرفتم به خاطر تمایلی که به او دارم، آزادش کنم و با وی ازدواج کنم.

امام علیه السلام فرمود: در آنچه [همسرت] تو را به آن سوگند داد چیزی بر عهده‌ات نیست و بدان که هیچ عتق و صدقه‌ای صحیح نیست مگر آنچه با آن خشنودی خداوند و پاداش وی قصد شود.»

۹۹۱- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هیچ سوگندی از مکره صحیح نیست. خداوند عز و جل می‌فرماید: «مگر آن‌که اکراه شود و قلبش با ایمان آرام باشد.»

۹۹۲- (۳) مسعدة بن صدقه در تفسیر این سخن خداوند: «خداوند شما را به سوگندهای لغوتان بازخواست نمی‌کند.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «لغو این است که شخصی بگوید: نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند و بر چیزی تصمیم نگرفته است.»

نظیر این روایت از عبدالله بن سنان و محمد بن مسلم نیز روایت شده است.

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹۵

۹۹۳- (۴) ابو بصیر در تفسیر آیه: «خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان باز خواست نمی‌کند.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آن، نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند است.»

۹۹۴- (۵) ابو الصباح گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل سؤال کردم: «خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند.» امام علیه السلام فرمود: مقصود نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند و چنین نیست به خدا سوگند است که بر آن تصمیمی ندارد. (یا تصمیم بر چیزی ندارد.)

۹۹۵- (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سخن خداوند تبارك و تعالی که خدایی جز او نیست سؤال کردم: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری و پرهیزگاری را ترک کنید.»

امام علیه السلام فرمود: آن سخن انسان است «نه به خدا سوگند» و «آری به خدا سوگند».

ارجاعات

گذشت: در روایات باب پنجاه و سوم از ابواب مبارزه با نفس مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت پنجاه و دوم از باب یکم از ابواب سوگند این گفته که: «شخصی مجبور به سوگند می‌شود و به طلاق، عتق و صدقه

اموالش سوگند یاد می‌کند، آیا آنها بر وی لازم است؟

امام علیه السلام فرمود: نه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه امت من بر آن اکراه شوند از آنان برداشته شده است.»

و در روایت دهم از باب دوازدهم‌از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که بدون قصد سوگند به عتق یاد کرد. امام علیه السلام فرمود: «هرکس بدان سوگند یاد کند و خشنودی خداوند در آن باشد، میان خود و خدایش بر عهدهٔ او لازم است ولی بر مکره لازم نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره آن را بر نوعی استحباب حمل کرده است.

و در روایت چهاردهم از باب پانزدهم فرموده امام علیه السلام که: «هیچ سوگندی در حال خشم و در بریدن پیوند خویشاوندی و با اجبار و اکراه صحیح نیست.»

می‌آید:

و در روایت دوم از باب سی و چهارم فرموده امام علیه السلام که: «آن زن هرچند در حال خشم بود ولی سوگند یاد کرد آن‌گونه که سوگند یاد کرد و او قصد کرد که با میل و اختیار نزد آن مرد نرود و او چنین توانی دارد و اگر می‌دانست که این کار از عهده‌اش خارج است، سوگند یاد نمی‌کرد.»

و در روایت دوم از باب بیست و چهارم از ابواب طلاق فرمود ه امام علیه السلام که: «و عتق با اکراه صحیح نیست، پس هرکس سوگند یاد کند یا سوگند داده شود در یکی از این‌ها و آن را انجام دهد، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹۷

باب ۱۸ حکم مخالفت با سوگند در صورت بهتر بودن آن

۹۹۶- (۱) سعید اعرج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بر انجام کاری سوگند یاد می‌کند، آن‌گاه می‌بیند ترک آن بهتر است و اگر ترک نکند، ترس از گناه دارد، آیا آن را ترک کند؟

امام علیه السلام فرمود: مگر سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نشنیده‌ای که فرمود: هرگاه بهتر از سوگند خود را یافتی، آن را رها کن!»

۹۹۷- (۲) عبدالرحمان بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی بر کاری سوگند یادکند و انجام آن بهتر از ترکش باشد، باید کاری را که بهتر است انجام دهد و کفّاره‌ای بر او نیست. همانا آن، از گام‌های شیطان است.»

این حدیث از زراره نیز روایت شده است.

۹۹۸- (۳) ابن فضّال از یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند، آن‌گاه کار بهتری بیابد، پس باید آن کار بهتر را انجام دهد و برایش نیکی افزوده‌ای است.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت بدون سند نقل شده است.

۹۹۹- (۴) سعد بن حسن گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی سوگند یاد کرد که کالایش را به فلان قیمت نفروشد، سپس نظرش عوض شد.»

امام علیه السلام فرمود: می‌فروشد و کفّاره نمی‌دهد.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۷۹۷

۱۰۰۰- (۵) محمد بن سنان با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند، آن‌گاه کار دیگری را بهتر از آن بیابد و انجام دهد، انجام آن کار کفّاره سوگندش خواهد بود و برایش حسنه‌ای است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹۹

۱۰۰۱- (۶) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند، آن‌گاه کار دیگری را بهتر از آن بیابد، باید کار بهتر را انجام دهد و برای سوگندش کفّاره بپردازد.»

در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این حدیث، روایت شده است.

۱۰۰۲- (۷) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند و بهتر از آن را مشاهده کند، پس باید کفّاره بپردازد و کار بهتر را انجام دهد.»

۱۰۰۳- (۸) و در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه بر چیزی سوگند یاد کردی و کار دیگری را بهتر از آن یافتی، پس کار بهتر را انجام بده و برای سوگندت کفّاره بپرداز.»

۱۰۰۴- (۹) احمد بن محمد ابن ابی نصر از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پدرم سوگند یاد کرد که یکی از همسران فرزند دارش را به مسافرت نبرد و اگر خواست او را به مسافرت ببرد یک برده به قیمت صد دینار آزاد کند. آن‌گاه او را با خود به مسافرت برد و به من دستور داد، پس برده‌ای به صد دینار خریدم و آزاد کردم.»

۱۰۰۵- (۱۰) عبد الرحمان ابن ابی عبداللّه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سوگندهای کفّاره‌دار سؤال کردم: امام علیه السلام فرمود: کفارات بر عهدهٔ کسی است که سوگند یاد می‌کند کالایی را خرید و فروش نکند سپس نظرش تغییر می‌کند و آن را می‌خرد، پس برای سوگندش باید کفّاره بپردازد.»

۱۰۰۶- (۱۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در هر سوگندی کفّاره است مگر سوگندی که دربارهٔ طلاق، عتق یا تعهّد و پیمان باشد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب چهارم فرموده امام علیه السلام که: «سوگند بدون کفّاره این است که انسان بر ترک کار نیکی به خدا سوگند یاد کند، پس کفّاره آن، انجام آن است.»

می‌آید:

در باب بیست و یکم، بیست و ششم و بیست و هفتم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت دهم از باب سوم از ابواب نذر این گفته که: «من دربارهٔ آن سوگندی یاد کرده‌ام و گفتم: برای خدا بر عهدهٔ من است که هرگز آن را نفروشم و اکنون به بهای آن و کاهش هزینه زندگی نیاز دارم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۰۱

امام علیه السلام فرمود: به تعهدت با خدا برای وی وفا کن.»

و در روایت حسین نظیر آن خواهد آمد.

باب ۱۹ حکم سوگند بر ترک چیزهای پاکیزه

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای‌تان حلال کرد، حرام نکنید و تجاوز نکنید؛ زیرا خداوند تجاوزگران را دوست ندارد.

و از روزی‌های حلال و پاکیزه خداوند که به شما داده شده بخورید و از خدایی پروا کنید که شما به او مومن هستید.

خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند، بلکه شما را به سوگندهای با قصد و عمد بازخواست می‌کند «۱».

۱۰۰۷- (۱) ابن ابی عمیر با واسطه در تفسیر آیه: «ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای‌تان حلال کرد، حرام نکنید و از حد مگذرید؛ زیرا خداوند تجاوزگران را دوست ندارد.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «این آیه دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد. امیرمؤمنان علیه السلام سوگند یاد کرد که هرگز شب نخوابد و بلال سوگند یاد کرد که هرگز در روز افطار نکند و عثمان بن مظعون سوگند یاد کرد که هرگز با همسرش آمیزش نکند. پس از این ماجرا همسر عثمان بن مظعون که زن زیبایی بود نزد عایشه رفت. عایشه به وی گفت: چه شده است که خود را رها کرده‌ای؟

همسر عثمان گفت: برای چه کسی خود را بیارایم، به خدا سوگند از فلان زمان همسرم به من نزدیک نشده است، همانا او رهبانیت اختیار کرده و لباس‌های زبر می‌پوشد و دنیا را رها کرده است.

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، عایشه ماجرا را برای وی بازگو کرد. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت و مردم را به مسجد فرا خواند. وقتی مردم گرد آمدند، بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای الهی را به جا آورد.

سپس فرمود: گروهی را چه شده است که پاکی‌ها را بر خودشان حرام می‌کنند. آگاه باشید که من در شب می‌خوابم و آمیزش می‌کنم و روز افطار می‌کنم پس هرکس از سنت من روی برتابد از من نیست.

در این هنگام آن گروه برخاستند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ما بر این کارها سوگند یاد کرده‌ایم. به همین مناسبت خداوند این آیه را فرستاد: «خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند؛ بلکه به سوگندهای با قصد و اراده، شما را بازخواست می‌کند که کفّاره آن غذا دادن به ده بینواست از غذای متوسط خانواده‌تان یا پوشاندن آنان یا آزاد کردن برده‌ای. پس هرکه نیابد، سه روز روزه بگیرد. آن کفّاره سوگندهای‌تان است هرگاه سوگند یاد کردید.»

---

(۱). مائده ۵/ ۸۷- ۸۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۰۳

۱۰۰۸- (۲) دربارهٔ آیه: «ای مؤمنان، چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند، برای‌تان حلال کرد، حرام نکنید ...»

ابن عباس، مجاهد و قتاده گویند: «این آیه دربارهٔ علی علیه السلام، ابوذر، سلمان، مقداد، عثمان بن مظعون و سالم نازل شد. آنها با یکدیگر توافق کردند که روزها روزه بدارند و شب‌ها را در رختخواب نخوابند و به عبادت سپری کنند و گوشت نخورند و به زن و بوی خوش نزدیک نشوند و لباس زبر و خشن بپوشند و دنیا را ترک کنند و برای عبادت بیابانگردی کنند و برخی از آنان تصمیم به بریدن آلت تناسلی خود گرفتند. آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنرانی کرد و فرمود: گروهی را چه شده است که زنان و بوی خوش و خواب و لذت‌های دنیا را حرام می‌کنند آگاه باشید که من به شما دستور ندادم قسّیس و راهب باشید. همانا در دین من ترک گوشت و زنان و صومعه‌نشینی نیست و به راستی سیاحت امت من و رهبانیت آنان جهاد است ...»

۱۰۰۹- (۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «یک روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد مردم نشست و به توصیف قیامت پرداخت و به غیر از ترساندن آنها سخنی نگفت: از این رو مردم بسیار ترسیدند و گریستند.

آن‌گاه ده نفر از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه عثمان بن مظعون گرد آمدند و با هم قرار گذاشتند که روزها را روزه

بدارنـد و شب‌ها را به عبادت سپری کنند و به زن و بوی خوش نزدیک نشوند و لباس زبر و خشن بر تن کنند و دنیا را ترک کنند و برای عبادت به گردش در زمین بپردازنـد و رهبانیت پیشه کنند و آلت تناسلی خود را از کار بیندازند. این خبر به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله رسـید و به خـانه عثمـان بن مظعون آمـد ولی او را در خـانه نیافت. به همسـرش گفت: آیا آنچه به من رسـیده واقعیت دارد؟ همسـر عثمان از یک سو نمی‌خواست سـخن پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله را دروغ شـمارد و از سوی دیگر نمی‌خواست او ابتدا سـخنی به زیان شوهرش گفته باشد، از این رو گفت: ای رسول خدا صـلی الله علیه و آله! اگر عثمان به تو گفته است، سـخنش درست است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و عثمان به خانه آمد. آن‌گاه همسر عثمان ماجرا را برای وی بازگو کرد. عثمان و دوستانش نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و آن حضرت به آنان فرمود: آیا نگویم که شما با هم توافق کرده‌اید؟

آنان گفتند: ما به جز خیر، قصدی نداشتیم.

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: به من چنین دسـتوری داده نشده است. آن‌گاه ادامه داد: بدن‌های‌تان قطعاً بر شـما حق دارند، پس روزه بگیریـد، افطار کنیـد، شب‌زنـده‌داری کنیـد و بخوابیـد، چرا که من روزه می‌گیرم، افطار می‌کنم، شب زنـده‌داری می‌کنم، می‌خوابم، گوشت و چربی می‌خورم و بـا زنان آمیزش می‌کنم، پس هرکس از سـنت من روی گردانـد از من نیست. آن‌گاه مردم را گرد آورد و برای‌شان سـخنرانی کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گروهی را چه شده است که زن و بوی خوش و خواب و لـذت‌های دنیـا را حرام می‌کننـد. آگـاه باشـید که من به شـما دسـتور نـدادم راهب و قسّیس باشـید. همانا ترک گوشت و زنان و صومعه نشینی از آیین من نیست. همانـا گردشـگری امت من در روزه و رهبـانیت آنـان در جهـاد است. خـدا را بپرستیـد و چیزی را شریک وی قرار ندهیـد، حج و عمره گزارید، نماز بر پادارید، زکات بپردازید و ماه رمضان روزه بگیرید. معتدل و میانه رو باشـید تا با میانه روی با شما رفتار شود.

همانا پیشـینیان شما به دلیل سختگیری نابود شدند آنها بر خود سخت‌گیری کردند، خداوند نیز بر آنان سخت گرفت و باقیمانده‌های آنان در دیرها و صومعه‌ها هستند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۰۵

۱۰۱۰- (۴) عبداللّه بن سـنان گوید: «از امام علیه السـلام سؤال کردم: شخصـی می‌گوید: اگر مایع حلال یا حرامی نوشـیدم همسـرم مطلّقه یا بردگانم آزاد باشند.

امام علیه السـلام فرمود: وی نباید به حرام نزدیک شود چه سوگند یاد کند یا نکند ولی حلال را ترک نکند، زیرا او حق ندارد آنچه را خداونـد حلال کرده، حرام نمایـد. زیرا خداونـد می‌فرمایـد: «ای مؤمنـان، چیزهـای پاکیزه‌ای را که خداونـد برای‌تان حلال کرده است، حرام نکنید.» و دربارهٔ سوگندش برای حلال، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۰۱۱- (۵) در کتاب دعائم الاسـلام از امام صادق علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس حلال را بر خود حرام کنـد، پس آن را انجـام دهـد؛ زیرا چیزی بر او نیست و اگر بر ترک آنچه خداونـد حلال کرده است سوگنـد یاد کنـد، برای سوگنـدش کفّاره بپردازد و اگر خواست آن را انجام دهـد و اگر بر انجـام کـار حرامی سوگنـد یـاد کرد، آن را انجام ندهـد و شکسـتن سوگنـد بر او نیست.»

ارجاعات

گذشت: در برخی از روایات باب یکم از ابواب مسافرت و بعضی از اشارات آن آنچه بر این دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب یکم از ابواب ازدواج و باب دوم از ابواب متعه مناسب با این بحث وجود دارد.

باب ۲۰ حکم سوگند بر نخوردن شیر و گوشت یک بز

۱۰۱۲- (۱) عیسی بن عطیه گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: من سوگند یاد کردم که از شیر و گوشت بزم نخورم. آن‌گاه آن را فروختم ولی بچه‌های آن نزد من هستند.

امام علیه السلام فرمود: از شیر و گوشت آنها هم نخور؛ زیرا آنها از آن بز هستند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۰۷

باب ۲۱ حکم سوگند بر زدن برده

خداوند تعالی می‌فرماید:

و اگر پیش از نزدیکی با همسران‌تان آنها را طلاق دادید، در حالی که برای‌شان مهریه مشخص کرده‌اید، پس نیمی از آن را بپردازید، مگر آن‌که آن زنان ببخشند یا کسی که پیوند ازدواج در اختیار اوست ببخشد و بخشش شما به تقوا نزدیک‌تر است و در میان خود بزرگواری را فراموش نکنید؛ زیرا خداوند به کارهای‌تان بیناست «۱».

۱۰۱۳- (۱) نجیّه عطار گوید: «همراه امام باقر علیه السلام به مکه مسافرت کردم. امام علیه السلام به غلامش دستوری داد، ولی او با آن مخالفت کرد. امام علیه السلام فرمود: ای غلام، به خدا سوگند! تو را خواهم زد و من ندیدم که امام علیه السلام غلامش را بزند، از این رو به وی گفتم: فدایت شوم! تو سوگند یاد کردی که غلامت را بزنی ولی من زدن تو را ندیدم.

امام علیه السلام فرمود: مگر خداوند نمی‌فرماید: «بخشش شما به تقوا نزدیک‌تر است.»

این روایت از محمد عطار نیز نقل شده است.

۱۰۱۴- (۲) در کتاب نوادر احمد بن محمد روایت می‌شود که از امام جواد علیه السلام سؤال شد: «در صورتی که شخصی سوگند یاد کند که تعدادی ضربه به برده‌اش بزند، آیا برای وی جایز است تعدادی چوب را بر روی هم گذارد و با آن برده‌اش را بزند و هر ضربه را به تعداد آن چوب‌ها به شمار آورد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، علی علیه السلام، ولید بن عقبه را به دلیل میگساری با تازیانه دو سر زد و هر ضربه را دو ضربه به حساب آورد.»

۱۰۱۵- (۳) در کتاب الجعفریات از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدش امام سجاد علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌شود که: «شخصی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام من به طلاق و عتق سوگند یاد کرده‌ام که همسر و غلامم را صد ضربه بزنم.

امام علیه السلام فرمود: ای بیچاره! صد نی از هر نوع که خواستی بردار و تا می‌توانی آنها را پهن و عریض کن و اگر خواستی چوبی را به چوب دیگر ببند تا نی‌ها برایت منبسط شود، آن‌گاه دستت را بالا ببر تا پشت را- میان دو شانه به سمت چپ- بزنی، پس برایت کفایت خواهد کرد، همانگونه که برای ایوب علیه السلام کفایت کرد.»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۳۷.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۰۹

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هجدهم مناسب با این بحث هست.

می آید:

و در روایت یکم از باب دوم از ابواب صد مسکر مناسب آن خواهد آمد.

باب ۲۲ حکم حرام کردن همسر و کنیز بر خود

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای پیامبر! چرا حرام می کنی آنچه را که خداوند برایت حلال کرده است در حالی که خشنودی همسرانت را می‌جویی و خداوند آمرزندهٔ مهربان است. خداوند گشودن سوگندهای‌تان را برای شما واجب کرده است و خدا سرپرست شماست و او دانایِ با حکمت است «۱».

۱۰۱۶- (۱) محمد بن مسلم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی به همسرش می گوید: تو بر من حرام هستی. امام علیه السلام فرمود: نه کفّاره بر اوست و نه طلاق.»

۱۰۱۷- (۲) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به همسرش می گوید: تو بر من حرام هستی.

امام علیه السلام فرمود: اگر بر او قدرت و تسلط داشتم سرش را به درد می‌آوردم و به او می گفتم: خداوند او را برایت حلال کرده است، پس چه چیز او را بر تو حرام کرده است. او جز دروغ چیزی نمی گوید و می‌پندارد، آنچه را که خداوند برایش حلال کرده، حرام است و نه طلاق بر عهدهٔ اوست و نه کفّاره.

به امام علیه السلام گفتم: در این سخن خداوند عز و جل: «ای پیامبر! چرا حرام می کنی، آنچه را خداوند برایت حلال کرده است.» بر او کفّاره قرار داده است.

امام علیه السلام فرمود: پیامبراکرم صلی الله علیه و آله کنیزش- ماریه- را بر خود حرام کرده بوده و بر نزدیکی کردن با آن سوگند یاد کرده بود، از این رو تنها برای سوگند بر او کفّاره قرار داده شده و در حرام کردن قرار داده نشد.»

۱۰۱۸- (۳) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خداوند عز و جل به پیامبرش گفت: «ای پیامبر! چرا حرام می کنی، آنچه را خداوند برایت حلال کرده است»، «به تحقیق خداوند گشودن سوگندهای‌تان را برای شما واجب کرده است» پس آن را سوگند قرار داد و پیامبر صلی الله علیه و آله کفّاره آن را پرداخت.

---

(۱). تحریم ۶۶/ ۱ و ۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱۱

گفتم: با چه چیزی کفّاره آن را پرداخت؟

امام علیه السلام فرمود: ده بینوا را خوراک داد به هر کدام یک مدّ طعام.

گفتیم: حدّ پوشاک چیست؟

امام علیه السلام فرمود: لباسی که عورتش را بپوشاند.»

۱۰۱۹- (۴) در کتاب دعائم الاسلام در تفسیر آیه: «ای پیامبر! چرا حرام می کنی، آنچه را که خداوند برایت حلال کرده است. خشنودی همسرانت را می‌جویی ...» تا «و ابکاراً» از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از ولادت ابراهیم، با ماریه قبطیه خلوت می کرد. عایشه از این موضوع آگاه شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی دستور داد این مطلب را پوشیده دارد و ماریه را بر خود حرام کرد. آن‌گاه عایشه به حفصه گفت و خداوند این آیه را نازل فرمود: «ای پیامبر! چرا حرام می‌کنی، آنچه را که خداوند برایت حلال کرده است و از این راه خشنودی همسرانت را می‌جویی و خداوند

آمرزندهٔ مهربان است» «به تحقیق خداوند گشودن سوگندهای‌تان را برای شما واجب کرده است ...» تا «وابکاراً».

ارجاعات

می‌آید:

در باب چهارم از ابواب طلاق مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲۳ حکم وقوع سوگند بر اساس قصد مظلوم نه ظالم

۱۰۲۰- (۱) مسعدهٔ بن صدقه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: (در کجا جایز است و) کجا جایز نیست نیت در سوگند را پنهان کرد؟

امام علیه السلام فرمود: در یک جا جایز است و در جای دیگر جایز نیست. وقتی مظلوم باشد جایز است، پس آنچه سوگند می‌خورد و قصد می‌کند مطابق نیتش واقع می‌شود و هنگامی که ظالم باشد، سوگند مطابق با نیت مظلوم واقع می‌شود.»

۱۰۲۱- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نیرنگ‌بازی در سوگند نهی کرد و فرمود: «در صورتی که مظلوم باشد بر طبق نیت سوگندخورنده است و اگر ظالم باشد بر طبق نیت سوگنددهنده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: سوگند مطابق با آن است که درخواست‌کننده سوگند می‌دهد.»

ارجاعات

باب هفدهم و سی و ششم را بنگر که مناسب با این مقام است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱۳

باب ۲۴ حکم مطابقت سوگند با نیت واقعی

۱۰۲۲- (۱) اسماعیل بن سعد اشعری گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی سوگند یاد می‌کند و قصدش بر خلاف سوگندش است.

امام علیه السلام فرمود: سوگند، مطابق با نیت است.»

۱۰۲۳- (۲) اسماعیل بن سعد از امام رضا علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کرد که سوگندی می‌خورد و نیتش بر خلاف آن است، امام علیه السلام فرمود: «سوگند مطابق با نیت است.» یعنی مطابق با نیت مظلوم.

۱۰۲۴- (۳) صفوان بن یحیی گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی سوگند یاد می‌کند و نیتش بر خلاف سوگندش است.

امام علیه السلام فرمود: سوگند موافق با نیت است.»

باب ۲۵ سوگند و سوگند دادن تنها بر اساس آگاهی

۱۰۲۵- (۱) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان سوگند نمی‌خورد مگر مطابق با علمش.»

۱۰۲۶- (۲) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان سوگند داده نمی‌شود مگر مطابق با علمش.»

این روایت از علاء از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱۵

۱۰۲۷- (۳) یونس با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان سوگند داده نمی‌شود مگر به علمش و

سوگند، واقع نمی‌شود مگر به علم سوگند داده شود یا سوگند داده نشود.»

باب ۲۶ حکم سوگند بر انجام واجب و ترک حرام

۱۰۲۸- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ قسم‌ها و نذرها سؤال کردم که دربارهٔ اطاعت از خداست. امام علیه السلام فرمود: آنچه را در راه اطاعت خدا بر خود لازم کند، باید انجام دهد، پس اگر چیزی از آن را برای خود لازم کند و سپس انجام ندهد، باید برای سوگندش کفّاره دهد ولی آن سوگندی که در نافرمانی خداست، اثری ندارد.»

۱۰۲۹- (۲) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کار سودمند دینی یا دنیوی که بر آن سوگند یاد کنی، در آن چیزی بر عهدهٔ تو نیست و تنها در سوگندی کفّاره بر عهدهٔ توست که بر ترک نافرمانی خدا سوگند یاد کنی و سپس آن را انجام دهی.»

۱۰۳۰- (۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کار سودمند دینی یا دنیوی که بر ترکش سوگند یاد کند، کفّاره بر او نیست و تنها کفّاره در آن است که شخصی سوگند یاد کند که به خدا سوگند، زنا نمی‌کنم، به خدا سوگند میگساری نمی‌کنم (به خدا سوگند دزدی نمی‌کنم) به خدا سوگند خیانت نمی‌کنم و همانند آن و گناه نمی‌کنم سپس انجام دهد، پس کفّاره بر عهدهٔ اوست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱۷

۱۰۳۱- (۴) ثعلبه و میسره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «سوگند کفّاره‌دار، کاری که انجام آن بر تو لازم است و بر ترک آن سوگند یاد کنی، آن‌گاه آن را انجام دهی، چیزی بر عهده‌ات نیست؛ زیرا کار تو اطاعت خداوند عز و جل است.

و کاری که ترک آن بر تو لازم است و بر ترک آن سوگند یاد کنی، آن‌گاه آن را انجام دهی، بر عهده‌ات کفّاره است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب چهارم فرموده امام علیه السلام که: «سوگندِ بدون کفّاره این است که شخصی بر ترک کار نیکی به خدا سوگند یاد کند، پس کفّاره آن انجام آن کار است و سوگند کفّاره‌دار این است که شخصی بر ترک نافرمانی خدا سوگند یاد کند، آن‌گاه آن را انجام دهد، پس کفّاره بر او واجب است.»

سایر روایات آن باب را بنگر.

و در روایت هشتم از باب پانزدهم فرموده امام علیه السلام که: «همانا سوگند صحیح و لازم که وفای به آن برای صاحبش شایسته است، سوگندی است که از جهت سپاسگزاری برای خدا بر خود لازم می‌کند که اگر او را از بیماری و حادثه ترسناکی نجات داد یا غایب را بازگرداند یا از مسافرت او را بازگرداند یا خداوند به او روزی داد [آن را انجام دهد] و این بر صاحبش واجب و شایسته است که برای پروردگارش به آن وفا کند.»

و در روایت چهارم از باب نوزدهم فرموده امام علیه السلام که: «و نزدیک حرام نشود، سوگند یاد کند یا سوگند یاد نکند و حلال را ترک نکند؛ زیرا او حق ندارد آنچه را خداوند حلال کرده است، حرام کند.»

می‌آید:

در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۷ انعقاد سوگند و کفاره آن

۱۰۳۲- (۱) عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «این گونه نیست که در همه سوگندها کفّاره باشد، کارهایی که خداوند بر تو واجب کرده است و تو بر ترک آنها سوگند یاد کنی آن گاه

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱۹

۱۰۳۳- (۲) حمران گوید: «به امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام گفتم: چه سوگندی بر عهدهٔ من کفّاره می آورد؟ فرمودند: سوگند بر انجام کاری که اطاعت خداست و ترک آن سبب کفّاره بر عهدهٔ توست و سوگند بر [انجام] معصیت خدا، کفّاره‌اش ترک آن است و کاری که نه معصیت و نه اطاعت است، اثری ندارد.»

۱۰۳۴- (۳) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چه سوگندی کفّاره دارد؟

امام علیه السلام فرمود: سوگند بر کار نیک- در صورت عدم وفای به آن- برایش کفّاره است و سوگند بر معصیت- در صورت بازگشت از آن- برایش بر عهدهٔ تو کفّاره نیست و غیر از آن- آنچه نه کار نیک است و نه معصیت- اثری ندارد.»

۱۰۳۵- (۴) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: چه سوگندی کفّاره دارد؟ فرمود: سوگند بر ترک کاری که انجامش بر تو لازم است در صورت انجام آن چیزی بر عهدهٔ تو نیست و سوگند بر ترک کار غیر واجب، در صورت انجام، بر عهدهٔ تو کفّاره است.»

۱۰۳۶- (۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان- که خداوند تو را رحمت کند- که بزرگ‌ترین سوگندها، سوگند به خدای عز و جل است. پس هرگاه انسان بر انجام اطاعتی به خداوند سوگند یاد کند- نظیر شخصی که بر به‌جاآوردن نماز معینی یا انجام کار نیکی سوگند یاد کند- بر او واجب است که به سوگندش وفا کند؛ زیرا آنچه بر آن سوگند خورده است اطاعت خداست. پس اگر به سوگندش وفا نکند و زمان آن بگذرد، پس به تحقیق سوگندش را شکسته و کفّاره بر او واجب است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۲۱

و اگر بر ترک معصیت یا حرامی سوگند یاد کند، سپس با آن مخالفت کند، به تحقیق کفّاره بر او واجب است.»

۱۰۳۷- (۶) سعید بن عبداللّه اعرج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بر پیاده‌روی تا خانه خدا و احرام به حج و انجام قربانی سوگند یاد می کند. امام علیه السلام فرمود: آنچه را برای خدا قرار داد، آن بر وی واجب است.»

۱۰۳۸- (۷) علاء از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «کسی که بر ترک کار واجبی سوگند یاد کند، سپس آن را انجام دهد، برای آن، چیزی بر عهدهٔ او نیست و کسی که بر ترک کار غیر واجب سوگند یاد کند و سپس آن را انجام دهد، کفّاره بر عهدهٔ اوست.»

۱۰۳۹- (۸) ابوالصباح کنانی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هیچ اطاعتی از خدا نیست که انسان آن را بر عهدهٔ خود لازم کند، مگر آن که وفای به آن برای اطاعت خدا شایسته است.

و هیچ کس کاری را در راه نافرمانی خدا بر خود لازم نمی کند، مگر آن که ترک آن و انجام اطاعت خدا برای وی شایسته است.»

۱۰۴۰- (۹) عبدالرحمان بن ابی عبداللّه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی دیگری را به خوردن غذا سوگند می‌دهد ولی او نمی‌خورد، آیا در این مورد بر عهدهٔ او کفّاره است؟ و چه سوگندی در آن کفّاره است؟

امام علیه السلام فرمود: کفّاره بر عهدهٔ کسی است که بر ترک خرید و فروش کالایی سوگند می‌خورد، سپس نظرش تغییر می کند، پس باید برای سوگندش کفّاره بپردازد ولی اگر بر کاری سوگند یاد کند که انجامش بهتر از ترک آن است، پس باید کار بهتر را انجام دهد و کفّاره بر عهدهٔ او نیست؛ زیرا آن، از گام‌های شیطان است.»

۱۰۴۱- (۱۰) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چه سوگندی کفّاره دارد؟ امام علیه السلام فرمود: در صورتی که بر معصیت، سوگند یاد کنی و از آن بازگردی، برای آن بر عهدهٔ تو کفّاره نیست و غیر از آن- از کارهایی که نه نیک است و نه

معصیت- اثری ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۲۳

ارجاعات

گذشت: در باب پانزدهم، هجدهم، نوزدهم و بیست و یکم مناسب با این بحث وجود دارد.

باب ۲۸ عدم انعقاد سوگند بر بیرون نرفتن از شهر در صورت زیان

۱۰۴۲- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی بدهکار است و طلبکارش او را سوگندهای شدید می‌دهد که بدون آگاهی وی از شهر خارج نشود.

امام علیه السلام فرمود: بدون آگاهی او خارج نشود.

گفتم: اگر او را باخبر کند، رهایش نمی‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اگر آگاهی طلبکار به زیان او و خانواده‌اش است، پس خارج شود و چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۰۴۳- (۲) عقبهٔ بن خالد روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخص طلبکاری ملازم بدهکارش می‌شود، بدهکار می‌گوید: هر کار حلالی بر من حرام است اگر بدون رضایت تو بروم. آن‌گاه پیش از راضی کردن آن می‌رود. اکنون چه باید بکند؟ در حالی که نمی‌داند سوگندش که در آن نیت نداشت، چه حکمی دارد.

امام علیه السلام فرمود: چیزی نیست.»

ارجاعات

گذشت: در باب هجدهم و بیست و هفتم مطالبی است که می‌توان بر این استدلال کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۲۵

باب ۲۹ حکم قسم دادن دیگران برای انجام کاری

۱۰۴۴- (۱) حفص و تعداد دیگری از شیعیان روایت می‌کنند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی برادرش را [بر انجام کاری] قسم می‌دهد.

امام فرمود: چیزی بر عهده او نیست، همانا قصدش احترام و اکرام به او بود.»

۱۰۴۵- (۲) عبدالرحمان بن ابی عبداللّه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی دیگری را قسم می‌دهد تا با او غذا بخورد، ولی وی غذا نمی‌خورد، آیا کفّاره بر عهدهٔ اوست؟ امام علیه السلام فرمود: نه.»

این روایت از زراره و عبدالرحمان بن ابی عبداللّه نیز نقل شده است.

۱۰۴۶- (۳) عبداللّه بن سنان با واسطه از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان، برادرش را [بر انجام کاری] قسم دهد ولی او به سوگندش عمل نکند، بر عهدهٔ قسم‌خورنده کفّاره سوگند است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به این است که آن را بر نوعی استحباب حمل کنیم.»

ارجاعات

گذشت: در روایت دهم از باب بیست و هفتم این گفته که: «شخصی دیگری را سوگند می‌دهد که با او غذا بخورد ولی او غذا نمی‌خورد، آیا در این باره کفّاره بر عهده اوست؟ و چه سوگندی کفّاره دارد؟

امام علیه السلام فرمود: کفّاره بر عهدهٔ کسی است که بر ترک خرید و فروش کالایی سوگند یاد می کند ...»

می آید:

در روایت دهم از باب دویست و بیست و دوم از ابواب خوراکی‌ها این گفته که: «با دستش در کاسه خطی کشید و سپس گفت: تو را سوگند می‌دهم که تا پایین خط را بخوری.»

و در روایت یازدهم فرموده امام علیه السلام که: «وقتی برادرت به تو می گوید: بخور، بخور و او را مجبور نکن تا تو را سوگند دهد، زیرا او خواستار احترام به توست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۲۷

باب ۳۰ حکم درخواست کمک از مردم به وجه خدا و سوگند دادن‌شان به خدا

۱۰۴۷- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی به شوهرش می گوید: به وجه خداوند از تو می‌خواهم مگر آن که مرا طلاق دهی (یا طلاق ندهی).

امام علیه السلام فرمود: یا با کتک، بدنش را به درد می‌آورد یا او را می‌بخشد.»

ارجاعات

می آید:

در روایت پنجم از ابواب حد سرقت این گفته معتصم به امام هادی علیه السلام که: «تو را به خداوند سوگند می‌دهم که نظرت را در این باره بگویی.

امام علیه السلام فرمود: اکنون که مرا به خداوند سوگند دادی، می گویم که آنان در این باره سنت را اشتباه کردند؛ چرا که قطع دست واجب است که از بند ریشه انگشتان باشد ...»

باب ۳۱ جواز سوگند غیر واقع برای رسیدن به حق یا برطرف کردن ظلم

۱۰۴۸- (۱) محمد بن ابی صباح (یا محمد بن صباح) گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: مادرم سهم خود را از خانه‌ای به من صدقه داد. من به او گفتم: قاضی‌ها این را جایز نمی‌دانند، بنابراین قرارداد خرید بنویس.

مادرم گفت: هرکاری که به نظرت می‌رسد برای تو صحیح است، همان کار را بکن.

من نیز نوشته و مدرک از مادرم گرفتم. آن گاه یکی از وارثان تصمیم گرفت مرا سوگند دهد که بهای آن را پرداخته‌ام، در حالی که من چیزی نپرداخته بودم. نظر شما در این باره چیست؟

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.»

این روایت از معاویهٔ بن ابی صباح نیز روایت شده است.

ارجاعات

گذشت: در روایت هفتم و هشتم از باب پنجم از ابواب وقوف مناسب با این بحث هست.

و در بسیاری از روایات باب یکم از ابواب سوگند مطالبی هست که بر این بحث دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۲۹

باب ۳۲ حکم سوگند به کشتن فرزند

۱۰۴۹- (۱) عبدالرحمان بن ابی عبداللّه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بر کشتن فرزندش سوگند یاد می کند. امام علیه السلام فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

ارجاعات

می آید:

در باب ششم از ابواب نذر مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳۳ حکم سوگند به ترک اصلاح میان مردم

خداوند تعالی می‌فرماید:

و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری، پرهیزگاری و سازش دادن میان مردم را ترک کنید و خداوند شنوای داناست «۱».

۱۰۵۰- (۱) اسحاق بن عمار در تفسیر آیه: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «آن، هنگامی است که برای برقراری صلح میان دو نفر فراخوانده شدی. نگو: من سوگند یاد کرده‌ام که انجام ندهم.»

۱۰۵۱- (۲) زراره، حمران و محمد بن مسلم در تفسیر آیه: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: «آن، این است که شخصی میان دو نفر آشتی برقرار و [منشأ] گناه را از میان آنان برطرف می کند.»

۱۰۵۲- (۳) ایوب از امام علیه السلام روایت می کند که فرمود: «به خدا سوگند نخورید، چه راست بگویید یا دروغ؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «و خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» فرمود: هنگامی که شخصی برای برقراری صلح و آشتی میان خود و دیگری از کسی کمک می‌خواهد نگوید: من سوگند خورده‌ام که انجام ندهم و این [معنای] سخن خداوند است: «و خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری و پرهیزگاری و آشتی دادن میان مردم را ترک کنید.»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳۱

ارجاعات

باب هجدهم را بنگر.

باب ۳۴ حکم سوگند زن به ازدواج نکردن پس از شوهر و نزد وی نرفتن

۱۰۵۳- (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی برای شوهرش به عتق و قربانی سوگند یاد می کند که پس از مرگ وی هرگز ازدواج نکند، سپس تصمیم به ازدواج می گیرد.

امام علیه السلام فرمود: بردگانش را می‌فروشد. من از شیطان بر او می‌ترسم و در راه حق چیزی بر عهدهٔ او نیست، پس اگر بخواهد قربانی کند، انجام می‌دهد.»

۱۰۵۴- (۲) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: زنی که شوهرش در شهر دیگری است، به آزادی بردگانش و پیاده رفتن به خانه خدا سوگند یاد می کند که هرگز نزد شوهرش نرود. مرد نیز برای همسرش نفقه ارسال

نمی‌کند و آن زن به شدت نیازمند می‌شود و قدرت بر تأمین هزینه‌اش را پیدا نمی‌کند.

امام علیه السلام فرمود: آن زن هرچند خشمگین بود ولی وقتی که سوگند یاد کرد، قصد کرد که با میل نزد شوهرش نرود، در حالی که قدرت بر آن داشت و اگر می‌دانست که انجام آن از قدرتش بیرون است سوگند نمی‌خورد، بنابراین نزد شوهرش برود و دربارهٔ سوگندش چیزی بر عهدهٔ او نیست، زیرا این کار بهتر است.»

۱۰۵۵- (۳) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی متعهد می‌شود که اگر با شوهرش به مسافرت رود، اموالش برای بینوایان صدقه باشد، سپس همراه او بیرون رفت. امام علیه السلام فرمود: چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

گذشت: در باب پانزدهم و هجدهم مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳۳

می‌آید:

و در روایت دوم از باب سی و نهم از ابواب مهریه این گفته که: «پس برای همسرش متعهد می‌شود که هرگز با زن دیگری ازدواج نکند و کنیزی را برای هم‌خوابگی انتخاب نکند- چه همسرش زنده باشد یا مرده- به این شرط که همسرش نیز متعهد شود که پس از وی ازدواج نکند ... امام علیه السلام فرمود: آن اثری ندارد، نه چیزی بر عهدهٔ توست و نه بر عهدهٔ او و تعهداتی که با هم کردید، بی‌اثر است.»

سایر روایات آن باب را بنگر.

باب ۳۵ حکم سوگند بر ترک آمیزش با کنیز عمه و به ارث رسیدن کنیز به وی

۱۰۵۶- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی از کنیز عمه‌اش خوشش می‌آید، از این رو به خاطر ترس از گناه و زنا همه بردگانش را آزاد قرار می‌دهد و سوگند یاد می‌کند که هرگز با آن کنیز آمیزش نکند. آن‌گاه عمه‌اش می‌میرد و کنیز به او به ارث می‌رسد، آیا آمیزش با آن برایش اشکال دارد.

امام علیه السلام فرمود: همانا او بر [ترک] حرام سوگند خورده است و شاید به دلیل خویشتن‌داریِ وی خداوند به او رحم کرده و آن کنیز را به میراث وی درآورده است.»

باب ۳۶ حکم فراموش کردن محتوای سوگند

۱۰۵۷- (۱) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کرد که سوگندی می‌خورد و سخنش را فراموش می‌کند. امام علیه السلام فرمود: او بر همان نیت خویش است.»

ارجاعات

گذشت: در باب بیست و چهارم مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳۵

باب ۳۷ حکم انشاءالله گفتن در سوگند و نوشته و موارد دیگر

خداوند تعالی می‌فرماید:

و هرگز دربارهٔ چیزی نگو، حتماً من آن را فردا انجام خواهم داد، مگر این‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را

یاد کن و بگو: امید است پروردگارم مرا به راه شایسته‌تری رهنمون کند «۱».

۱۰۵۸- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس در سوگندی «انشاءالله» بگوید نه سوگندشکنی بر اوست و نه کفّاره.»

۱۰۵۹- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس سوگند یاد کند و سپس بگوید: «انشاءالله»، سوگندشکنی بر او نیست.»

۱۰۶۰- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی سوگند می‌خورد و «انشاءالله» می‌گوید. چه حکمی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: او بر آن چیزی است که استثناء کرده است.» [یعنی بر خواست خداست.]

۱۰۶۱- (۴) حمزهٔ بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

امام علیه السلام فرمود: آن در سوگند است که هرگاه گفتی: به خدا سوگند چنین خواهم کرد. پس وقتی به یادآوردی که استثناء نکرده‌ای، بگو: «انشاءالله».

۱۰۶۲- (۵) حمزه بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

امام علیه السلام فرمود: اگر «انشاءالله» نگفتی و سپس به یاد آوردی، هنگام یادآوری بگو: «انشاءالله».

۱۰۶۳- (۶) همو گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

امام علیه السلام فرمود: هرگاه با فراموشی سوگند یاد کردی سپس به یاد آوردی هنگام یادآوری «انشاءالله» بگو.»

۱۰۶۴- (۷) محمد حلبی، زراره و محمد بن مسلم دربارهٔ آیه: «و هرگاه فراموش کردی پروردگارت را یاد کن.» از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمودند: «هرگاه شخصی سوگند یاد کند

---

(۱). کهف ۱۸/ ۲۳- ۲۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳۷

و فراموش کند «انشاءالله» بگوید، پس هنگام به یاد آوردن باید «انشاءالله» بگوید.»

۱۰۶۵- (۸) حسین بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن!»

امام علیه السلام فرمود: هرگاه سوگندی یاد کردی و «انشاءالله» را فراموش کردی، هنگام به یاد آوردن «انشاءالله» بگو.»

۱۰۶۶- (۹) عبداللّه بن سلیمان دربارهٔ این سخن خداوند: «و هرگاه فراموش کردی پروردگارت را یاد کن!» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مقصود این است که شخصی هنگام سوگند خوردن فراموش می‌کند «انشاءالله» بگوید، پس باید هنگام به یاد آوردن آن را بگوید.»

۱۰۶۷- (۱۰) حسین قلانسی یا دیگری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان گفتن «انشاءالله» را در سوگندش فراموش کند، تا چهل روز می‌تواند آن را بگوید.»

نظیر این حدیث از عبداللّه بن میمون نیز روایت شده است.

۱۰۶۸- (۱۱) ابن قدّاح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «انشاءالله گفتن در سوگند وقتی است که به یاد آورد هرچند پس از چهل روز باشد.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن!»

از قدّاح نیز این روایت، نقل شده است.

۱۰۶۹- (۱۲) عبداللّه بن میمون از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرگاه کسی به خدا سوگند یاد کند، تا چهل روز می‌تواند «انشاءالله» بگوید و دلیل آن، این است که گروهی از یهودیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوالی پرسیدند. آن حضرت فرمود: فردا نزد من بیایید تا به شما خبر دهم و «انشاءالله» نگفت. آن‌گاه جبرئیل تا چهل روز نزد وی نیامد سپس آمد و این آیه را آورد: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو، من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی پروردگارت را یاد کن!»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳۹

۱۰۷۰- (۱۳) عبداللّه بن میمون دربارهٔ آیه: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا حتماً آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خداوند بخواهد و هرگاه فراموش کردی انشاءالله بگویی، پروردگارت را یاد کن.» از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرگاه فراموش کردی که بگویی [بگو]، مگر پس از چهل روز، پس انسان هرگاه فراموش کرد تا چهل روز می‌تواند در سوگندش «انشاءالله» بگوید.»

۱۰۷۱- (۱۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من آن را فردا انجام خواهم داد، مگر آن‌که خدا بخواهد.»

امام علیه السلام فرمود: مقصود آن مردی است که بر کاری سوگند می‌خورد و فراموش می کند «انشاءالله» بگوید، پس می گوید حتماً فردا یا پس از آن چنین خواهم کرد: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

۱۰۷۲- (۱۵) عبداللّه بن میمون از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرگاه انسان فراموش کرد، تا چهل روز می‌تواند «انشاءالله» بگوید، همانا گروهی از یهود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و از وی پرسش‌هایی کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: فردا بیایید تا به شما بگویم و انشاءالله نگفت. آن‌گاه تا چهل روز جبرئیل نزد وی نیامد و سپس آمد و گفت: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن!»

حسین قلانسی این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است با این تفاوت که امام در ادامه فرمود: انسان هرگاه فراموش کند، تا چهل روز می‌تواند در سوگندش «انشاءالله» بگوید.»

۱۰۷۳- (۱۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «انشاءالله گفتن تا پس از چهل روز یا پس از یک سال جایز است.»

۱۰۷۴- (۱۷) سلام بن مستنیر دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل: «و به تحقیق ما پیش‌تر با آدم پیمان بستیم، پس وی فراموش کرد و ما اراده از وی نیافتیم.» از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «آن‌گاه که خداوند عز و جل به آدم دستور داد وارد بهشت شود و به وی فرمود: ای آدم! به این درخت نزدیک نشو و آن را به وی نشان داد. آدم به پروردگارش گفت: من چگونه به آن نزدیک شوم و حال آن‌که من و همسرم را از آن بازداشتی.

خداوند فرمود: به آن نزدیک نشوید یعنی از آن نخورید.

آدم و همسرش گفتند: اطاعت، ای پروردگار ما! ما به آن نزدیک نمی‌شویم و از آن نمی‌خوریم.

و در این گفتارشان: «اطاعت ...»، انشاءالله نگفتند. از این رو خداوند آنان را در این مورد به خودشان و یادشان واگذار کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۴۱

امام علیه السلام فرمود: به تحقیق خداوند عز و جل در قرآن به پیامبرش می‌فرماید: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خداوند بخواهد.» که آن را انجام ندهم، پس خواست خدا دربارهٔ من پیشی گرفته که آن را انجام ندهم و قدرت بر انجام آن ندارم.

و فرمود: به همین دلیل خداوند عز و جل می‌فرماید: «هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

یعنی در کارهایت خواست خدا را استثناء کن.»

۱۰۷۵- (۱۸) ابوحمزه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی خداوند آدم را در بهشت جای داد، به وی گفت: ای آدم، به این درخت نزدیک نشو. آدم گفت: اطاعت، ای پروردگار من! و انشاءالله نگفت.

پس خداوند به پیامبرش دستور داد و فرمود: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خداوند بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.» هرچند پس از یک سال باشد.»

۱۰۷۶- (۱۹) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس آهسته سوگند یاد می‌کند باید آهسته «انشاءالله» بگوید و هرکس آشکارا سوگند یاد کند باید آشکارا «انشاءالله» بگوید.»

در کتاب دعائم الاسلام این روایت با اندکی تفاوت از علی علیه السلام نقل شده است.

۱۰۷۷- (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «این دربارهٔ سوگند است وقتی که بگویی: به خدا سوگند! حتماً فلان کار را انجام می‌دهم و هنگامی که به یاد آوردی که «انشاءالله» نگفته‌ای، پس «انشاءالله» بگو.

و فرمود: گروهی از یهودیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ چیزی سؤال کردند. آن حضرت فرمود: فردا به دیدار من بیایید تا به شما پاسخ دهم و «انشاءالله» نگفت. در این هنگام جبرئیل چهل روز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نیامد، آن‌گاه آمد و به وی گفت: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

۱۰۷۸- (۲۱) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام سوگند خوردن به استثناء کردن خواست خدا دستور داد و فرمود: «نخست «انشاءالله» بگویید.»

۱۰۷۹- (۲۲) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در بخشی از یک حدیث فرمود: «آنان- یعنی قریش- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه پرسش پرسیدند. آن حضرت فرمود: فردا به شما خبر می‌دهم و انشاءالله نگفت.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۴۳

از این رو چهل روز وحی از پیامبر صلی الله علیه و آله قطع شد. آن حضرت از این حادثه اندوهگین شد و یارانش که به او ایمان آورده بودند گرفتار شک شدند و قریش شادمان گردیدند و مسخره کردند و آزار و اذیت رساندند و ابوطالب غمگین شد. پس از چهل روز سوره کهف نازل شد تا آیه: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد، مگر آن‌که خدا بخواهد.» خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که دلیل قطع وحی در چهل روز گذشته این بود که به قریش گفت: فردا به پرسش‌های‌تان پاسخ خواهم گفت و انشاءالله نگفت.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هشتاد و سوم از ابواب معاشرت مطالبی هست که حکم «انشاءالله» را در نوشتار بیان می‌کند.

باب ۳۸ جواز سوگند آشکارا و استثنای مشیت خدا به طور پنهان برای حیله در جنگ

۱۰۸۰- (۱) عدی بن حاتم که در جنگ‌های امیرمؤمنان علیه السلام همراه آن حضرت بود گوید: «یک روز که علی علیه السلام در نبرد صفین رودرروی [سپاه] معاویه قرار گرفت با صدای بلند به طوری که یارانش بشنوند، فرمود: به خدا سوگند! حتماً معاویه و یارانش را خواهم کشت و در پایان آن آهسته فرمود:

انشاءالله.

عدی گوید: من که در این هنگام نزدیک امام علیه السلام بودم، گفتم: ای امیرمؤمنان علیه السلام شما برای گفتارتان (کار خود) سوگند یاد کردید و سپس انشاءالله گفتید. مقصودتان از این کار چه بود؟

امام علیه السلام فرمود: به تحقیق، جنگ نیرنگ است و من نزد مؤمنان دروغگو نیستم. پس خواستم یارانم را علیه دشمنان تشویق کنم تا سست نشوند و به پیروزی امیدوار شوند این مطلب را درک کن که انشاءالله برایت مفید خواهد بود و بدان که خداوند- که ثنایش بزرگ است- وقتی موسی را

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۴۵

به سوی فرعون فرستاد، به وی فرمود: « (نزد وی بروید) پس با نرمی با او سخن گویید باشد که پند گیرد یا بترسد.» در حالی که خداوند می‌دانست که فرعون نه پند می‌گیرد و نه می‌ترسد، ولی این سخن، موسی را برای رفتن، حریص می‌کرد.»

نظیر این روایت تا جمله: «انشاءالله برایت مفید خواهد بود» با سندهای دیگری نیز نقل شده است با این تفاوت که آن را در مورد لیلهٔ الهریر ذکر کرده است.

باب ۳۹ حکم سوگند بر وزن کردن فیل

۱۰۸۱- (۱) حسین بن سعید با واسطه روایت می‌کند که: «در زمان حضرت علی علیه السلام شخصی سوگند یاد کرد که فیلی را وزن کند، آن‌گاه او را نزد علی علیه السلام آوردند. علی علیه السلام فرمود: چرا به چیزی که قدرت ندارید سوگند می‌خورید؟

آن مرد گفت: گرفتار آن شدم.

امیرمؤمنان علیه السلام دستور داد کشتی بزرگی که در آن نی بود، آوردند. آن‌گاه مقداری را که کشتی در آب فرو رفته بود نشانه‌گذاری کرد و سپس مقدار زیادی از نی‌های کشتی را خارج کرد و فیل را در آن قرار داد و [نی‌های داخل کشتی را طوری تنظیم کرد] تا به همان اندازه گذشته در آب فرو رفت و سپس دستور داد نی‌هایی که از کشتی خارج کرده بودند وزن کنند و پس از وزن کردن فرمود: این وزن فیل است.

و شخصی که بند و زنجیر به پا داشت سوگند یاد کرد که از جای خود برنخیزد تا از وزن بند و زنجیرش آگاه شود. علی علیه السلام در این باره دستور داد پاهایش را [به همراه بند] در تشتی قرار دهد و سطح آب را نشانه‌گذاری کرد. سپس بند و زنجیرش را به طرف زانویش بالا برد و اندازه فرو رفتن آب را به دست آورد. آن‌گاه دستور داد آنقدر وزنه در آب قرار دهند تا آب به همان مقدار بند بالا بیاید.

وقتی آب به جایی رسید که بند و زنجیر در آن وجود داشت، وزن وزنه‌های داخل آب را به دست آورد و پس از وزن کردن آنها فرمود: این وزن بند و زنجیر توست.

شخصی با پنج قرص نان در برابرش نشسته بود و شخص دیگری با سه قرص نان آمد و نان‌هایش را روی نان‌های او قرار داد. آن‌گاه فرد سومی بدون نان آمد. آن‌گاه هر سه نشستند و نان‌ها را خوردند. در پایان فرد سوم هشت درهم به آنها داد و رفت. سپس

صاحب پنج نان به صاحب سه نان گفت: این سه درهم را بگیر و برو. ولی سه نانی گفت: من به کمتر از نصف نمی‌اندیشم.

پنج نانی گفت: این‌گونه فکر نکن.

آن‌گاه سه نانی سوگند خورد که کمتر از نصف نپذیرد.

سر انجام برای حلّ اختلاف نزد امیرمؤمنان آمدند و ماجرای خود را بازگو کردند. علی علیه السلام به صاحب پنج نان فرمود: تو چقدر نان داشتی؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۴۷

وی گفت: پنج نان.

امام علیه السلام فرمود: این پانزده تا و از دیگری پرسید: تو چقدر داشتی؟

وی گفت: سه نان.

امام علیه السلام فرمود: این نیز نُه تا و جمعاً بیست و چهار تا. سهم هر کدام هشت تا. پس برای سه نانی، نُه تاست که هشت تای آن را خورده‌ای و برایت یکی مانده است و پنج نانی پانزده سهم نان داشته که هشت تای آن را خورد و هفت تا برایش باقی ماند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت هشتم از باب یکم از ابواب نذر فرموده امام علیه السلام که: «مگر آن‌که کاری را بر خود لازم کرده باشد که قدرت انجام آن را ندارد، پس چیزی بر او نیست مگر به اندازه‌ای که قدرت دارد و این از مواردی است که باید از خداوند درخواست آمرزش کند و هرگز آن را تکرار نکند.»

در روایت دوازدهم از باب چهل و چهارم از ابواب قضا فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «فیل را وارد یک کشتی و تا جایی که آب می‌رسد نشانه‌گذاری کند، سپس فیل را خارج کند و آهن یا مس یا چیز دیگری در کشتی بریزد. وقتی آب به محل نشانه رسید، آنها را خارج و وزن کند.»

باب ۴۰ جواز برداشتن حق خود از مال منکر و سوگند به بدهکار نبودن

۱۰۸۲- (۱) ابوبکر ارمنی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! من از شخصی تعدادی درهم طلبکار بودم، ولی او انکار کرد، آن‌گاه تعدادی درهم از وی به دست من افتاد. آیا مالم را از آن بردارم و اگر مرا سوگند داد، قسم بخورم که چیزی بر عهدهٔ من ندارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، از مالی که به دستت آمده بردار و اگر تو را سوگند داد، قسم بخور که چیزی بر عهدهٔ تو ندارد.»

ارجاعات

باب هفتاد و چهارم از ابواب کسب‌های روا و ناروا را بنگر.

می‌آید:

و در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۴۹

باب ۴۱ حکم تقاص مال پیش از سوگند دادن و پس از آن

۱۰۸۳- (۱) خضر بن عمرو نخعی از امام صادق علیه السلام (یا امام باقر علیه السلام) روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که از

دیگری طلبکار است و او منکر می‌شود، فرمود: «اگر او را سوگند دهد، پس از سوگند وی نمی‌تواند چیزی از او بردارد (و اگر او را زندان کند، حق ندارد چیزی از او بردارد) و اگر او را رها کند و درخواست سوگند از او نکند او بر حق خویش است.»

۱۰۸۴- (۲) ابراهیم بن عبدالحمید با واسطه روایت می‌کند که: «شخصی از دیگری طلبکار است ولی او انکار می‌کند، آن‌گاه طلبکار او را مجبور به سوگند می‌کند که چیزی بر عهدهٔ او ندارد امام علیه السلام در این باره فرمود: نه، او نمی‌تواند از وی مطالبه کند و به همین صورت اگر آن مال را به حساب خدا گذارد، حق ندارد از وی مطالبه کند.»

۱۰۸۵- (۳) مسمع بن ابی سیار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من مالی را نزد کسی امانت گذاشته بودم ولی او آن را انکار کرد و برای من بر آن سوگند یاد کرد، آن‌گاه پس از دو سال مال مرا آورد و گفت:

این مال توست آن را بگیر و این چهار هزار درهم را از آن سود بردم آن هم با مال خودت متعلق به توست و مرا حلال کن. من مال خودم را گرفتم و از گرفتن سود آن خودداری کردم و مالی را که به وی امانت داده بودم، در جایی نهادم و چیزی از آن برنداشتم تا از نظر شما در این باره آگاه شوم. پس نظرتان چیست؟

امام علیه السلام فرمود: نیمی از سود را بگیر و نیم دیگر را به وی بده و او را حلال کن؛ زیرا او مرد توبه‌کننده‌ای است و خداوند بسیار توبه‌کنندگان را دوست دارد.»

۱۰۸۶- (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری تعدادی درهم طلبکار است ولی بدهکار آن را انکار می‌کند. سپس مثل همان مال از منکر به دست طلبکار می‌افتد آیا برای وی حلال است آن را انکار کند، همان گونه که بدهکار انکار کرد. امام علیه السلام فرمود: آری و چیزی بر آن نیفزاید.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵۱

ارجاعات

گذشت: در باب هفتاد و چهارم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در باب بیست و چهارم از ابواب قضا مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴۲ نخستین سوگند دروغ

۱۰۸۷- (۱) علی بن محمد بن جهم گوید: «وقتی وارد مجلس مأمون شدم که امام رضا علیه السلام نیز در آنجا بود.

مأمون به امام علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا شما نمی‌گویید پیامبران، معصوم هستند؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

مأمون گفت: پس معنای این سخن خداوند عز و جل چیست؟ «آدم پروردگارش را عصیان کرد، پس گمراه شد.»

امام علیه السلام فرمود: ... وقتی شیطان آنها را وسوسه کرد و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت بازنداشت بلکه شما را نهی کرد که به درخت دیگری نزدیک شوید و از خوردن از این درخت شما را منع نکرد: «مگر آن‌که شما دو فرشته یا جاودانه باشید و برای آنان سوگند یاد کرد که من حتماً خیرخواه شما هستم.»

و پیش از آن آدم و حوا هرگز مشاهده نکرده بودند که کسی سوگند دروغ به خدا بخورد، «پس آنها را با نیرنگ فریفت.» آنان از روی اعتماد به سوگند خوردن شیطان به خدا از آن خوردند و این ماجرا پیش از پیامبری آدم بود ...»

۱۰۸۸- (۲) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در حدیثی که آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله متصل می‌کند، آن حضرت فرمود: «وقتی موسی دربارهٔ نماز به آسمان رفت، از خداوند درخواست کرد تا با پدرش- آدم- دیداری داشته

باشد، خداوند نیز خواسته او را انجام داد. پس موسی به آدم گفت: ای آدم! تو کسی هستی که خداوند با دستش تو را آفرید و از روحش در تو دمید و فرشتگانش را در برابرت به سجده واداشت و بهشتش را برایت حلال کرد و در جوار خودش تو را ساکن کرد و رودررو با تو سخن گفت. سپس تو را از یک درخت بازداشت ولی تو صبر نکردی تا به این دلیل به زمین فرود

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵۳

آدم به موسی گفت: ای فرزندم، دربارهٔ آنچه در مورد ماجرای این درخت بر سر پدرت آمد، از روی محبت با وی مدارا کن. (ای فرزندم!) دشمن من از راه مکر و نیرنگ وارد شد و در مشورتش برای من به خدا سوگند یاد کرد که او حتماً از خیرخواهان است ... و برای من به خدا سوگند دروغ خورد که وی از خیرخواهان است و ای موسی! من گمان نمی‌کردم که کسی سوگند دروغ به خداوند بخورد، از این رو به سوگندش اعتماد کردم و این عذر من است ...»

باب ۴۳ سوگند اسامه بر نکشتن شخص مسلمان و بهانه وی برای عدم حضور در جنگ‌های علی علیه السلام

۱۰۸۹- (۱) عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام به حاکم مدینه نوشت: به سعد و ابن عمر چیزی از غنایم نپرداز، ولی من حتماً عذر اسامهٔ بن زید را دربارهٔ سوگندی که عهدهٔ اوست، پذیرفتم.»

۱۰۹۰- (۲) در تفسیر قمی دربارهٔ این آیه: «ای مؤمنان، هرگاه در راه خدا مسافرت می‌کنید، پس بررسی کنید و به کسی که به شما سلام گوید و اظهار اسلام کند نگویید تو مؤمن نیستی، در حالی که کالای دنیا را می‌جویید.» آمده است: «این آیه در بازگشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نبرد خیبر نازل شد. آن حضرت اسامهٔ بن زید را همراه سوارانی به قریه‌های یهودیان در ناحیه خیبر فرستاد، تا آنان را به اسلام دعوت کند.

در یکی از دهکده‌ها، در میان یهودیان شخصی به نام مرداس بن نهیک فدکی بود. وی وقتی از آمدن سپاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باخبر شد خانواده و اموالش را به گوشه‌ای از یک کوه منتقل کرد و [هنگامی که مسلمانان آمدند] شروع کرد بگوید: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و این محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست.

آن‌گاه اسامهٔ بن زید از آنجا گذشت و با نیزه به او ضربه زد و او را کشت. وقتی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگشت ماجرا را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگو کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی فرمود: آیا کسی را کشتی که به یگانگی خدا و رسالت من گواهی داد؟.

اسامه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! تنها برای نجات از کشته شدن آن را گفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تو که پرده از قلب او بر نداشتی و گفتارش را با زبان نپذیرفتی و از آنچه در درونش بود، آگاهی نیافتی.

پس از این ماجرا اسامه سوگند یاد کرد که هرکس را که به یگانگی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت دهد، نکشد. از این رو در جنگ‌های حضرت علی علیه السلام با وی همراهی نکرد و خداوند دربارهٔ این ماجرا این آیه را نازل فرمود: «و به کسی که به شما سلام می‌دهد و اظهار اسلام می‌کند، نگویید: تو مؤمن نیستی ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵۵

فصل بیست و هشتم: ابواب نذر و عهد

باب ۱ شرایط صحت نذر

۱۰۹۱- (۱) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخص مُحرمی بگوید: بر عهدهٔ من است که با پای پیاده به خانه خدا بروم یا فلان تعداد قربانی بر عهدهٔ من است. اثری ندارد تا این‌که بگوید: برای خدا بر عهدهٔ من است که پیاده به خانه‌اش بروم. (یا بگوید: برای خدا بر من است که یک حج به‌جا آورم) یا بگوید: برای خدا بر عهدهٔ من فلان تعداد قربانی است، اگر فلان کار را انجام ندهم.»

۱۰۹۲- (۲) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصِ خشمگینی سؤال کردم. امام فرمود: ...»

سخن امام همانند روایت پیشین است.

۱۰۹۳- (۳) مسعدهٔ بن صدقه گوید: «شنیدم که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی به انجام نذری سوگند می‌خورد و در نیتش آنچه بر آن سوگند خورده یک درهم است یا کمتر از آن. امام علیه السلام فرمود:

هرگاه برای خدا قرار ندهد، اثری ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵۷

۱۰۹۴- (۴) خثعمی گوید: «به امام علیه السلام گفتم: شخصی می‌گوید: پیاده رفتن به خانه خدا بر عهدهٔ من است یا مالم صدقه یا قربانی است.

امام علیه السلام فرمود: همانا پدرم علیه السلام برای این‌ها هیچ اثری نمی‌پذیرفت مگر آن‌که برای خدا بر عهدهٔ خود قرار دهد.»

۱۰۹۵- (۵) سعید بن عبداللّه اعرج گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که بر پیاده رفتن به خانه خدا و انجام حج و قربانی سوگند یاد می‌کند. امام علیه السلام فرمود: آنچه برای خدا به عهدهٔ خود قرار دهد، پس آن بر وی واجب است.»

۱۰۹۶- (۶) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که گوید: نذری به عهدهٔ من است. امام فرمود: نذر اثری ندارد تا چیزی را برای خدا معین کند، [مانند] روزه یا صدقه یا قربانی یا حج.»

۱۰۹۷- (۷) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: نذری بر عهدهٔ من است.

امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد تا این‌که نذر را معین کند و بگوید: برای خدا روزه‌ای بر عهدهٔ من است یا صدقه می‌دهد یا برده آزاد یا قربانی می‌کند و اگر کسی بگوید: من این غذا را [به خانه خدا] هدیه می‌کنم، این اثری ندارد، زیرا شتر هدیه خانه خدا می‌شود.»

۱۰۹۸- (۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که هرکس که بگوید: برای خدا نذری بر عهدهٔ من است، از اطاعت‌های گوناگون و کارهای نیک مختلف، پس وفای به آنچه بر دوش خود قرار داده است، لازم است- و اگر نذر برای غیر خدا باشد، پس اگر آنچه را که بر عهده گرفته ندهد و به آن وفا نکند، کفّاره و روزه و صدقه‌ای بر عهدهٔ او نیست- مانند آن‌که بگویی: فلان نماز معین یا روزه معین یا کار نیک یا یک نوع نیکی برای خدا بر من است در صورتی که اگر خداوند بیماری مرا شفا دهد یا از مسافرت مرا به وطن بازگرداند یا مسافرم را بازگرداند یا روزی به من دهد یا مرا از راه حلال به محبوبم رساند.

آن‌گاه خواسته‌اش به وی عنایت شود، آنچه بر عهدهٔ خود قرار داده، بر وی واجب است مگر این‌که چیزی که توان انجامش را ندارد بر خود واجب کند که در این صورت چیزی بر او نیست مگر به اندازه‌ای که قدرت دارد و واجب است در مورد آن از خداوند، طلب آمرزش کند و مانند آن را تکرار نکند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵۹

۱۰۹۹- (۹) در همان کتاب آمده است: «نذر بر دو گونه است: یکی از آنها این‌که انسان بگوید: اگر از بیماریم شفا یا از فلان حادثه نجات یافتم پس بر من صدقه یا روزه یا یکی از کارهای نیک است. در این صورت او اختیار دارد که اگر خواست آن را انجام دهد و اگر نخواست انجام ندهد ولی اگر بگوید: برای خدا فلان کار- از کارهای نیک- بر عهدهٔ من است پس بر اوست که

به آن وفا کنـد و اختیار ترک آن را ندارد و اگر مخالفت کرد دو ماه پی‌درپی روزه بر عهدهٔ اوست و روایت شده که کفّاره سوگند بر عهدهٔ اوست.»

در کتاب المقنع آمده است: «نذر بر دو گونه است: ۱- این‌که انسان بگوید: اگر چنین و چنان شد روزه می‌گیرم یا نماز می‌خوانم یا حج می‌گزارم یا کار خیری انجام می‌دهم ...» ادامه عبارت، همانند عبارت پیشین است.

در کتاب الهدایـهٔ آمـده است: «نذر بر دو گونه است: ۱- این‌که انسان بگویـد: اگر از بیماریم شـفا یافتم یا از بدهی یا دشـمن نجات پیـدا کردم یـا فلان حادثه اتفاق افتاد روزه می‌گیرم یا نماز می‌خوانم یا حـج می‌گزارم یا کار خیری انجام می‌دهم در این صورت او اختیار دارد، اگر بخواهـد پی‌درپی انجام می‌دهـد و اگر بخواهـد جـدا جدا و اگر بخواهد انجام نمی‌دهد ...» ادامه آن همانند عبارت پیشین است.

۱۱۰۰- (۱۰) علاء گوید: «از امام جواد علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: صد شتر یا هزار شتر یا چیزی که قدرت ندارد بر عهدهٔ من است. امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

۱۱۰۱- (۱۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السـلام سؤال شد: شخصی می‌گوید: هزار قربانی بر من است و [متعهد می‌شود که] به هزار حج مُحرم شود.

امام علیه السلام فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

۱۱۰۲- (۱۲) ابوربیع گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی دربارهٔ چیزی که می‌فروشد، می‌گوید:

من آن را به خانه خدا هدیه کردم. امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد دروغی است که گفته است.»

۱۱۰۳- (۱۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که فرمود:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نذر برای غیر خدا نهی کرد و از نذر در معصیت یا بریدن پیوند خویشاوندی نهی کرد.»

۱۱۰۴- (۱۴) شـیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هیچ نذری در معصیت خدا و آنچه فرزند آدم آن را در اختیار ندارد، صحیح نیست.»

۱۱۰۵- (۱۵) محمد بن بشیر گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! من برای خدا بر خود لازم کرده‌ام که از عموزادگانم هدیه‌ای نپذیرم و کالایم را در آن روزها به منی نبرم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۶۱

امام علیه السـلام فرمود: اگر آن را به عنوان سپاسـگزاری به عهدهٔ خود قرار داده‌ای، به آن وفا کن و اگر این سـخن را از روی خشم گفته‌ای، چیزی بر عهده‌ات نیست.»

۱۱۰۶- (۱۶) ابن ابی عمیر از تعدادی از شـیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «شخصی کنیزی دارد و همسرش او را به خاطر آن کنیز اذیت می‌کند و دربارهٔ آن غیرت می‌ورزد از این رو آن مرد می‌گوید:

آن کنیز برای تو صدقه باشد. امام در این باره فرمود: اگر آن را برای خدا قرار داده و نام خدا را برده است، حق نزدیک شدن به آن را ندارد و اگر نام خدا را نبرده است آن کنیز اوست هرکاری که بخواهد با آن انجام می‌دهد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این روایت بر موردی حمل می‌شود که آن را به طور صحیح نذر کند و در مخالفت با آن مصلحتی نباشد یا آن را بر استحباب حمل می‌کنیم.»

ارجاعات

گـذشت: در روایت سوم از باب یازدهم از ابواب روزه‌داران این گفته که: «شخصـی می‌گویـد: برای خدا بر من است که یک ماه یا بیشتر از آن یـا کمتر روزه بگیرم، آن‌گـاه کـاری برایش پیش می‌آیـد که ناگزیر از مسافرت است آیا در حال سـفر روزه بگیرد. امام

علیه السلام فرمود: هرگاه مسافرت کرد باید افطار کند.»

و در باب نوزده از ابواب شروع مشاعر و باب چهاردهم از ابواب میقات‌های احرام مناسب با این بحث هست.

و در روایت سوم از باب یازدهم از ابواب ایْمان این گفته که: «شخصی می گوید: اگر فلان کار را انجام ندهد مُحرم به یک حج باشد و آن گاه آن را انجام نداد. امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد.» «۱»

و در باب هفدهم مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد.

می آید:

و در دو باب بعدی آنچه مناسب با این باب است.

و باب سوم و نهم را بنگر که در آنها مطالبی است که در ظاهر با این بحث منافات دارد.

و در روایت یکم از باب بیستم این گفته که: «من آن دو رکعت نماز را برای خدا بر عهدهٔ خود قرار ندادم، بلکه آن را بر عهدهٔ خود لازم کردم تا برای شکرگزاری از خدا به‌جا آورم.»

و در روایت سوم این گفته که: «ای ابوالحسن! ای کاش برای دو فرزندت چیزی نذر می کردی تا خداوند شفای‌شان دهد.»

---

(۱). ۲۴/ ۵۴۲ باب ۱۱ از ابواب سوگند روایت ۳ (۳۶۱۶۷).

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۶۳

علی علیه السلام گفت: سه روزی برای سپاسگزاری از خدا روزه خواهم گرفت به همین صورت فاطمه علیها السلام گفت ...»

و در روایت دوازدهم از باب صد و نود و هفتم از ابواب خوراکی‌ها فرموده امام علیه السلام که: «برای خدا بر من است که هرگز شکمم را از غذا پر نکنم و ابلیس گفت: برای خدا بر من است که هرگز مسلمانی را نصیحت نکنم، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای حفص! برای خدا بر جعفر و خاندان جعفر است که هرگز شکم‌های‌شان را از غذا پر نکنند.»

باب ۲ حکم نذر کردن بدون تعیین منذور

۱۱۰۷- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ کسی که بدون تعیین منذور برای خدا نذری را بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد فرمود: «اگر معین کند، همان چیزی است که تعیین کرده است و اگر تعیین نکند، چیزی بر او نیست.»

۱۱۰۸- (۲) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بدون تعیین منذور برای خدا نذری را بر خود قرار می‌دهد. امام علیه السلام فرمود: اگر تعیین کردی همان چیزی است که تعیین کرده‌ای و اگر تعیین نکردی، اثری ندارد و اگر بگویی: برای خدا بر من است کفّاره سوگند لازم می‌آید.»

۱۱۰۹- (۳) محمد بن علی حلبی گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که بدون نام بردن از چیزی می گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد.»

۱۱۱۰- (۴) معمر بن عمر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که بدون نام بردن از چیزی می گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد.»

علی بن جعفر این روایت را از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز نقل کرده است.

۱۱۱۱- (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «و اگر بدون نام بردن از چیزی بگوید: برای خدا نذری بر عهدهٔ من است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۱۱۲- (۶) مسمع بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «از امیرمؤمنان علیه السلام سؤال شد:

شخصی بدون نام بردن از چیزی نذری می‌کند. امام علی علیه السلام فرمود: اگر بخواهد دو رکعت نماز بخواند و اگر بخواهد یک روز روزه بگیرد و اگر بخواهد یک قرص نان صدقه دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۶۵

۱۱۱۳- (۷) در کتاب فقه الرضا و الهدایه آمده است: «و اگر شخصی بدون نام بردن از چیزی نذری کند، او اختیار دارد که اگر بخواهد چیزی صدقه دهد و اگر بخواهد دو رکعت نماز گزارد یا یک روز روزه بگیرد مگر آن‌که در نذرش چیزی مقصودش باشد که در این صورت آن چیز بر عهدهٔ او لازم است (همانند صدقه یا روزه یا حج یا غیر آن).» در کتاب المقنع این عبارت تا: «یا یک روز روزه بگیرد» آمده است.

۱۱۱۴- (۸) حسن بن حسین لؤلؤیی با واسطه روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفت: «شخصی بدون نام بردن از چیزی می‌گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام علیه السلام فرمود: مشتی از گندم [بر عهدهٔ اوست] خواه بر او محکم یا سخت گرفته شود [یا نه] یا او نذر را محکم و یا شدید کند [یا نه].»

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب سیزدهم از ابواب بقیه روزه‌های واجب این گفته که: «شخصی بدون نام بردن از چیزی نذری را بر خود لازم می‌کند. امام فرمود: شش روز روزه می‌گیرد.»

و در روایت هفتم از باب پیشین این گفته که: «شخصی می‌گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام فرمود: اثری ندارد تا از نذر نام ببرد ...»

باب ۳ عدم انعقاد نذر در معصیت و مرجوح و حکم نذر سپاس و بازداشت

۱۱۱۵- (۱) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: در چه چیزی نذر نیست؟ (یا چرا در معصیت نذر نیست) امام علیه السلام فرمود: هرچه سود دینی یا دنیوی تو در آن باشد، مخالفت با نذر دربارهٔ آن برایت اشکال ندارد.»

۱۱۱۶- (۲) در کتاب الخصال از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «در هیچ معصیتی هیچ نذری [صحیح] نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۶۷

۱۱۱۷- (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در هیچ معصیتی هیچ نذری [صحیح] نیست؟ امام علیه السلام فرمود: آری.»

۱۱۱۸- (۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس نذر کند که از خداوند اطاعت کند، پس باید اطاعت کند و هرکس نذر کند که، نافرمانی خدا را به‌جا آورد، خدا را عصیان نکند.»

۱۱۱۹- (۵) ابوالصباح کنانی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هیچ اطاعتی برای خدا نیست که انسان آن را بر عهدهٔ خود قرار دهد مگر آن‌که شایسته است که به آن وفا کند و هیچ‌کس نیست که چیزی را در نافرمانی خدا بر خود لازم کند مگر آن‌که برای وی شایسته است آن را رها کند و اطاعت خدا را انجام دهد.»

۱۱۲۰- (۶) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر او یکی از انواع معاصی را نذر کند، مانند کسی که میگساری یا فسق یا زنا یا دزدی یا قتل یا مرگ یا بی‌احترامی به مؤمن یا ناسپاسی نسبت به پدر و مادر یا بریدن پیوند خویشاوندی را با نذر بر عهدهٔ خود قرار دهد، دربارهٔ نذرش چیزی بر عهدهٔ او نیست و به تحقیق روایت شده که برای مجازات وی کفّاره سوگند به خدا به دلیل اقدام وی به نذر در معصیت برعهدهٔ اوست.»

در همان کتاب آمده است: «و اگر شخصی سوگند یاد کند یا نذر کند که شراب بنوشد یا کاری انجام دهد که خشنودی خدا در

آن نیست، آن‌گاه بر خلاف آن عمل کند و به نذرش وفا نکند، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۱۲۱- (۷) علی بن ابی حمزه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بر عهدهٔ خود لازم می‌کند که اگر همراه عمه‌اش به مکه رفت یا برایش مرکب کرایه یا همراهی‌اش کرد، با پای پیاده به مکه رود و همه بردگانش آزاد باشند.

امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد برایش کرایه کند و همراهش خارج شود.»

۱۱۲۲- (۸) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را مشاهده کرد که در آفتاب ایستاده است. از این رو دربارهٔ وی سؤال کرد. گفتند: وی نذر کرده است که روزه بگیرد و زیر سایه نرود و سخن نگوید و همواره ایستاده باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به وی دستور دهید، سخن بگوید و زیر سایه برود و بنشیند و روزه‌اش را به پایان رساند.»

۱۱۲۳- (۹) عمرو بن حریث گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی گفت که اگر با یکی از بستگانش سخن گوید، پیاده رفتن به خانه خدا بر عهدهٔ او باشد و همه اموالش در راه خدا صدقه باشد و او از آیین محمد بیزار باشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۶۹

امام علیه السلام فرمود: سه روز روزه بدارد و به ده بینوا صدقه دهد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار این روایت را حمل بر استحباب کرده است و جایز دانسته که آن حمل شود بر این‌که آن سپاسگزاری از خداست برای مخالفت با معصیت نه برای مخالفت با نذر.»

۱۱۲۴- (۱۰) حسن بن علی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: من کنیزی دارم که نزد من جایگاه [و موقعیتی] ندارد و او بهایش را با خود دارد.

مگر آن‌که من دربارهٔ وی سوگندی خوردم و گفتم: برای خدا بر عهدهٔ من است که هرگز آن را نفروشم و اکنون به بهای آن- همراه با کاستن از هزینه زندگی نیاز دارم.

امام علیه السلام فرمود: برای خدا به تعهدت وفا کن.»

حسین بن بشیر گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی که کنیزی دارد سوگند و قسم شدید می‌خورد که برای خدا بر عهدهٔ اوست که هرگز کنیزش را نفروشد ولی اکنون نیازمند کاهش هزینه زندگی و بهای آن کنیز است.

امام علیه السلام فرمود: برای خدا به تعهدت با وی عمل کن.»

۱۱۲۵- (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نذر برای غیر خدا نهی کرد و از نذر در معصیت یا بریدن پیوند خویشاوندی نهی کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس در یکی از این موارد نذر کند، نذری بر عهدهٔ او نیست زیرا نذرش در نافرمانی خداست و چیزی بر عهدهٔ او نیست و آن همانند کسی است که برای خدا بر عهدهٔ خود نذری واجب می‌کند که اگر بر انجام معصیتی قدرت یافت آن را انجام دهد، پس اگر قدرت بر آن یافت آن را انجام ندهد و نذری بر عهدهٔ وی نخواهد بود و اگر نذر دربارهٔ یکی از انواع اطاعت‌های خدا باشد و نذری را که بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد معین کند، پس باید به آن وفا کند مثل این‌که بگوید: برای خدا خواندن نماز معینی بر عهدهٔ من است یا روزه معینی یا حج یا عتق یا یکی از کارهای نیک، در صورتی که خداوند مرا از فلان بیماری شفا دهد یا فلان چیز را روزی من گرداند یا به فلان چیز از چیزهای جایز دنیوی یا اخروی برساند.»

ارجاعات

گذشت: در روایت ششم از باب چهاردهم از ابواب میقات‌های حرام فرموده امام علیه السلام که: «اگر خداوند به بنده‌ای نعمتی داد مثل این‌که بیمار بود یا به بلایی گرفتار بود پس خداوند او را از آن گرفتاری نجات

منابع فقه شیعه، ج‌۲۴، ص: ۸۷۱

داد و او بر خود لازم کرد که از خراسان مُحرم شود، همانا بر او لازم است که آن را به صورت کامل انجام دهد.»

و در روایت دوم از باب چهاردهم از ابواب سوگند فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «هیچ نذری در هیچ معصیتی [صحیح] نیست و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»

و در روایات باب پانزده از ابواب سوگند و باب یکم از ابواب نذر آنچه بر این دلالت می‌کند و باب دوم از ابواب متعه را بنگر که ممکن است با این بحث مناسب باشد.

باب ۴ عدم قدرت در نذر قربانی و نذر هدیه برای کعبه از غیر دام

۱۱۲۶- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی متعهد می‌شود که چیزی را به کعبه هدیه کند، در صورتی که قدرت بر آن نداشته باشد، چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن را نذر کرده است و قدرت بر آن ندارد، چیزی بر عهده‌اش نیست و اگر برده یا کنیز یا چیزی دیگر نظیر آن دارد آن را می‌فروشد و با بهایش عطر می‌خرد و با آن کعبه را خوشبو می‌کند و اگر چیزی که دارد مرکب اوست، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب دهم از ابواب مقدمات حج مناسب با این بحث هست.

و در روایت هشتم از باب یکم فرموده امام علیه السلام که: «آنچه بر عهدهٔ خود قرار داده بر او واجب است مگر آن‌که چیزی خارج از توانش بر عهدهٔ خود قرار دهد که در این صورت چیزی بر او نیست مگر به مقدار توانش و این از چیزهایی است که واجب است از خداوند دربارهٔ آن درخواست آمرزش کند و نظیر آن را تکرار نکند.»

منابع فقه شیعه، ج‌۲۴، ص: ۸۷۳

و در روایت دهم فرموده امام علیه السلام که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آن- نذر خارج از توان- از گام‌های شیطان است.» و روایت یازدهم نزدیک به آن است.

می‌آید:

در باب نوزده از ابواب موجبات ضمان مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۵ حکم نذر عدم خرید نسیه برای خانواده

۱۱۲۷- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: برای خدا پیاده رفتن به کعبه بر من است اگر برای خانواده‌ام چیزی نسیه خریدم.

امام علیه السلام فرمود: آیا این وضع بر آنان سخت است؟

گفتم: آری برای آنان سخت است که چیزی برای‌شان نسیه نخرد.

امام علیه السلام فرمود: پس برای آنان نسیه بگیرد و چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۱۲۸- (۲) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی پیاده رفتن به خانه خدا را بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد که تا یک سال به صورت نسیه برای خانواده‌اش لباس نخرد.

امام علیه السلام فرمود: آیا این کار آنان را در تنگنا و فشار قرار می‌دهد و برای‌شان سخت است؟

گفتم: آری برای آنان سخت است.
امام علیه السلام فرمود: برای‌شان بخرد و چیزی بر عهده‌اش نیست.»
ارجاعات
گذشت: در باب شانزدهم از ابواب سوگند مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۶ حکم نذر قربانی کردن فرزند

۱۱۲۹- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: من نذر کرده‌ام که اگر فلان کار را انجام دادم، فرزندم را نزدیک مقام ابراهیم قربانی کنم، آن‌گاه آن کار را انجام دادم.
علی علیه السلام فرمود: یک قوچ چاق بکش و گوشتش را به بینوایان صدقه بده.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۷۵
۱۱۳۰- (۲) حریز از شخصی روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «نخستین کسی که برایش قرعه زده شد مریم دختر عمران بود و آن معنای این سخن خداوند است: «و تو نزد آنان نبودی هنگامی که تیرهای قرعه‌شان را می‌انداختند تا معین کنند کدام یک از آنان سرپرستی مریم را به عهده گیرند و تیرها شش تا بود.»
سپس دربارهٔ یونس قرعه زدند؛ وقتی با مردم سوار شد و کشتی در برکه‌ای فرورفت، پس سه بار قرعه زدند و هر سه بار به نام یونس درآمد. آن‌گاه یونس به جلوی کشتی آمد و ناگهان نهنگی با دهان باز نمایان شد و یونس خود را به کام نهنگ انداخت.
سپس عبدالمطلب دارای نه فرزند شد. آن‌گاه نذر کرد که اگر خداوند دهمین پسر را روزی وی کرد، آن را قربانی کند وقتی عبداللّه متولد شد وی توان قربانی کردن او را نداشت با این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پشت وی بود. از این رو ده شتر آورد و میان آنها و عبداللّه قرعه زد ولی قرعه به نام عبداللّه درآمد. سپس هر بار ده شتر بر تعداد شتران می‌افزود و قرعه می‌زد ولی هر بار قرعه به نام عبداللّه درمی‌آمد تا این‌که تعداد شتران به صد رسید و این بار قرعه به نام شتران درآمد. عبدالمطلب گفت: من با پروردگارم با انصاف رفتار نکردم، از این رو سه بار قرعه زد و هر سه بار قرعه به نام شتران درآمد.
عبدالمطلب گفت: اکنون فهمیدم که پروردگارم راضی است. آن‌گاه شتران را قربانی کرد.»
۱۱۳۱- (۳) حسن بن علی بن فضّال گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ معنای این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: من فرزند دو قربانی شده هستم. سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: مقصود آن، حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل و عبداللّه بن عبدالمطلب است. اسماعیل همان جوان بردباری است که خداوند مژده ولادتش را به ابراهیم داد: «پس آن‌گاه که همراه ابراهیم به مرحله کار و تلاش رسید.» وقتی که او همانند ابراهیم کار کرد: ابراهیم گفت: ای فرزند عزیزم! به راستی من در خواب دیدم که حتماً سر از بدنت جدا می‌کنم پس بیندیش که چه نظری داری؟ اسماعیل گفت: ای پدر جان! آنچه را که به تو دستور داده شده است انجام بده و نگفت: آنچه را در خواب دیده‌ای انجام بده. به زودی مرا از بردباران خواهی یافت، اگر خدا بخواهد. پس وقتی که تصمیم به ذبح او گرفت، خداوند ذبح بزرگی را فدای او کرد. قوچ سیاه و سفیدی که در سیاهی «۱» می‌خورد و در سیاهی می‌نوشید و در سیاهی نگاه می‌کرد و در سیاهی راه می‌رفت و در سیاهی بول می‌کرد و در سیاهی پشکل می‌کرد و پیش از آن چهل سال در باغ‌های بهشت چریده بود و از رحم ماده‌ای خارج نشده بود؛ بلکه خداوند به او گفته بود: «باش پس موجود شده بود» و برای فدای اسماعیل شدن به وجود آمده بود و هر چه تا روز قیامت در منی قربانی می‌شود، فدیه اسماعیل است، این یکی از دو ذبیح.

و ماجرای دیگر از این قرار است که عبدالمطلب به حلقه در کعبه چنگ زده بود و در پیشگاه خدا

(۱). کنایه از شدت چاقی است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۷۷

دعا می‌کرد که ده پسر به او عنایت کند و برای خدا نذر کرد که پس از اجابت دعایش یکی از آنان را قربانی کند وقتی فرزندانش به ده عدد رسیدند، عبدالمطلب گفت: به تحقیق خداوند برای من وفا کرد، پس من نیز حتماً باید برای خدا به وعده‌ام وفا کنم. آن‌گاه فرزندانش را داخل کعبه کرد و میان‌شان قرعه زد. قرعه به نام عبداللّه- پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- در آمد و او محبوب‌ترین فرزندان عبدالمطلب نزد وی بود. سپس برای بار دوم قرعه زد و این بار نیز قرعه به نام عبداللّه درآمد، آن‌گاه برای بار سوم قرعه زد و قرعه به نام عبداللّه درآمد. از این رو عبداللّه را گرفت و حبس کرد و تصمیم به سر بریدن وی گرفت.

قریش با آگاهی از این خبر اطراف وی جمع شدند و او را از این کار بازداشتند. از سوی دیگر زنان و دختران عبدالمطلب دور هم گرد آمدند و شروع به شیون و زاری کردند. در این میان عاتکه- دختر عبدالمطلب- به پدر گفت: ای پدر جان! دربارهٔ کشتن فرزندت میان خود و خدایت، چاره‌ای بیندیش.

عبدالمطلب گفت: دخترم! چگونه چاره‌اندیشی کنم؟ به درستی که تو پر خیر و برکت هستی.

عاتکه گفت: به سراغ دام‌هایت در حرم برو و میان شتر و فرزندت قرعه بزن و به مقداری به پروردگارت عطا کن تا راضی شود.

عبدالمطلب فرستاد، شترانش را آوردند. آن‌گاه ده شتر جدا کرد و میان آنها و عبداللّه قرعه زد ولی قرعه به نام عبداللّه درآمد به همین صورت عبدالمطلب ده تا ده تا بر تعداد شتران می‌افزود و قرعه می‌زد ولی قرعه به نام عبداللّه درمی‌آمد تا این‌که تعداد شتران به صد رسید و این بار قرعه به نام شتران درآمد. پس قریش چنان اللّه اکبر گفتند که از صدای تکبیرشان کوه‌های مکه به لرزه درآمد ولی عبدالمطلب گفت: نه [من نمی‌پذیرم] تا سه مرتبه قرعه را تکرار کنم. آن‌گاه عبدالمطلب سه مرتبه قرعه زد و هر بار قرعه به نام شتران درآمد. در تمام این مدت عبداللّه زیر پاهای پدر گرفتار بود به طوری که گونه‌اش که بر زمین بود خراش برداشته بود. پس از پایان سومین قرعه، زبیر و ابوطالب و دیگر برادرانش او را از زیر پاهای پدر بیرون کشیدند و بر دوش خود سوار کردند. آنها عبداللّه را می‌بوسیدند و خاک از بدن و لباس‌هایش پاک می‌کردند.

آن‌گاه عبدالمطلب دستور داد در حزوره شترها را ذبح کنند واحدی را از گوشت آنها بی‌نصیب نگذارند ...»

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «وقتی عبدالمطلب از ماجرای اسماعیل آگاه شد، به ذهنش رسید که برترین فرزندش را برای خدا قربانی کند؛ از این رو نذر کرد که هر وقت دارای ده فرزند پسر شد، به خاطر سپاسگزاری برای پروردگارش یکی از آنان را برای کعبه قربانی کند. وقتی پسرانش به ده تا رسیدند به آنان گفت: ای فرزندانم! دربارهٔ نذر من چه می‌گویید؟

آنان گفتند: اختیار با توست و ما در برابرت هستیم ...»

ادامه این حدیث همانند روایت پیشین است.

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب سی و دوم از ابواب سوگند این گفته که: «شخصی بر قربانی کردن فرزندش سوگند می‌خورد. امام فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۷۹

باب ۷ حکم نذر هدیه دادن غذا و گوشت برای کعبه

۱۱۳۲- (۱) محمد بن فضل کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی متعهد می‌شود طعامی را به خانه خدا هدیه کند.

امام علیه السلام فرمود: غذا به خانه خدا هدیه نمی‌شود و اگر کسی پس از کشتن شتری تصمیم بگیرد آن را به کعبه هدیه کند، هنگام تبدیل به گوشت نباید هدیه کند، تنها قربانی در زمانی است که دام زنده باشد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت بیست و یکم از باب پانزدهم از ابواب سوگند این گفته که: «من این غذا را به خانه خدا هدیه می‌کنم. امام فرمود: اثری ندارد. مواد خوراکی به کعبه هدیه نمی‌شود.

و فرمود: تنها دام در صورتی که زنده است به خانه خدا هدیه می‌شود و پس از آن‌که به گوشت تبدیل شد، هدیه نمی‌شود.»

و در روایت هفتم از باب یکم از ابواب نذر این گفته که: «اگر شخصی بگوید: من این مواد خوراکی را به خانه خدا هدیه می‌کنم، اثری ندارد، تنها دام هدیه می‌شود.»

باب ۸ حکم نذر قربانی برای حج

۱۱۳۳- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که یک قربانی بر عهدهٔ اوست و مشخص نکرده آن را در کجا قربانی کند؟ فرمود: «همانا محل قربانی در منی است، آن را میان بینوایان تقسیم می‌کند.

و از امام سؤال شد: شخصی یک قربانی بر عهده‌اش است، آیا آن را در کوفه قربانی کند؟ امام علیه السلام فرمود: در صورتی که مکانی را معین کرده، در همانجا قربانی کند؛ زیرا برایش مجزی است.»

۱۱۳۴- (۲) حفص بن غیاث گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کفّاره نذر سؤال کردم امام صلی الله علیه و آله فرمود: کفّاره نذر

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۸۱

همان کفّاره سوگند است و هرکس یک قربانی برای کعبه نذر کند، بر اوست که ماده شتری را اشعار و تقلید کند و آن را در عرفه نگهدارد و هرکس شتری نذر کند، هر کجا که بخواهد، قربانی می‌کند.»

۱۱۳۵- (۳) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از امیرمؤمنان علیه السلام سؤال شد: شخصی می‌گوید: یک قربانی بر عهدهٔ من. امام علیه السلام فرمود: یک گاو از طرف وی کفایت می‌کند مگر آن‌که مقصود وی از قربانی شتر باشد.»

ارجاعات

گذشت: در باب سی و یکم از ابواب قربانی مناسب با این بحث هست.

باب ۹ حکم نذر حج پیش از ازدواج و نذر عتق برده‌ای از فرزندان اسماعیل و نذر روزه روز معین یا نذر روزه در صورت ناتوانی

۱۱۳۶- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: شخصی که حج واجب بر عهده دارد، تصمیم به انجام آن می‌گیرد ولی به وی گفته می‌شود: ازدواج کن و سپس حج گزار. او می‌گوید:

اگر پیش از حج ازدواج کردم، غلامم آزاد است. آن‌گاه پیش از حج ازدواج می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: غلامش را آزاد کرد؟

گفتم: از آزادی او رضای خدا را در نظر نگرفت.

امام علیه السلام فرمود: وی در راه اطاعت خدا نذر کرده است و حج از ازدواج شایسته‌تر و واجب‌تر است.
گفتم: اگر حج مستحبی باشد نه حجهٔالاسلام.
امام علیه السلام فرمود: هرچند مستحب است ولی اطاعت خدای عز و جل است، برده‌اش را آزاد کند.»
۱۱۳۷- (۲) علاء گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که آزاد کردن برده‌ای از فرزندان اسماعیل را بر عهده گرفته است. امام علیه السلام با دست به خانواده و فرزندانش اشاره کرد و فرمود: به جز این‌ها به چه کسی امید می‌رود که از فرزندان اسماعیل باشد.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۸۳
زراره گوید: شنیدم که شخصی از امام باقر علیه السلام سؤال کرد که فرد آزادی، برده‌ای از فرزندان اسماعیل را بر عهده گرفته است. امام به دخترش اشاره کرد و فرمود: به جز این به چه کسی امید می‌رود که از فرزندان اسماعیل باشد؟»
۱۱۳۸- (۳) ابن عباس روایت می‌کند که: «خواهر عقبهٔ بن عامر نذر کرده بود که پیاده به خانه خدا برود.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی دستور داد برای انجام یک حج یا عمره پیاده برود.»
ارجاعات
گذشت: حکم نذر در روزه در بیشتر ابواب سایر روزه‌های واجب هست و در باب چهارده از ابواب وجوب حج و باب دهم از ابواب مقدمات حج مناسب با این بحث هست و در روایت هشتم از همین باب فرموده امام علیه السلام که: «هرکس برای خدا چیزی را بر عهدهٔ خود قرار دهد آن‌گاه تا نهایت توان در انجام آن تلاش کند، چیزی بر عهدهٔ او نیست و خداوند برای بنده‌اش عذرپذیرتر است.»
و در روایت نهم، مانند آن هست.

باب ۱۰ حکم نذر انجام حج یا به حج فرستادن فرزند در صورت فرزنددار شدن و مرگ نذرکننده

۱۱۳۹- (۱) مسمع گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کنیز من آبستن بود پس من برای خداوند عز و جل نذر کردم که اگر پسری به دنیا آورد او را به حج بفرستم یا از جانبش حج انجام دهم. امام علیه السلام فرمود:
مردی برای خداوند عز و جل درباره پسرش نذر کرد که اگر بالغ شود از جانب وی حج انجام دهد یا او را به حج بفرستد. پدر مُرد و پس از وی پسر به بلوغ رسید. آن‌گاه آن پسر نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و دربارهٔ آن پرسید. آن حضرت دستور داد که از جانب وی از ماترک پدرش حج گزارد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۸۵

باب ۱۱ حکم نذر صدقه به مال فراوان

خداوند تعالی می‌فرماید:
به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های بسیاری و در روز نبرد حنین یاری کرد، هنگامی که فراوانیِ‌تان شما را به شگفتی و خودبینی واداشت ولی آن هیچ سودی به شما نرساند و زمین با همه پهناوری‌اش بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که روی گردانید به عقب گریختید «۱».
۱۱۴۰- (۱) ابراهیم بن هاشم از برخی دوستانش روایت می‌کند که: «وقتی متوکل مسموم شد، نذر کرد که اگر شفا یافت، مال فراوانی صدقه دهد. پس از بهبودی از فقیهان از مقدار مال فراوان سؤال کرد و آنان با هم اختلاف کردند یکی گفت: صد هزار.

دیگری گفت: ده هزار. و هر یک دربارهٔ آن سخنی گفت و امر بر وی مشتبه شد تا این‌که یکی از ندیمانش به نام صفعان گفت: چرا به دنبال این سیاه نمی‌فرستی تا از وی بپرسی؟

متوکل گفت: ای بیچاره مقصودت کیست؟

صفعان گفت: فرزند رضا علیه السلام.

متوکل گفت: آیا وی از این مطالب چیزی را خوب می‌داند؟

صفعان گفت: (ای امیرمؤمنان) اگر تو را از این سردرگمی نجات بخشد فلان مبلغ باید به من بدهی و اگر پاسخ صحیح نداد صد ضربه تازیانه به من بزن!

متوکل گفت: پذیرفتم ای جعفر بن محمود! نزد وی برو و از او دربارهٔ میزان مال فراوان سؤال کن.

جعفر بن محمود نزد امام هادی علیه السلام رفت و از میزان مال فراوان سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: فراوان هشتاد است.

جعفر به امام گفت: ای سرورم! من می‌دانم که متوکل از دلیل آن سؤال خواهد کرد.

امام علیه السلام فرمود: به تحقیق خداوند عز و جل می‌فرماید: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی یاری کرد.» تعداد آن جایگاه‌ها هشتاد موضع بود.»

این روایت در کتاب‌های مختلف با عبارت‌های گوناگون روایت شده است.

۱۱۴۱- (۲) ابوبکر حضرمی گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که شخصی سؤال کرد: فرد بیماری برای سپاسگزاری از خدا نذر می‌کند که اگر خداوند شفایش داد مال فراوانی صدقه دهد و چیزی را معین نمی‌کند. نظر شما چیست؟

---

(۱). توبه ۹/ ۲۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۸۷

امام علیه السلام فرمود: هشتاد درهم صدقه دهد، آن برایش کافی است و خداوند آن را در کتاب خود بیان کرده است؛ زیرا به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی یاری کرد و فراوان در کتاب خدا هشتاد است.»

۱۱۴۲- (۳) محمد بن ابی عمیر از یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ کسی که نذر کرد مال فراوانی صدقه دهد فرمود: «فراوان، از هشتاد تا بیشتر است به دلیل سخن خداوند تبارک و تعالی: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی یاری کرد و آنها هشتاد موضع بود.»

۱۱۴۳- (۴) در کتاب من لا- یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «و هرگاه نذر کند که مال فراوانی صدقه دهد و مبلغش را معین نکند، به یقین فراوان از هشتاد تا بیشتر است به دلیل سخن خداوند عز و جل که می‌فرماید: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوان یاری کرد و آنها هشتاد جایگاه بود.»

در کتاب فقه الرضا، المقنع و الهدایه این مطلب بدون اسناد به امام علیه السلام آمده است.

۱۱۴۴- (۵) ابوعلی بن راشد گوید: «شیعیان اموال و نامه‌های مهر و موم شده‌ای که در آنها پرسش‌هایی بود برای امام صادق علیه السلام فرستادند. پیک آنان پس از شهادت امام علیه السلام به مدینه رسید. از این رو امام موسی بن جعفر علیه السلام پیش از شکستن مهر نامه‌ها به پرسش‌ها پاسخ داد. در یکی از آنها آمده بود:

امام علیه السلام دربارهٔ شخصی که می‌گوید: به خدا سوگند حتماً مال فراوانی صدقه خواهم داد. می‌فرماید: چه مقدار باید صدقه دهد؟

در زیر آن، پاسخ امام به خط خودش آمده بود: کسی که چنین سوگندی خورده است اگر از صاحبان درهم است، هشتاد و چهار درهم صدقه دهد و اگر از گوسفندداران است، هشتاد و چهار گوسفند صدقه دهد و اگر از شترداران است، هشتاد و چهار شتر صدقه دهد و دلیل آن سخن خداوند تعالی است: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی و روز نبرد حنین یاری کرد.» پس صحنه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از نزول این آیه شمارش شد و هشتاد و چهار صحنه بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۸۹

باب ۱۲ حکم پرداخت طلا به جای نذر نقره و مخالفت از محل نذر

۱۱۴۵- (۱) علی بن مهزیار گوید: «به امام هادی علیه السلام گفتم: شخصی بر عهدهٔ خود نذری قرار می‌دهد که اگر خداوند حاجتش را برآورده ساخت، تعدادی درهم صدقه دهد. آن‌گاه خداوند حاجتش را برآورده ساخت و او درهم‌ها را تبدیل به طلا کرد و به سوی شما فرستاد، آیا این کار جایز است یا آن را اعاده کند؟ امام علیه السلام فرمود: اعاده می کند.»

۱۱۴۶- (۲) حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی گوید: «یعقوب بن یوسف ضرّاب غسّانی- در بازگشت از اصفهان- گفت: من در سال ۲۸۱ ه. ق حج به‌جا آوردم و در آن سفر همراه گروهی از اهل سنت از شهرمان بودم وقتی به مکه رسیدیم، گروهی از آنان رفتند و خانه‌ای واقع در کوچه‌ای میان بازار اللیل برای ما اجاره کردند که همان خانه حضرت خدیجه علیها السلام بود و خانه الرضا نامیده می‌شد. در آن خانه پیرزن سبزه‌ای بود. وقتی خبردار شدم که آن خانه الرضا نام دارد از آن پیرزن سؤال کردم: با صاحبان این خانه چه نسبتی داری؟ و چرا این خانه، خانه الرضا نامیده می‌شود؟

پیرزن گفت: من از آزادشدگان آنان هستم و این خانه علی بن موسی الرضا علیه السلام است که امام حسن عسکری علیه السلام مرا در آن ساکن کرده است و من از خدمتکاران وی بودم ...

یعقوب ادامه داد تا گفت: پس به قلبم افتاد کسی را که مشاهده می‌کنم می‌رود و می‌آید همان امام زمان (عج) است. من ده درهم صحیح که شش تای آن رضوی- از سکه‌های امام رضا علیه السلام- بود پنهان کرده بودم که برای عمل به نذرم آنها را در مقام ابراهیم بریزم وقتی چنین دیدم با خود گفتم:

آنها را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام بپردازم بهتر از آن است که در مقام ابراهیم بریزم و پاداش بیشتری دارد. از این رو درهم‌ها را به آن زن دادم و به وی گفتم: این درهم‌ها را به نیازمندان فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام بپرداز! و در نیتم بود کسی را که دیده‌ام همان امام زمان (عج) است و آن زن درهم‌ها را به وی می‌پردازد. آن زن درهم‌ها را گرفت و بالا رفت، مدتی گذشت و سپس بازگشت و

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹۱

گفت: به تو می‌فرماید: ما حقی در آن نداریم در همان محلی که نیت کرده‌ای قرار بده ولی به جای این درهم رضوی درهم دیگری از ما بگیر و در همان محلی که قصد کرده‌ای قرار بده. من نیز چنین کردم ...»

ابوالقاسم موسی بن محمد اشعری قمی نیز این حکایت را از یعقوب بن یوسف نقل کرده است.

باب ۱۳ تعهد با خدا دربارهٔ صدقه دادن همه اموال

۱۱۴۷- (۱) محمد بن یحیی خثعمی گوید: «گروهی نزد امام صادق علیه السلام بودیم که یکی از وابستگان منصور وارد شد و سلام کرد. آن‌گاه نشست و شروع به گریستن کرد. سپس به امام علیه السلام گفت: فدایت شوم! من با خدا عهد و پیمان کرده‌ام که اگر خداوند مرا از حادثه‌ای که از آن بر جانم بیمناک بودم، نجات بخشد، تمام اموالم را صدقه دهم و خداوند مرا از آن نجات داد.

اکنون خانواده‌ام را از خانه‌ام به قبه‌ای از خرابه‌های انصار منتقل کرده و همه اموالم را نیز برده‌ام تا خانه و همه اموالم را بفروشم و صدقه دهم.

امام صادق علیه السلام فرمود: برو و منزل و همه اموال و وسایلت را عادلانه قیمت کن و از قیمت آنها آگاه شو. سپس صفحه سفیدی بردار و همه آنچه را که قیمت کرده‌ای در آن بنویس. آن‌گاه مطمئن‌ترین اشخاص نزد خود را در نظر بگیر و آن صفحه را به وی تحویل بده و به وی وصیت کن و دستور بده که اگر مرگت فرارسید خانه وهمه اموالت را بفروشد و از جانب تو صدقه دهد. سپس به منزلت بازگرد و همانند گذشته در اموالت تصرف کن و خود و خانواده‌ات مانند گذشته از آن بخورید.

آن‌گاه در آینده هر چه را که صدقه دادی یا با آن صله رحم کردی یا در کارهای خیر مصرف کردی، همه آنها را در نظر بگیر و بنویس و حساب کن و سر سال نزد شخصی که به وی وصیت کردی برو و از او بخواه آن صفحه را بیاورد و سپس همه آنچه را در آن سال صدقه داده‌ای و به خویشاوندانت نیکی یا در راه خیر مصرف کرده‌ای در آن بنویس و در هر سال این کار را تکرار کن تا همه آنچه را نذر کرده‌ای برای خدا بپردازی و خانه و وسایلت انشاءالله برایت باقی بماند.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۸۹۳

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹۳

آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! خداوند مرا فدایت گرداند! اندوهم را برطرف کردی.»

باب ۱۴ حکم نذر عتق برده غیر شیعه

۱۱۴۸- (۱) ابو علی بن راشد گوید: «به امام جواد علیه السلام گفتم: فدایت شوم! زنی از خاندان ما فرزندش بیمار شد و گفت: خدایا اگر بیماریش را برطرف کنی فلان کنیزم آزاد است و آن کنیز شناختی به امامت ندارد. کدام یک از این دو کار برتر است؟ فدایت شوم! این‌که آن را آزاد کند یا بهایش را در کارهای نیک مصرف کند؟ امام علیه السلام فرمود: جایز نیست مگر آزاد کردن آن.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب سیزده از ابواب عتق مناسب با این بحث هست.

باب ۱۵ حکم نذر عتق کنیز در صورت آمیزش با آن و خروج آن از ملکش

۱۱۴۹- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزی دارد و قرار می‌گذارد روزی که با آن آمیزش کند، آزاد باشد، سپس آن را به دیگری می‌فروشد و پس از آن دوباره آن را از وی می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: آمیزش با آن برایش اشکال ندارد، به تحقیق، آن از ملکش خارج شد.»

در کتاب المقنع این مطلب بدون اسناد به امام علیه السلام آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹۵

باب ۱۶ حکم نذر عتق کنیز در صورت آمیزش با وی برای طلب فرزند

۱۱۵۰- (۱) ابومریم انصاری گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: روزی که برای طلب فرزند با فلان کنیز آمیزش کنم، پس از آمیزش، وی آزاد است. آیا می‌تواند بدون انزال با وی آمیزش کند؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه با آن آمیزش کند، از او طلب فرزند کرده است.»

باب ۱۷ حکم نذر عتق نخستین برده‌ای که به ملکیت انسان درآمده و مالک شدن تعدادی برده با هم

۱۱۵۱- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که می‌گوید: نخستین برده‌ای را که مالک شدم، آزاد باشد، آن‌گاه به یک باره هفت برده به ارث می‌برد فرمود: میان‌شان قرعه می‌زنند و کسی را که قرعه به نامش درآمد آزاد می‌کند.»

عبداللّه بن سلیمان نیز این حدیث را روایت کرده است و این مطلب در کتاب المقنع بدون اسناد به امام و اندکی تفاوت آمده است.

۱۱۵۲- (۲) عبداللّه بن سلیمان گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که می‌گوید: نخستین برده‌ای را که مالک شدم، آزاد است و طولی نمی‌کشد که مالک شش برده می‌شود. کدام یک از آنها آزاد می‌شوند؟

امام علیه السلام فرمود: میان‌شان قرعه زده می‌شود و یکی از آنها آزاد می‌شوند.

و دربارهٔ شخصی سؤال کردم که کنیزش را به ازدواج دیگری درمی‌آورد و می‌گوید: نخستین فرزندی که برای من به دنیا آورد آزاد است. آن‌گاه شوهر کنیز می‌میرد و با دیگری ازدواج می‌کند و فرزندانی به دنیا می‌آورد.

امام علیه السلام فرمود: فرزند شوهر اولش آزاد است ولی فرزندان شوهر دومش را اگر بخواهد به بردگی می‌گیرد.»

۱۱۵۳- (۳) حسن صیقل گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که می‌گوید: نخستین برده‌ای را که مالک شدم آزاد است. آن‌گاه صاحب شش برده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: همانا نیت او یک برده است، پس باید هر کدام را که بخواهد اختیار و او را آزاد کند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب سی و یک از ابواب قضا مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹۷

باب ۱۸ حکم خریدن انسان خودش را از خدا

۱۱۵۴- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی بیمار شد و خودش را از خدا به صد هزار درهم خرید به شرط آن‌که بیماری‌اش بهبود یابد. آن‌گاه شفا یافت.

امام علیه السلام فرمود: ای اسحاق! آن پول را به چه کسی دادی؟

اسحاق گفت: فدایت شوم! به امام.

امام علیه السلام فرمود: آری، آن متعلق به خداست و آنچه مال خداست، برای امام است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب ششم از ابواب مستحقان خمس مناسب با این بحث هست.

باب ۱۹ حکم تحقق شرطِ نذر پیش از نذر

۱۱۵۵- (۱) جمیل بن صالح گوید: «من در مدینه کنیزی داشتم که از عادت ماهانه افتاد. من نیز برای وی نذری کردم به شرط آن‌که حیض شود. آن‌گاه فهمیدم که وی پیش از نذر من حیض شده بود. از این رو- وقتی در مدینه بودم- به امام صادق علیه السلام ماجرا را نوشتم. امام علیه السلام پاسخ داد: اگر پیش از نذر حیض شده است، چیزی بر عهده‌ات نیست و اگر پس از نذر حیض شد، بر عهدهٔ توست.»

۱۱۵۶- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی با کنیزش آمیزش می‌کند و او پس از آن حیض نمی‌شود. آن مرد می‌ترسد که کنیز حامله شده باشد از این رو برای خدا آزادی برده‌ای و روزه و صدقه را بر خود لازم می‌کند به شرط آن‌که حیض شود. در حالی که کنیز یکی دو روز پیش از سوگند وی حیض شده بود و او نمی‌دانست.
امام علیه السلام فرمود: چیزی بر عهده‌اش نیست.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹۹

باب ۲۰ کراهت نذر و سوگند همیشگی

۱۱۵۷- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من برای سپاسگزاری از خدا دو رکعت نماز بر عهدهٔ خود قرار دادم که در وطن و مسافرت به‌جا آورم. آیا آن را در مسافرت در روز به‌جا آورم؟
امام علیه السلام فرمود: آری. سپس فرمود: من واجب کردن را ناخوشایند دارم، این‌که شخصی بر خود واجب کند.
گفتم: من آن دو رکعت نماز را برای خدا بر عهدهٔ خود قرار ندادم بلکه تنها بر عهدهٔ خود قرار دادم که برای سپاسگزاری به‌جا آورم و آن را (برای خدا) بر خودم واجب نکردم. آیا می‌توانم هر وقت خواستم آن را ترک کنم؟
امام علیه السلام فرمود: آری.»

۱۱۵۸- (۲) درست از شخصی که نامش را برد از معصوم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی موسی نشسته بود ابلیس با کلاهی رنگارنگ نزد وی آمد ...
ابلیس گفت: ای موسی! با زن نامحرمی خلوت نکن، زیرا هیچ مردی با زن نامحرمی خلوت نمی‌کند مگر آن‌که من خودم شخصاً- نه یارانم- برای فریب او اقدام می‌کنم و بپرهیز از این‌که با خدا عهد و پیمانی ببندی، زیرا احدی با خدا پیمان نمی‌بندد مگر آن‌که من شخصاً- نه یارانم- همراه وی خواهم بود تا میان او و وفای به آن پیمان فاصله شوم.»
این روایت از سعدان بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است.

۱۱۵۹- (۳) مسلم بن خالد از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و باشکوه: «به نذر وفا می‌کنند.» فرمود: «حسن و حسین علیهما السلام وقتی دو کودک کوچک بودند، بیمار شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همراه دو نفر از آنان عیادت کرد. یکی از آن دو نفر گفت: ای ابوالحسن! ای کاش برای دو فرزندت نذری می‌کردی تا خداوند آنها را شفا دهد. علی علیه السلام فرمود: سه روز برای سپاسگزاری از خداوند عز و جل روزه خواهم گرفت. فاطمه علیها السلام نیز همین مطلب را گفت و کودکان گفتند:
ما نیز سه روز روزه خواهیم گرفت.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۰۱
همچنین کنیز آنان فضه این مطلب را تکرار کرد. آن‌گاه خداوند لباس سلامتی بر اندام آنان پوشاند. پس همگی روزه گرفتند در حالی که غذایی نداشتند ...»

این روایت از ابن عباس و مجاهد و ابوصالح با اختلاف در الفاظ روایت شده است.
در باب نهم از ابواب سایر روزه‌های واجب این ماجرا از تفسیر فرات و کشّاف روایت شده است.
ارجاعات
گذشت: و در روایات باب پنجم از ابواب کارهای معروف مطالبی وجود دارد که بر کراهت واجب کردن حقوق بر خود دلالت می‌کند.

باب ۲۱ حکم نذر انجام واجب و ترک حرام

۱۱۶۰- (۱) عبدالملك بن عمرو گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: هرکس برای خدا تعهد کند که کار حرامی را انجام ندهد و آن‌گاه آن را انجام دهد. نمی‌دانم جز این‌که امام علیه السلام فرمود: باید برده‌ای آزاد کند یا دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد یا شصت بینوا را طعام دهد.»
ارجاعات
گذشت: در روایات باب بیست و ششم از ابواب سوگند مطالبی هست که می‌توان بر این بحث استدلال کرد و در روایت یکم از باب نهم مناسب با این بحث هست
می‌آید:
و در باب بیستم از ابواب کفارات مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۰۳

باب ۲۲ حکم نذر زن بدون اجازه شوهر و برده بدون اجازه صاحبش و فرزند بدون اجازه پدر

۱۱۶۱- (۱) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «هیچ نذری بر برده نیست مگر آن‌که مولایش به وی اجازه دهد.»
۱۱۶۲- (۲) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «و بدان که هیچ سوگندی دربارهٔ بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست و هیچ نذری در نافرمانیِ خدا [صحیح] نیست و هیچ سوگندی برای فرزند با وجود پدر و مادر و برای زن با وجود شوهر و برای برده با وجود مولایش [صحیح] نیست.»
ارجاعات
گذشت: در روایت یکم از باب سی و هفتم از ابواب عتق فرموده امام علیه السلام که: «زن با وجود شوهرش اختیاری در عتق و نذر مالش ندارد مگر با اجازه شوهرش.»
و در روایات باب چهاردهم از ابواب سوگند مناسب با این بحث هست.

باب ۲۳ وجوب وفا به پیمان با خدا و کفّاره مخالفت با آن

خداوند تعالی می‌فرماید:
ای بنی اسرائیل، نعمت‌هایم را که به شما ارزانی کردم، به یاد آورید و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان با شما عمل کنم و تنها از من بترسید «۱».
کسانی که پس از محکم کردن پیمان با خدا آن را می‌شکنند و پیوندهایی را می‌برند که خداوند دستور به برقراری آنها داده است

و در زمین فساد می کنند. آنان خودشان زیانکارند «۲».

ای مؤمنان! به تعهدهای‌تان عمل کنید! چهارپایان- گاو و گوسفند و شتر و بز- برای شما حلال گردید مگر آنچه برای شما بیان می‌شود در حالی که در حال احرام شکار را حلال نشمارید، قطعاً خداوند به آنچه اراده کند، حکم می کند «۳».

و هر گاه سخن گفتید عدالت را رعایت کنید، هرچند [به زیان] بستگان‌تان باشد و به تعهد با خدا عمل کنید. آن چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند باشد که پند گیرید «۴».

---

(۱) بقره ۲/ ۴۰.

(۲). بقره ۲/ ۲۷.

(۳). مائده ۵/ ۱.

(۴). انعام ۶/ ۱۵۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۰۵

و هر گاه با خدا پیمان بستید، به آن عمل کنید و سوگندهای‌تان را پس از محکم کردن نشکنید که خداوند را ضامن خود قرار دادید، قطعاً خداوند کارهای‌تان را می‌داند «۱».

آیاتی از قرآن که بر این بحث دلالت می کند بسیار زیاد است و همین مقدار کافی است.

۱۱۶۳- (۱) عبداللّه بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «ای مؤمنان، به تعهدهای‌تان عمل کنید.» امام علیه السلام فرمود: مقصود عهد و پیمان‌هاست.»

۱۱۶۴- (۲) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که امانتدار نیست ایمان ندارد و کسی که پایبند به عهد و پیمان نیست، دین ندارد و کسی که رکوع و سجود نمازش را کامل به‌جا نیاورد، نماز ندارد.»

۱۱۶۵- (۳) سید فضل اللّه راوندی در کتاب نوادرش از امام موسی بن جعفر علیه السلام از نیاکانش روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که خداوند بهشت جاودان را آفرید ... خداوند تعالی [به بهشت] فرمود: «به عزت و جلال و مقام بلندم سوگند، دائم الخمر و ... و ختّار- کسی که به پیمانش عمل نمی کند- را وارد تو نخواهم کرد.»

۱۱۶۶- (۴) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «برترین امانتداری عمل به عهد و پیمان است.»

۱۱۶۷- (۵) و فرمود: «از نشانه‌های ایمان عمل به عهد و پیمان است.»

۱۱۶۸- (۶) و فرمود: «عمل کننده به وعده و وفاکننده به نذر باش.»

۱۱۶۹- (۷) در کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود:

« [روز قیامت] دربارهٔ کسی که در دنیا به تعهداتش در مورد نذرها و سوگندها و وعده‌هایش عمل کرده است، گفته می‌شود: ای فرشتگان، این بنده در دنیا به پیمان‌هایش عمل کرد، پس در اینجا به وعده‌های ما برای وی عمل کنید و بر او سهل و آسان گیرید و در حسابرسی او سخت گیری نکنید.

در این هنگام فرشتگان وی را به سوی بهشت حرکت می‌دهند.»

۱۱۷۰- (۸) علی بن جعفر گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- سؤال کردم: شخصی در غیر معصیت با خداوند عهد و پیمان می‌بندد، اگر به عهدش وفا نکند چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: برده‌ای آزاد می‌کند یا صدقه‌ای می‌پردازد یا دو ماه پی‌درپی روزه می‌گیرد.»

---

(۱). نحل ۱۶/ ۹۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۰۷

۱۱۷۱- (۹) ابوبصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «هرکس در کاری که اطاعت خدا در آن است، بـا او عهـد و پیمان کنـد و آن‌گاه پیمان خود را بشـکند، آزاد کردن یک برده یا دو ماه پی‌درپی روزه یا طعام دادن به شصت بینوا بر عهدهٔ اوست.»

۱۱۷۲- (۱۰) در کتاب نوادر احمـد بن محمـد از امام جواد علیه السـلام روایت می‌شود که دربارهٔ کسـی که نزد حجرالاسود با خدا پیمـان بست که هرگز کـار حرامی انجام ندهـد ولی پس از بازگشت کار حرام انجام داد فرمود: «عتق کنـد یا روزه بگیرد یا شصـت بینوا را طعام دهد. با این حال کاری را که ترک کرده است بزرگ‌تر از این است و از خداوند درخواست آمرزش و توبه می‌کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب چهلم از ابواب جهاد با نفس مناسب با آن هست.

در روایت پانزدهم از باب شصت و نهم از ابواب جهاد با نفس فرموده امام علیه السلام که: «چهار چیز در هر که باشد ایمانش کامل است و به ایمانش کمک و نیرو می‌رسد ... و آنها عمل کردن به آنچه برای خدا بر عهدهٔ خویش قرار می‌دهد و ... است.»

در روایت بیست و چهـارم از بـاب هفتم از ابواب ودیعه فرموده امام علیه السـلام که: «سه چیز را احـدی در مورد آن عـذر و بهانه‌ای ندارد ... وفای به عهد برای نیکوکار و تبهکار.»

در روایت بیست و یکم از بـاب هفـدهم از ابواب مهریه فرموده خداونـد تعالی که: «ای بنـده من، من کنیزم را براساس پیمان خود به ازدواج تو درآوردم ولی تو به پیمان من وفا نکردی و به کنیز من ستم کردی.»

و در روایت چهارم از باب دهم از ابواب کفارات این گفته که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که به خدا سوگند می‌خورد و سپس به آن عمل نمی‌کند، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: کفّاره وی طعام دادن به ده بینواست.» «۱»

---

(۱). باب ۱۰ از ابواب کفارات روایت ۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۰

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه

قرن اول

۳۰. قرآن کریم

۳۱. الصحیفهٔ السجادیهٔ. امام زین‌العابدین علیه السلام (۳۸- ۹۴ ق)

قرن دوم

۳۲. کتاب الصّفین. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۳۳. الفضایل. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۳۴. توحید المفضّل. مفضل بن عمر جعفی (؟- ۱۶۰ ق)

۳۵. الرسالهٔ الذهبیهٔ. للرضا علیه السلام معروف به طب امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۳۶. صحیفهٔ الامام رضا علیه السلام. منسوب به امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۳۷. الفقه، معروف به فقه الرضا علیه السلام. منسوب به امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۳۸. اصل. زید زراد (؟-؟)

۳۹. اصل. علاء بن رزین (؟-؟)

۴۰. اصل. عاصم بن حمید حناط (؟-؟)

۴۱. اصل. درست بن ابی منصور (؟-؟)

۴۲. اصل. جعفر بن محمد بن شریح حضرمی (؟-؟)

قرن سوم

۴۳. المناقب. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۱

۴۴. وقعهٔ صفین. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

۴۵. المشیخهٔ. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۴۶. النوادر. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۴۷. المحاسن. برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

۴۸. الغارات. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (؟- ۲۸۳ ق)

۴۹. بصائر الدرجات. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

۵۰. المزار. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

۵۱. النوادر. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

۵۲. جامع الاحادیث النبویهٔ. ابو محمد جعفر بن احمد بن علی بن قمی (؟-؟)

۵۳. تفسیر العسکری. منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام (؟-؟)

۵۴. طریق النجاهٔ. شیخ عزالدین حسن بن ناصر بن ابراهیم حداد عاملی (؟-؟)

۵۵. کتاب الزهد. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۵۶. المؤمن. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۵۷. کتاب الزیارات. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۵۸. المناقب. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

قرن چهارم

۵۹. کتاب التاریخ. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۶۰. الفتوح. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۶۱. کتاب التفسیر. محمد بن مسعود عیاشی (؟- حدود ۳۲۰ ق)

۶۲. تفسیر القمی. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی (؟- ۳۲۹ ق)

۶۳. الکافی. شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)

۶۴. کتاب التمحیص. محمد بن همام اسکافی (۲۵۸- ۳۳۶ ق)

۶۵. رجال الکشی. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (؟- حدود ۳۴۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۲

۶۶. اثبات الوصیهٔ. علی بن حسین مسعودی (؟- ۳۴۶ ق)

۶۷. الاستغاثهٔ. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۶۸. الابتداء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۶۹. الانبیاء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۷۰. کتاب الاخلاق. ابن قاسم کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۷۱. الایضاح. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۷۲. دعائم الاسلام. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۷۳. کامل الزیارات. جعفر بن محمد بن قولویه (؟- ۳۶۷ ق)

۷۴. الغیبهٔ. محمد بن ابراهیم نعمانی (؟- ۳۸۰ ق)

۷۵. تفسیر النعمانی. ابوعبداللّه محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی (؟- ۳۸۰ ق)

۷۶. علل الشرایع. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۷۷. عیون اخبار الرضا علیه السلام. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۷۸. کمال‌الدین وتمام النعمهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۷۹. الهدایهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۰. الامالی. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۱. معانی الاخبار. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۲. التوحید. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۳. الخصال. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۴. ثواب الاعمال. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۵. المقنع. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۶. من لا یحضره الفقیه. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۷. فضائل الاشهر الثلاثهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۸. مصادقهٔ الاخوان. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۹. فضائل الشیعه، صفات الشیعه. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۳

۹۰. المانعات (الاعمال المانعهٔ من دخول الجنهٔ). جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۹۱. العروس. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۹۲. تحف العقول. ابن شعبه (؟-؟)

۹۳. التمحیص. ابن شعبه (؟-؟)

۹۴. دلائل الامامهٔ. ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری (؟-؟)

۹۵. الجعفریات. محمد بن محمد اشعث (؟-؟)

۹۶. طب الائمه (طب النبی). عبدالله و حسین پسران بسطام (؟-؟)

۹۷. کتاب الدلائل. عبدالله بن جعفر حمیری (؟-؟)

۹۸. قرب الاسناد. عبدالله بن جعفر حمیری (؟-؟)

۹۹. تفسیر فرات. فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

۱۰۰. المسلسلات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۱۰۱. الغایات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

قرن پنجم

۱۰۲. نهج البلاغه. سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۱۰۳. المجازات النبویهٔ. سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۱۰۴. کفایهٔ الاثر. خزاز رازی (؟- حدود ۴۱۰ ق)

۱۰۵. الارشاد. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۰۶. الامالی. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۰۷. الاختصاص. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۰۸. الفرائض الشرعیهٔ. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۰۹. المقنعهٔ. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۱۰. تنزیه الانبیاء. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۱۱۱. درر الفوائد. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۴

۱۱۲. المختصر. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۱۱۳. رسالهٔ المحکم والمتشابه. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۱۱۴. انساب. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۱۱۵. رجال. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۱۱۶. الاستبصار. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۱۷. التبیان. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۱۸. اختیار معرفهٔ الرجال معروف به رجال الکشی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۱۹. تهذیب الاحکام. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۰. الامالی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۱. الخلاف. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۲. الغیبهٔ. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۳. المبسوط. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۴. النهایهٔ. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۵. مصباح المتهجد. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۶. کنز الفوائد. ابوالفتح کراجکی (؟- ۴۹۹ ق)

قرن ششم

۱۲۷. روضهٔ الواعظین. ابن فتال نیشابوری (؟- ۵۰۸ ق)

۱۲۸. تفسیر الکشاف. جارالله زمخشری (۴۶۷- ۵۳۸ ق)

۱۲۹. مجمع البیان. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۳۰. اعلام الوری باعلام الهدی. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۳۱. نثر اللآلی. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۳۲. الوسیط. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۳۳. مکارم الاخلاق. حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۵

۱۳۴. غرر الحکم و درر الکلم. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

۱۳۵. تفسیر روح الجنان. ابوالفتوح رازی (حدود ۴۷۰- نزدیک به ۵۵۴ ق)

۱۳۶. الدعوات. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۳۷. النوادر. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۳۸. قصص الانبیاء. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۳۹. لبّ اللّباب. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۴۰. فضل الحولقهٔ. ابن عساکر (۴۹۹- ۵۷۱ ق)

۱۴۱. الخرائج و الجرائح. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۴۲. اسباب النزول. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۴۳. تهافت الفلاسفه. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۴۴. المناقب. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹- ۵۸۴ ق)

۱۴۵. قضاء حقوق المؤمنین. ابوعلی بن طاهر صوری (؟- ۵۸۵ ق)

۱۴۶. مناقب آل ابیطالب علیهم السلام. ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

۱۴۷. السرائر. محمد بن ادریس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

۱۴۸. جامع الاخبار. تاج الدین شعیری (؟-؟)

۱۴۹. الاحتجاج. احمد بن علی طبرسی (؟-؟)

قرن هفتم

۱۵۰. اربعون حدیثاً. محمد بن عبدالله بن زهره حسینی (اوایل قرن هفتم)

۱۵۱. مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار. ابوالفضل علی طبرسی (اوایل قرن هفتم)

۱۵۲. تنبیه الخواطر. ورام بن ابی فراس (؟- ۶۰۵ ق)

۱۵۳. اسدالغابه. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۵۴. الکامل. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۵۵. اللباب. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۶

۱۵۶. المختصر. ابن حاجب (۵۷۰- ۶۴۶ ق)

۱۵۷. مصباح الزائر. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۵۸. الطرف من الانباء. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۵۹. کشف المحجة. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۰. اللهوف (الملهوف). سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۱. فلاح السائل. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۲. مهج الدعوات. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۳. فرج المهموم. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۴. امان من اخطار الاسفار والازمان. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۵. شرائع الاسلام. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۱۶۶. المعتبر. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۱۶۷. شرح نهج البلاغة. کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (؟- ۶۷۹ ق)

۱۶۸. فرحة الغری بصرحة الغری. عبدالکریم بن طاووس (۶۴۸- ۶۹۲ ق)

۱۶۹. کشف الغمه. علی بن عیسی اربلی (؟- ۶۹۳ ق)

۱۷۰. بشارة المصطفی. عماد الدین طبری (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

قرن هشتم

۱۷۱. المدارک. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۷۲. منتهی المطلب. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۷۳. مختلف الشیعه. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۷۴. تذکرة الفقهاء. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۷۵. الدرة الباهرة. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۱۷۶. المزار. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۱۷۷. الذکری (ذکری الشیعه فی احکام الشریعه). شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۷

۱۷۸. اربعون الشهید. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۱۷۹. المجموع الرائق. سید هبة الله موسوی (؟-؟)

قرن نهم

۱۸۰. التحصین. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۸۱. عدة الداعی ونجاح الساعی. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۸۲. اسرار الصلوة. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۸۳. ارشاد القلوب. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

۱۸۴. اعلام الدین. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

۱۸۵. مختصر البصائر. حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲-؟)

قرن دهم

۱۸۶. غوالی اللئالی / عوالی اللئالی. ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

۱۸۷. جنهٔ الامان الواقیهٔ. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۱۸۸. مختصر. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۱۸۹. المصباح. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۱۹۰. جامع المقاصد. محقق کرکی (؟- ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

۱۹۱. شرح اللمعهٔ. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۲. اسرار الصلوهٔ. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۳. شرح النفلیهٔ. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۴. روض الجنان. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۵. منیهٔ المرید. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۶. مسکّن الفؤاد. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۷. حدیقهٔ الشیعهٔ. احمد بن محمد مقدس اردبیلی (؟- ۹۹۳ ق)

قرن یازدهم

۱۹۸. مجمع البحرین. طریحی (۹۷۹- ۱۰۸۵ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۸

۱۹۹. الوافی. محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷- ۱۰۹۱ ق)

۲۰۰. مجمع البحرین فی فضائل السبطین. سید ولی الله رضوی (؟-؟)

قرن دوازدهم

۲۰۱. امل الامل. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۲۰۲. وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۲۰۳. مدینهٔ معاجز. سید هاشم بحرانی (؟- ۱۱۰۷ ق)

۲۰۴. تفسیر البرهان. سید هاشم بحرانی (؟- ۱۱۰۷ ق)

۲۰۵. بحارالانوار. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۲۰۶. حق الیقین. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۲۰۷. مرآت العقول. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۲۰۸. مستدرک الوسائل. محدث نوری (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

۲۰۹. جامع احادیث الشیعه. حاج سیدحسین بروجردی (۱۲۹۲- ۱۳۸۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۲۰

فهرست موضوعات

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۵۶ Sources ofShi'ite JurisprudenceV olume ۲۴ Translatedb yAHMAD ESMAEILTABAR, SEYYED AHMAD REZA HOSSEINIand MOHAMMAD HOSSEIN MEHVARI .TEHRAN Publisher: Farhang- e- Sabz ۲۰۰۹

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹